

۲۹۷/۳۴
۵۸

۷۲۲
۹۵۵۱۰
۴۸۲

۹۷۴۳

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

جامع عباسی / عمی

۲۳۹۳۸۳

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۳۰۳۸۳
تاریخ مهر ۸۰



فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۲۵۷۲۹
رده بندی دیوبی:	۱۳۲۳ ت ۴۸۲ الز ۹۲/۵۷۲۲۹۵۵
سرشناسه:	استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر - ۱۱۸۰ هـ
عنوان قراردادی:	
عنوان:	تاریخ جهانگیری نادر
کاتب:	ابوالفتح قاجار بن نصرالله قاجار
محل نشر:	تهران
ناشر:	کتابخانه
تاریخ نشر:	۱۳۲۳ هـ
صفحه شمار:	۲۵۹ ص
	مصور <input type="checkbox"/> درسی <input type="checkbox"/> گراور یا افست <input type="checkbox"/>
زبان:	فارسی
ابعاد:	۱۶/۵۵۲۱
نوع خط:	نستعلیق
روش تهیه:	وقفی <input type="checkbox"/> اهدایی <input type="checkbox"/> خریداری <input type="checkbox"/> ارسالی <input type="checkbox"/>
توضیحات:	نامعلوم تاریخ ثبت: ۱۳۸۰
یادداشتها:	تعداد زیادی از مصححات و ترمیمات در این کتاب به دست محمد نصیر آمده است.
موضوع (ها):	۱- نادر افشار شاه ایران، ۱۱۰۰ - ۱۱۶۰ ق.
	۲- ایران - تاریخ - آثار و منابع، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۱ ق.
	۳- نثر فارسی - کتب - ۱۲۱۱ ق.
شناسه (های) افزوده:	ابوالفتح قاجار بن نصرالله
کاتب:	ب. عنوان
فهرستگذار:	مستطوره
تاریخ فهرستگذاری:	دی ۸۹

۲۹۷/۳۴
 ۷۲۲
 ۹۵۵۱۰
 ۴۸۲
 ح

کتاب و دست ندری
 میرزا محمد علی آقا
 بی...

جامع عباسی / قف

۲۳۹۳۸۳

کتابخانه آستان قدس مشهد
 شماره ثبت ۳۳۰۳۸۳
 تاریخ ۸۰



سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب
 مؤلف
 موضوع
 سال چاپ
 کاتب
 طول
 شماره عمومی
 وقفی / خریداری
 ملاحظات
 ملاحظه

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐



بر دانایان روز آگاهی و دقیقه شناسان حکمت های ادا و اخراج و مبرهن است که در هر عهد و اوان
جهان مشعل و پیرشان و چرخ تکر بکام ستم گیشان کرد و خداوند یگانه که بدین این کارخانه و مقادیر
زمانه است از فیض فضل و منتای خود سعادت مندیران توید و در هر صفتی مبطواید کند که بر این
و یافت بالستیام قلوب تمهید کان پردازد و مذاق متناهی تلخکامان زهر حوادث را بشهد عدالت
شیرین سازد

و صدق ایقان حال یونان اعلی حضرت قدر قدرت قضا توان کند حشمت و داد اربابان دشمن گشتن
بیک و نجاتش طریق نام و تنگ نظر قدرت الهی رواج دست نه سکنا نشاء از نده رایت کشور گشت
بر از نده تخت فیر و تخت جهان آرائی زور بازوی خشم آشی و دلیری جوهر شیرینی ستا و مملکت کی
سرور که از ستم خدش سطح زمین ابرخ برین بر بر کشیده و بلند اختری که از هم رخ فلک کافش سپر برین
بر خود دیده و رخ و ظفر تیغ تیرش چو نعرین بجز متصل و از شدی سیف خویش صورت مبطواید
قلب گاه نیز دیش قلوب اعدا قلب پرور و در آورده قهرش ذاب شاه المذبح و چاوش بارگاه
حداش اصداد و روز و خدمت نومید آمد واری صدال بهمت کوشن حاینان میرساند جان

برم نوازش از وایه سان کونا کون لذات کام بجای بکام دور و نزدیک می چنان سرافرازی دهیم صاحبکار
شقه طراز لوای شانشی شایسته افسر و اوزار یک قانیته فرمان سلطه جلیله ترکانیه خرقام الدیر خضف اصر
خاقان الاظم و القان الکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملک ممالک هند و نوران
خدیو جهان حسن و نادر نظر کرده لطف پروردگار ابو الیق السلطان در پادشاه افشار
که بدین نمایش در زرشانی طبع مهر آسایش در ده پروری خورشید اشتار که قس را ببات آوازی که
ترتیش و کیمب اری آفتاب مکرش طلای دست آراشته غایت ازلی و مثبت لم یزلی کوهر ذات
باقضای مصلحت سنج در نهانخانه ابداع دست پرور صانع مجمل و قابل استفاضة فیض خلیل حیات
و مقتضا حکمت بالغه با استعداد مذهب میردخت تا هنگامیکه خاک ایران بخون تمهید کان و در عرصه دور
بر سر کش کردن فرا صاحب نوای علم گشت از جوهر ظلم کار ایل این بسکه در هم شد برای شقام افغان
مجنم شد تخت سردی ایران پایمال دشمن و اتش جور و پند مخالف از هر طرف بخرن منی خاک و بر
افکن که دیده رسم ملک طوایف شیوع فتنه و آشوب زعال و ساغل وقوع به چنانچه اوقت ندرالی
اضعفا طایفه غلیجائی و در بر آبداله و دشمن و امانت لکزی و د فارس صغی میرزا نام مجهول النسب در کان
نواده میرزا داود و در بلوچستان بنادر سلطان محمد نام شهور خرمسوار و در جوانی عباس نام و در کبک است
و در آن ملک محمود بیستانی صاحب دایه و استبداد گشته گروه رومی نیز آذربایجان از یک سلسله
چانی با سلطانی و اهو اطراف عراق از کرمانشاهان الی کرمان تصرف و روسیه نیز با سلاطین
در بند تار مذان و جمیع دار المرز را تصرف در آوردند و سپهرین ترکانیه صایح خان را آباد که اگر اوقات
بغله انجیری و سورش معتاد بودند و الوار بخت یار و فیلی و اگر اردلان و اعراب حویه و بنادر
کوشه نینامیان ولایت سمرات اطاعت بازده انظار سر کشی کردند میفاد آیه کبیه بچهل سه بعد سمر
و بجوای مصرع تارشان نشود کارسان سر حکمت بالغه حضرت داود ادر افغانی

چندین

طایفه دولت اسخر و مسند و نون فکر که از طفت و قهر نظر آثار و جلاله قمار و از غفل سحر آفرینش عو
کلک باج کاری صنع حضرت باری است نموده که کجاست سعادت را که آرای عرصه جهان و بر مملکت
بر گسترش را روشنی بخش دیده و جو اساحت انجمنی نمائی بود که در هر شب اندیش از برای
روز بد خویش ذخیره گذاشته یا مفسد را نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم و کین باز داشته بود چون
حوادث کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بکار صادرات احوال آن براننده تحت تاج باراد
حکایت است آنجا کارنده این شکر فائده پذیر و طرازنده این رخ بنظر خیر محمد
بن محمد خیر استر آبادی معنی هم غنا که از اکران حضور پر نور و بسط وقایع مامور است با ظلمت محمل ابو
ایام سلطنت خاقان سعید میرد روح الله روحه تا آغاز ظهور دولت شاه صاحب تاج و تاج و تاج
شروع بنیاد تا بر عالمیان نمکف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چشمه ویران بود که آنحضرت
غرم متین آنویرانی را درست کردند و کلهای این گشتن مسند را که از هجوم سبزه پیکانه پنهان و لکه
کوب کلچین حوادث زمان بود بچه آب رنگ از تازی بصره ظهور در آوردند
سر گذشت عذر از نظری بشنود عندلیب آشفته ترسید و دید این سازه را در آنکنا
نطق علیکم بحق از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور بر عمرزنگامه ملک ایران
اول طغیان میرویس غلیجانی و مقدمه در راه فرسالت هزار و صد و بیست کیجری مطابق
او دسیل بوقوع پیوسته **پیش این مقال نهم** کرکین خان
والی کر جتان در آنحوالی و در آن اوان پیکر یک قند را میبود که چیه با اتفاق او دقت را بودند
ابواب بی اعتدالی باز و دست تسلط بر افغانه دار کرده میرویس غلیجانی حاکم آن کرده از جان
ستوه آمده از روی نظم بدرگاه فلک شکوه آورد و چون در دربار پادشاهی و در دولت سراسر
سلطنت دادرسی نیافت روی ارادت رافت و بجهت مظهر شتافت و در حین مرز آتیق

امور و ملاحظه اوضاع نزدیک دور کرده و اردقند را شد دروشتیکر کرکین خان بفرم طایفه کار
کری در منزل ده شیخ خارج قند را بود بر سر اور سخته دستگیر ساخت مراد خان نام افغان را
که خنثی بود مامور نمودند که با تمام کارش پرداخت و بعد از آن واقعه خیر و خان برادر زاده او
سالاری منصوب گشته بنحون خواهی غم باشوکت کسری و هم و افواج طایفه مختلفه از کرج و عرب
و عجم بخت خنثی قند را و تنه میرویس مضمون شده جماعت ابدالی قند را که با افغانه غلیجانی معاند بودند
جمع و یک سال قلعه را محصور کرده نشست بلاخره در پست و ششم ماه رمضان المبارک سال ۱۱۳۲
هجری مطابق توشقان شیل از دست پیرو سپهر با قلعه گذاشته بعم خویش پیوست
بعد از آن محمد زمان خان شالمو قورچی بابین امر مامور گشته طی مراحل کرده تا رسیدن بقند را و
ناحیه عمرش میر رسیده بعد از او با موافقت با جنتی تا مقدمه بر آتش و شورش ابدالی
پیدا شده میرویس هشت سال وقت را با حکومت کرد
بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یک سال با حکومت پرداخت و بعد از آن محمد
ولد میرویس نا چند نفر از خاصان او رنگ موافقت ریخته او را مقتول ساختند و دیگر شورش افغان
ابدالی و ساسانه مرآت بود که در سال ۱۱۳۹ هجری بصره ظهور آمده تقضیل این احوال آنکه آن طایفه از
غلیجانی پیش و سابق از شخصت میرا خانوار کاشش بودند عبد الله خان ولد حیات و سلطان محمد
شاید واقعه قند را با اتفاق اسد الله و خود از اهلان نزد که خنثی و خان تافته حاکم ابدالی
تا اینکه بقدر است یزدانی که خنثی و تیدر ادر آن راه نیست مقدمه قند را بآن شود عبد الله
خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات یالت میرا با عبا قلع خان شالمو چون آمدند
حال عبد الله خان آشوب و باطنش عباس قلع خان او را با ولدش مجبوس ساخت
و در خلال محال قریباً شیه هرات بعبا قلع خان شوریده و او را بدخل کردند بعد از آن که این خبر

ایران دولت رسید قلی خان استاجلور از دربارشای بایست مامور روانه ساختند و مقارن
امور استاجلور با پدرش از مجلس فرار و بکوه دو شاخه رفته شاخ سرکشی برافراخت و بفرجه
افشاده قلعه اسفرا از تصرف و بعد از آن در یک فرسخی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرد
اورا دستگیر و شهر را محصور ساخت بعد از چندی محصورین از آمدن پوس گشتند و در غنیه و آشکار
سازش و طریق آئینش با افغانه کشوده در شب پست و ششم ماه رمضان سال ۱۱۲۹ هجری خندق را
سرمه قریه بدم من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افغانه محاربات بودند نزد بهتاریت بودند از
بها شهر برج فیلیانی که در رب عراق واقعت افغانه را تیغ استیلا کشیده بقدر امکان قتل و
قتل و غنای بعد از تحلیله شهر از وجود قریه افغانه اسفرا نیز آمده در شهر هرات توقف و باندک و
کوشه غوریان و سرحدات مرغاب باد غیر اما تصرف کردند پس اسد الله بفرقه تحریقه قلعه فراه که در
سال قبل بتصرف افغانه غنیمتی در آمده بود افغانه شی علی الفظه ایغار باریان به برج قلعه صعود نمود
بیای روی سلم حمله بفرار خصم و بیا آمده و آنولایت را ضبط نموده مراجعت کرد در این اثنا فتحعلی خان
نیز از دولت بهینه تصفوی سروداری مامور شده در توابع کوسویه تلافی و فقیین واقع سخت افغانه
شب بهت غوریان بر گشته از آنجا که طالع ناما سعد و بخار غرور و پنداد در دماغها متصاعد بود سردار با فو
مقتضا ایشان کیمت آورد بر اینجه تا صد نفر کمایش در پشت صحای مشهور برادر کاب لطیفه افغان
بر خورده بی باکانه برایشان تاخته ایشان نیز چون حریف را خیره چشم بصیرتش را از غبار غرور بریده
و تن گریز را عنان و تیغ تیز را زمینان کشیده سردار را با فوجی از پیش تا زان از لباس شسته حار
بعد از چندی محمود ولد میر و بس عزم استراده فراه از قندار حرکت نموده مابین فراه و زمین داور در
موسوم بد لارام با اسد الله جنگ کرده اسد الله تقبل رسید
محمود چون تصرف قلعه فراه را در حیرت افشاع دید همان قتل اسد الله را اکتفا کرده بصوب قندار حرکت
کرد

در حینکه قزوین متروک کوبه خاقان مغفور بود انیم آرا را اقبال خدمات نموده بدر بار دست آورد
دولت نیز تلبیس و ارفض کرده اعدا بصوفی صاف ضمیر لقب ساخته حنیف خان خطا بکردند و کینه
منجان قزوین تا رخ قتل اسد الله را چنین یافتند مصراع اسد الله شاه ایران دید
بعد از ان زمان دولت زمان خان بر گشته هرات را تصرف و عید الله سپر اسد الله را محبوس داشتند
هنال زندگانی جعفر خان و کر قار ان قریه با شیه را در سرخیان باغ نو بدیده خوزیر زیاست از پای آورده
اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلجانی و ابداله را مشغول کاریک دیگر دیدند محمود در نسبت
بجود از خویشان اخلاص کتر یافتند صفی قلیخان ترکستان او خیر السیر داری تعیین فرموده هرات
شایان و مدارکات فراوان روانه هرات ساختند در صحای کافه قلعه فیما بین او و زمان خان تانی
و فقیین واقعه سردار نور پسر و آتش پشتر باعث قوی دتی طایفه بی پادس کرده افغانه
آنولایت اقتدار کلی بهر سائیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اگر باز
تیغ جهان گیر ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت ناده قانع نیامدند و فدا
کردید و دیگر شورش ترکمانیه استر اباد که تابع خوار نمید
جرجان و دشت قچاق سکنه دارند اگر چه بعضی اوقات بنا بر صرفه کار اظهار ای و انقیاد
استر اباد می کردند لیکن در اغلب اوقات فشاء تاخت و باز و سرکشی و فدا بودند و در
ایام سردان صاحب شوکت بتمسبه ایشان تعیین گشته طرفی نمیکند و در روز بروز نخست
تر اید میافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طالع شده شهر
سربزایه جنول کشیدند و دیگر شورش لکریه و اغتخان و انقلاب حدود شیر و
که جماعت جابوت لکریه که اهل شیر و از امصد و قه ابحار را محجب بودند ایجاری و با طایفه را
که در حدود شکسکی دارند اتفاق ورزیده فرد بنیاد کرده سینغ خان حاکم شیر و از ایا جمعی
موصول

ایستاد دولت و حیدر قلی خان استاجل را از دربارشای بایست نامور روانه ساختند و مقارن آن
امور اسد الله پادشاه از مجلس فرار و بکوه دو شاخه رفته شاخ سرکشی بر افراخت و بفرجه جمعیت
افزاده قلعه اسفر از تصرف و بعد از آن در یک فرسخی شهر با جعفر خان حاکم همراهت جنگ کرده
اورا دستگیر و شهر را محصور ساختند بعد از چندی محصورین از آمدن یاروس گشتند و در غنیه و آشکارا راه
سازش و طریق آغوش با افغانه کشوده در شب بیست و نهم ماه رمضان سال ۱۱۲۹ هجری خندق قرار
مردم قریه بدم من اعمال برآ که در شهر محصور و در جزو با افغانه محاربات بودند و با آنها ترتیب بودند از
بهر شهر برج فیلیانی که در رب عراق و اقصای افغانه را تیغ استیلا کشیده بقدر امکان قتل و کشت
نمودند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه افغانه اسفر از نیز آمده در شهر مرآت توقف و باندک و
کوشه غوریان و سرحدات مرغاب باد غیر اما تصرف کردند پس اسد الله بفرجه قلعه فراه که در
سال قبل تصرف افغانه غلبه ای در آمده بود افغانه شی علی الغضله ایغار باز در بان به برج قلعه صعود نمود
بیای بر دی سلم حمله به فراز حصا مقصود برآمده و آن ولایت را ضبط نموده مراجعت کرد در این اثنا قزلباشیان
ترکان از دولت بیدیه صفویه سرداری نامور شده در توانج کوسویه تلاق فیقین واقع سخت افغانه و
شب بیست غوریان بر گشته از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور و پنداد در دماغها متصاعد بود سردار با فوج
مقتضای ایشان کیمت آورد بر آنجخته تا صد نفر کما پیش در پشت صحای مشهور بر او رگب لطیفه افغان
بر خورده بی باکانه برایشان تاخته ایشان نیز چون حریف را خیره چشم بصیرتش را از غبار غرور و سرده
نوتسن کر نیز را غمان و تیغ تیز را از میان کشیده سردار را با فوجی از پیش تا زان از لباس سست عارضا
بعد از چندی محمود ولد میر و بس غزم استراده فراه از قندار حرکت نموده مابین فراه و زمین داور در
موسوم بدلا رام با اسد الله جنگ کرده اسد الله قتل رسید
محمود چون تصرف فراه را در حیز اشاع دید همان قتل اسد الله را اکتفا کرده بصوب قندار حرکت
نمود

در حینکه قزوین مغرور کوکبه خاقان مغرور بود ایمر آرا افغان را اقبال خدمات کرده بدربار دست و پا
دولت نیز تلبیس او را فرض کرده اعدا بصوفی صاف ضمیر لقب ساخته حیفه خان خطا بکرد و کتبه
سنان قزوین تاریخ قتل اسد الله را چنین یافتند مصراع اسد الله شاه ایران درید
بعد از آن زمان دولت زمان خان بر گشته همراهت راقصوف و عبدالله پسر اسد الله را محبوس گشتند
هنال زمانه کانی جعفر خان و کر قاران قزلباشیه را در سرخیان باغ نوید بره خونریز پیاست از پای آورده
اعیان دولت پادشاهی چون طایفه غلبه ای و ابداله را مشغول کاریک دیگر دیدند محمود را نسبت
بجودار نهو اخوان اخلاص کتر یافتند صفی قلیخان ترکستان او غلبه سرداری تقیین فرموده اهمیت
شایان و تدارکات فراوان روانه همراهت ساختند و صحرای کافه قلعه فیما بین او و زمان خان تانی
فریقین واقعه سردار از نور پور سپهر پیشتر باعث قوی دتی طایفه بی پائوس گردیده افغانه
آن ولایت اقتدار یکی بهر سائیده چند سال آن توانی را در تصرف داشتند تا آنکه باز قه
تیغ جهان گیر ظل اللهی خلعت زدای آن بلاد و بازوی دولت ناده قانع نیامد و فرستاده وفاد
کردید و دیگر شورش ترکمانیه استر اید که تابع خواریزند
مهر جان و دشت قیچاق سکنه دارند اگر چه بعضی اوقات بنا بر صرفه کار اظهار ای و انقیاد است
استر اباد میگردند لیکن در اغلب اوقات فتنه تاخت و باز سرکشی وفاد بودند و در
ایام سرداران صاحب شوکت بقتضیه ایشان تقیین گشته طرفی نمیکند و در روز بروز نمکند
تر اید میافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای افدس از افق سروری طالع شده شهر
سربزایه حمل کشیدند و دیگر شورش لکریه و اغقان و افلاک حد و غیره نیست
که جماعت جبار و تلکریه که اهل شیر و از اصدوقه ابجار را بجنب بودند ایجاری و با طایفه زاهد
که در حدود شکسکی دارند اتفاق ورزیده فرود بسپاد کرده سیف خان حاکم شیر و از ابا تمی
موصول

مقتول و بقیه لشکرش از حبه اموال ایشان تصرف آنطایفه داده و بعد از چندی حاجی داود
 مسکوری با احمد خان اوسمی قیطان و سرخای لکری بدو اتان کشته اولاً حکم قهر را از میان برداشته
 متوجه تخریر و ان شدن و مقصود ایشان بجهول نه پیوسته معاودت و ثانیاً محال جاد او بدون
 رفاقت اوسمی آمده قلعه شامخی را تصرف و سینخان پسر یکصد پیشروان را گرفته بعبت او
 و بصد پیشروان و نو آید اشته اینراتب را بدو است ثانیاً عرض نموده راه اشخاب باندولت
 معدلت الکتاب کشوده از دولت عثمانی فرمان ایالت با هم حاجی داود صادر شده و سارو مصطفی
 پاشا بکن و امداد مامور کشته راه مدخلیت سرخا مسدود شد
 چون سرخا در جمعیت از حاجی داود پیش و حجب قوه در پیش بود و سایل برای کشته فرمان ایالت با
 خود حاصل نمود و در آن نواحی ریشا اقتدار برافراشت و سارو مصطفی پاشا مامور کج کردید
 و در کمر و وطنیان ملک محمود سنیانی است توضیح اینمقال آنکه در سال ۱۱۳۲
 هجری که خبر قتل صفی قلیخان سردار بدر بارش رسید اسماعیل خان برتبه سالاری فایض و مامور تخریر
 گردیده و اردارض اقدس شد چون ملک محمود حکم تون بنا بر استیلای ده غرور و اشکبار چندان آقا
 بامرونی خوانین ارض اقدس منکر دسپالارند کور قلیخان قاجار پسر یکصد مقدس را با حاجی
 از قریلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محمود محصور کشته یکماه ایام محاصره است ادیافت تا اینکه شبی بر محمد
 نام که فرزند ملازمیت در خانه فتح خان کشته بود از فتح خان رنجیده خاطر کشته خود را بقلعه رسانیده ملکا
 از ضعف حال قریلباشیه آگاهی داده روز دیگر ملک بیات مجموعی برون آمده جنگ کرده فتح قلیخان زخم
 کلوز از پای داده و بقیه سبب استعداد و اقتدار ملک شده بهمان منوال در آن سرزمین دم از خود
 رانی میزد تا اینکه مقدمه اشغال اوضاع پهلاری رویداده ملک در ارض فرمان رو شد
 توضیح اینمقال آنکه بعد از وقوع قضیه فتح قلیخان مامور پهلار ایالت ارض اقدس را

علیه قلیخان

علیه قلیخان شاملو که در آن اوان پهلر یک مرد شاه جهان و در مشهد مقدس بود و قتلش نموده اما روز بروز
 احتلال کار پهلار زیاده و ماده انقلاب انداد میافت پهلار چون اطوار علیه قلیخان را موافق نشد
 نیکو خواهی غیباقت از دوله کرات شده خواست اورا مسلوب الاختیار سازد علیه قلیخان از مضمون
 و لایحه المکر ایلی الالباب غافل گشته از او باش که با او بدو اتان بودند بمنزل اسماعیل و فرزاده کن
 کسان اورا از میان خیابان برده مجوس ساخت و فرید ابقار ایالت پرداخت
 و در روز یازدهم محرم شمس که افغانه بر اصفهان مسلط گشتد این واقعه تیر در بهار روز مشهد مقدس وقوع نمود
 رشته کار بدست الواط مشهده مقدس قاده علیه قلیخان نیز با طیکه فرو چیده بود و چیده تا اینکه در
 حادی الاول بهان سال الواط بخانه علیه قلیخان ریخته اورا مقتول و اسماعیل خان را از حبس سپردن او
 با نبش حکومت پرداختند اما از حکومت خبری با او نبود الواط خود برق و مستحق محاکم
 پرداختند چون حرکات آنجا عت نام طبع پهلار بود ملک محمود مرا سله قلمی و اورا تکلیف آمدن این
 اقدس کرده ملک محمود چنین روز از خدا خوانان و پهل و اردارض اقدس کشته متکلم کتر اگر چه الواط
 اکنون خاطر آن بود که در روز و روز و ملک محمود با تمام کارش پردازند تا بمضمون اینکه همه جاد
 بدوش است مکافات و عمل اینده هر چه کینه جو طالب انتقام از ایشان کشته ملک را در تنبیه
 کیشان دیار اندیشی دست پشی داده و لولا دفع الله الناس بعضهم بعضا نصرت الله
 و تمیم داستان محمود علیه قلیخان و آمدن و با اصفهان
 محمود ولد میر و بس در سلیم با اسد الله جنگ کرده اورا بقدر رسانیده و اینراتب را بدولت صفویه
 عرض و استدعا کرده که چون این شخصیت محض از راه هوا ای اندولت ازین نظر و رسید و ملک
 از انطرف حارم فراسان شود و منم از قندار بیست هرات حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابد الی کشته
 شود و هم اینطایفه فیصل باید امنای ساده لوح که در دست ان تمیه مقتول مدر که ایشان فهم قضا از خط و

ار علی

غلط میگردند احوال روی اندوز در اربع قبول صفا و ایالت قند بار را بد و القا کرده خلعت و شیر
 برای او فرستاده سیقه خان خطاب دادند محمود نیز بهانه تقیه اید الی هرات و اردوستان و بم کرد
 و در خلال آن احوال طایفه بلوچ عازم ناخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده قس مقدم محمود
 شدند محمود نیز وارد آن ولایت شده مدت نه ماه ضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر تورش فارسی زبانان
 در بار محمود رسید باعث انصراف بقند بار گردید **توضیح این مقال آنکه** محمود در چین
 آمدن از قند بار چون سلطان لکزی را که در فرار ساکن بود نایب قند بار کرده عازم کرمان گشته چون
 سلطان مزبور قلعه را از افغانه خالی کرده با ملک جعفر خان سیستانی که در قند بار محبوس بود طوطیه و تمید
 کرده با چهار دولت خواستگاری سرار کرمان نمود بر آورده به بیماری فارسی زبانان صلاهی شورش
 آورده جمعی از افغانه که در قلعه بودند مقتول و صبح افغانه بیرون و هشتاد که از حکمت قلعه داخل و چون
 در ملک جعفر خان را بدست آورده با فارسی زبانان مقتول آوردند محمود بعد از رسیدن بخیر کرمان را اسیر و
 کرده اینک قند بار نموده و در سال دیگر باز شوق تخیر کرمان کرمان گیر غرضش گشته هشتاد کس از افغانه
 قند بار و بلوچ و هزاره آنست جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ
 طرف احدی با مدافعه کسان پرداخت اهل قلعه ناچار طالب امان و متقبل شکین گشته و در باب
 نقیض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قول شایز قبول و از کرمان عازم
 شد اعیان دولت تمهید اسباب قتال مغول و درجه خانه را گشوده مردم روستائی مجازا بر آن
 فنون حکمت جنگ عاری بودند بیعت و نمان و دروغ و خفتان مکمل و دریال و کوپال هر یک را تانی
 رستم ساختند جمعیت تمام میدان کارزار شافتند
 روز دوشنبه نیم جمادی الاول ۱۱۲۳ هجری مطابق اودیل در کون آباد چهار فرسخی اصفهان یلا
 رفیقین و اقصد قریبانیه مغلوب و رستمخان قولی آقاسی ثبات قدم و رزمیده با احمد خان تاجی
 پای

باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مغول و مقتول گشتند و تمامی توب خانه و اسباب اهل ارد
 بقصر و در آمد و بقیه السیف و ارد شهر اصفهان و بنای سیب بندی و دروب و محلات
 گذاشته بعد از ورود محمود افغانه آمده و منسج آباد اصفهان را برای نزول اختیار و از پشت
 سیب آغاز کرد و در غره جمادی الاخری سال مزبور مطابق پارس شیل اتفاق افتاد
در بیان سلطنت محمود غلیجی در اصفهان
 در ابتدای سال پر خستال توشقان شیل سینه سلطان دارالقرار جهان یعنی مهر عالم آرا بزم تخر
 شهرستان حمل رایت اعتدال بر افراشته شکر بهار بر بنزن انکاسه همین و غارت کرشهر دی گشته افغان
 هزار دستان با هزار داستان شور افزای فرج آباد چین و هزاره بلبل و بلوچ هزار مالک پای تخت کلت
 گردید محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست تباخت و باز کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی اصفهان
 خواهد رسید ملک جمعیت خود را از هم غیا شیدند اعیان دولت فکر یک برای کسر شوکت
 ختم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در مقام شرجب
 بولجیدی بر آورده چون آمار شد و خطاست از ناصیه او تفرس نیش بعد از چهار روز او را بر
 قاپور راج و صفی میرزا برادر او را بجای او بر سند ولایت عهدتیه دادند
 باز در محبت و مهنم شرجب خلعت جهانبانی از و کرده قرعه این فال را بنام شاهزاده و لا
 حصال طحاسب میرزا زنده در محبت و سیم ماه رمضان المبارک او را روانه کاشان ساختند شای
 که در دست قزوین و آمد با پان جمعی منفعت و لشکری متعده کرده نشاء امری شود بعد از خروج طمانینه
 افغانه بنای محاصره گذاشته شهر و اطراف را سیب بندی و راه آمد و شد را یک باره مسدود ساختند
 پس نایب تمام بجال قریبانیه و خاص و عام راه یافته روز بروز قوت صفت و صفت قوت
 گرفته آتش خلا و نایب بلا بالا گرفت سجد که مردم برای اهل مینه سمیرند و نبرکان در سواق و محلات
 اطفال

۱۳
 اطفال سال خورده را زنده بچ کرده میخوردند و دلهای برای کسدم چون کدم سینه چاک میزدند
 طایر جابجا در غم و اندوه گرفتار دام هلاک برای کرده نانی در دنیا چون تیر با تیر حسرت میخوردند و چشم
 مردم قریب برای تباری سوای پنجه کش خوش سیدی می یافتند از شور و شادی زمانه عهدی شد که شیرین
 و جهان بیادش کرب خوش می کشیدند و کربان برای ریزه قند نباتات میخوابیدند و بوی
 میوه دامن از زندگانی میچیدند و بیاد کور خاک پای تاک را از کیس راه چون توتیای غوره میخوردند
 کشیدند که تیکه از جاش ابریشی تن میپوشیدند چون کرم پله برک خوردن ششیدند و جمعی
 بلورینه کام می آلودند از شدت جوع بیوست و جهان افادند اگر دانه از زنی میخواستند فتن خود
 را بی خود میافروشانند اگر چه جادوی میافروشانند و قسم آن متهم بر خفاش ینهادند کس روی بیاد
 بر میسیدند و دانه ماش از شا بهان عدسی غریز تر گردیده سالکان از بردن اسم نان تو
 دامن میخوردند و دیوانگان از حسرت خوردن شک طهارت از چون خشت لحد بکوب میزدند و لاله را
 کباب داغ بر دل بریان میکشیدند و قری از حسرت شامی کو کوزان میکشیدند و
 مطبخ کور و چراغ دودمانها چنورا صفهان یک باره ویران گردید قحط آدم حلاوة قحطی بان آنها
 دولت را سر رشته طاقت کینه شد و خاک غر و سوان بر سر سینه تا آنکه بدادان شهر مصمم شد
 و در پانزدهم شهر محرم سنه ۱۱۳ هجری مطابق پارس شیل خاقان شهید را بفرج آباد
 برده افسر سروری بر سر آن حسرت کش تاج و تاجه سر زدند و همان شب محمود کس
 برای ضبط خراش و کارخانه پادشاهی روانه اصفهان ساخت
 و خود در چهاردهم شهر مزبور با قرق و خون و سپاد شدادی داخل شهر گشته سکه و خطبه
 بنام خود کرده بعد از آن که سنو و واقعه اصفهان در آخر شهر محرم در دار
 اساطنه قزوین بطما سبب رسید بر او ملک شاهی جلوس نموده کشته گشت
 قزوین

۱۴
 قزوین آخر محرم را تاریخ جلوس او یافتند
 و در ماه صفر بعضی از افغانه برای اخلال کار حضرت شاه طما سبب امور قزوین گشته بعد از ورود او
 بدو سرخی فروین شاه طما سبب با قلی که همراه داشت سرخوش در راه آذربایجان پیش گرفت
 فروین چون پادشاه را در و دشمنان را بر زور دیدند بعد از معاينه و اسیریتان افاغنه داخل شهر کردند
 افاغنه دست تعدی استیمن بر آورده از کوتاه مینی بدست درازی پر دستند این معین را حمله قزو
 یان بر شاد شمشیر محبت آخستند و هر کس بهمان خود در آویخته جمعی از ایشان را بخاک هلاک کردند
 افاغنه که در باغات خارج شهر بودند سر اسیر عازم گریز و بجانب اصفهان نکاو و انحراف گشتند محمود
 با تلع انخیر با کمال کبر و غرور فکر دفع قریب با شسته افتاده در روزیکه افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان
 شدند شروع بر طرا حظه سان امرای معزول و معارف کرده یکصد و چهارتن از ایشان را ارتع
 تیر گذارند و هر جا کمان اهل سلاح و معروفی میرفت گرفته انکار و پنهان بقدر رسانیدند
 را به تحیر قلعه شیراز مامور ساخته ایشان رفته نه ماه شیراز محاصره نموده بقصر رفت در آورده محمود قزو
 بدو سال در اصفهان و دلا بابت نموده رایت عکرائی بر افراشته آخر دوسه نفاذ او را به فکر
 دفع شاهزادگان انداخته جمعی از اولاد و اخاد خاقان مغفور را که صغیر و بگیری و یک نفر بودند
 معروض تیغ یا ساموده نقش ایشان را بدار المومنین قم فرستاده و بعد از چندی خون قوی و فاجع شد
 باو طاری شده دیوانه وار از خرد پیکانه کشته امرونی او یکم خون از نفاذ و جراین عاقل گردیده و در
 دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳ شرف بنی عیش که با شطار مرک او میرسیت جمعی از افاغنه را
 با خود به استان کرده و از کج اعتزال برآمده نوبت سلطنت بنام خود بداد و آراخته کس فرستاده
 محمود از خفیه هلاک کرده من جبت الاستقلال جالس سر حکمران گردید و در ایام سلطنت خود
 کرمان ویزد و نباد و قم و قزوین و طهران و بل و کرمان را که اسلحد عراق و خراسان است
 بقیه

بجید تصرف در آورده
 و دیگر غلبه رومی است بدار المرز و کیدانات
 توضیح اینمقال آنکه
 حسینیکه شاه طهماسب دقزوقین سر با فسر سوری است
 اسمعیل بیگ نام پسر وزیر اعظم را بفارست و عزم استداد به ملک روس فرستاده و جمعی از روسیه بود
 طلب و اشاره شاه طهماسب بکر کردی سردار روسیه آمده نمایان در فرجه رشت لنگر آمد
 وزیر رشت از در مدافعه برآمده مغلوب و رومیه را بطی را که در نیم فرسخی رشت است محل اقامت
 را باز وقت کشودند و حرف روسیه اینکه مانع خواش ایندولت راه دور و درازی کرده ایم
 جمعی شاه طهماسب بوکالت اوکل دار المرز را از نیاز آباد تا حد استرا با بدولت روسیه
 نقوض کرده که سیانت ایندولت نموده بدفع دشمن پردازیم و با این ادعای راه دهن و صلح
 در ولایت دار المرز میخواستند تا دست تعرض را کشیده داشته بیسجوه بر امون مال و غیره
 شدند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان باده هزار گرس آمده اختیار جمیع دار المرز را ایستاد
 آباد و موجب نوشته که اسمعیل بیگ بوکالت دولت علیه صفویه برومیته داده بخود منسوب
 از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه منصوب گشته در خارج شهر رشت ملاقاتین واقع و
 قربانیه شکست یافته روسیه رشت و کدم را تصرف و بدون شریک و سیم و ضایع و دوس
 در المن لو آنچه ضبط و اخذ عمل و جومات دیوانی پرداختند تا اینکه مقدمه قلندر شهر را
 میرزا او را اصوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاسیجان را
 و تیجان را نیز که در تصرف قلندر بود تصرف گشتند و بقاصد چنانکه بطر پادشاه روسیه از
 خشک از نیست قلعه قزلار با عا که چهار دیند و امانی آنجا نیز از نیم غلبه لکریه و روسیه که اعدا و
 دولت بودند در بنداون و رضای ایندولت شده از باب اطاعت در آمده پادشاه مرزور
 بخنایه نارین قلعه نمودند نه از نقش که روسیه از سال دات گویند با ستیخا ذ آنجا گشته با
 کوبه

کوبه و سایر این تصرف و همان اخذ مقاطعه و مالوجات حبابی آنجا کرده بمقر سلطنت خود
 معاودت نموده و دیگر استیلا رومیته است بر مالک اذربایجان
 توضیح اینمقال آنکه
 بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمان
 ابراهیم پاشا حاکم از روم بکرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشای کوردا
 حاکم وان تبریز و حسن پاشا و الی بعد از بکرمان شاهان و عداوت مامور گشته هر یک با عا
 پشمار از خود و خود راایت غریت برافراشتند و اندر یای لشکرش جهت آذربایجان را
 بجار موجه حیرت انداختند ابراهیم پاشا ثقلیرا بسجقه ضبط در آورده و عارف احمد پاشا با
 جمعیت تمام بایران آمده چهار ماه قلعه را محصور چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور
 بنود امانی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند عبدالله پاشای کورلی اوغلی هم در آنال نغم
 تخیر تبریز و ایردان حرکت کرده در حسینیکه موکب شاهی دارد پس توقف داشت بر تبریز
 چون تخیر در آنال در آینه مراد روی نموده عطف خان کرده در خوی و سلماس قتلان و در
 سال دیگر باز گشته قهر و غلبه بر آن مله دست گشته امانی آنجا را اعمو از تیغ تیز گذرانیده و
 حسن پاشا و الی بعد از راایت غریت بجانب کرمناشان افراسه و در کرمان شاهان بعد
 چند روزی پیاپی عمرش تمام شده بدار البقا شامت احمد پاشا پسرش از دربار عثمانی عسکر
 و عازم تخیر امان شد فریدون خان مکری در آن اوان حاکم امان بود بهانه جنگ فرود
 با احمد پاشا پیوست و امانی امان با سید امداد شاه خود داری و قلعه را انداختند
 احمد پاشا قهر و غلبه قلعه را مسخر کرده قتل و غارت بطور رسانیدند و بعد از آنکه سارو مصطفی
 پاشا تسخیر کنجه و علی پاشا تسخیر اردبیل مامور شده بعد از جنگ و محاصره ممتد کنجه نیز بسجقه
 رومیته درآمد بعد از آنکه رومیته متوجه اردبیل شدند و مقامات و رنجان و سلطانیه و
 کرارزا

نزار را بحیث تصرف در آورد و در آن وقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضاء یافته بود
 اشرف چون خبر اشغال از بابجان و مراجهت شاه را بجانب طهران شنید سرعت تمام
 عازم طهران گردید و مسترد اندرمان که در جنب طهران واقع است مضرب خیام حضرت شاه
 عا که قزلباشیه قیامه پرداخته در سلمان آباد طهران تلافی فریقین شده قزلباشیه شکست یافته
 بودای نهر میت شش افتد شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد اشرف
 جمعی را بمجا رسیدال ناصریرا سردار نموده به تسخیر قزوین مامور و خود ایتک اصفهان نموده اباله
 قزوین نایب و مقام اطاعت در آمد بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد
 از آنجا عزیمت استرآباد نموده محلی قاجار را بجوگت سمنان سرفراز و با جمعی از ترکمانیه و قایم
 مدافعه افغان طهران روانه ساخت مشا را الهه در ابراهیم آباد طهران تلافی فریقین افغان کشته
 یا حوال و احمد اوستی اهل غناد کاری ساخته به نیل و مراد روانه استرآباد و طهرانیان نیز با یک
 از امداد و با افغان مطیع و متقاعد گشتند اباله ساوه و قم که تا آن زمان با اشرف طریق مخالفت
 نمودند را و متابعت گشوده شهر را سپردند
 کشتار در میان محاربه پاشایان
 روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان سردوس مکان غنی
 در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشا و ابغداد از دولت عثمانیه ببرداری منصوب و با فوجی
 باتفاق خانک پاشای حاکم بیان و عبدالرحمن پاشای حاکم عمدان و سارو مصطفی پاشا حاکم موصل
 طلب خاقان معفور شاه سلطان حسین و بتخیر ملک متصرف فیه افغانه مامور گشته و ارد بهد
 و از آنجا جمعی را بر آباد شهریز جرد و فرمان فرستاده ایچی نزد اشرف روانه و پیغام دادند که افغانه
 پیا و سر بدون اهلیت مالک سریر و سرنزد چون پادشاهان وارث پادشاهان میباشند
 خاقان معید را با ایشان سپرده از راه و رسم سلطنت عاضی کناره گیری کردند اشرف نیز از
 اصفهان

اصفهان عازم کلپایگان گشته چابا فرستاده پادشاه معفور را که در اصفهان میبود از دم
 بغا شربت شهادت چشانیده سر او را نزد ایچی روم فرستاده جواب ایشان را بوسیله
 سنان محول داشت این معنی نایره افروز ختم رونیکه گشته احمد پاشای سردار روم با ایشان
 و عا که از روم دوم از بهمان راییت افراز نجوم شده و شهریز تلافی فریقین و اشتغال نایره
 شور و شین من العسکرین گردیده رونیکه مغلوب و معفور شده رخت غنیمت بودای تربیت
 کشید اشرف نیز عازم اصفهان شد در سال دهم مجددا احمد پاشا بهد ان لولای عزم داشت
 و طرح مصالحه انداخته بنای ممالک تعیین حدود و تجرید سنور بدین پنج و دستور گردید که و
 خورستان و لرستان و سنبل و گراز و سلطانیه و زنجان و غنخال و اردبیل بدولت عثمانی و
 ولایت سمت شرقی عراق و دار المرز با فغانه متعلق باشد و بر این عهد و میثاق و دفع
 نزاع و اتفاق کرده و هر یک عازم جای و مقام خویش گردیدند و در سال چهارم جلوس
 اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خواندگار روم برسم غارت برای
 تاکید بنای صلح و صلاح و نهیت جلوس اشرف و ارد اصفهان و از جانب اشرف نیز
 محمد خان بلوچ مامور و همراه ایچی مزبور روانه دیار عثمانی گردید کشتار در میان چند
 فقره که در ایام مشرت ایران با طهارشانه را که و ادعای خود سری کرد
 اول سقنی میرزا نام بود که در سمت بختیاری بهر حقیقت حال او اینک مشا را
 از طایفه کرایی در ششاله بگری از خلیل آباد بختیاری بمنت شده ادعای شانه را که
 خاقان شیه نموده و میگفت که نام من اولابو المصوم میرزا بود تا بنیان اسرا خود گذارنده ام
 محمد سینخان حاکم بختیاری از راه ساده لوحی با سر حیدان بختیاری وجود او را مقترع نموده و
 مقدم او را ارامی و محترم داشته سر بریده اطا عشقش گذاشتند و مومی آفرینی از شواهد اصفهان شانه

تاری خود کرده بادحای خواهری در یکی از بوکات اصفهان گذاشته از غلیل آباد خواجہ سردار
مستاده اورا نیز با حرام تمام آوردند در میانجا افتتاح کرده ارقام با طراف نوشته و حقه را
بطرف چپ زده و خطبه را در برابر و مساجد بنام شاه طماسب خوانده اسم خود را ثانی اسم ش
کرد ایندو حال نوشتند و کوبه و روستا ایلات اسنمت نزد او جمع آمده مرا طاعت بستند
وامر برای خود بخسین کرده و در آن نواحی کمال نمکین بهر ساینده تا آنکه از جانب حضرت ظل
الهی در سینه شاه طماسب در شہد مقدس توقف داشت با کان دولت ظل صفی میرزا
موم شد امر والا صادر شد که چون شایزاد کی منخر بجزرت شاه طماسب و ادا عا و خلا
واقع اورا گرفته با طیکه در چپیده بود چپسیند کند ابروفی اشاره والا در سینه دشت مقر
کوبه صفی میرزا بود اورا گرفته نقبل در آوردند و دیگر سید احمد نواده میرزا داد
موتی شہد مقدس بود طعن احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طماسب
قرین کردید سید احمد بجانب ابرو رفت و در آنجا فرمان مجبوی شعر بقولین اختیار صما
فارس و کرمان مہر شاه طماسب باسم خود ابراز و عوام کالانعام را که خریدار این جنس گذ
طراز کرده جمعی از او باش را فراہم آورده عازم بوانات و مرو دشت فارس که در پشت فرخی
شیراز واقعت کردید در آن اوان زبردست خان افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود
بمقابلہ سید احمد فرستاد و سرل خان تلافی فریقین واقعه سید احمد منہم گشته با بر
آمد مردم ابرو از کیفیت احوال او و تیس حکم محمول اکامی حاصل شده اورا گرفته معزول
محبوس ساختند بعد از دو ماہ از محبس فرا کرده بجانب جہرم شافت و سکہ جمعیت موفور شد
رفته کرمان را تصرف کرده و چار و دہم ماہ بمع الاول سال مطابقی قوی بل جلوس و اسم پاد
شاهی بر خود رانده و سکہ خطبه بنام خود زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بک فتن او را

دیدم

۱۵۷۵۹

دیدم احمد فرزند در قلعه حسن آباد منصور و بالاخرہ گرفتار گشتہ اورا با صفهان آورده بامر اسفند
کردن زدند و هوای سرد را از سر او پروان کردند عاقبت بزور زیادہ سری از بار آمد
و دیگر محمد علی نام زنجانی مشہور بصفی میرزای ثانی است کیفیت حال او
در ماہ محرم ۱۱۳۲ موافق شتاقوی شیل و لباس درویشی دارد شوشتر گشتہ از آنجا کہ عطر
مردم در چشم میاشد جمعی از الواط اورا دیدہ میگفتند کہ چہما این شخص نظر با چشم آن صفی میرزا است
شاید او باشد و او شاشی داشت عوام از غین حماقت حقیقت کردہ خریدار او شدند تا
شوشتر با تماع این خبر متوحش شدہ ارادہ تنہیہ او نمودہ و او فرار کردہ بچیزہ رفتہ از آنجا از راہ
بصرہ روانہ بغداد شد اعیان دولت قضری بمبایات اینکه شاه زادہ ایران شاہ بدولت
عثمانیہ برده است بدون تحقیق شاه زاد کے اورا تصدیق نمودہ مومی الیہ راہبر بار
عثمانی احضار و بعد از ورود بجوالے اسلامبول همانا رقیقین و در اسکو دار مکان کخی و
اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاہ روم باعتبار صدق
بعضی حرکات اورا بشہ سلاطین کہ ہیچہ منزل بطرف قسطنطنیہ نزدیک سرحد فرنگ است
فرستادند بعد از چہند اورا نیز بچیزہ بین فرستادہ کان اورا مرض ساختند و تتمہ احوال
اورا در بیان وقایع ۱۱۳۵ ہجری سمت کارش خواہد پذیرفت و دیگر
سید حسین نام قلندری بود کہ از فراہ بقندار رفتہ مدت ۳ ماہ در پوزہ کرد وادی پشامانی میبود
و از آنجا ہمراہ افغانہ در کوت درویشی با صفهان آمدہ بعد از قتل صفی میرزای
کرانہ میان جماعت جوانی رفتہ خود را عباس میرزا موسوم وادحای برادری خاقان مغول
کرده تمنای سروری کوشہ کلاہ ہوس بر شکست و بر بند این دعوی دروغ راست
و از مردم جوانی و طوائف اطراف جمعہ را فراہم آورده چون کارش مایہ نداشت جابجا

بہر

بهوای سروری در یاست سر بر آورده باز سر بر پان عدم کشید و شمع دوش چون از
صدق فروغی نداشت زود بپایان رسید و دیگر شخصی در تحت شمشیر سپید با دغا
پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نام نهاده تبا نهاده خرسوار شهرت یافت و در
شمیل چهار صد و پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبدالله خان لم
فوج رفته جمعی از بروج با عانت او برخاستند و از آنجا بمیان طایفه با خبر آمده الطایفه با
مشفق و غمیت بند کرده بایند احمد نواده میرزا دادود که در آن اوان او نیز در آن سمت از آن
استفاد برافراشته بود مجادله نمود و سینه احمد نواده میرزا دادود را منهدم ساخت و بنادر
را با شمیل مینا بحیطه تصرف در آورد و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او
مبارکشته با او محاربه و موی الیه شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر با محاربه
تصرف فی ارضیمه ولایت افغان گردید

و دیگر از نسل نام قلندر ریست که در لاهیجان بهر سپید و او ولد ابراهیم نام طوچی بود که با چند نفر از
دوستان در یوزه کرد و قلندر ان مراصل نور دین گشته در قریه تنکابن من محال دلیمان ع
بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی از کلاه هند و پوست بوس شمس سروری و
سریر و از جریده شاخ و غیره فکر علم و غیره افتاده از چادر قلندر در پا بخرگاه سلطنت نهاد
با دعای پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت صوفیان و شتوند
دلیمان را فریفته رایست حکمرانی بر افراشت و دلیما را با باران کوه تصرف کرد و در آن اوان
محمد رضا خان عبدانو قورچی باشی که سپه سالار و صاحب اختیار کیدان بود و در لاهیجان
توقف داشت این خبر را شنیده و بادوسته هزار کس عازم تنبیه قلندر گشته در کوهستان
دلیمان با او محاربه نموده و شکست یافته به تنکابن برگشت و قلندر طاق روزه قتل لاهیجان

باهیجان

باهیجان علامه شمس قیاسی خود کرد انید محمد رضا خان و دوباره جمعیت خود را
منوچهر ساخته عازم لاهیجان گشته در آن کوه تقاتی و قیقین واقع و قلندر مقهور گشته بجانب
عدم گریخت و آنجا مجدداً اسلک جمعیت اشاسون و سایر رجال اشظام یافته ماسوله
من اعمال رشت را تصرف و از آنجا عازم غلخال گشته بر حاکم آنجا فایق آمده بار و میله که در
ارد پسل میبودند و حوالی آنجا جنگ کرده شکست یافته بعد از آن بمیان شاسون آمده
جمعی از شاسون را با خود متفق ساخته و جمعیت انتقاد داده لغات رفت و با عیال خان
که دم اندنوا خوانی روسیه میرزا جنگ کرده مغلوب گشته ماسوله آمده بالاخره جمعی از مردم از مردم
ماسوله که بار و میله و از بی حسابات قلندر جنگ آمده بدفع قلندر مصمم گشته و در ماسوله بر
او رجحه او را گشته سرش را بجهت سر گردگان روس برودند

کشتار در پان تنب و مولود جناب نادری

بر آگاه و از آن دقیقه پس که بدین زاده ن آباء علوی و اقامت نقلی اند واضح خواهد بود معاد
یار یکم زاده از طاعت شد آیکانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد نه مفاخرش به نسب است و میا
انش بر سلطنت مکتب ریزا که بدلیل نفس و کتاب این دو امر بر یکگاه نظر بند همتان مازنی
پای سلم اعتبار است و پست ترین مرتبه از اندارج افتخار تیغ برنده را فخر بجهت داد و خویش است
نه کمان آهن کومر شامو از انارش باب و رنگ ذاتی خود شش به صلب معدن خصو
این برگزیده غدا و بزرگ کرده ایند تو اما که بعد از طاعت الهی استظهاش بشیر خویش نه زور و
بار و ی ایل و خیره و پیکار و خویش و دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته اند
و خاندانها باز دولت خاندانش دولت خاندان اند و حقه بنام مصمام حد بدش را دو
تجوری در آیین است و در تارخ کندش سلسله چکنیز و تار حلقه نشین در هم خدش

بر

شیر زنج کجش راست پشت طغر اگر اندر افروزد مهر چو خورشید آتش زند
اگر مر از خارش دم زند دم صبح آتش عالم زند دامنش گریز مندریم ندر مجوه و
بیابان نسیم در این صورت ملک سخن سخن را از نگارش این مطلب بازداشتن است
اما چون عرض موزخ ضبط کلیات احوال ابن خلدون بهالت و ذکر استنباط نیز از اوام اینها
در بسم اجمال نگاشته لوح بیان میگردد که آن حضرت از ایل فرقلو و فرقلو اویمانی
از نوع افشار و افشار از قبیل ترکمان میباشند و سکن قدیم ایل مزور ترکمان بود
در آبادی که مغولیه بزرگستان استیلا یافته از ترکمان کوچ کرده در آذربایجان توطن آید و بعد از
ظهور خاقان کیتی شان شاه اسمعیل صفوی انار آیه برانه بقرب است کوچ کرده در سر حبه میاب کوچگاه
من بحال سپور خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مرو
شاهجهان است توطن اختیار در تابستان آنجا بهلا میشتی و در زمستان در سجده و در کسبه
قتلا میگردند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و ششم شهر محرم سال هجری مطابق لو
میل در قلعه و سجده و در مکانی که بالفعل عمارت عالی در آنجا احداث و بهولور ایوی شهرت
یافته اتفاق افتاده با سیم جد خود مذققی بیک موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم بر هراج
گذاشت و چون در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ منظر کارهای ترک گشته در مبادی حال
آثار دولت و قزاقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور خطیمه از دست یوتیش صادر شده و
عالم خود را در آفاق بوده بین الانام بنادر یک مشهور شد

کفار در میان آغاز کار نام در کام کار است تا به خجاست آفریدگار
از آنجا که نقش بند کارگاه وجود و ربط و پیوند مراد است را تا بود و پای تهای بی آدم سا
و باین جنبش اکنون طراز جامعه قوام و دوام بر بود و شش بی نوع بشیر انداخته و در منظر

خداوند سجد است و تفرّد شایسته ایندیکانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد
حضرت ظل الهی در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار کفزار زندگانی بهنگام
ریحان ریحان عیش و کامرانی بود مایل تا بل کشته بابا علی بیک کوسه احمد لو که از روستای آیه
سپور و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه ارای رزم و نبرد میبود از خانه نسبت
خوشی آن دو دمان تشریف زیبای مفاخرت در بر خویش داشت آنحضرت طلب بود و در آن
سجاستکاری صفت آن سعادت مند شده اکثر اخصایان افشار را که طریق اقتناع و بهنگامه را
حک و نزاع گشته جمعی از روستای آنطایفه باین علت هم آغوش شایه فنا و هم خوابه رنج و غنا
شدند بالاخره بحکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن محدّره سر اذق مختار
در سال هزار و صد و یک هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاخری ده عشت
نیم از شب سوزور گذشته شاه زاده رضا قلی میرزا بوجود آمده و بعد از پخیال آن متوره رخ بنیای
تراش کشته صبیّه و دیگر اوراد و رسک پر و کبان حرم عشت اشطام دادند که نصر الله میرزا و
اما مقفی میرزا کوهر آن درج و اخرا آن بر چند مر چند یک در آغاز ظهور کوب اقبال انجیوی بی
بحال و قایع و اموری در شمس و سجده و سپور و مشهد مقدس و قلعه جات آن ناحیه و در
که از آنحضرت با قناریه اصناد و ترکمانیه و اگراد و اوزبکیه و سایر ارباب غنا و بوقوع پیوست
کوشش و سی که از ایل ایران و براندیشان ظهور آمد و جنگمانی که با دور و نزدیک و ترک و
تاجیک واقع شد تا آنطایفه را آرام و سرحدات را قرین آرام کردند اگر شمه اهریک سمت
تحریر باید تاریخ مطوله خواهد شد پروت از اندازه و گمانی میگردد خارج از حوصله تدوین و
شیرازه و نسیم چون در این زمانه طفره با قضا سخن مانور و عرض اصلی ضبط کلیات مامور
است که از همه عالم اجمال و ایجاز امر می داشته کسبت قلم را بجانب اشتهار عیان

کرای جبار که بعد از آنکه بنم آید دوران در عشرت سرا ایران ساز و ناسازی کوک کرده در
 گوشه از خالف و موافق توانا و از سر سری چون کاسه طنبور صد اما بر خاسته ترک و تاجیک شک
 آسایشه با خن حسرت خراشیده و کوچک و بزرگ قانون غمی از دست داده در دایره
 حسرت گفت زنان افوس کشند و هر جا قوی دینی بود سراز گریبان خود سری و کردن فرازی
 بر آورده باز اندازد پروان گذاشته و هر جا شک مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سر
 طبعی بر افراخت از آنجمله

ملک محمود و سیاست بطریقیکه سبق ذکر یافت

پار خباذه اطاعت بر یافت و بشهد مقدس استیلا یافت حضرت ظل اللهی تا آن اول
 در حدود و کلاست باقی سرحدات دشت مشغول ملک داری و پنجکال خوزری طایفه
 شهباز اوج دشمن شکاری بوده مانند شیر است یا دیو سینه خویشتن و طعمه بخش کام بکار و
 خویش بودند چون دیدند که ساقی چرخ بینائی ارنا غم و ماه خوانا غم بجام اهل ایران پیش
 حریف تنگ ظرف زمانه از بدستی کاسه بر سر حریفان شکست و راه زن فتنه جوی و هر دست
 تطاول کشوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک سبب این معنی را حوصله غیرت آن
 بر شافه بالعام خداوندی نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی عزم طبع و قوت همت
 از چند طوایف افشار و اگراد و بانی ایلات سکنه اپورد و در جز و کلاست را بخوذه خدمت خود
 در آورده کلاست را که حصن حصین و حصار منین بود خدا آفرین با قلعه دستجرد و اپورد که پیوسته جو
 اشب کسبته نورد و مسکن و ما و دولت خوانان اخلاص پرورد بود برای افراختن بیدق
 حکمرانی اختیار و بیاری جناب کردگار آغاز کار کرد آری غنچه صولتی که مهابت صلواتش
 نه در باطن شیران کند کجا حوصله در زد که هر کفار حصلت از دوا به باری چرخ بیک خواجهی بر

تری کردن افرازد سروری که همیشه کردن فرازان کردن بطریق اطاعتش غم داشته اندکی و
 دارد که کردن اطاعت بدگیری غم سازد ایلات عمده که بهر ای توفیق سر قدم ساخته ساکنان
 اخلاص گردیدند و فرقه بودند یکی از افشاریه که شرف اشباب با جناب داشتند

و دیگر اگراد ساکن و جز و اپورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند طوایف دیگر در میان
 اند و ز خدیو فرزند میکشند اما آن دو طایفه از بدو حال به بدستی مانند حد امتعال بار و

اقبال حضور بر امتزاج دوست ختم افکن و مساعد بخت فیروز را بمساعد سعادت و آنچه دشمن
 بودند بعد از چندی بعضی از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و محبت بودند بمقامت مکان و شد
 خود مستطهر شده با حضرت در مقام کاوش و بعضی بارض اقدس رفته با ملک محمود العنت و نداشت
 و از اگراد و جز و اپورد و جمعی با اگراد خوشان پیوستند و گروهی باز کمانه متحد مو العنت بستند و
 یک بقدر امکان ز کهنه ریشه و شعبه را بر انگیخته و باد بشتان آمیخته با حضرت در آو میخند
 سوای سجد و چهار صد خانوار ایل جلایر که با طایفه قلی بیک کول با محمد علی بیک و زلفان نام و با
 رؤسای خود حضور در اعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد راه نداده در شت و در خاتم مرقا
 فیروزی اشباب و در سخی و سنی سایه آساده نباله و چتر خورشید قباب بودند از حضرت با قوت
 اعوان و کثرت جثمان و امن همت بر میان زده با شاق هو اخواهان کرین خواجگاه در افغان زمین
 ساخته و رأیت عزم بر افراشته و با هر فرقه بنای کبر و دار گذاشت

در سپاه توجیه موکب فیروزی کوکب مقدس بجانب ارض
 این معنی مانند بدر افروز شنت که جلوه جود کوکب و انجم تا طور کوکبه افشاست و بلند پرواز
 خفاش طبعان تا طلوع طلیعه نیر جهان تاب بنحیکه در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد
 از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خود سری کرد و رؤسای ایلات خراسان از راه صغف

نفس و قوت و هم بطون خدمت او کردن نهادند و در اطاعت بر پیش کشادند از آنجمله قلنجیان
 پاپا و امای امای افشار بودند که از دولت نادره رو برافتنه و نزد ملک شتافته صد در این حرکت از
 از افشاریه بر طبع غیور خدیو بهمال ناملایم افاده بچاره جونی کار ایشان بیک خیال به طوط
 و تدبیر این امر را طالب بهانه شدند تا اینکه ملک وسایل برانجخته چون در ملک خراسان
 از جانب استخواب اندیشه مند و هر آن میبود معتد بر اینار مندانه نزد او روانه کرده پیغامات
 بهمد و بین فرستاده که ما را از آمدن باین اقدس بغیر اضیانت حال مسلمانان منظوری نیست اگر
 در عالم ایلی رسم موافقت مرعی کرد و نتیج فواید خیر و باعث انداد راه افناد غیر خواهد بود
 آنحضرت نیز قبول مشول ملک کرده عازم ارض اقدس شد که بعد از حصول ملاقات دو
 روزی اظهار صداقت کرده وحشت او را دفع و در حسن و آشکارا تر وجودش را رفع کند نخست
 با افشاریه جلایر که در خدمت آنحضرت عهد گشته فرمودند که در جریب باری خود سازی کرده حیات باشند
 اینکه آن حضرت در شای باری واسب نازی هلو ملک را روبرو به تمام کارش پروراند و در
 خوانان نیز هر یک بخویشان و اتباع او در آویخته ایشانرا از فریب همتی در اندازند و در یک در میان کا
 سلوک مشهد بملک گرم جریب باری بودند بعزم عنان گیری ملک دست انداخته چون زمان
 نوسن امور در دست رایش قضا است پشت دست مبارک آن حضرت که یک تار آسمان
 در پیش از پنجه آفتاب پشت دست بر زمین گذاشته دست آنحضرت بردمان اسلک خورده
 جلو پیش باید ملک از آنجا که سرست باده هوش بای نخوت بود نفس اینمغنی نموده بعد از آن
 میدان بجانب فخر عطف عنان کردند
 اما آنحضرت پیوسته دگرین وقت میبودند تا آنکه بجای شفقانه اما له قلب قلنجیان و اما متسلر کرد
 باظهار التیام ایشانرا با خود رام ساخته بعد از آن به فرسخی مشهد مقدس رحیب شکار کرد

ملک بخواش آنحضرت یک روز پیشتر حرکت و حضرت ظل اللهی روز دیگر قلنج خان و امام علی
 را بتقریب نیکار همراه برده بعد از ورود بقریه یا فحانه من اعمال مشهد مقدس چون صید ام افاده را
 از دست رها کردن بمقتضا عقل خدا داد نبود آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف و ستیاری بود
 باطن باین دم شمشیر دم از خونخواری میزدند و میان برداشته و از آنجا عازم اهورا گشته ابلات
 ناحیه را جمع کرده محنت بدفع کینه جویان گذاشتند
در بیان آغاز محاربه جناب نادری بملک محمود پیتا بعون حضرت
 میزدان ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیر چون داشت که از شهر خلافت آنجا
 راست کیشی جز بک بید بکان بری نخواهد خورد و بار کران یاده سری را که بردوش دارد بر منزل شتاخته
 برد عذلیب جاننش نوا سنج اینقال کردید نظم روز اول که دیدمش کفتم انکه روزم سپید این است
 این با اگر ادر شکر کت نوشت که با من متفق شده بدفع جناب مادر بردارند یا کار جنگ را آماده سازند اگر ادر
 با و جواب دادند که استخواب کردن فریاد میوید و دلاویز مبطو الید و معیشین بیار و استحکام کانش در غایت
 اشتها تصور این معنی از حوصله ضمیر ما پرون و این خیال از خیر قدرت با افزون است ملک چون
 خدی را از آشوب بگردان ازل رعنائی جواب انکرده هشام رایحه دورنگی نمود عزم غلبه انظار کرده چون راه
 و چه و منه مشعل بر کوته تا عظیم و محتوی بر قلعه حاکم بود غریب انست را مقرون بمصلحت تمام با هیچ و در
 کس از راه را دکان روانه خویشان کردید و منزل فرور مجدد اگر ادر کس بعد ازت شوخ از ملک فرستاد
 پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اگر او موجب تراع و فساد است از این با جراد کردند از آن
 که ملک محمود ماده خود پی دماغی شده بود فرستاده اگر ادر قطع نمایی کرده با کرد آید تمغنی سبب بد معنی
 عموم اگر ادر کشته با ستیاف لوازم سرکشی پردا بخرم مدافعه پیش آمده از ناما بخت مغلوب گشته بهانگذاشت
 فراری و در قلعه حاکم متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خوشان گشته بنا گذاشت که قلاع اگر ادر ا

تخته بسی از غور است و اطفال ایشان را به سم پور عنان قدس مخفی ساخته زمام اخبار ایشان
 بدست گیرد و اولاً تاخت قلعه زیر انوار که در دفرخی خوشان واقع و متعلق آن جماعت بوده پنهان و
 خود ساخته محاصره کرده و خلال آن حال غلبه و بهمال مانند ناکمان بر و نش رید
توضیح این مقال آنکه بعد از وصول خبر ملک بهمت خوشان حضرت ظل
 چون خبر خوشان و در خدمت خوشان با شوکت ایشان و افواج رزم کوشان از راه نصب اطمینان
 بعزم اعانت کرد و ایستاد و در ابتدا کار و در دفرخی خوشان بهو از اتباع ملک که ابواب
 او را از شهر قدس میاوردند و چهار کشته اکثری مقتول و معدود از آن گروه از وسط میدان
 جان را بسلامت بدر بردند ملک محمود ازین وقت پیچید و قلعه کبریا نام و شیر عاقری
 آب داده کرم گرفت و کبر قلعه در شرف تخی بود که در وقت حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن و
 دلیران مرد افکن عربده جو غره زن از هر طرف نمودار گشته بمحله زهره کاف و قاف کرم و در آنگاه
 خود ایای قلعه و سمران قلعه خود ایای آن سرور رسانیده انبکای محصوره نجات یافت
 ملک چون پیش از وقت بنا بر اسم عزم و حواله قلعه شکری ترتیب داده بود
 بعد از وقوع طغی و ظلم و شکست از دور قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار نموده حضرت
 ظل الهی عورات و اطفال اسل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده و بکلیت قلعه در جای
 دشت نزول و آتش کرای که از خوف ملک و پیولها بی محنت گشته بودند از فرود و رود و کرب
 اندک جای تازه و بهجت بی اندازه یافته بار و بار فرستادم ساخته بخدمت آنحضرت بویستند
 و تجدید از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز دیگر که ملک بنروز اخنی خورشید
 بهما شاب از قلعه افق تیغ کشیده اشک خود نمایی کرد و محمود لوی عزم اخراجت و طرح خاک
 انداخت چون حریف را فاهر و دست نمی را از دامن طلب قاصر یافت گشته بخان و گشته

شان روی برافتن و تفنگ جی توب خانه را حصار خود ساخته بطرف ارض اقدس شامت
 آنحضرت نیز همه جاتا عشرت آباد و سرمد خوشان از اطراف ملک کرد و اکثری کردند که شاید
 از پناه توب خانه بمهرکه جنگ آید فایده نبرد چون طایفه افشار و اگر ادا آن زمان ملک
 و تفنگ همیشه با تیغ و سنگ حشم افکن میدان جنگ میبودند آنحضرت ایشان را داد و بخیر
 توب خانه و تفنگ منافی حرم دانسته ترک رزم کرد از عشرت آباد اگر ادا حرم ساخته خود سیم
 اهور در صرف نام عزم کردند ملک نیز عمر دوباره را مختتم یافته و ادا حرم فیض توام گردید
در بیان تخییر ملک قلعه و باقی قلاع ایسور و بزر و بار و خطه بزر
 چون ملک قلعات ایسور که در صرف افشاریه اضداد آن حدود میبود محمودی شده در صد و پنجاه
 بودند از آنجمله جماعت امر لوسکنه نیکی قلعه بودند که در دفرخی ایسور واقع هر چند که موسم رفتن
 لشکر سر ما غارت کتاب و توان بود پس بکن آنحضرت از آنجا که همیشه سرگرم نشاء تا نید بود
 شدت برد ازین عزم ظفر پرورد افشاده دل سرد نخته باد لیران عرصه نبرد قلعه مزبور را اعاط و اطراف
 آنرا بنجا که خاکشاک انباشته بلند کرده آب رودخانه را به قلعه میت و آب جدوی کلا گردنایده پس خوا
 و سر کوب ساخته قلعه کبیرا بدف تیر و تفنگ ساخته بعد از چند روز که صوامع و بجا
 نجر من سس انطایفه آتش افروز بود اهل قلعه بجهل المیتن استیمنان تثبیت جنه معذرت جویان
 و مذا است پویان کردن ببقه اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را بر آکنده و اهل قلعه را
 کوچانیده با پیورد و سایر محال بر آکنده ساختند چون اهل قلعه با غواده نیز که ممکن طایفه کوندوز کو
 افشار بود در غمره اتباع ملک خود را طعام یافته رخ ارا خلاص گیتی بر یافته بودند بعد از تمشیت کار بیک قلعه
 ساریت توجه آن صوبه فراشته و مدت سه ماه آن قلعه را بمضیق محصور و انداخته بخت از دو
 طرف جولاها ترتیب داده خاک رخی بلند ساخته اتادان لغت زن و چاه جویان خار اشکن آغا

نقشب زون و صول نقشب بزرگوار اهل قلعه از کج کای پل کلک بگره پرونیان پی برده
 رشته نقشب بدست آورده خواستند که آب بر آن بسته آتش فتنه افروختند پرونیان نیز پیشانی
 کرده نقشب را از بار و طائش آتش زدند چند نفر از قلعه کسب از آن داخل نقشب بودند و در آن نهادستی بر
 بادل سخته و سبک رفته روانه دیار عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم گشت
 اما قلعگیان باز چوب خاک بر آن موضع ریخته راه دخول بر سپاه حضرت پناه بستند چون
 از نقشب کای ساخته شد پهلوانان از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را
 بقاصد صد ذرع که پیش از خاک و خاشاک بمشایه تل بندی که هست و سی ذرع عرض و نه
 ارتفاع آن میشد اصطخر کوزه سرب آبی بر آن جاری کردند و در عرض دو عشت آب حاطه حصا
 کرده رخنه بر اساس و بنا و قرا و دیوار انداخته بنیاد قلعه تروی آن سبیل امان چون خانه حساب
 رسیده و در بروج و پست آثار غایبه علی عروشا ظاهر گردید مردم آنجا کوکب طالع را در برج ابی
 دیده دست از جهان شستند و از عین اضطراب باند سرشک از خانه چشم روان گشته از روی
 مذمت بیاسر و دور از سختند خدیو یگانه چهار نفر از روسا انطاخه را که سر مایه فساد بودند معر
 تیغ یا سامانده برات نام که حد اقله را که مردی طشت پیشه بود بکوله تفک نشانه فاشه شهاب
 ساخت و برات جایش را بنشس حواله کرده ساکنین اهل بخارا بقتل و کفر فرستادند
 پس بکنان سپردند که یک کوه اطراف بوند بعد از چندی بهمت بلند عزم تنبیه مردم را کردند
 کردند چون قراخان نام که بزرگ قلعه فرور بود جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهوای دو کوه
 ملک محمود آتش فتنه میافروخت حضرت ظل القی در معنی که مشغول محاصره با غواده بودند همای
 بیک وکیل جلایر را با چراغ بیک افشار جمعی از دلیران نامدار با طغاه آن نایره مامور ساختند و
 آب را بچند در چهارده بند کلات نقشب میشد مامورین در سر ممر آب بنا توقف گذاشته بر جمعی بر

دادند

دادند که محافظت آب کرده بخند از آنکه داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیست خود بفرم
 بر سر برج آمده بامامورین مجادله و شکست فاحش داده و جمعی را قتل و چراغ بکشت را دستگیر کرده بجا
 طالعش خانه روشن میکرد در روز که آن حضرت از تخیر با غواده فراغت یافته وارد اسپور شدند
 طالع انگیز بعضی اقدس رسیده شهاب زهمت والا بفرم نکار زراغ را بچند چکل جلا دست نیز و سر چکل
 را خوریز ساخته حسنگام شام بجناح استیصال حرکت و از پراپه میان جبال باد لیران معرکه جدال خوا
 بجها رده رسانیده متفرقه سپاه را جمع و متبایب قلع و قمع کرده در برابر پهنه جلوه فرمای استیصال
 جهنم کشته جمعی از پیا دکان جلادت قرین را در رب قلعه تعیین نمودند که بجها راه اقدام نمایند
 و اگر ترکمانیه قلعه فرار نمایند اعلام کنند در آن روز قلعه کیان اقبال کرده خدیو سپهال بلند اقبال بجا
 بر کشند از اتفاقات در همان شب جمعی از تاتاریه مرو با مداد قراخان آمده قراخان با جمعی از قلعه پر
 آمده ایشان را در کین کین بازداشت و خفیة قلعه بازگشت شب پادگان در رب قلعه خروج انجمن را
 قلعه تصور فرار ترکمان نموده خبر بخدیو بلند اشر رسانیدند آنحضرت وقت صبح بفرم قلع
 بر مرکب تیزنگ سوار شده دو فرسخ که از چهارده دور و بزرگچند نزدیک شده قراخان دفعتا بهیات
 مجموعی از قلعه سوار شده ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میره از کینگاه اسب انداخته و با
 شمشیر با آتش از دو طرف بر قلب سپاه کینه خواسته آنحضرت تحیه پاری جناب باری عز اسمه نمودند
 و ان یمن منکم ما یرغبوا الفنا از قلع خود و کثرت آن کرده اندیشه کردی باد لیران فشار پای کین
 و قرار افتادند و دست باستعمال آلت حرب و بکار بردند در اندک زمان جمعیست انطاخه چون طره خوا
 تاتار تار و مار و ترکمانیه تاتار و تاتاریه وادی فراکشید و مرکب بالا با حضرت و فرو قح و طغز بجا رده
 مقارن آن جمعی از تاتاریه بادای مراسم اعتذار بخدیو کینا کار آمده اسد عا و قه که کین
 با چراغ بک نمودند و آنحضرت نیز مثلت پذیر گشته که قراخان را از طریقین مرخص و بمانش تاتاریه

طایب

خانبه خاسر روز از مرد شدند روز دیگر سلطان این بلیست طایفه از قلع چهارم رات اقلیم
 بر فراخت و قراخان شب از قریس بدرانور سپر انداخت خدیو از چند بغرم تمام کار قلع را بخند اعلامی لای
 نظیر بوی کرده چون قراخان حال خود را تباه و روز خود را سپاه دید دست در اسن استیخان زده از قلع
 آمده و مشهد خدمت گذاری و متقبل رسم فرمان برداری شد آنحضرت نیز سوابق حرکات او را
 بعفو معرون و ترکمانیه قلع را کوچ داده بصوب ابورد توجه فرمودند و از آنجا بقصد تصرف شادنا که در
 در اغوش متناهی بود برداشتن چون ترکمانیه علی ایلی و میرلی و نکه دیوت که در حدود شادنا و درون میبودند
 و بمادی آنحال باغواهی سعید سلطان کلان شردون با از جاده القیاد سپردن که شادنا ولایت تصرف کرده
 بود آنحضرت ظل انبی بعزم قبیله ایشان از ابورد بایکه تاران عرصه نبرد وارد شد و محمد حسین بیک و دسام
 بیک و کل پیشکران نیز که اظهار یکسختی و اخلاص باین دولت شناس میکرد حسب اشاره اقدس
 بامیه از اگر او هواخواه از جنویشان بموگب مقدس پیوست سعید سلطان بحقیقت حوال
 واقفت چون تاب مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه آن سمت وارد باقباده سه فرسخی شادنا و از آنجا
 بر سمنونی بخت سعید و جمعی از زوسا وارد آستان آسمان و نساکشته اظهار زداست و شرمندگی و تهنیت
 صد اقت و بندگی کردند پس نام غنیمت بجانب ابورد انعطاف و محمد حسین بیک پیشکران حضرت
 یافته در خلال آن احوال با قراخان را بخند بر اسیر خجده خذلان کرپان کیر جان کشته با چند نفر در خاطر
 زشت سرشت مخمر کرد که علی الغفله کرنزی بذات مقدس رسانید یکی از اخلاص کیشان و غدر و سید
 بداندیشان را بر عرض خدیو در شین رسانیده بیک ایشان معروض تیغ باست و تارک تبارک بودی
 در پهان آمدن رضاقلینان از دربار شاه بامر سرداری خراسان و عامل
 در شای احوال رضاقلینان نامی از دربار شاهی بامر سرداری خراسان رسیدن گفت اغرض راه چشیکه
 سردار عازم خراسان بود بنا بر انتظار آوازه شوکت نادری که سامعه افروز و روز یک بود

اعلام کرد که آنحضرت با و روداد عازم جنویشان کشته جمعیت با با اگر اد انعقاد داده به تنبیه ملک
 چون بر آوازه اعلام بود که معاند اتفاق اگر اد آنحضرت متمتع الوقوعت قبهانی با و ایران کشته
 و رزم آزمایان حضرت قرین لوی توچه بجانب ارض اقدس افراشته منترلی موسوم بمیر کبر بر آ
 در یک فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان ها واقع است جولا نگاه باد پای متغیر ساخته ملک
 با سقد اتمام بمقابله شافت و فیما بین نایره حرب اشغال یافته دلاور انظر توام تیغ تیز را بر آ
 حکم و جمعی از اعیان ملک را با چند نفر از سرگردان ایشان روانه دیار عدم ساخته ملک انصاف
 چنگل شهباز بلارک یلان مانده صید ترسم خورده شکسته بال خود را به سپاه شه کشیدند
 خدیو پهمال نیز همان روز اطراف شهر را سیر اقام جواد صحر خرام ساخته شیر خانه قلع طوس را که موسوم
 حاجی تراب و در سه فرسخی مشهد مقدس که در جانب غربی واقعست مقرر کرد که حضرت اشباب
 راه آمد و شد بر ملک بسته در هر دو سه روز یک مرتبه ادهم تیز کام را با فوج خون آشام و جولا قلع جولا
 میدادند و رخنهای گاری سیف و سنان بان رخنهای اندوه بر دل محمودیان میکشادند محمود چون
 ساری و سپدان داری آنحضرت امید است معلوم او بود که از جنگ میدان صرفه نخواهد
 از شهر جدا نمیشد پشت قلع داده گرفتاری میکرد و بسیاری از توابع و نواحی خدمت آنحضرت
 اختیار کرده همان چار دیوار شهر را ملک ملک کشت
 در سیاق اینحال ضابطه خان واده جنویشان کشته شاه ویر یک شیخانو با جمعی دیگر که همراه رضا
 خان بودند شنبه اخیر شرویر کشته بر ضابطه خان حالی کردند که هرگاه جناب نادری باین نحو عرصه را بنگر
 سازد و لوائی نام و ننگ افرازد سرداری توابع و نواحی و شاکت تو واقع خواهد شد رضا
 خان بعد از اجتماع این سخنان کاظم بیک تام خویش خود را بجانب آدر فرستاده پنهان داد که جنگ با
 ملک مقرر نمیشد عثمان تصور اکنیده قدمش گذاشت بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ این سلام

تختنیر نیز در جنگ بردا با انتظار و در سردار در خانه قلعہ حاجی تراب را مقرر کوبه فیروز ماب
سردار نیز در سردار اگر از خوشان را جمع کرده عازم مشهد و مرعیه میادای مقصد کشته
ماب بعد از آنکه شنید که سر رشتہ کار و زمام اختیار بدست سردار آمد چون حاجی او و لشکرانش معک
ملک بود خود را بفرود خرم رشتہ با خاطر آرمیده از شد مقدس بعزم مقابله با لشکر پی تو با از راه
روایت بدون اندیشه و محافظت کرده طی مسافت کرده وارد جہاد و سردار نیز بزمه و آغوش و قلعہ حاجی
تراب گذارند از راه دامنہ با اتفاق اگر از متوجہ ارض فیض بنیاد کشته و باغ خواجہ ربیع یک شجر مشہد
خیام اقامت کرده در آن شب خبر و در خود باطل مشہد اعلام و آید از اطاعت خود و گود در واز را
ترغیب نموده سنگام صبح اہل مشہد بر مخالفت ملک اتفاق کرده در واز را راکشود با اتباع ملک
میان شہر و بازار بودند و آنچہ ایشانرا مقید و چند نفر از اعیان اعرق ریز شتاب بر ابلخ نوید
این فتح الباب روانہ نزد سردار نمودند از امور اتفاقیہ اینکہ ملک بعد از ورود بجہاد
مطلع میکرد کہ سردار از راه دامنہ و منبت بر میارزده و عازم ارض فیض انتاب و اجمالی انتقال
او و لشکرش در قلعہ حاجی تراب مانده در جہاد بحث کرده بمقت قلعہ مزبور روانہ و سردار همان
وارد باغ خواجہ ربیع میکرد و این خبر و حشت فرخ خاطرش کشته با جمعیت خود بر سر راه ملک
تلاقی فریقین واقع و قشون سردار دستہ دستہ از اطراف جمعیت ملک حملہ و کشتند
اما چون ملک تو بخانه و تفنگچہ محیط لشکر خود ساخته و در قشون سردار آن مقدار کشت و قتل
نمود حملات آن فوج خندہ گریا و ثبات و قرار ملک غشہ کاری شوال شد نمود سردار جنگ انست
و خان بجانب شہر طوس معطوف گشته بتر استراحت کتہ و بر بالین غلظت بخیم کرده و لشکران
نیز شیوہ سپہ از خوش را پیش گرفته بر یکتہ و سر کوفتہ رخت آسایش افکندند و در دکان اہل
بعد از ورود باغ خواجہ ربیع کہ جای سردار را خالی دید بدست قلعہ و دشمنان کشته در مکان مرور

مہر سردار و شہر رسان این اخبار کتہ سردار نیز با پل خان عالم انفران و کاظم باک خان
با جمعی از قشون و کمال تعجب بجانب شہر کیل کرد و بصنط شہر پرداختند و چون ملک محمود صیانت
حرم و شہر بان خود را بپہی نام شہدی کہ در آن اوان وکیل قہات دوش بود محول دشت اورا
ارک گذاشتہ بود مہدی آتش حرم و کسان ملک را برداشتہ بصرح اطراف دروازہ ارک متواری و
دفاع و خودداری شدہ همان شب کس فرستادہ ملک را ازین واقعہ آگاہی بخشید ملک فراموش
توب خانہ و جمعیت بجانب شہر ایغار کرده از دروازہ ارک کہ در تصرف مہد بود داخل شدہ اہل جنگ
کشد و قریباً شہر را پای ثبات از جہاد و داع صبر و قرار و شہر را گذاشتہ فرار کردند
ملک باز شہر انصرف کردہ با شہریان نفاق اندیش را در مواخذہ و مصادرہ پیش گرفت حضرت
للی ہر چند کہ از آینہ آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیدہ میدانستند کہ مال کار سردار را
پایدار بجای قرار خواهد یافت اما بعد از آنکہ غنچہ سرستہ این امر ہم در کھن رسوای کل کرد
معلوم نظارہ ایان انجمن گردید کہ دو حہ رفاف انطاغہ را بفرزند است باری و کلتان احو
ایشانرا امید بہاری نیست بدون اینکہ سردار را ملاقات نماید عزم اپور کردہ سردار نیز متوجہ
خوشان شدہ بعد از دو سہ ماہ با تہیہ سردار را از سر قریب باش و اگر ادبر گرفته ہوس جنگ باطل
جہاد اجدادہ این تمنای مردہ رنگ کردہ بر سر مشہد آمدہ دوبارہ ملک محمود بمقابلہ
در دامنہ اورا بمقت خوشان کریزان سامتہ ایندھہ کار سردار بالمرہ ارضیہ انظام جاری
شدہ دیگر لای اقتدارش قد علم نمود

در بیان سرداری محمّد خان ترکمان و سلطنت ملک محمود و محمّد
سپاہ سالاری در آن اوان از با پچان مقرر کوبہ پادشاهی بود چون انجمن
دولت رسیدہ تم غزل بر صفحہ احوال رضا قلیخان کشیدہ محمّد خان ترکمان را سرداری قرار

مستحب

منسوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد آن شود ملک عرض ملک را نادیده
تغیر نیاورد و اینها را خاطر شاه ملک استحقاق برادر زاده خود را بر سر نیاورد و فرستاده جماعت با سوار
نیاورد چون عرض آن سوی اجناب نوری که امید یاری و توقع مددکاری از توان داشت
منید بدید در مقام استعانت در آمده حقیقت حال را با آنحضرت اعلام آنحضرت نیز از نوید توجه
مکسب والا و تندید کم من قرایه ملکنا با فجاها با بنا پائنا شرده رسان گوشمال اعدا گشته خود را
و ملک محبت را از افشار و اگر ادکلات و در جز و اسور و منعقد حش متوکل شد آیکانه و بعزم آمد
ایشان روان گشته و اگر ادخوششان نیز موجب شاره اقدس معبرهایون پیوستند
بعد از ورود غشایور ملک استحقاق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرط حیات دور گشته خود را
باغ متشخص بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران تاب طاقت مدد فیضی کید ساکنان این
که سر آمد فضیلهای عظمی بود از جانب ملک بر اصلاح ذات البین و اردو نیاورد گشته چون شیوه
مروی افقوت اقتضای طریقت عاجز و زبون میکرد مروت که با مقتضای آن شد که ملک
استحقاق راز تنگای تقصیر و روانه ارض اقدس سازند که بمعاظم رسم عاجز نواری ملک
زمین احسان و مسافر نواری ساخت استکشاف را و اراده خاطر او نیز درین زمین کرده با حکایت و
نژاد او اگر ادینا بر و استخوان مان ما باین معنی رخصی نخته قصد گرفتن مال و نداد حال ملک استحقاق کرد
اراد او ایشان چون غشور اذان از دیوان جناب نوری شد و عقده اتناغ مانده و هنگامیکه سر خج
ایماندیشیه کرپان خاطر اگر اداد کش و نایره شرارت انجیز هوای ترک تازی نقل باد پا در
این را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال و استساعت تمام عازم نیاورد گشته در
قدگاه پائین نشسته و اگر اد از نیاورد لوای مجادله برافراشته چون ملک محمود از نهم تیغ و
جانستان و لیران حمایت کیش تو سنان را شکر خویش ساخته با خود و طفر قمر جام مرکز جیک

مید

مید اقدام نسب کرد کار از پیش نرفته اگر چه اساس قرارش مندم و معنی لشکر بهای مندم گشته
اما چند نفر از افشار و اگر اد نیز خست بر منزل منی کشیدند ابراهیم خا برد آنحضرت نیز نرفتند
بنابر اینکه هیئت نوسن سرکشی طایفه اگر اد از شرب چال آب بی لجام خورده در میان خود سر کرده کار
الرای نداشتند با اولمه و اسبها که بدست آورده بودند از حوالت ملکی که از غلبه تنبوش یک
خویش و راه مسکن خود پیش گرفته و از رفاقت آنجماعت کاری میرفتند
ملک بعد از آنکه از حال پشایور را حدیثی از خدایا شنید چون خود را در معرض مخاطره یافت از عجز و
تسلیم و ملک طاعت افلاکیت را بقیع جلیخان پاست تا کم سابق تقویض نموده آهنگار خض اقدس
بعد از ورود بارش فغین بنیاد و رخ و کمان استعداد و آغاز فرمان داد و استبداد کرده از نسب
بر سر و سکه سلطنت بریم و نند و چون خود را غروب بجایان میدادست کلاه کیانی برای خود
داده لیکن باقت قضا از لفظ لسان الغیب این بیت پوشش میخواند نه هر که چهره بر اثر
دلبری داند نه هر که آینه سازد ملک در داند نه هر که طرف کمر نج نهاد و نند نیست
سپاداری و این سروری داند چون الهی بوقیج که قصبه ایست پارس مشهد مقدس و اهور
از اطاعت او بر تافته اولاً اینک تخیر آن کرده ملک استحقاق را باین امر مامور است و
بوقیج نیز از حضرت ظل الهی استعداد نموده تا وصول آنحضرت بر منزل امداد کار از کار گذشت
استحقاق بوقیج را تصرف کرده برگشته بود آنحضرت بهرم جوایای مشهد مقدس بمست را در آن
فرموده ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمد که بدافعه آنحضرت پرواز داد و از آنجا بر سر خوشان آمد
اشتری که از موضع مشهد مقدس است تلافی فریقین اتفاق هر خلاف تقدیر و دست نغمه جان
از اتباع آنحضرت قید و دگر گشته بقیه فرار و عزم جای و دیار خود کردند
آنحضرت باد و نفرواد دکلات و ملک فارغ تاخت خوشان گشت بعد از ضد و این و

افشاری و در دست روز شب رسید انجیز و پای سحری سمان در واد حاجت روای آمیز و بلند قرار
انگوب ابد ریز پشته میامن حسن اتفاق و تائید خداوند نفس و افان ملک اسحق هم از نیشا پور حرکت
کرد و از روز و ارد طرق و فرسخی مشهد مقدس کردید طرف عصر ملک اسحق از نیشا پور حرکت
و ملک محمود از نیشا پور باغ مزبور با قدرت شکست برضه کین تکا در انکیز و حضرت ظل الهی نیز با دلیران
کردن فراز بیاری شد آیه نیاز با هر دو طرف هنگام آرای میدان ستیز و آویز گردیده تا انول کوبه
سلطان روز ببارقه تیغ جهان سوزد و دانه دانه خرمین صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار
کرده و جمعی را گرفتار قید اسار کرده و بخانه و ثمار خانه ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق
هر دو در آن معرکه بر تافته بجای قلعه شتافتند و در مامن متواری حصار می شدند و از گرفتاریان
معرکه آنجا اهل مشهد بودند از دیوان حسان خدیو پهل عطفیه اندوز فرمان نجات و جمعی که خوا
و کسان ملک بودند مامور کلات کشته کوه و الا بجانب کلات الضراف یافت
اما محمود بعد از وقوع این شکست باغهای افشاریه که در سرکشی با او همدست و در سلسله اطاعت
پابست بودند نزد ترکمانیه فنا و درون و اگر از خویشان کس فرستاده میماند آنجا را اسارت و
ایشان را مطهر بوعده نوازش کرده بوقت محمود ترغیب و بخت انداخت و حضرت تحریک کردند ایشان
نیز عده بوقت با ملک محمود بنه بجاکش و سادس سرشته اخلاص از آن حضرت گسته آنحضرت
نخرو و اسما این خبر قبیله ترکمانیه را پشناد خاطر انور ساخته وقت صبح که ترک تیغ بند مهر کیتی فرو
جلوه کر میدان روز گردید از اهور و سوار و در یک شبانه روز پیست و پیچ سرخ ایغار کرده روز دیگر
در باغ باد فنا بر سر ترکمانیه رخنه لوازم قتل و غارت بطور رسانیده و از آنجا مردم را راجع و
داشت دلالت قلوب ایشان از قرین اتحالت ساخته باز از راه سیاب و کویکان بجانب ارض
افدس جلوه فرما اشتی غزم و رایت افزای لوای رزم کشته جلادست کیشان که از نهم خدیشان

افشاری و در دست روز شب رسید انجیز و پای سحری سمان در واد حاجت روای آمیز و بلند قرار
انگوب ابد ریز پشته میامن حسن اتفاق و تائید خداوند نفس و افان ملک اسحق هم از نیشا پور حرکت
کرد و از روز و ارد طرق و فرسخی مشهد مقدس کردید طرف عصر ملک اسحق از نیشا پور حرکت
و ملک محمود از نیشا پور باغ مزبور با قدرت شکست برضه کین تکا در انکیز و حضرت ظل الهی نیز با دلیران
کردن فراز بیاری شد آیه نیاز با هر دو طرف هنگام آرای میدان ستیز و آویز گردیده تا انول کوبه
سلطان روز ببارقه تیغ جهان سوزد و دانه دانه خرمین صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار
کرده و جمعی را گرفتار قید اسار کرده و بخانه و ثمار خانه ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق
هر دو در آن معرکه بر تافته بجای قلعه شتافتند و در مامن متواری حصار می شدند و از گرفتاریان
معرکه آنجا اهل مشهد بودند از دیوان حسان خدیو پهل عطفیه اندوز فرمان نجات و جمعی که خوا
و کسان ملک بودند مامور کلات کشته کوه و الا بجانب کلات الضراف یافت
اما محمود بعد از وقوع این شکست باغهای افشاریه که در سرکشی با او همدست و در سلسله اطاعت
پابست بودند نزد ترکمانیه فنا و درون و اگر از خویشان کس فرستاده میماند آنجا را اسارت و
ایشان را مطهر بوعده نوازش کرده بوقت محمود ترغیب و بخت انداخت و حضرت تحریک کردند ایشان
نیز عده بوقت با ملک محمود بنه بجاکش و سادس سرشته اخلاص از آن حضرت گسته آنحضرت
نخرو و اسما این خبر قبیله ترکمانیه را پشناد خاطر انور ساخته وقت صبح که ترک تیغ بند مهر کیتی فرو
جلوه کر میدان روز گردید از اهور و سوار و در یک شبانه روز پیست و پیچ سرخ ایغار کرده روز دیگر
در باغ باد فنا بر سر ترکمانیه رخنه لوازم قتل و غارت بطور رسانیده و از آنجا مردم را راجع و
داشت دلالت قلوب ایشان از قرین اتحالت ساخته باز از راه سیاب و کویکان بجانب ارض
افدس جلوه فرما اشتی غزم و رایت افزای لوای رزم کشته جلادست کیشان که از نهم خدیشان

خفاص پیر خیت رود نه کرده و گوشت کمان کین از زکین ز کرده و خود با چهار صد و پانصد نفر کتب
تر از نیم سحر وارد قلعه موسوم به سحر و کیم بود نیز از شهر بزم را فقه و دانشمند که تلافی فریقین و آ
آنحضرت بقصد آنکه ایشان را به کیمگاه ویران کنند و آن صید خون و فقه را بر سر تیر رسانند
چون بجزیر آغا نموده گیت برق تک را بسمت بقو کرم غسان و یک آن کمان کاب را تا ظاهر قلعه
فازد یک جوان یافتند ملک چون بدید عا برده تغییر و نظم جمعیت خود را ده بیست و جمعی متعجب
رسیده باز از کیم و در کرم گردید و در فرار طریقین بعل آیده چو ای در آن و آشدت سرا خشک از حده
ای ای یلان از نزول برفت مانند آب چو یار آینه افسرده بود کانه خشک را سورت کرمی شکسته
شد و ملک بجانب ارض اقدس و آنحضرت رو با سپرد آورد و از آنجا بنا بر اقلاب

اوضاع مروج آنجا گشتند

توضیح این مقام از قدیم الایام محبت قاجاریه مروج اصل مروج جماعت تاتاریه
و عرب و فارغ مروج گشته و آنجا مین قاجاریه بجهتی از محبات که مقتضیات عالم کون و فساد
احداث اتفاق شده آنجا محبت دیده نمود از ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک بفرقه از
تاتاریه پیوسته و حمایت ایشان بدفع یک دگر برداشته و تاتاریه یعنی را غنیمت شمرده و قصد و لغو
رای فاسد آنجا محبت در آمدند تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشتند و طایفه
ظهور آنها را بخار و احوال قاجاریه جماعت میوت را که از او گنج آمده در محل موسوم بقراقرم اقامه نمود
گرفته بودند با خود تفرق ساخته و مقام تاخت و تاز در آمده قاجاریه نیز چند نفر از ره سلا میوت را بقلعه
محبوس و دفعتا بر سرشان ابلغا کرده جمیع مقتول گشتند بعد از وقوع اینحال جماعت
تاتاریه را عراب کوچ کرده بوضع مشهور کمال که در دوازده فرسخی بود واقع و سواران عسکری سکنه مروج
رفته اقامت و از او یاقیه مار و چاق و در کیمانیه استعانت کرده بر سر آب مروج نشاندند و از آنجا که یلان

مستطوع

مستطوع و اهل قلعه را ارگشت و زراعت ممنوع گشت ملک محمود از استمال طاوت
مردیان واقف گشته بر این استقامت و یکه از ایشان بجهت است ولایت نصین و حکم مروج و اتفاق
اشرار را و وجای و زکمانیه و سعت قتل و از و نادت رسال آنجا حیدر است و از گردن
اهل قلعه را از قتل آید آذوقه کار بقلاکت و زندگان بر حد هلاکت آنجا میداد دست نشاندن
و دامن مروت و مددکاری آنحضرت زده بر ضل حال خویش برداشته و آنحضرت نیز از راه
و ایلیت دامن محبت بر میان زده بعینا حضرت عزت جل شانه از راه اهلان مغرب آنجا عاقبت
عزیمت باضوب فراخند در بیان مقدمات الکافی سرخس
چون موکب جهان کثار العبد از در و بطریق باغبان و فور آب عبور از رودخانه میسر نگشته در امنیت
واقف شده چون ارضید کاه عزیمت دست تخی بازگشتن ناگوار حوصله شهاب طبع عبور و مخالفت طایفه
سرخس بر سر کرد که مودود قلی سلطان جغتای حکم ایجاد آنده و افواه مذکور بود ارگشت اطران آنجا
سرخس کرده از پیرامه مروج بقصد کشته شب بر سر دست آید و آن شد بد شد سجده لباس سیاه
در قاشب بزرگ آبی مبذل کشته و سر خشک پسر تیز کرد در آن سرزمین اکثریت سیل و آب بای
لای و گل گردید و آن سیل کوهر ایمنی لشکر آسمان اوج فوج فوج بیان موج یکدم کرم
کرده هر یک سببی افتاده اند شدت باران و کثرت کل حالت رکوب بود و نه قدرت نزد
سر رشته جاده زبیک نگاه بدر رفته بهمان طریق آن شب در خانه زین لبر برده هنگام طلوع شکر
مهر بخارج قلعه رسیدند مودود قلی سلطان چون نوازل آسمان بر در خانه خود همان دید و خبر
چاره ندید ابواب محذرت گشاده و پدر خود را با نزل و شکست بخندست و الا فتاد سر کردگان
قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون توب ناله همراه نبود بکار قلعه نبردست
بکوچا سیدن بعضی از ایلات امروالا غر صدور یافت مجمل سلطان جغتای که بجا فطنت

مستطوع

قلعه بجای اقام داشت و مقام مخالفت برآمد
بالافرو مغلوب و منبر کشته بقلعه
جست باز اهل قلعه از اطاعت آمد و محصل سلطان با اعوان و استباع گرفته خدمت اندر
آنحضرت ایشان را بانه هزار خانوار از ایلات حسن و قوابع کوچانیده بمحبت طاعت واپس برد
خود نیز سائیه وصول بر سر اوردان انداخته

در بیان محاصره قورغان و عقبه تا آریه مرو و وقایع آن زمان
از جمله قلعجات قورغان که متعلق بجا شور یک پالو بود و آن هنگام تخیر آن دقده
تغویق مانده بود چون عا شور یک با وجود انساب بان و دودمان تخم مخالفت درین دل گاشته حق
ایلی را کان لم یکن گاشته جعفر قلی بیگ شادونیز از روسا کچمشکر و خجوشان بود در مخالفت آن
آستان همه آستان کشته با عانت و آمد بودند
کشته در اطراف قلعه برجهاتین و سیبهای محکم رقیب و دخت جعفر قلی بیگ اظهار غدا کرده
خطا پوش او را با طایفه او رخصت هموار زانی داشت و چون عا شور یک قبیله با جمعیت خود بم
قلعه داری پرداخت از مؤیدات اقبال اینکه چون دارنده سابقه بنا بر عدم مبالغت
ایام دولت صفویه سرحدت خراسان اکثر اوقات جولانگاه تو سن اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بود
شیر خانی و آخوارزم بصورت ایام مادر مبادی عهد آنحضرت اظهار فتنه جوئی و زرم سازی و
بارسال جنود او بک موس ترک و تازی کرده هر دفعه اوزبکیه مغلوب و یلان و قهور که تاران
سر بازی گشتند پس شیر خانی ترک تطاول و دست دراز کرده بار سال رسل و سایل آمد
شد تجار و قوافل انبیا گذاشت و در همان اوقات جمعی از تجار خوارزم وارد ارض فیض گشت
بنابر اینکه ولایت هیچ در حد و دشت واقع و مردم آنجا دولت ملک تابع بودند ملک بر این
اعلام کو که بدرقه ملک کاروان کرده ایشان را بطریق رسانند و بطالبیاج با تجار مزاج و از قبل
رسانید

رسانیده اموال ایشان را منصرف گشتند
و چون در آن اوان آواره شوکت و
آنحضرت که احمق ماده میخیزد مزاج فاسد و سران و از طوشت شیر خونی شاشش و کما دور و نزدیک
بر آن بود و با مع دوست و دشمن رسیده در بار و دوش قبضه انام و مرجع خاص عام بود و میر خوارزم
اینجبر ایلمی بخیمت آنحضرت فرستاده گشتا اسرار اموال منسوب نمود آنحضرت لازمه همراه ایشان
او مبدول و در انخلاص مال و استحضار شرایط التفات معول داشت اینمضی و سیده رفیع غار شویق
و باعث استیقام فیما بین شده پانصد نفر از غلامان خاص موسوم بآلئون جاور ابرسم خدمت و امید آورد
موجب نظر بنیاد ساخته انجاعت و با قلعه قورغان وارد و معسکر نظر اثر و انوار نشات خدیو فر
فرزبره و گشتند و نیز بسبب الطلاب و ضاع مرو و روسا قاجاریه را پای تحمل و قرار از جبار فتنه بود و
امیدواری بدر بار آن شهر شریاری آورده در پای قلعه مزبور بغیر پای بوی سر کجند و هم از جانب شاه
طحا سب که در آن اوان و دوازده ان لیر میر و حینعلی یک مقیر المانک بفارت و مستغفار و خوش
آن کوکت علی الانوار که از افق خراسان طالع و فروزان شد و فروغ اخر عالم افروزش برده و پیاوشده
گوشها می یافت مامور گشته
در ایام محاصره آن قلعه دیده بیده سیکه عا شور یک
و الاور او دست قنار از هزار خدمت و الا بچیدن کلمای زکار رنگ سعادت کرم کشتی
ساخت آنحضرت فرستاده مزبور را که امی داشته
بعد از چند روز او را محض و کوکت با دوشاه را بمقتضای آن غیب و تحریص فرمود و چون ترکمانیه
ایله ساکن درون باز تجدید مخالفت کرده و بر عادت سابقه سران کرپان سرکشی بر آوردند و فتنه آن
طایفه را مجدد و وجه فتنه تصور و ظمیر الله و له ابر استخوان را با جمعی از پناه حضرت فرین
محاصره قلعه قورغان مامور ساخته و خود با همان اوزبکیه و جمعی از جانبداران خاص جاول به
قلعه خویشند که ممکن ترکمانیه بود اندیشه اموال و دواب الطایفه را عرضه فارت ساختند
میراز

اندر از خویش گشته و سید جوی آن شد که بغلان قهرزاده و میا الطایفه اندازد و خود را
 دولت مقتدر سازد و تحقیق بیک شاه دلور اگر از مقبرین چنگیز بود ما مورساحت که اتفاق ایل خود بشمارد
 بهر مشهور رفته با ملک منکانه جنگ گرم کند تا کیت گوگنه شاهی گرم کند و پوگنه وارد شود
 چون عقل خردمند از قبول یخو تحفیت شهادت تحقیق یک سر اعتذارش آورد شاه طحاسب تیغ
 زهر فقیه خان اورا کردن زده انقیاد باعث وحشت آن خوش خلق گشته چون ابواب قلعه را برود خود
 بسته و بدید هجوم عام و از حمام نام دیوار قلعه را شکافه بیست و دو گانه با لایم تپیک شمرخی شهر خوشن
 بود رفته در آنجا بنای جمیعت گذاشتند و در آتش غلغله و غوغا در میان اگراد و قشون اشرا باد بلند و هر جا
 گروی دست میافتند از لباس ویران قش عریان می ساختند اگر چه از کدز امور عیان
 نفاق بنمایان آنحضرت و اگر ادتها حد سیکن و این وقت چون الطایفه دست از این چار گشته
 دیده از یام تپه جمعی از روسای ایشان شکایت انحکایت عام ندست آنحضرت گشته و منزل بیابا
 در حین که آنجناب متوجه خوشن بود بر کاب متطابش پیوسته و خلعت بین عهده که کشید
 و صبی سام بیک و کل چنگیز را بر اتوید شایع السیام دهان جمیع نامزد آن زمینان جهاد
 کردند و بر آدفع شکر آب شیرینی خوردند بغداد العبدید بر و الهیست
 بنا بر تدبیر فتحی خان صورت نما عکس مطلوب و عکس پذیر و صورت خود را مقصود آنجا
 گردید القصه آنجناب در صد احتمالات اگراد و منع من و بر آمده و نفر از افشار همراه کرد
 نزد محمد حسین بیک و لد سام بیک و کسل و شاه و پردی بیک شیوان فرستاده آنحضرت در حرکت
 و نظر در و دموک و الا باشند و از همان مکان بغیر املاک را نزد شاه عباس و شیوان
 و پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک و ناسازی در حین وقتی که نظام و ولایت و شایسته
 غازی معرکه سرانجامست مقرون اصلاح نبود حال حکم تقدیر چنین اتفاق افتاد منجم متعاقب

دارد

وارد شده اگر ادراج خدمت حضرت شاهی میادرم و روز دیگر که خسرو با کالان هم
 فلک ابنو خسرو خوش آراست آن حضرت با کوبه تمام وارد خوشن و شاه طحاسب ملاقات
 کرده عذر خواه گشته اگراد شدند و دفع ماده نزاع از جانبین گردید و در آنجا حکومت خوشن بنا
 آنحضرت محمد حسین بیک تفویض یافته خطاب خانی فایز شده پس کوا جهان کش در نهایت و دوم
 شهر محرم ۱۲۹۰ هجری مطابق لوی شیل از خوشن بهرم تخیل اضر اقدس حضرت فرموده
 اولاً ملک در عرض راه با طاعت دعوت کرده چون او را سپهر خج غفلت گریبان گیر و بر کشته بخت او
 گاشته کلک تقدیر گشته بود به ندادن جواب جواب اده سیر کشی بر حاکم و در ارک نشست و راه
 گشوده در شهر بر بست و موکب مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج مشهد مقدس و از محاذی ارک انشا کوه
 سنگین در کمال غر و تکین با کوبه رنگین عبور و زاویه مقدسه خواجہ ربیع را مقرب پناه منصور گشتند
 و در صین عبور از کسنا شهر ملک محمود انهرج شهر شروع ماند آنجا توب نافرمانی و بلند بر و
 کرده صدای رعد اسار از آبکوش بکمانان میرسانید جناب نخل لاهی با فوجی از لشکر دشمن کوب
 تا وقت غروب در پای حصار ارک محمودیان آتش افروز نایه حرب شدند و تکام شب
 غور شد جهان کیر عازم آرا که گشتند و ملک محمود از ظهور طلوعه نیر طلعت خدیو بهمال که بر زده
 ماند و نور شید انوار از کثرت بر جی نمایان میشد بر زوال و بال اخرو دولت خود قال زده در شهر
 حیرت سرا میگردانست اما هر روز خدیو بهمال با طایفه افشاریه و باغشبان سبای حصا
 ارک شمرند رفته از قلعه نیر جمعی بر آمده پشت بقیه کز و نری کردند تا اینکه قضیه قتل مرحوم فتحعلی
 خان بوقوع میرسد
 در میان مقتول شستن فتحعلی خان قاجار از قضا ای خالق کردگار
 چون در حین توخت شاه طحاسب در بطام خبر آمدن حکم خود بخبر مبالغ اعیان

دولت

دولت شایسته حرکت فاجاریه استر اباد بدون حرکت استعداد اتفاق تمام و ایام غیرت
 و سردی لشکر وی اشتداد پاسبانها از طاقت بیاق نمائده هر چند که مفتاح خان مصدر خدای
 نمایان شده بود آن وقت نیز بفرست کار سلطنت منظور میشد
 اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور میدیدند از کارستان آن دو چندان
 اطمینانی نداشتند چارپایان لشکر را وسایل کرده از خدمت شاه طهماسب بخدمت شاه
 رفته تمهید اسباب کرده باز در اجتهاد حوت حاضر شود از آنجا که حضرت او چنین وقت
 موجب رسم دولت بود هر چند که امراء آن سرکار ظاهراً اظهار رضایت میکردند اما در باطن
 دفعه ای افتاده چون بدون اعتنائی از غمزه گرفتن او میخواستند برآمد شاه طهماسب مکنون
 درون در میان آورده آنحضرت فرمودند که گشتن و باشیوه مروت و مناد و همان حدیث و او را
 هرگاه خاطر شما باین معنی متعلق باشد او را کیر اندیده روانه کلات فرمایند مشروط بر آنکه بعد از فرستادن
 باز در خدمت باشد شاه طهماسب نیز بر این منسج اقرار نموده در روز چهاردهم ماه صفر آن سال کشف
 را با توسای فاجاریه که در دربار شاهی حاضر بود کیر اندیده فتحعلی را در خدمت آنحضرت محبوس ساختند
 شاه طهماسب چون میداشت که آنحضرت بقبل فتحعلی خان رضا نخواهد داد نظام را بار آورده خود
 طرف عصر که آنحضرت بوثوق بیان مشوق بود در دربار شاهی مشغول رقیق و شوق همات پناه
 و رعیت بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که نسبت به فتحعلی خان از دل مخمور داشتند فرصت
 یافته و در جزو تمهید کرده مهدی نام فاجاریه که با فتحعلی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او
 مامور ساختند کما نشان آنحضرت را خیال اینکه شاه طهماسب خود سرتر کتب این امر نگذاشته است
 یا شاره آنحضرت خواهد بود جرات منع کرده مامورین تمام کار او برداشتند سرش را بکشتند و او را
 پس حضرت ظل الهی متغیر امور سلطنت و همات ملک خراسان کشته اندک تکی

کری

کری دیوان حسب علی بیگ ولد بابا علی بیگ و فتنه گری آقاسی کری بعلاوه حکومت سبز و ابر شاه و
 یک شیخانو تقویین یافت
 در بیان تسخیر ارض و دس فیض نشان بعثایت فاجاریه
 بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان حضرت ظل الهی بدستگیری تانیدیزد انکه حضرت متخیر در ارض اتر
 بسته هر روزه بر سر قلعه رفته معرکه ستیزه و آویز را افزوده نمیکذاشت اما چون محمود بقتل خان مرحوم مطلع شد
 حیاتی تازه یافته یعنی موجب حیای دولت خود داشت و لیرانه مضمت شد که بغیر جنگ بر سر دارد
 پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر بقت جسته ساز زم بقصد ارض اتر
 خواجه ربع غزم کرده ملک نیز با تو بجهان و استعداد بمقابلت شافت و در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی و بعضی
 واقعه شکست عظیمی بشکر ملک راه یافته جمع کثیری از اعوان و اوابا بر اسنجان نامی که تویی
 باشی ملک بود بر خاک ملاک افتاده ملک بجانب قلعه فرست و تحضن اختیار کرده دگر و باو
 گاه نیار و دودت دو ماه قلعه محصور دیران جلادت کشیش و ملک کرفار و طه حیرت و توفیق
 که تا معلوم دور و نزدیک شد که او را پیچیده بود و کار او را مالی محمود غنیت نزدیکان او را رفته و
 یکنه از دود چیدند از آنجمله پیر محمد نامی که در معرکه نون ملک پیوسته بود سردار و حمله
 او شده بود چون دولت ملکیه انفس بر آب و نمونه موج سر آید در جزو علیخان تمام تا پین خود را
 حضرت ظل الهی که از ناحیه حال همایوش انوار تاشید ریانی تابنده فرستاده پیغام کرد اگر مرا طاعت
 کامل انجانب آنحضرت حاصل شود شکست خفتن را که در دروازه میر علی آمویه میباشد کشته و در
 را میکشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بجهاد اعلام من و حسن شهر شوند
 و در شب نهم ماه رجب الثانی هزار و صدوی و نه هجری مطابق قوی شیل هنگامی که ظلمت
 برده غفلت بر روی نمود دکان بتر خاک آویخت و پیدار ماه افواج انجسم و اخر را بقتل شهر

پلنگ

پس بر اینک تخت نشست و از دروازه هزار نفر و پاسبانان از او بیرون آمدند و به ریح امینک با قله کرده
و سمت دروازه محمود در کین استیاده ظهور و حده بر محمد را آماده شدند بر پیش تمهید ایشان
را کشته سرهای ایشان را پای قله افکند و دروازه را گشوده خدیو ازاده بنیروی بخت خدا داد و بیاد
تج رن و دلاوران صفت شکن داخل شهر گشته آنوقت غلظت قرین را با صحن چهار باغ تصرف شد
محمودیان که در محلات و بروج مشغول محاربت بودند از شاهانه این حال سر اسیم خود را بارک
متوجه شدند ملک محمود هنگام طلوع صبح از دو طرف یکی از سمت خیابان چهار باغ و یکی
از سمت خیابان سفاد کمال جلالت شورش پورش شهر را فتنه حضرت ظل الهی پادگان زر
گوش و سرداران جوشن پوش را پیش انداخته با شمشیرهای آتش از دو جانب جنگ برداشت و پایی
ارک نخل حیات بیا ری از ایشان در برک ساخته اجتماعت با یک گریز آیند و آنروز تمام
شهر تصرف لشکر فیروز در آمده بعد از آنحضرت تا از خواجہ ریح عارف ریاست
و طوبی و سعادت اندوز تقبل آستانه مقدسه ملایک پاسبان سلطان تسلیم ولایت و ایضا
نخل حدیقه علی مرتضی ابو الحسن بن موسی الرضا علیه السلام ابانته و اولاده التحیه و الثناء شده باز
بار دوی خود انصراف کرد روز دیگر حضرت ظل الهی امینک رک کرده ملک چون راه بدر
بته دیده دست چاره را شکست دید از دستشان در آمده چقه زیاده سیری و راه رسم جاکی
از سر گرفته تخت و اساس سلطنت که مرتب کرده بود همراه آورده برد و عهدی نامی که بدو
توان تاب کر ما به شهادت و مبنای آن عهد در ایام حکومت تون با ملک کلین امیرش کرم کردن
در این اوقات برسد و ملک کلین تکیه زده نشاء اغوای او بود بسیار ریده سار خنده و
ملک مورد محو و امان گشتند و ملک محمود از راه بلخ بکوت فقر بلخ حنه بمقاد ترک دنیا
للدنیا ترک ریاست ترک تارک تجربه ساخته ناک فاعلت بر خودت و تخت را بوسه کشید

تبدیل و از هر گاه در این سلطنت سنجیده قلندری و درویشی فصل و تحول نموده دیگری از حشرات آستانه
برسم غول نشست و بر محمد و ازاء این خدمت حاکم ولایت عالم و صرحه نوش جام مرام گشته
بخطاب سلطانی فایز گشته در بیان توجه جناب نادری بجانب جنوب
و صادرات آن ایام فرخنده نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشد مقدس بر دربار زوی دلاور تصرف آن نینده سریر رسیده و در آمد
از این معنی بر آمد غریت توقف در ارض اقدس در خاطر انور تقسیم یافته جمعی از ارباب سکنه اپور و دولا
را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه را با شاه زاده رضا قلی میرزا و حرم محرم
اقدس آسوده و آن مکان نرسبت بنیان که مظهر فخرای حنت مرقا و مقام دولت سر اوقت
و قرارگاه دولت ساختند و چون در سبادی حال محمود ضمیر اقدس آن بود که بعد
از تخریب ارض فیض نمود صفا و مناره آستانه مقدسه رضویه مذتب و زرا اندود شود
لما حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره گنبد مبارک چون پهنیه بود مناره بود
در محاذات آن با وج عینق افراختند که قبه چرخ برین را محمود و دیده ماه و مهر او میل زار
باشد امحاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ ازل و عقد امور خراسان کس برای عقد
کوهر مقصود که با بقا در ایام تپه خواستند معامله آن شده بودند روانه خوشان و چون بعضی از
جماعت عرا و از با سجان که مقرب باط سلطنت بودند از جانب آنحضرت تمکین بنیان
و افتد از آنحضرت در مهات ملکی ناملازم طبع ایشان بود خفیه و صد اخطال بر آمده شاه طهما
بخواجگاری مطلوب غلب رقیب و بجانب نادری رقیب کردند و با شلفظ من قول الاله
رقیب عتید انطایفه ست بهین سخن حنت شده فرستاده حضرت ظل الهی را به نیل
مقصود باز گرد آیند چون تحمل تقسیم امور را حوصله مردم بازاری که از هزار و چشت عاری گشته بودند

نمی آمد تا بپسین سرور غیور چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر تیر که محاکمه کار مرد و راست
رجوع و دردم با هوا خوانان جان نشان عازم خوشان کشته نه فرسخی خوشان مضرب سر اوقات حضرت
و شان منظور اینست که در خوشان که شاه طهماسب اگر او همه حاضر باشند بهر نحو که مقدر شده باشد اینکار
ایستقامت آن شاه و یردی بیک شیخ الملو حاکم سبزوار وارد خوشان کشته محمد حسین خان حاکم آنجا
نوشته را که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب باو تحریر و بجا باز کشف ثواب از چهره شایسته مانده انصاف کرده
بجند نزد آنحضرت ارسال داشت باوصف این آستیناب صورت انیمینی را در پرده خدا داشت
تظاهر نکرد و هنگام شام که خمر و تیز و مهر از منازل پسر و طلوع عید تن و دشمنابوی شهرستان عرب
گرم شتاب شد شاه طهماسب برهنه ای تدبیر مهران رکاب اقصای ایام شتاب بدون اطلاع سرور
رخش برای سوار و متصدی که از اصطبل باو رفیق و یار کشته جریده و دشمناب و لباس تیر و خود را بر
صبح که حرکت او برای جهان آرا انخشاف یافت بباب و کارخانه حیات او را که در مسکن نظر
اش بود برای سینه که پایمال تقلب دیگر آن نکرد مضبوط و مطبوس ماستحاج که برای او در کار بود
ارسال نامه را با خود بارض اقدس برد و از منزل فرود حرکت و دیوسف آباد که در سمت غربی خراب
واقعت و معبر اگر او بود نزول راه آمد و شد را بقلعه کیان میدویدند و در حین عبور موکب و الا احوال
خوشان فوجی از اگر او بر سر راه جنود جلاد بنیاد آمده ببارقه پیکان تیر و کلوله تفکات شتعال نایره جنگ
اندرام یافتند شاه طهماسب تخریک بنایه تدبیر شاه و یرد خان و با اعیان دولت که در بخش
مراج شاهی بودند پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصاً بکام کرایه و استر اباد
مازندان نگاشته و حضرت ظل الهی را بخیانت اسناد و از آن گروه استمداد کرده بلکه محمود و
اسحق و زوسا پناه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام فرستادند که ترک فاق آن زند
افاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه سخت ابر از فرمان شاه کرد پس کن چون

دست

داشت که عاقبت بروز خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس رسیده هر چند که انیمینی سبب تعارض
و الا کردید اما از نواخته آن پاسی و خن ثنای تجا بل فرمودند و بعد از چندی از ایلات
اطراف بامداد قلعه کسب آن آمده آنحضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده و رفته بغرم جنبک دایره
عرصه نام و شک سر راه برایشان گرفته طوایفی که بامداد آمده بودند از طرف پرون و قلعه کیان آن
اندرون بهیات اجتماعی که از سواره و پیاده هجوم آوردند و متعقد قال گردیدند
حضرت ظل الهی دایران افشار و اخلاص کیشان جان نشا و معبر که کارزار آمده فریبتن بهم در او
و غبار عرصه میجا را بپرخ و دوار بر اینچند جعفر قلی پاشا دلو که از معارف جنگلک بود در آن کوه
زنور کشته جمعی کثیر عرصه شمشیر آب رویشید اسار گرفتار گردیدند و بقیه ایشان که فرخ میزد
فرار شدند روز دیگر جماعت فراچو رو که در میان طوایف اگر اصحاب
بدلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت نموده بغرم انداد شاه طهماسب آمدند و حضرت ظل
بعد از ظهور سیاهی آن راه زنان سر راه برایشان گرفتند از آنجا عت نیز جمعی قتل و اسیر کردند
چون در صحرای دشت حمیس گرفتاران انطایفه و حشی حنلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده
ایشان را آن مکان انداختند بعد از چند روز انقای ایشان از انسانی مروت دانسته
مقتضای رحمت در عایت اینیت مخص با غنشد باوصف آنکه سراداران سال سجدی اند
داشت که کوه و محرم متصل از برف در جاشه فیه دایر سیر و دوشش سوزان اگر از بنر خجسته
میکرد بر جایش سر و کشته میزد خوشان را و کمال شدت محصور کرده قلعه کسب را از تنگنای خراب
انداختند آنحضرت مانند یوه پابر جاشات قدم و زریه آنجا عت چون از ضیق محاصره بجان
بودند و سابط بر اینچند تیرک مطلب بگرفت و آنحضرت بزبان بیعت قاطع جواب آنخرف بخت
میدادند طایفه مزبور چون دیدند که از قوس و سابط کاری انجام نیافت متدعی شدند که از

مهر

مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و در ارض قتل شد و آن تیر متعلق به شاه طاهر است از جوشان
بارش فیض بنیاد برده امیر محمود را صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض است که شاید از راه
از حکام ولایاتی که از ایشان استاده اند مددی رسیده از فرار خود بخول و امیر نور را بر آتش کجا
که آغوش تناسل چنانکه شوق این مطلب بود صورت حصول دهند
اگرچه دلاوری آن ملک که سرگرم رضا جوی آنحضرت بودند بهت زتن از استرقاقم تصور
کرده از خدمت آنحضرت اظهار دل سردی نمیکردند اما چون مراکت و دوا از شدت
و معرض تلفت بود بملاحظه هوا گاه و کار هوا حرکت و غریبت ازین برکت نصی از اسبهای
شاه طاهر سب بر او فرستادند با حضرت شاه و اعیان دولت بآباد آمدند اشعث راه تامل می نمودند
تا مقدمه گریه واقع و از رسیدن کوکب یوسف گشتند
تو جمیع این مقامات آنکه محمد علیخان قتل آقاسی سابق و لهه اسلخان که در ایام
فتح علیخان قاجار از دربارشای دور و از قریب با محمود مانده و باز در آن میبود و بار دوی شاهی
نمایند مشار الیه بروفی فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان نیز که از شدت و کرم سردی محفل
خان و قشلاق مانند زبان متواری بودند دوران را بکام و زوی و دل را انایام دیده افتادند
مشار الیه بزم املد اگر ادا هنک خراسان کردند بعد از ورود بجا بزم من اعمال گرایه جمیع
حاکم آنجا علی الغفله شب بر منزل شرف الدین نام که ملازم حاکم استراداد که در ایام هرج و مرج
صاحب جمعیت و شخصیت و استبداد شده محمد علیخان پیوسته بود و بجهت سبب سابقه تراغ او را به
قتل رسانیده روز دیگر که صبح از آفتاب بجهت خورشید بجهت کشته آمدنک منزل محمد علیخان
کرده محمد علیخان تمامی اساس سلطنت خود را گذاشته فرار در چیم خان ملک آنها را بچشمه احتیاج
خویش در آورده اینچیز متواتر سمیع شاه طاهر و اگر ادید یاس کل با جوال ایشان راه یافته

لا بد شاه

لا بد شاه طاهر است از جوشان حرکت کرده در آن روز و در ارض قتل شد
پس حضرت ظل الهی کس نزد حینان فرستاده تمامی خزان و اسباب ضروری را اندر او و اصل سرگ
پادشاهی ساختند و در همان اوان حضرت ظل الهی شب بعد از تجرد از لایق جسمانی و حواس نقی
با اتصال مجربات علوی و مشاهد صورت غیبی و استفاضه از انوار قدسیه مدد دیدند و در عالم رویا
فرمودند که مرغابی بزرگ که از آن کوکب نمودار گشته آنحضرت نقشه دوست داشت بجانب آن
قوای کرده قور ابدون اینک آفت و غمی رسد زده و بطل گرفتند بعد از آن بختیاری
که مخصوص آن حضرت بود در برابر آن خیمه چشمه و وحشی و در میان حوض نامی سفیدی بود به بزرگ تیره
که چهار شاخ قویداشت آنحضرت بجا خزان فرمودند که از آبگیر مذمه فرستند و نوشا شدند
افرا الامر خود دست انداخته صید کردند و آنرا نیز بطل گرفته و صبح این خواب را به نزدیکان حضور بجا یون
نقل کردند شخصی از خضار این شعر را خواند اگر در خواب بینی مرغ و ماهی میری تا
ری بر پادشاهی و تعبیر خواب حقیقت فرجام که اینیه صورت نمای معنی الهام است
نه الحقیقه این است که چون قور بزرگترین مرغ بیا ان است پادشاهی اینچیز بهال نیز اعظم سلطنتها
و صید ما چهار شاخ و سفید اشاره بر این است که تاجداری ملک چهار پادشاه با آنحضرت تعلیق
خواهد گرفت چنانکه ایران و توران دهند و ترکات بجزه تقشش آمد
و ذکر وقایع قوی میل مطابق سابل همایون فال هزار و صد و ونه هجری
روز جمعت دهم شهر رجب المرجب خسرو بیارکان رخت بهرستان حمل کشیده شاد کل بر آن
بهار درستان مجن و دامن جویبار آغاز جلوه گری کرد و عروس دلار آلاله و ریحان در حلقه گلشن
نما برخواست و مشاطه قوای امیه جبهه لاله و ریحان نسیم و با من ابلهانه و کلکونه دلکش بسیار است
عسب شوریده حال و عشق کل بدفع خضمان شور اینچیز شایع زبان تیر و فاشه سوختن بال و دوا

سر دلی

سرویس بستی رقبان دی کو زمان از سبزه نوخیز سبز بک دشنه و خنجر خیز نمود اگر اکر آن شایسته
مانده آب دنگ بهاری عتسای از آمدن تقاص و زیده اگر اکر سکنه کلات و دره جزایر انجالت
انطایفه در محال دره جز سیر کردی شکر نام چنگیز آغاز شورش کردند و تا تازی مرز و تخریب ملک
طبل باغبگری کوفته جمعی از قاجاریه را مقبول و قلعه را تصرف کرده قاره با سم ملک محمود
بوزارش در آوردند پس آنحضرت ظیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکر اکر دره خبر تعیین
و انطایفه سپهر شیری بر روی کشید و ابراهیم خان نیز از دستیز آمده جمعی از لشکر خان مرز و تخریب بخاری
شکر شربت قنایه فنی نویسنده از یک طرف کلاش درون با ترکمانیه میرلی و علی ایلی و از یک
محمد حسن خان زعفرانلو و شاه ویردی خان شیخانو سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و
بمعاونت اکر اکر پرورش ابراهیم خان در دره جزیره محصور ساختند حضرت ظل التلی بعد از چند
ایستاد و حساب اینک در دره جزیره خبر رسید که جمعی از اکر اکر با کوچ و به خود و از خود
آنحضرت شاه طماسب در میان مشد و خوشان در قلعه موسوم بدتجر دگذاشته خود بخوشان ایضا
کرده با انطایفه تلافی کنست اگر چه مراعات آئین ناموس داری متعرض اسرای زمان آن راه زمان
نشد تلافی اموال ایشان و بانی و سالی خوشان را خاست کرده و حکام ایشان را زند
سراست ساخت
ساخته تمامه ناب و قتل و کشتن و با سرکردگان خویش راه خوشان در پیش گرفتند جمعی
و لیرا عرضه تیز از موکب آنحضرت متعقب فرار بآن تا حواله خوشان تکان و انجیز و فوجی نیز با
والا با جرق خرم حانت و بهم بدیان جمعیت ایشان اشتهب عنایت ابرق تک و سر ضرر
ساخته مامورین جان نثار ایشان را عرضه تادیب و تیر و سر کرده آنجاعت را که سلبان نام بود
شیخانو گرفته چون اخق نعمت همایکی آنحضرت جلم پوشیده و حکم و الا جثمهای او را عبور و لنگر

از حده تیر آورده قلعه خوشت را ترا محاصره کردند سرکردگان از قلعه برآمده دیگر باره متعقب شدند
آنحضرت نیز برای تمام محبت قبول و رایت جهانشار اسباب راضی و در
وصول نمودند از آنجا ابراهیم خان پاشا را آنحضرت روانه مرد و بند سلطانی مرور اشک تیا
انجا که در مقام طغیان بودند از پی آبی عاجز شده قلعه مرور سپرده در صد اطاعت و آمدند اما اکر اکر
خوشان باز از عهد خود بخول در راه به شینه پیش گرفتند آنحضرت بهجای لانی الا و قد شلت
باره باری عنایت بجانب خوشان جولان داده طماسب هر چند که در باطن طالب استیلا و تدا
اما در ظاهر رفاقت کرده بعد از ورود بخوشان جمعی از مخاصان خصوصاً پرامعلی خان بهاست که در آن
زمان ناظر سرکار شاه طماسب بودند چون دیدند که ازین نیز نک با نقش موافق منای ایشان
حقا صورت ظهور نموده ممتد گشته خواستند که اکر اکر ابراهیم خان اصلاح میان سپاه آنحضرت داخل
کرده بانیو سید کاری از پیش برند اکر اکر هر چند ایشان را در دوتی خود صادق و بان حضرت
منافق میداشتند اما جرات بان امر نمودند که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان بمحکرم حضرت اثر
این ماده سبقت گرفتن گشته قضیه بر عکس نتیجه بخشد پرامعلی خان و یاران او چون این تیر و مزاج اکر اکر
اثر و خل تمهید را به فردید حضرت شاه طماسب نیشا بور ترغیب نموده شاه طماسب که همیشه
پای غمیش در راه برای تیز و دپک خیالش در تیش و فرازدادی ضلال درنگ و پو بود چون
قدم می خود را فرسوده و رنج خود را سپوده یافت از جناب نادری بذر خواه گشته بجانب خوشان
و حضرت ظل التلی این دفعه که محبت بفرم تبیه اکر اکر اکر در قلعه را محاصره کرده محصورین چون صبر
چنین دیدند بطایفه شاه دلو و قراچول که مرد نمیشوزن و بهادان صفت شکن بودند اعلام و از ایشان
استاد کردند فوجی عظیم از آنجاعت بکو مکت محصورین توسن تیر و انجیز اهل قلعه پس از جلا و
نماده از قلعه بیرون آمدند آنحضرت که همیشه فتح و ظفر و اسبه در کالیش روان و تهنیت اقبال

رزم نام اور آدور است با قلعه کسان کرم تیز گشته ایشان را میر وادی گریز ساخت
 و بعد از آن متوجه اگر او پرانی شده قلب جمعی ایشان را از اجده زهره شکاف از هم دیده جمعی از ایشان بر
 قضا و چهار تیغ اسار شدند باقی را آورده در کنار خوشان بپناه جال انداخت اگر لا چون خود را در
 مجرور بولی دیدند از در ایتیمان در آمده بخدمت آنحضرت فایز شده اند عای انصراف موکب معبود بجا
 مشهد و تعدا انجام امر مهود کردند پس آنحضرت که قرار آن امراعات راه در رسم امنیت
 خمس محمد حسین خان عالم خوشان را با ولد شاه ویرد بخان و سرکردگان اگر او ملازم رکاب شاه
 از راه سلطان میدان بغرم ملاقات شاه محاسب و از ایشان بود کس بر آتشیت این امر بر روی ظاهر
 و قانون بشهد مقدس و خوشان فرستاده بعد از دیدن شاه محاسب غرمت از
 اقدس کرده در آنجا محل کسان بود و مفسود از خوشان وارد شده شاید مطلوب ایشان حصول
 رسانیدند اگر چه در چنین روزنامه ظفر که نوع و روان دلاری اکثر وقایع ملاحظه تطویل مقال محله
 آرای خلوت سر آسپان نخته در پرده اجمال میماند ذکر اینگونه امور از فایده خاری و خارج
 از مطلب نگاری است اما چون مقدمه موصلت بابا علی بیگ بعد از این وصلت که خون د
 غازه آرایش و تیغ نیش کر لک برایش بوده از سبب است این دولت اید پیوند شمرده می
 بر انکشت قلم نقاب خفا از چهره این مدعا کشوده بهما حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله
 این دو وصلت توفیق شایع دولت و تحوین موالیه قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکار
 افشار و ایلات اگر او که اعظم ایلات بعد از خود آری و خود آرمانی بعجز خود اقرار و با خدو آرا ده عقد
 بند که سبب طریق خدمت اشعار نمایند و الا این داده چنان داده قاید نبود که تولید اینهمه فساد و خویری
 و ابراست نزاع و فتنه گری کند ذلک تقدیر العزیز بعلم
 در بیان گشته شدن ملک محمود و ملک اسحق با اشاره قهرمان افاق

در حوال

در غزال این حوال بطور پورست که تا آنکه در و بنام ملک محمود قناره عصیان فرمودند قلعه را ضبط
 کرده بودند ملک و خبر و هر روزه نو شجارت با نشان قلی و آن طایفه را تحریک بقبا و خیلود نزد چون دریا
 خوشان چنانکه مذکور شد از قاضی که از جانب شاه طما سب مشعر بنو الفات آن حضرت صد دریا
 فتحی داشته خاطر انور ازین رکب در غبار الود کلفت میبود و اینوقت که بر در این خیانت
 افعال سابقه گردید او را او بر ابقا و راج آمده محمد علیخان چوله با هم رسما یون اور البقصاص خون
 محمد بیگ میباشی چوله که از گشتان تیغ پیدا محمود بود با ملک اسحق بیار سار ساینده و ملک محمد علی
 که برادر کوچک ملک بود به بنیاد بر نزد پرامیخان پات فرستاده او نیز مومی الیه را دعوض خون
 خود عرضه تیغ انتقام گردانید هر سری شایسته تاج نزر که کی بود کر نازی با
 سر در سو دا و بعد از قتل ایشان ملک اسحق حاکم بیتان را که در آن او را بنیست
 آنحضرت آمده بود با اولاد و اقارب کوچ و منوبان ملک مرخص و روانه وطن با لوف شدند
 در بیان نهضت موکب جهانگشا سجد و دو قاین و بنیه حسین سلطان
 و کیفیت جنگ محل مکان
 در انشای توفیق است جهانگشا در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از لشکریان و حدود
 قاین میبود باعث بار اثاب ملک محمود سیتی و اخو او ساوس شیطانی آغاز نهضت چنانکه
 نایبی که از جانب آنحضرت در آن ولایت میبود از افاد و درون پروان کرد حضرت ظل الهی بود
 را بنسبیه او مامور ساخته کاری میترنشد چون قبیله افغانه مکان منظور قناره و الود در مقدمه شد
 و نتیجه محرام سینه هجری مطابق قوی اسبیل برافتنید شاه و الاجاه با شست هزار نفر اسواران
 معرکه بان قشانی بهر اعیان میزدانی از ارض اقدس نهضت فرمودند بهر دو صول آوازه
 توجه موکب مضور با بنمت ترزل در بیان آنجا عت راه یافته ملک کلید و ملک محمود

ناله الفیض

ملک بختیاری را از لوه دو و سبای سیمان که در آن مکان بود فرار کردند و اصفهان با شرف عیال
 پیر شدند و گریه و زاری کردند و حسین سلطان در قلعه شخصی حبس
 آت است و مقام مذکور است و بند که بعد و عجز و شرمندگی برآمده اعتذارش محل قبول یافت بعد از آن
 مهام آن سرزمین کوکبه سنگین بجانب نکان حرکت کرده سه روز قریه اسفندین مخیم سردافت
 عزم و تمکین گشته روز رابع رقیب بر اول و تیب و انضباط لشکر بر بنیاد و تعیین کوه و جواشا
 و آرایش طرح و برانبار پرداش و اردو شرن باد و به سبب اینکه ما بین آن مکان و زیر کوه یک
 بود توپ خانه در یک شسته پس آنحضرت جمعی از دلیران بسترهای کوه کوهان برداشته
 نو بر بستر مانند بر بختی سپهر سوار شده استین عزم و پای همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده
 بجهت آن توپ خانه پرداختند و در شدت صیغ که آب خبر در دم صیغ یافت نمی شد آن
 غضیب اعدا بود یک شبانه روز در آن پناهان بخت تو بخانه را کشیدند
 در دوم شهر خرمزول اجدال به بهداون اقع گشته چون بعضی از افغانه در قلعه بهد و این با کن و
 روز بود که عیال کفر و زنی مادر در اشتراط مصاحبه که افغانه از راه کسب اظهار میکرد و تنگدل و جویای
 قتال بان گروه همیان کسل بودند تحت و الاخل اللهی بدفع الظالمین مضمکن الله الجنات چون
 خود را در معرض بلا دیدند از راه خدعه از قلعه برآمده عمد کردند که سر کرده ایشان رفته افغانه قلع را
 آباد و مطمئن خاطر و در رکاب حضرت حاضر کردند قلعه را بتصرف جنود قاهر دهند بعد از استقرار
 این عمد سر کرده از نو بقلعه برزور رفته از غمد خود بازگشت کرده بار بخت
 آنحضرت نیز بهد اوین را بسبب خلعت و عده از تیغ گذر ایند مال و دو آو عیال ایشان
 مبرض نهب و اسیر آوردند و رعایا آن محله را که با افغانه اتفاق ورزیده بودند آنان داده
 مواخذة ایشان با خند سیورسات و توپ کشی اکتفا کردند بعضی از قلعه جات اظهار اطاعت
 کرده

کرده کلا شریکان از دادن سیورسات تیر و زریده کس نزد افغانه با خیز و کوسویه و غوریان فتاده
 نمود پس امر قضا امضا نفاذ یافت که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از ارض ملایک مطاف انداختند
 بالای خاوت بر سر قلعه نکان برده قلعه را محاصره کرده منظور و دمو کسب و الا و طلیعه نیز نصرت لو اباد
 و ریاست منصور در چهارم ماه مذکور آمد و قلعه منور را محاط سپاه موفور ساخته از طرفین باندختن توپ
 لشکر هنگامه ساز عرصه جنگ شدند

سانحه عجیبه که در آنروز اتفاق افتاد اینک

در حینیکه توپچیان با مروالا کرم پر کردن و انداختن توپ بکن بجانب قلعه بودند حضرت خلیل
 بر سر قلعه آمده مجاذی دهن توپ پیاده متوجه تعلیم توپچیان بودند آن اشاکه توپچی توپ را خالی کرده
 دوباره مشغول پر کردن آن شد آنحضرت با بهام غیبی غم مرا حبت کرده بهینکه پنج و شش
 قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ بخرارت درون آتش گرفته شراره شرارت افروخت
 و بعد سلطان کلا شردون و چند نفر از توپچیان و ملازمان مروی که در آنجا بودند بصاعقه قاسم خند
 و فوع ایجاد شد ملال فرازی خاطر با کردید تا از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس چون کوه بارها
 جهان توکل و ضمیر منیرش مستکبر البرز پیکر دریای تحمل بود بصبر صراخیزی ریا ح نواب و طمعه خیزی امواج
 حوادث از یاد نمی آمد ظهور این امر بر احراق کواکب طالع خصم بد اخراج محمول فرمودند و در هنگام نماز
 که چرخ می مهر از معرکه سپهر و بر منزل غروب گذاشت و ماه زین کلاه بطلایه داری عنکر نجوم فلک
 رأیت ضیاء افراشت طلایه در آن پناهبانی لشکر و حراست اطراوت قلعه برداشته مانند دیده
 انجم و اختر از نجفانی نیا سودند و با طلوع صبح از شب ثاقبه توپ کسب قلعه نکان سوه قلعه داشت
 البروج سپهر بود از شراره آسمان سوز و بارق شامین و ضربان فضای امون عرصه جرح برین بود
 کاوله توپهای صفت شکن بر برج و باره حصار خن افکن گشته روز دیگر نیز همین

پنج توپ با صاعقه بارش افروز خرم سنی مردوزن میبود تا اینکه اعدا دست
 حصار قلعه مانند دل قلمه کین نزل یافته یک طرف فرو ریخت و لیر امیدان نبرد پوشش برده پیش
 را تصرف کردند و افغانه بعد از شامده اینجا را در استیمن در آمدند
 روز دیگر صبح صادق تیغ مزجریان افغانه از قلعه افتق برآمده کلاشرنگان شمیر استیمن بیکل کردن
 ساخته دست دزدیل ندامت زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه کشته به قلعه کرکشت
 و دوباره سرکشی بنیاد نهاد اینده آتش قمر قرمان زمان شعله ور گشته پیشانجم حشر بفرمان او
 قلعه را و سپان گرفته مشغول تیر و در شب هفتم ماه مزبور قلعه تصرف درآمده مردان و زنان را
 عرضه قتل و اسیر شدند آن سرزمین لکد کوب جنود و بفرمان و اموال و اسباب قلعه محل مطایا
 بعد از آنکه کار قلعه کین ساخته و قلعه از تنفس برداشته خبر از محتقان
 کوه توان گشت
 فرزانه با خبر رسید که هفت و هشت هزار نفر از افغانه مراست با عانت اهل مکان وارد تاسیاد
 کوکبه والا نیز بغیرم و الا مقابله بر آباد و خوف را که دیک فرسخی مکان واقع و قلعه محکم و مکان خرم
 بود قرارگاه قرار دادند و سخن بنا متقرر برای هر فرقه و کرده منزل و مکانی مقرر فرمودند
 و روز دیگر که افغانه سجنک آمده چون در محاربه قریباً شبیه جری بودند و در کمال دلیری وارد و فرسخی
 اردوی مسایون گشتند غافل از اینکه کر به شیر است در گرفتن پیش یک توپ
 در مسافت پلنگ چون چشم مردم ویران نمود از افغانه ترسیده بود و هر آن و اول
 جنگ لطایفه و سپاه حسان بود حضرت ظل الهی که وایافته رموز آگاهی و عیار رنج تقدیر
 لشکری و سپاهی بود جنگ مید از مقرون مصلحت بد آهسته میخواستند که آهسته آهسته خازیان
 باطنی خود طعمه خشم افکنی ساخته بتدریج بقویت دلهای باخه ایشان بعد از آنکه ایشان را و لیر
 عرضه دشمن شکاری شیر کمر سازند و صنت میدان جنگ دهند

امر فرموده که در جان لشکرگاه خود سازی و تیر و تفنگ دست بازی میکرده باشند تا رفته رفته جری
 خود آزمایی در جنگ میدان کارهای تیغ و دلاوری کردند
 پس آنحضرت بعد از ضابطه آن لشکر و استحکام سنگر با پلند نفر از دلیران کار آزموده سوار و دلاور
 معسکر حضرت افروزم جلوده فرمای باد پا خلک نور دشت از روز نایره جنگ و پکار گشتند هر چند خازیان
 بتمنای میدان از جهاد آمدند متحکم و معرکه رزم باقتضای رویه حرم خان خوشن غم با نشان کیده
 سپاهیان بآن گروه آغاز و سیر و توپ و تفنگ بنیاد زد و خورد نموده جمعی کثیر از افغانه را طعمه شمشیر
 حرب و لولای نظیر این ایشان حرب کرده
 القضا تا چهار روز معرکه قتال چنین
 آراسته هر ده غلبه و نصرت ازین طرف بطریق خواسته بعمل آمد و شب چهارم که سپاه خیمه نشین باه در
 سپهر از دایره اله سیر انداخت و احشام بخوم بدامن دشت فلک بخوم کرده افغانه حرب با هر بیل
 ساخته بجانب هرات بر گشتند آن حضرت نیز متعاقب اسقرون اصلاح ندانست حرکت بر سر راه
 بوقت دیگر محمول و توقف و غمان اشب کینی نور و زمین تمام را بجانب هرات اقدس معطوف

در بیان وقایع محبین سیل موافق سال فرخنده قیل و جری

نود و فیروز این سال که داور زمین کلاه مهر که در منزل حوت اطهار است میگرد و در روز هفتم شهر شعبان المعظم
 ملک حمل از خجای بهاری افتاء صولت طبعی نموده با تیغ شعله ورمج و سنان اشعه خشم افکنی
 لشکر شایر پرداخت و خدیو جهان گیر بهار که متخوفش از دیوان قضا و ساحت غبار افشار یافته بود
 بر باره حکمرانی نشسته افساد پیکان ویرا از دارالمرز حین بر انداخت سپه دار بلند مقدار جبار تبار که از نور
 بازوی قوت نامیه بر مالک کله دارد دست یافته مبوط الید گشت و حکم کلهای اشیم و فرمان هوای
 فروردین چون آب بر سط خاک جاری شد مجلس تخیل آراسته لوازم جشن عید البصیرت و تاسیید

رسانید

رسانیده بولون از دیوان بفعل آنکه بایشان حکم مایرید حکم قضا بر زوال آفتاب دولت صفویه
 قصد یرم بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود روز بروز امور چند از کمن غریب
 چنانکه عقل صایب در مقام آن را بجز قضیع اسباب اندولت قرار نمیداد
 محل از مراتب آن حال آنکه ارکان دولت پادشاه و الاجاه بیک مغزی را باکران جان و سختی
 را به دست میبردند که قریب است بایست که است برای اندولت و الادست میگردند آنچه من
 معلوم بود بجلوه ظهور میآوردند چه حضرت ظل الله علیه و آله پاسبان دولت صفویه بیشتر در مقام منع و باز
 آنچه عدت بجز است آمد ایشان بفاد و مایه حکم قضی آن ارادت آن انصاف لکم کثرتی شنیدند باد
 اینکه عتس امرونی ایشان پادولت سرایرون منیکداشت بیک جهان خیر قوت علامه
 در چهار حد جهان پویه زن و جاذبه اشتها و طلب جلب منافع شهنشهر کوچ و بر زن ساخته بیک
 روحانی و هر نه دارای حلقه کوب در دست دشمن و آنحضرت بنا برضا جویی خاطر پادشاه بیک
 مراعات حال ایشان و منع مقصدان و بداندیشان و بختار زرم تالیف قلوب درشت آن نفای
 گیشان میگردند مقصود اینکه آن طایفه دست بدخلف را از گریبان حال ولایت کوته
 سازند تا آنحضرت بانجام کار افغانه هرات و اصفهان پردازند بعد از این اقتدار و حکمرانی
 بایشان ارزانی باشد چون ذات آنجاعت سرشته آب و گل غرض و ترک عادت بجزای العادت
 کا طبیعیه الشانیه بموجب غرضی بود از عین زبان کاری چشم از طمع خود ننوشیده از مضمون غرض
 قطع و ذل من طمع غافل گشته کار دشمنان را یک سو گذاشته در اخلاص کار دولت نادر میکوشیدند
 القصد پادشاه و الاجاه در باب توجیه کوب جهان کشا بجانب اصفهان مکرر با حضرت
 تاکید و الحاح شدید نموده آن حضرت هر چند در برابر گفتگو با واقعه معاذیر و پان موافق و مجادیر
 کرده میفرمودند که ابدالی دشمن قوی و در هرات گذاشتن و رایت غریمیت بدفع دشمن دور
 افروختن

افروختن رویه غرض و مقصای انتقامت را غرض نیست
 برداخت و بعد از آن کار فرما اصفهان بایست ساخت شاه طهاسب انجمن را ناشی از ایشان
 الوقت میسر و دامن را از رخ بر دانا اینکه فیما بین چنین مهند شد که آنحضرت از ارض قریب شاه
 جواد از پیشاپور بجانب سلطان آباد و شیر حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیست منعقد ساخت با تعداد تمام شوه هرات
 شوند پس بر دو و ارد سلطان آباد شدند حضرت ظل الله علیه و آله به تهنیه کار فرمودند
 حرکت در آمد عیان دولت سافته دیگر بر طینور افزوده در آنجا دیگر ساز گردند و از آنجا رفت خارج جنگ
 باز در آن نموده با خود مختار داشتند که بعد از انجام کار هر اسب و امور و خراسان بر دشت خدیو پهل
 اصلا آنجا نایب اطمنه و سردار است اراق و آذربایجان باشد و حضرت ظل الله علیه و آله بیغام فرستاد و بجهت تقدیر کرده
 متوجه هرات شوند و خود بقصد نذر آن متوجه بنزد خدیو پهل از راه جواد با خیز عازم هرات گشته
 مایه لای فاک میسر چند منزل را از شک فرما منزل ماه نیز ساخت عیان دولت شاه و الاجاه شرو
 با خلال کار خراسان و در نزد یک از خود هرات کرده از آنجا با لای پیکناه آمدند و خصوصاً بیک
 و منو با جمعی که از دشمنان معسکر فیه و زی و در موکب و الا حاکم سفر بودند قریب آنجا دست تطاول و اگر در
 که باین تقریب شک شرف در میان لشکر آن حضرت است انداختند حضرت چون رخ کار را چنین دیدند از
 سفر هرات منصرف و بجانب اصل قدس منعطف گشتند امنای دولت شاهی از آخر کار تاصول خود
 نکته بر سر فلقه گشته نشان که در مابین سبزه دار و دنیا بود واقع و بیکای طایفه از بغایری اخصاص داشتند
 توضیح اینمقال آنکه چون طایفه بغایری سکنه آن قلع سمست هوا خواستند حضرت
 داشتند و کار گذران سرکار شاهی تغریب و استیصال این نوع طوایف است ناقص میباشند بجهت
 از اعیان قتل و تدریجاً طایفه را از جانب بعین ضمیر ساشی جمعی که همراه داشتند از سبزه دار سبزه آن طایفه
 و قلع را تصرف کرده نهیب و اسیر قلع کسان برداشتند و قلع آنحال برض و الا

که موسی نام دانی که از دوسای بد اهر است بد با جمعی از افغانه تباخت ناحیه پیر چند رفته حضرت ظل
نه افغانه بقصد سر راه آن طایفه فریک لوی منصور کرده بعد از ورود به قهکاه شاه پور جز قلعه که ننگان
خدیو جهان رسیده شاه و الاجاه نوشتند که مقصود این قبیله از بغایری بر وجه اکل عمل آمده
چون همیشه قنای قبیله افغانه داشتند و حال نظایفه پای خود بام افغانه بمیان موره ملکیت پاناده در
کنه ننگان کاری با مانده جمعیت خود بر آتش بر واپسیند که سر راه موسی گرفته شود
شاه طماست بخت که شایه کنه ننگان می آید که آب نیست با هم بسوزانند یا نیم که غله و ذخیره نیست
مع بد اعیان اندولت را از حکایت خوشان تجربه اندوز نمکته همان معالده سابق را پیش گرفته مجدداً با
ولایت حران احکام نوشته فرستادند که آنحضرت از جمیع محلات ملکی مملوب لا اختیار دارند آنحضرت
چون از کلمای خود روی این جواب استقام را بجهت نفاق کرده دیدند مردم این ناحیه
بری میرسد تازه تر از تازه روی میرسد فی الغور محمد حسین خان که خوش شاز از خوشان
که متوجه ضبط قلعه بوده اگر از اعدای خواهد که بار دوی شای با عانت شاه و بد بخان که در کاب سا
بود آید بیاخت پرد از خود بعدی تمام بالشکره انجم احتشام عازم بسوزانگشته از آنجا باز از راه خیر خواهی
شاه اعلام کردند که سیزده بار عایان شان سلاطین است از تقصیر الطایفه که در نزد چون جواب بر دوش
نیاید روانه کنه ننگان کشته وقتی بسوقت عار رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کنی نیز خنجر سپرد او
خونریز ساخته بجهت قلعه کرم سیزده آورنده بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته آید
مخالفت برآمدند حضرت ظل الهی کس قلعه فرستاده علت منع را استفسار و برای کشودن در قلعه تا
تک آنروز چشم بر راه اشظار نشسته چون کار تحمل گذشت توپ بر حصار دروازه بسته بعد از آنکه بفرمود
پیغام جنگ بان طایفه ناخرومند رسانیدند ایشان نیز بیات مجموعی از قلعه برآمده پشت بدو قلعه افغان
شلنگ و انداختن زنبورک تفنگ کردند اعلا حضرت شاه بعد از آنکه فرمود که بخت

بن

بن بست و سر کردن فراز اهر است دیدن از میان گروه پرخاشجوی اسب عذار برانچه حضرت ظل
پوست و شرط کردن بعد از عهد صداقت نکول و از دوسای بد اهر است بد اهر است بد اهر است بد
اما دانی اینحضرت ظل الهی را ملاقات میکرد و در سرب خود از بغل در آورده و علیحده ایستاده و او
باسم نیابت سلطنت امور عراق کرده غلامان محرمان خود را با طاعت او نوشتند تا کید نموده و او
که محرک این فساد در سرب خیا لا فاسد بود فرار کرده حضرت ظل الهی شاه و الاجاه را بیک جا و مقام
آسایش آرام دادند اما امر او اعیان دولست با هم علیحده از حضور او وورش جهان شست
از غلامان و قربان شاهی بزم فتنه انجری که رنجی بجانب زدن قتل آنحضرت باین عدم وجود حضور
و غیبت آن طایفه را سوا می انداختند مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه طماست
با شاق چراغ یک کافشار جمعی از معتقدان روانه ارض اقدس و خود بر سر راه موسی دانی تا محولای ایلغار نموده و
در آنجا خبر رسید که موسی پیرا چند راتماخه دور از میان قاین و محولات گذشته بطرف هرات رفته است
موجب لایزال محبت و حسن نظر او در حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا مهدی خان کلاشر اعراب
بود کشته کلاشر نور در قلعه بسته در دادن سیورت باب تیر کشته پس غازیان بمر آنحضرت که کفر
شده مانند طلال در بند اشاره خم ابروی اوست هجوم آورنده قلعه تصرف کلاشر اسیاست کردند و از
مشهد مقدس مقرر که طفر کردید حضرت شاه و الاجاه در سلطنت مبوط الید ساختند

دیمان کیفیت مجاریه ابراهیم خان و اراک ترکمان در محل موسوم بمجر
خان بدینگونه است

چون بعضی از فتنه جویان هنگام طلب و طالب فرست بودند که محک شدند و در خدمت دولت خدا داد
از آنجا ترکانیه که ویر لودس را بودند که با پهن درون و استر اباد و داشت کخی و شند
بعد از وقوع این وقایع همه روزه بمیت همه و درون آغاز دست درازی های اهل یونان لوی نصرت

اتحاد

میدانست و اگر ایندیش که منفذ دارند بوج نیست
 بعد از اینکه بجزگشت بوج از وسیع خدیو کام کا
 رسید بغیر دفع آن با ذوق با جمعیّت یا و سرعت بق و تند بی د عازم استر آباد گشته چون آوازه توجیه بوب
 مایون ساهه ذوالفقارها را کوشمال داد چنانکه رویه بال بندن آوازه خود فروشتا چهار بار بارگراف است بوج
 را ابراهیم انداخته خود بغیر استقبال پیش آمده اما از خراج شهر قیاج انداز سهم صلاست گشته راه کوچ کرده
 بکران پهلوان را بجانب زندان یافت و بعد از ورود موکب جهان کشا بطام خبر فراری او
 بعضی والاسی که بکران پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت فرستاد چون در آن اوان ترک نشد
 میوت ساکن در شب قیاق اظهار بی و اتفاق میکردند غیث ایشان از نوام و دانسته تفنگچیان پیاده روانه شده
 کرده خود از راه دهنه ملک بجا را تیرگت خود در یک شب بطام وارد کن را ترک فوجی از آن گروه بدرک را
 عرضه بلارک گشته و از استر آباد بعد از پنج شش روز موکب شاهی از مشهد مقدس تحویل و ارد شده است
 متوجّه باز زندان گشت و شاه طحاسب را در اشراف متوقف ساخته

حضرت ظل الله بایوش بجز خوش عازم با فروش گشته محمد علیخان که از توبه موکب منصور اندیشند
 و سبب عامل رفته بود به عفو خطا پوشش آنحضرت متظهر گشته باز آمد ذوالفقارها که از غایت تهور چند نفر
 پشتر از محمد علیخان پشتر از محمد علیخان پشتر از محمد علیخان پشتر از محمد علیخان پشتر از محمد علیخان پشتر از محمد علیخان
 را و فرار بان خیره سرگزین پای مسدود غامض را الیه کوچ که بریز آب نشسته روی غریت ناپوشه و با جمعی خود
 بصورت شبر و جرات پیش بجا با فروش شافت چرب که درباره او عفو و اغاض بکون صبر
 انویس بود آن کم عقل پاده سر باد غرور از دماغ پرون نخرده با حجت اطرافنی در کمال عسائی و
 خود نمای غم آمدن کرده در حین ورود شروع بشکست انداختن توب تفکک کرده طنطنه شکست خود
 کوش زد و در نزد یک سلف چون آنحضرت از روی ادب در و آثار فاد از ناصیه او جلوه کرده عرصه ظهور
 بعد از ورود پیشگاه حضور روشن او را که هوای کرانی در سر داشت از بار سرسبک ساختند بنا بر آنکه عوار
 طهران

طهران و زمین و تصرف فاخته بود جمعی بمبار و شوارع امنیت تعیین و قوی بسیر کرد که آنحضرت از آن
 بحفاظت راه سمت بسنا و حسین قلی خان رخنه را بر داری کیلا مات که در تصرف روسته بود با مورد مقرری
 که با اتفاق او غور و جان زیاد او علی در مقام ولایت بازندان و محافظت حدود سیلان بردارد و چون خبر
 برات در خاطر آنحضرت نصیم داشت بعد از آنکه رخنه کران فست نه جور از عرصه دولت ملی از اشطام
 بازندان فراغ حاصل کردند ایچ طلب کیلا تا بدولت روسته فرستاده حیم خان کرایه را در حکومت
 تکلن داده ام فرمودند که با سپاه استر آباد کرایه را بدولت روسته فرستاده حیم خان کرایه را در حکومت
 چون حرم محترم حضرت شاه در سار میبودند تدارکات لایق بجهت سرکار خاصه او و اتباع و منوبان آن سرکار
 دیده و پادشاه را در بازندان گذاشت که بتعاقب در موعده مقرری بغیر سفر برات در مشهد مقدس حاضر کرد
 پس عطف عنا بجانب آن کرده توغاب از راه افراین خوششان روانه و خود از راه حاج
 وینش باو بغیر ارض اقدس امقر کوکبه مضور ساخته متعاقب علیحضرت شمس و بعد از آن حیم خان باو
 مأموره در ارض اقدس بان حضرت میوتند

در ذکر وقایع شاقوی سیل هزار و صد و چهل یک بحری

نوروز فیروز این سال در هجدهم شهر شعبان المعظم نقل کوکبه نیرا عظم بسیر منزل حمل گشته خدیو بهار ساک
 باق کلان کرده کردن فراوان کل با خود و مغر غنچه و از بار و درع و جوشن حضرت و خرمی سرور برادرسپاه
 را مضبوطه پیش لشکری بهشت نه نموده کو جهان آری از سروسر برافراشتن توشاخ اشجار اردو
 اعضان تیر و سنا تیر نمودند چهره دنا چار از او را بنجه خشم آگنی کشودند لاله سیر سیاه بردوشان فکند و
 عمود غنچه بدست کت تیر کش بنداد حشاش از شاخهای کج و راست تیر و کمان برداشته و نیزه داران
 سنا نهایی مشکین کلاه برافراشتن تفنگچیان بلکعه پوش ابر آذاری کلور با طره بر قالب یک یک بکشد
 و آتش بازان برق توبه را رعد را بر عراده های گردون کشیدند و جود فروردین با دیوان سکینه

غایب مخصوصا از دقرا چو روتجربیک محمد حسین خان کاکم چش کز کشتی بردارند لند انونجانه و قنک کجا
 بیاده را احصا لشکر و محیط عسکر راحته جمعی از سواران نیزه گذار و بچه تازان عرصه گیر و دار در بر آن
 قول هایون بغض و طرح تقصیر و بقانون سپاه کری هنگامه آرا معرکه گین شدند
 افغانه اول بجای سینه حمله در کشته پیادگان طرح بجو یک سینه در آمده بجنگ دیو بستند در آن
 اثنای جمعی از افغان دست نیشیر بجای پیادگان حمله در شده و داخل ایشان کشته خیرکی از خبر برده پیادگان
 پس شمشیر از بر کشتن ایشان دلیران نیز سر رشته جنگ از کف کسند نزدیک بود که دهنی رود
 و بد که مقارن آن ایت فتح با شمشیر نیز بعرضه ستیز کار و انجیز کشته یک نفر از پشاوران انفرقه
 بنجاک بلک انداختند و باب تیغ جهان سوزش جرات خشم باد پیار ساکن ساکن شدند
 از روی تحمل و شکیب و صیبت فواج پیاده را بمیدان رانده سواران ان را انرش
 داشتند اما پای راست آنحضرت که سر کوب سرکشان جهان بود زخم نیزه برداشت چو
 شب بهر دست آمده گوشت ظفر قرین در همان مکان و آقا در حواله کافر قلعه نزول کردند باعتبار اینکه آن
 مکان از آب دور بود آتش جوش بجز خروش از پی آبی اندک پتایی کردند بجز جاده آب به آبش
 عطش نشانند روز دیگر که سپاه نجوم از کافر قلعه طلعت کوس رطت کوفه بجای سب
 میل کرد افغانه حرکت و از راه کوسونیه گذشت در یک سمت آب هرات فرود آمده و اردوی هایون
 در یک طرف رود آمده فرود آرزو از اینج طرف بجنگ اقدام نموده و اراده فاطره اقدس آن
 بود که روز دیگر بفرم کوسونیه کوا ظفر از زند سحر کاهان چون توپا در دمان افش کلوک آتشا
 از دمان در انداخت و عرصه جهان از سپاه ظلمت شب پرده معلوم شد که افغانه در
 تو بنجانه خود اجماعی اردوی نصرت قرین آورده و بیجا کشته اند
 دودسته شده فوجی از قمر رودخانه و جمعی از جانب سینه هجوم آورده بدستور روز پیش از
 جیره

خیز کرد قفس کچیان پیاده را که مستحفظ آن سمعت بودند از جا برداشتند
 باز بیکه تازان میدان دلاوری و طنطنه پر و از معرکه مروری اعنی جناب نادی مانند شیر غرور
 و شمشیر تران خود را بقلب کمر آن گروه زده ایشان را از میان پیادگان دور و مفاد آیه کریمه
 لیسیرتم انجیت من الطیب بطور رسا نیند تا وقت ظهر نیزان قتال اشتعال داشت
 بعد از ظهر شکست فاحش بر احوال انطایفه راه یافته و جمعی کثیر از ایشان بود که عدم شمشیر
 بقیه السیف روی بر تافته عیال و اطفال خود را که دقلعجات همراه بودند برگرفته و ردیف خود ساخته
 هرات عنان بار نخیلند و عا کفری روزی تا فردا خل کافر قلعه و شروع به تنب غارت کرده بود
 خانه و نقاره خانه آنجا عت دست آمده و از منزل رباط چرخه شاه طاسب با اعز و قوتو بهای
 بزرگ بقبریه شاده روانه کرده با تو بخانه جلواراه سربل عازم هرات شدند الله یار خان و
 افغانه مجدداً جمعیت خود را درست کرده ما بین شهر و رباط پربان دوفرنخی شهر با استقبال
 آمده نخست سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند
 بعد از لحظه از راه تدریج بر آمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب سیره و بقاعده افغانه عده
 کرده که راکش پیش شیران پشته و نهادند احش
 مایه آتش در کمال جلاد است بقلب سپاه نصرت پناه چشمه پیادگان جلور آورده بختند و خبری آن
 جماعت بجای انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کار و شمشیر رسید و از ابتدا طلوع طلیعه
 فریسته فروز تا یزدوز بوارق خنجر و تیر و دوز خانمان سوز میبود و هزار نفر متجاوز از آن کرده خبر
 سیف ابدار بر خاک ملاک انداخته تخته با قلب آتشناک تندر از باد صبا بجانب صبا شام
 هر چند تمام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه خرم مانع آمده احدی را
 نیافته که قدم پیشتر برند همان رزمگاه مقرر کوه غر و جاده کشته میبکد آتش جنگ فرو نشست
 باد سرد

باو شد پیری برخواست بحدی که نزدیک بود که خاک بپاشد و عالم امکان منتهی باد و روزی
روز طوفان اکثریت کرد و خاک چشم از جنگ پوشیده و در همان مکان سکت کرد و در نیمه شب
باد و کثرت غبار سنگین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک پرواز رفت باز از جانب آسمان یار
خان آدم آمد طریق مصاحبه است آن حضرت بزبان حال فرمودند
مصرع تحمید بر عهد تو باد صبا شوان کرد مادام که جمعی از زو سکا ابدی دارند هنوز
نخسته نقد خدمت سکا له کنند شاه مصاحبت در آینه حصول صورت پذیر نیست
پس از جانب اللهیار خان عبد اللهی که زانی و چند نفر معتبرین آمده عهد اطاعت بستند
آنحضرت نیز منول آنجا عت با قول و بجانب مویزک عطف عیان ظهر منول کردند و در
خبر از اللهیار خان و عبد اللهی که سر کرده معتبر بودند بر سر برهین که ذوالفقار خان عالم فراه
با جمعیت بسیار با عانت ابدی آمده ان طایفه باین طینان از معاهده و استیجاب ایشان گشته
بعد از بدین استخیر هر از نفر از دلیران معرکه رزم جوئی بهمت سواره که مقروضه الفقار خان بودند و
و فریاد شکریان را میخوردوی هایون ساختند و دور در آن مکان حل شکریان انداختند
اما ذوالفقار خان شب کلمت پس از پشت شکریان گذشته در کنگره کین نشست روز
سیم بار جمعیت افغان نمودار و اللهیار خان با فوجی از جانب شرق آتش افروز بایره حرب سکا
و ذوالفقار خان نیز با جمعی اسبوه از کین در آمده بر سر اردوی هایون رفته متوجه کارزار
حضرت ظل اللهی با فوجی از غاریان را بعد از ذوالفقار خان مورد و اورا تیر دلدوز و سنان
افروز از سر به دو کرده از افغانه جمعی کثیر بدین کلوله توب و تفنگ و تخم تیر و شمشیر کشید
و هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ برداشته دوجو الی قلعه موسوم بپادکار در محاذی
دیگر نصب لو ای قرار کردند روز دیگر که کوکبه زرین عرفاوری آغاز جلوه کری
کرد

که آنحضرت کس فرستاده شاه و الا جا و از شاه آورده بانه و آغوش و جمعی از
چیان و منزل شکریان و کوشک با و صبا به جنبه جنگ برداخته بعد از تقارب فتنه بکین
تمام دست بشمشیر حمله ور گشتند از این طرف شکک توب تفنگ عرصه رزم
اکثر گشتگان بر جلوه خیال تنگ کردند و صبحگاهان که مهر زرین کوکبه فلک فرسار داد
ساخت چپ و نفر افغان و اردو از جانب اللهیار خان طباطبایه صلح و امان شدند
آنحضرت فرستادگان را بر کرد اسبیده پیغام دادند که مادامی که خطای افغان خود
بخدمت اقدس نرسند تا یک نفر از غاریان با جان و دن و رقی در بدن است ترک رزم
و فتح این عزم نخواهند شد بعد از آن جمعی از زو سکا ان طایفه شرفیاب گشتند
سرور کردن فرار از روی اعنت و از جبهه سا زمین نیاز گشته عرض کردند که افغانه غلیجانی
و ابدی هر دو رعیت قدیم ایران بودند و غلیجانی مصدر خیانت گشته اولاً قتل را و بعد از آن
اصفهان را که قرارگاه سلطنت بود تصرف کردند و ابدی مدت بهو اخواهی این
با غلیجانی در مقام جنگ و جدال میبودند اگر بقضای شت پیش از این بسفک با
و در مقام مو اخذ اعمال زمان با صحنی بنوده عطف عیان طفره و ام و توبیه غلیجانی را اتم و اتم
داند بعد از آن قبیله آنجا عت کرده ابدی آریاده بر سابق در صدد ایستاد
اطاعت بوده حلقه بندی در کوش و غاشیه خدمت بردوشس خواهند گشتند
هر چند که این معنی مخالف رای شاه و الا جا و است دولت و بود آنحضرت منول
انطایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را حضرت انور و عیان غریب بجانب شکریان
الغطاف دادند روز دیگر دست و نفر افغانی ایشان با پیش کش و ایا شمشیر
اندوز تقسیم کاب فیروز نشان گشته بخوار خاخره بهره مند و چند نفر از زو سکا معتبرین

و در آن شب بودند از پیش برداشته افغانه را از شاهانه اینحال مانند توبه اشس بجان
 دود از نهاد ایشان برآمده آن طایفه از هر طرف که هجوم آوردند خود را در میان آتش شاد
 دیده بجانب تیب خویش شتافتند پس قول هایون جهان ضابطه و ترتیب متوجه تیب
 افغان کشته با توبه دیگر علمدار ایشان از پادشاه شرف کو اقبال را سر نخون دیده دم
 علم کرده تو بخانه وحشیام و اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود بر کشته رو بگریزند نهاد از روزگار
 ساعتی روز تا عصر تنگ نوایر جنگ و بوارق توبه و تفنگ سر و زان بوده جمعی کثیر از
 و عظامی ایشان مقتول و زنده و تکیه شدند هر چند کمیت نیز کام شوق و لیران بقصد تیب
 ایشان سرکشی و جولان میکرد چون هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ نبودند حضرت
 الله ایشان را عیان داری نموده فرمودند که هر وقت ضمیر اقدس بر ارادت حقیت
 صلاح داند متعاقباً ذوق خواهم ساخت
 در میان امور چندی که در آنحال بوقوع انجامید بعد از وقوع شکست
 افغان که ایت عزم اشرف نخواستند موکب جهان کشا و اردو امقان کشته از آنجا که
 جهان را از این صورت نای امور آینه و پرتو حال ما و مستقبل بر نگاه خاطر الهام
 احسن یافته است سرچشمه بخت پیش از وقت مالک تمام دولت دیده از خان مکان
 بطلب ولایات آذربایجان برسم سعادت روانه روم فرمودند پس گیتی آرای هایون
 اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عاظم اصفهان شوند بان غریمت متوجه منزل آهوان
 شته و شای راه با شاره والا متوجه کماله بودند گفتگوی حقانیت آمیز حضرت ظل الله
 بمقاد بحق مرطوب مبارک شاهی کو اوار آمده قمارخانه و خا صان خود را از موکب فرزدی
 کو که بیدار کرده از روی طریح چشم بجانب توبه دار روانه شدند آنحضرت کاهی
 در محراب

پس روز دیگر ابات جهان متوجه توبه باده امقان کشته سیدال انوار
 آباد روانه محاذ دست و اشرف هم از نمان پیش آمده در محاذ دست بیکدیگر پیوسته
 روز شنبه ششم شهر جادی الاول دو سیل بلا در جوش و دو بکر متوجه و غیره پیش آمده در کنار
 محاذ دست طرفین دست از جان شست متعاقب یکدیگر شتافتند در آنروز آنحضرت
 حامی لشکر و زرا یک قول فرمودند تنگ بپایان پیاده ماکه هر یک با هم سوار بر ابر بود
 فوج فوج با تو بخانه صاعقه بار محیط آن دریا خوشوار ساخت و مقرر شد که افواج ظفر زده و
 دیران انجم شکوه بهان پنج گروه کرده و بجای محین در کمال آرام و وقار جویط عیان ثبات
 قرار کرده بدون امر هایون از بخادر نیانید و دست باستعمال آلات حرب نخواستند
 زهی خدیوی که در میدان رزم چون سمند غرش بکون بگرشارت غاید موج لنگر دار
 لموان شود و هنگامیکه بجوش کوه کران امر غایب صحره متا سبکتر یکبار رو آ شود و در شام
 کس چون منع آتش افروزی کند برق را قدرت و قوت چنانکه زدن بوده با وقت
 شب بیک چون بخاموشی فرمان دهد هیچ را جرئت نفس کشیدن نه
 خود را سه دسته کرده از سه جانب جلوریز با تیغهای کشیده و شانه های تیر بجانب قول کار
 انجیز و شغول تیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معرکه جلا دست و ثبات
 و در عرصه خیمه لشکر رزم ساز بودند پیش از طایفه انبیه یک گروهی به قیام و کشته
 و عینکه تیر رس کلور رسیدند و بچپان فرسخ از آتش دست به تیغیاری سوار فیلد امر
 و الا برسم بر کوشی بخوش توبه مدخوش سببند از تراکم بخارا اسبان انار بوم تار
 التاء بدخان سپین آشکارا کردید زمین آیه یقینی الناس هذا عذاب الله بر گروه خیمه بدید
 آورد و کلبه توبه آن بخت جهان که را با خد فرزند نور کجی و شش را زینور که بخت مقیر

چند رقابت کرده هر چند شایع مشفقانه اتفاق داده مفید نیفاد پادشاه از روز و از
توبه دار شده در آنجا حل قامت نداشت حضرت ظل اللهی محمد علیخان و نید علیخان عرب که
داخل کامل در مزاج پادشاه داشتند بارشاد بقول الله تعالی استنا روانه ساختند که بهر زبان با
اوران هر طریقی از آورده برگردانند و دور و در میان با نظار شاه و الا جاه توقف کرده
شاه را نیز از غایت افاقه حاصل شده باز گردید از کرد راه بکیمه آن حضرت شتافته بدین علت
غبار شاهر از اینست خاطر زدودند پس حضرت ظل اللهی بحسینقله خان رنجیده در
اغورلو خان زیاده ادغلی چرخ میباشی که در کتب لامات بحفاظت آنحضرت و ما مور بود مقرر فرمودند
که در میان فردین و طهران و اردسا و جیلاخ و خود بهر ای شاه و الا جاه بغیر تعاقب اثر
تحرک لوای عز و شرف کردند

ساخته عجیب که در آن اوان بطور رسید هیکه افغانه طهران

بعد از رسیدن خبر شکست اشرف موجب اعلام او معتبرین بعد از آنکه در میان ارکی که در کنار شهر احد
کرده بودند جمع و بصدمه تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قلع و قمع و خانه نموده بجانب اصفهان
و رجاله و عوام شهر بعد از فرار افغانه میان ارک ریخته مشغول منب اموال آن جماعت شدند
و در آخر روز نوبت کسب بجهت خانه افتاد و آن ستاره سوخته کلان دیار نادانی که هرگز بخوار
را در تخت که روزگار خود تصور نموده بودند شرط شادی سرار پائی نشناختند با مشعل افروخته
بجهت خانه آمده تا که آن شعله از آن مشعل بسیار و طافاده چراغ شرارت و پیداد را که از
خاندان افغان بیادگار مانده بود روشن کرده مشتاد لغز متجاوز از ایشان را پروانه وار
باتش بی پروا بوحشت در میان محاربه سرورده خوار و کسر رایات
شوکت افغانی بجنایت سبجانی و مرتبه ثانی اما اشرف بعد

از واقعه معاند و ست اردو را این از آنجا اسلام خان افغان کلم طهران داد و طلب گشته با تو بنجا
مستعد و بنجر از افغان جنگ جوی آمده سر برده خوار که در میان دو کوه واقعت و سخنی معبر
مور را مانع از مرور است بوجود دلیران فولاد پوشش ندانست و آن کدزگاه تنگ با تو
های از دمان و مندر از کوه را با تفنگ چپ انبوه گرفته خود با سواران جلادت این در کشتن
غافل از این که پشت خاشاک راه برانگه سوزان و شعله تابان نمیتوان بست و به شیشه بمغیر
سنگ خار نمیتوان شکست پس قراولان دیده و رود دیده بانان تیز نظر القاء این خبر
بسمع خدیو خضفر فر کرده آن حضرت بعد از وقوع وقوف بر اینحال از سمت یک سیر
گشته پنج شش هزار کس از قنک کچا خرفیه و سخنی و لالوی که پلنگ قلعه جنگجوی بودند
فوج فوج مقدّمه آجیش کرده بهت شرقی و غربی کوه عتیسین و توب خانه و زینورک خانه
را از وسط راه را کرده و خود چون کوه پابر جاد امن همت بر گراستوار کرده به
یورش پرداختند بجمک همایون قنق کچیان و توب چیان چاکست دست امین جنگ
میان آن دره تنگ بد افغان جان سوز و توبهای برق منبر و ز القاء نوایر جنگ کردند
و قنق کچیان پلنگینه پوش پلنگ عیبت و دلیران بهرام کین میرخ سطوت از جانب کوه
جنگگاه آرای کبر و در ارگرم و با تشافتانی کلولهای تفنگ دل چون سنگ خرم
رغم ساشه آن طایفه را چون پاتوانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه
نشیب نموده سواران ایشان نیز از میان دره تو بنجانه و ساسه خود را گذاشته در کوه
خندان و خواری و از روی شرمسار بجا جانب اشرف که در و را این میبود فراری و
به پیوگه فامتواری شدند اشرف بعد از ملاحظه این حال توب قلعه کولی
از اصفهان همراه آورده بود که قبل از این در و را این گذاشته بود در مساحت

توسن کریر را بجانب اصفهان همی رزده و چون حکومت قزوین در آن اول از جانب
 اشرف بیدال اختصاص داشت و کوچ و اتباع او با ولد او با جمعی از افغانه در قزوین
 میبودند بیدال خواست که خود را بقزوین رساند بنا بر اینکه حین قطع خان
 ۱۵ غور لو خان پیش از وقت بامروالا ما مورسمت سا و جلاغ و تخریر قزوین بودند بیدال
 راه درود را بقزوین مسدود یافته غایب و خاسر بازگشت و با اشرف پیوست و در
 او با افغانه رخت تهن بنارین قلعه قزوین کشیده ما مورین بنار با ستمال و دفع
 الوقت گذاشته اشرف بجهت تجدید تهیه و تدارک وارد اصفهان
 اولاً امر بقتل عام سکنای اصفهان کرده سه هزار نفر متجاوزان علما و معارف و سایر
 رجال را از تبع تیز گذرانیده از این طرف نیز حضرت شاه طهارت با شاره و
 بنا بر تعظیم نظام و تسبیح مقامات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عبور توپخانه از راه قزوین
 متعذر بود که عبور نماید کوکبه هایون از راه طرن عارم اصفهان گردید در منزل قراولان
 طرفین تلافی یک دیگر گشته سرورنده از آنجا عت به پناه حضور میرسانیدند باز
 اسلام خان افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعنوان دست از آستین
 جلالت بر آورده و او طلب گشته قراولان این سمت که حدت ایشان زیاده از
 پنجاه نفر بود چهار افغانه مرزور در کوهی محصور گشته ناچار قراولان با تیغهای آتش بر آن گروه
 تاخته و از میان آن فوج پرورن شتافته اشرف خدمت قدس دریا شدند
 آری اگر کشتک ضعیف دست مور تریب آنحضرت شود بشهباز بلند پرواز در آویزد
 و اگر دایمی تقلا ده تعلیمش در آید با شیر زبان ستیزد
 در جلوه گری اشهب خامه عنبرین سیم در میدان پهان حکم بود

خورشید و مغلوب شدن افغانه با برسیتم
 اشرف فیلیجانی چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در هرات میبودند استمداد نموده عسکر
 نیز چند نفر از پاشایان چلیل شان را با جمعی شایان معاونت او روان ساخت بودند
 و در مدینه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوکبه و استمداد تمام و احتشام مالا کلام طریق مقابل
 در مورچه خورست سایه نزول و ما هیچ رایت جهان نیز از این طرف بیایغ میران بر تو دهم
 افکند (و در فرسخ من الفرقین فاصله بود) حضرت ظل الله خجست فوجی
 از اکراد قراچور لوراک پراولی لشکر و مراد طلیعه حضرت اشرف را مور بودند بمقدد افغان
 و شام شکین کلاه تیغ و سنان به پر کردن پایانه عمر دیرانی گشته اول کار را
 آخر کار بدستان ساختند و یک گردش میداد سر خمین از باده ناب شمشیر تابناک
 سه چهار صد تن از ایشان سرست بخاک افکند و از تقریر گرفتاران خبر و رود پاشایان
 به سرک اشرف معروض خدمت قدس شده از آنجا که دریای غم آنحضرت بحر محط
 پیوسته و در بهرامی ضمیر بحر وصل اشش رفینه امید را بنا فدای لطف خدای بکانه بلند
 بسته است این منی را نیز از شکج آمد اقبال دانسته آن شب فریقین از حال امکانات بانه
 انجم ششم چشم بر اه طلوع طلیعه مهر زرین علم آسوده سجکامان که در دهم ماه ربیع الثانی
 انزال بود سخت از طرف اردوی کیهان پوی هایون بسل رزم ساری بلند آواز داد
 اعلام جهان کشتای فلک فرساخته کوکبه سلطنت سلطانی و دبدبه بیت سلیمانی
 بجانب اشرف روان و با نخچین گردیجا بر سر انطایفه خاک پزغبار خذلان و هوالت گردید
 چون پشت مورچه خورست محل نزول افغان گشته و کوکبه بندی که در آن موضع واقع است
 بر مبدان جنگ بسته بود آنحضرت اراده کردند بر سر اردوی ایشان روان

و امنه کوه و توجیه بجانب اصفهان شوند شایده که افغانه بدشت کوه رومگر که رزم آوردند
 بعد از همینکه موکب نرسد نزد و متعارف آن کوه فلک شکو مکر دید
 در جنگ همان دست با اعتقاد خود اکتیب و دست آرا بی آنحضرت کار آموز و از طریق جنگ
 خدیو جهان تجربه اند و زنده بودند این دفعه در مقام معارضه مشعل در آمده بصنایطه و استیغنی که
 مجادله نماید دست از شهر یار کشور کشا دیده بودند زنگ جنگ ریخته افواج شکر خود را در یک
 اعتقاد و اشتطام و اطراف اردوی خود را بتوب های کوه بنیان استحکام داده و بهای
 لشبان محاسبت از جای تیررس که کلوه داخل فوج شکر رزم از ما میشد رعد آوار سا
 و جمعی از پنجه تازان کرین افغان هم قدم مسبب ان دلیری گذاشته بمید آمدند
 آنحضرت از آنجا که پیش خداوند عالم را یار و مدد کار و شهنشایب جهان را در نظر
 اتمت بجان و هموار میداشتند مفید به سخت دست مکان نخسته بجانب ایشان
 روی آوردند چون شهر یار جوان بخت بارشاد پیر خرد و راه نمائی و الهام خداوند صمد
 در جنگ بمقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علیحده درین کوه طرح جدا گانه
 در جنگ بختند ^{اولا لشکریان بهرام گین را که پیاده رو شکر فیروز جنگ و}
 غیر و پلنگ در قفاده اشطار حسم خدیو با فرمانک بودند سلسله خود داری از گردن بر گرفته
 با چنگ و جنگال دلیری بر سر توب غایه رونق و شتاب ایشان اعلام طغرنشان را شتوکن
 ساخته قول حضرت فرین را حرکت دادند پیادگان دلاور صدها زینوارک و تندرک آواز جهانه
 جنگ و انش فشان تو بهای فرنگ نهاده در بازار جهان سینه شوی توب طلسم کلان رزم
 فرنگ تصور کرده در آن دریا آتش نهنگ آسا غوطه در کشید و کمرش بر سر انحراف بدست آورد
 بخت بدون مها بود رنگ پوشش برده تو بخت افغانه از تیر زنی کوه خدیو جهان تصور

کرده باب تیغ اشبار آن شعله جهان سوز را که زبان شرار شش بر زبانها میریزد و شایند
 و جان بازان عرصه کین بر رسم طرح و کین سواره و مویای امرو شایه والا بودند بازان
 حضرت شورشش از آنکه موکب جلالت بر آنختند و از دو جانب بیکدیگر در آورند
 نظم چو دریای خون شد همه دشت و راغ زمین چون شب سیه
 چون کبریاغ ز آواز اسبان و کرد سپاه نه خورشید پدید آید
 ماه در انشای کبر و در اگر شفته سیف و بارقه نشان خیره کن چشم کارزار کار
 اجل سیله زن روی روزگار بود بیدار با فوجی عظیم از پشت سر شکر ظفر شاعر و جمعی
 افغانه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله در کشند آتش حرب و ضرب بر افر جنتند
 اما لطف جناب باری و آبل خدیو کام کار مددکاری و دلیران چهره دست
 ساقه پایداری کرده بیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و تمه را حرسه بهای
 وادی دلت و خواست اسباب حضرت باشد ^{بعد از آنکه شرف کار خود را تابه و}
 دولت یساره دید جمیع تو بخت و اساس سلطنت گذارشته بادل انکار و خاطر پیش
 در بحال خندان و توشش سرخوش و راه اصفهان در پیش گرفته و آرزو از دو غایت
 روز تا حوالی نیرنگ قتال اشغال داشت سرور زنده بیار از آنطایفه و رومیه بدست آمدند
 از رومیه گرفتار کنند اقتدار دلیران شیر شکار بودند خدیو کام کار تمامی را در حق
 و سوره ناریش ساخته بر یک از ایش از طریق الیق راه نورد وادی و نیقلب که الله عز و
 از آن چون در جنگ که غازیان شغول شدند و آویز بودند جمعی از یک مغزان تنگ با یک
 در جنگ کاسه تن بری میباشند امسیریل توب توب طلسم شفته و از لوله تفنگ
 لوله فاش فرشته کشید و اخره بر داشتند مطالبای آمال خود را اگر انبار مال غنیمت

و غل سد و کرد و این خود از منافی سلیقه پادشاهیت و عقرب ارباب غرض
 و چهل دولت یار و رفقات ملکی افتد بر پادشاه پیشرفت کار و امور و باعث بدنامی آن
 حضرت در پیشش دوست و دشمن و نزدیک و دور خواهد شد همان بهتر که پادشاه هزار
 معافیت و دیگران را استغفار درگاه جهان مطاف سازند که اگر وی و قصوری رود و ببرد
 در میان مجلس بر تبادون آنحضرت نمایند و مجلس گفتگوی از طریقه عصر امتداد یافته تا آنکه
 هنگامی که نزدیک بود بخمس آفتاب از کف سلطان عصر مروت رفته خسرو زمین شهر
 پسر و بیسم کوهر بخار مهر را بر زمین زند شاه طهماسب آشفته خاطر و ملال لاطین ظاهر کرد
 از روی طرح فکند از مهر از بیل در آورده بر زمین زد آنحضرت
 و پسند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام کار نالایق است و تمام آن
 توقف احشیا کرده اظهار نمودند که این منقول مقبول پادشاه باشد رضای ابراهیم
 رضای ایشان است گفت بودیم که پای تخت بدست آورده حضرت پادشاه را شکر
 سازیم و بمنی به عمل آمده انشاء الله تعالی دشمن را بامره آواره سینته ساخته
 آن وقت رایت مراجعت فرمایم

از وقایع ایام توقف اینک خبر رسید که
 مسدی که اردو امعان بمقارنت روم تعیین گشته بود در شهر حرات احضار کرده و در
 ناخدا نشا موراد حوسن او باین امر روانه و امور و تکام نیز بجزیره کوسم
 و دایا بست با جمعی فرمودند چون بخوبی سابقا کارش را بدست آورده
 رخنه و او غور یو خان را زیاد و غل با فوجی بسوی ساسا و جیغ در آن
 پس بدال تاجندی با شطکار اصفهان از ایشان استمال و غارت و غارتی

مستغنی غافل نموده با کوچ و اسباب کجایب طایفه که در تصرف روسته بود فرار کرد
 پس حکومت فروزن و ضبط مال افغانه بعد از تمام رضا قلینان شامو فرستاد
 حین قلینان را بسمت فرزان و کلایکان امور رسانید که در آن روزهم از جانب
 رود خیردار شوند و مدت چهار روز در آن ملک و لغوز بجام کاری و سکر و عشرت اندوختند
 در بیان توجه رایات ملایون بجانب شیراز و کیفیت محاربه زوزیان
 و انحرام افغان و تسخیر ملک زوزیت نشا

بعد از چهار روز حضرت ظل یار پادشاه خبر بکل و نامی سریع بر اصل در اصفهان بکل
 خلعت سلطنت و افاضه صدرت توحیه تجلی خلعت فرمودند نمید آنحضرت رسید که
 اشرف با افغانه بدلول استخوان و علیم الشیطان بخانیم ذکر آنکه ضربت دست دلبران
 کوشش و افراموش کرده در شیراز بکشت و شغول باشد از جمعیت اعراب بمقانی و بول
 و بانی عشار فارس و بنادرات حضرت ظل التلی مجدذامیان بمت بدفع انفرود
 در روزیم جادی الاخری کوس مت است غریو رزم ساری بلند او اندوخت
 جهان گیری آسمان فرساده چین شدت زشتات از راه ابرقوه و میشد مادر سلیمان عازم شیراز
 شدند شدت سرما سجدی بود که اگر قلم آغاز و صفش نماید چون برنجش لرزد و اگر در
 بذر برود قش آباید رطوبت در کامش افزوده گردد و بعد از ورود و

حضرت طاهر از رخا شش فرسخی شیراز اشرف باز شد بد جمعیت و خشم نموده
 باست تمام بمقابل پرداخت و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاب بپوش
 سخت افغانه بیات مجموعی بجانب قول عمل و کشته خبر که از خدا اعتدال گذرانید
 پس با و کات علی مقارنت شد و گفت که چاک دست بکل و بای ایوان سوز بشارت

پست کردند و بوی دیگر بطرف میزدند و چون بنورک و تفنگ غریو غلغله بخرج
فرزاده رنگ سبک سبک شدند
حضرت ظل الهی افواجی از دیرین عرصه دشمن گدازی
باید و میباید ششاد بجلالت زهره که از و صد مات طاقت پرواز اساس افکن بنیان و
ان کرده گشته جمیع از ایشان را بجاک ملک انداختند و اشرف با افغانه بجانب فیض از
رایت فرشته افواج چشم افکن و فرخ بتعاقب ایشان تا شرفی بون را از خوان دشمن لاله
کون و دامن وقت را جانی مجرای رود چون کردند
روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق غفران حبسین بود میا صادق و ملا غفران
افغان با سیدال برسم استیمن و از در زغان و شرف اندوز تپیل عقبه خدیو جهان
جبهه ساری مذامت بزرگ فحل خروج من سپیل زمین ساری اغتذ او ساختند از جانب
خدیو کردون جناب اقامه جو اسبابین بخوشد که در حالتی راه تجارت ایشان میرا که
خاقان مغفور با اسدای ایران که همراه دارند و کور و اناستلم نموده خود شده
در محاکم سلطانی اقامه و سرگردان ایشان نیز در رکاب حضرت آفتاب صید
نایند و ایشان بنوید امان و وعده عفو سابق متوق و مرض ساختند صبحا مان که طاهر
هفت آسمان بهوج زرین مهربان آراسته گشته جسمنازه بانان قضا محمل گشتن
عماری زرنگار شد میا صدیق و ملا غفران محمل صلیار او سرگبری را که آفتاب
سایه پرورد حفظ الهی و دره نافه درج دودمان شاهی بودند با خواجه سید ابرای
سایه و باره رفتند که اشرف را مطمئن ساخته پیافورند اما سیدال
در روز شش با ردوی بجایان آمده از خلاصی کوچ و ولد و منوبان خود که در ارک قروین
میر بودند اکاهی بافته همان شب اشرف را بصورت گریز آلوده از زهرم بهردان دوشتر
سایه

شاهزاده امشاک کرده اسمعیل و ابراهیم و ولدان محمود را با سینه نقره از اولاد بنی عام و سینه نقره
اناست که زنان و دختران و همشیره های او و میرویس محمود بودند فرصت بدون نیایش در
شیراز گذارشته بود
خواجه دیو صورتی را برای قتل انجاعت پرورش
و خود تکاور گریز را بجانب قتل ها میفرزده و خواجه مزبور همان قدر فرصت یافته بود
و نفر از زو هات اشرف که یکی خواهر محمود بود بقتل ساینده ام الفساد ما محمود را خرم
زده نجان کرده بود که بعد از دخول شکر ظفر نیاید و نیز جان بقایض ارواح داد
هنوز میا صدیق و ملا غفران با شرف پیوسته بودند که اشرف از غلغله اضطراب و خطا
قرار نموده فرار و قمر اولان موکب حضرت شعار از ساری کرد شکر افغان تفرس انمغنی نگرده
برای اخبار بخدمت خدیو کا مکار میامدند که در عرض به میا صدیق و ملا غفران را
باده و پانزده نفر از افغانه رفقای ایشان باز گردانیده آوردند
ایشان از مرض ساخته فرمودند که چون بتیار خود بایند گاه آمده بودند که دشتن شان در کیش
مروست و شمع قنوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر میشدند بمقتضا وقت عمل میشد
بعد از مرض ساختن ایشان با افواج حضرت نشان بتعاقب اشرف برداختند
نزدیکی ملل سنا که در سه فرسخی شیراز واقعیت رسیدند شت ایلغار ایشان
از کار و مراکب از قرار مانده شب نیز بر سر دست آمده با شطار رسیدن عقب شکر
غان با کشیده در مخفی پل رست منزل کردند
از اتفاقات چند
از اقاریر و اگر اقرار او مقدمه مجیش ساجه انموکب حضرت کیش نمیرنج همه جا پیش
بودند و سر بل سنا از عقب افغان سینه اشرف اول از رودخانه عبور و سر محمود
مشهور بیا چو که پیرو شد محمود و اشرف در میان افغان با عز و شرف بود با جمعی از
سرایان

از سربازان و قدسیان افغان که محافظت آه و ضبط سرپل را در دهنه خود گرفته بودند و اولان
 بجنب مشغول ساخت که افغانها با طر جمعی از پل بگذرند و با وجود آن افغانها
 هم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع مستی را بیا داده و دست
 هزار نفر از اطفال خور و سال و شیر خاره و بیاری از زنان در آن غلغلست
 روزنامه یوم فیروزه من اخیه و امه و بنیه و صاحبته و ابیه انداخته راه نورد طریق
 این المیزگر دیدند و قراولان سرورنده و اخرمه بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین
 میا چو بود که بعد از کز و فرار عقب گشته کان بسوی دیار منتهی روان گردید و از فرقه کرفاران
 میا صدیق و ملازغفران که اجل باز بر قهای ایشان زده هر دو اسیر قراک دلاور اگر دیدند
 هر چند که مامورین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظمی نمودند که حضرت
 ظل اللهی را همان وقت از این واقعه آگاه نداشتند و اهل بعضی از آن طایفه ناچار
 و در انتقام همت را زود و دیری مقدم بوده و دینسی که بیاری از آن طایفه از پل گذشت
 بودند آنحضرت بانکه جهان آشوب چون سیل بی امان بر سرپل رسید چندی
 سرگردان را عبره لنا طریق با شاره انحضرت خیر خوزیر از خدقه بر آورده سر کرده افشاید
 راه قطع کوشش کوشمال دادند و کس بر آن جمع کردن اسرا و اطفال لغتسین و خود باو
 از پیش منصور متعاقب بخرویه ایغار و هشت فرسخ راه طی کرده
 چون افغانها بنچل گذشتند بودند باز شیر از عطف عثمان فرموده ارقام قضا انجام دادند
 ممالک امداد یافته که از سر راه آن طایفه عبور نمایند سر راه بر آن بگیرند و از آنجا
 و مشیر از زمان محمود و استوف از راه کرمان روانه ارض اقدس و میا صدیق
 و ملازغفران و باقی کرفاران اطفال را با خود اسیر برای خاندان خاقان مقهور

که از

که از شیر از فرصت بیرون بدون یاقه بودند روانه اصفهان شدند و از معجزه کاری دیده و
 خدیو پهل سال که صراحت نمودن سبانی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینائی و توانائی
 آنکه در حین روانه کردن کرفاران با زبان الهام بهان بمحتفظان فرمودند
 که ملازغفران را خوب محافظت نماید که خود ازنده باصفهان نخواهد رسید و بعد لول
 ارباب الدوله سون صورت وقوع یاقه در سرپل رودخانه شین که مجوسین متغیر
 فی الاصفار عبور میکنند ملازغفران برای رفع ذل و خاکساری خود را
 بیک ترار باد آید آخته تشش سرکش حیات انکسین داد بقیه را محصلان با
 رسانیده و رسید ان نقش جهان بک لک فرات شاه و الاچاه نقش مستی شایان
 از صفحه جهان ستردند و از علامات تا سید اقبال آنکه
 شخصی اندیشه مند بر جهان گیری خدیو پهل فال میزد همیشه در ایام توقف در آن بلده
 نشان روزیکه در هنگام سواری و عبور و مرور کوکبه آفتاب شرق بر تپه کاه لنگان الغیب
 حافظ شیرازی اتفاق افتاد در سه هزار برای پیش آمد کار بدیوان آن عندلیب خوش
 گفت رفیقان کردند این غزل آمد سرود که از نه دلبان تا زنج چرخ
 بر سر خوبان عالی چون تاج خشم مست تو پر فتنه جگرستان سحرین
 تو ما چین و هست داده خراج دنان شهد تو داده با آب خضر قبا لب
 نوش تو برده زرق مصر تاج پس روت او را تشش داده بقعه او را باز او
 تیر که شاه جراح امر عیارت فرمودند و از صادر است ایام توقف ایست
 چون همیشه از مبادی دولت علیه کور کانی و صفویه بنامین اس ادوتی مستحکم بود
 ایام قدرت ایران نیز که روی و روس و هر طایفه که مصدر مخالفت و کفر صحتی شدند

از قضا

انجانب دولت ابد پیوند امری که مخالف وفاق بوده با بظهور زبیده بود علی مرد افغان
 شامور ابرکت تبلیغ خبر فتح اصفهان بفارست تعیین در روانه هندوستان دشمن این مطلب
 اعلام کردند از آنجا که دیندست فاغنه قند را نسبت به درود دولت والا حال محال
 ظاهر و باعث فساد ما متواتر گردیدند که تسخیر قند را پیش نهاد خاطر میباشند از طرف کابل جمع
 بسد راه فرار و عبور آن جماعت مامور کردند بعد از چندی که شهر شیراز از قند
 قدوم هایون رشک افزای کارستان چین بوده باقی و انظام امور آن مملکت
 پرداختند تا مومستان انقضای یافته هنگامی که خورشید جهان تاب از پس پرده
 سحاب قناری شد و آفتاب عرش پها از کرسی خانه حوت با یونان حل غریب
 قلع ماده دشمن شده فتح فارس تیر و حال حضم ابر گردید هر چند که غنیمت خراسان
 خاطر اقدس لقمه داشت اما اگر از راه کرمان برمی گشتند پاهان بود
 و راه چول را چندان غله و ذخیره که کفایت اهل ایردو کند و در ضمن مکتب موجود بود
 اگر از راه اصفهان متوجه مقصد می گشتند دست ظهور قنار و افغان و عبور و مرور
 کو کینه نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل دوباره بر اهل آنجا میرفت و این معنی را خود
 مروت آن حضرت بر عیاق و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریح در باره ولایت
 آذربایجان و همدان و کرمانشاهان برضا قلی شاه طوی سپاه داده می شد
 و هر چه هم شهر شعبان بغرم استرادهما اک عر و آذربایجان متوجه سمت نهاد و همدان
 و از راه دشت ارزنه و کارزان روانه شدند در آخر ماه مزبور منزل داشت من اعمال
 شورستان مضرب سراقات غروشان گردید
 در میان وقایع ایتیل موافق سال فرخنده قال ۱۴۱۱

نوروز فروردین سال و نیم شهر شعبان اعظم حنر و گوشت حشم اغنی نیز اعظم
 نهانخانه جوش شبتان حل علم افراخت و از دیوانه بود خطه امکان فشرود و
 عرصه خاک نعلیم ز کس و خط رجحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت سر و حساب
 لوی کلین از غنچه کل حساب جقه و استر گردید وجود تو ای ربی رومیان که فرصت
 که نیست تصرف در سر زمین چین دوشیده بودند از چین دوشیده مالک کلزار از دست
 بنکچران نشتن جوی بسن عمارت کشتن را نینده شکر شاکه در دیار کستان آغا رفته
 میگردند از نیم وصول موکب سلطان ریح خت غنیمت ببر منزل هزیمت کشیدند
 جنودش و نیز سر ما که گرم غارت کرکاشن بودند از خطه شوکت نوروزی آوازه دیا
 گردید از اقدس کلزار از فرزند و سرور دین با نواع ریاضین و ایلات
 لاله و شام صحرائین ریحان و سبلان افغان قمران بهار از اطراف دشت
 حش کلکشت دشت دشت یورت و مکان معین کشت و اسباب سرور و سرور
 متی شد و شیر غنچه در شبتان باغ در آغوش کلین آرمید و سر و سمن مال و دیوار
 دواج و عروسین باغ از نوید حجت و سرت مزید و انشا فی سمن زواج بیج
 التهاج یافت جشن نوروزی در آنجا واقع شده تمامی روسا و عظام
 ایلات و ولایات که در رکاب حضرت پناات بودند بخلعتهای فاخره برود و شش
 و مانند غنچه شست جیب با پر از نوروزی کرده بجا های بوت و دار بختین قامت خرم
 پیر است و روز آخر و لغز و مقرریات فیروز گشته اند آنجا روانه سبب همان دار
 عزیز و الی حویزه و شاخ اعراب و پیکر یک کوه کیلویه باز و سی آن مالک
 ادراک سعادت قریب رکاب حضرت اشباب نمود و حسن یک سحر

نیز از جانب شاه و الاجاه و اردو و ایدای شمس پیر از قمر کل کوهر بر آنحضرت
 و سیصد دست خلعت بر آردسای پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی
 مد علیار که اشرف بوباطت میا صدیق و ملاز عمر از شیراز برزخان و رستاد
 بود مخصوص شهبان آنجناب ساخته اند
 و چون شاه و الاجاه در ایام توقف در خراسان همیشه شاه زاده رضا قلی میرزا را نوید
 مصاهرت و ادور این صورت که غیر املاک و اردو شد مجددا و با اتفاق میرزا ابوال
 نقاسم کاشی که در کباب بود روانه دربار پادشاهی و انحریم سلطنت از دو
 یک نفر از بنات کمرات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضا قلی میرزا خواستند
 شده پیغام دادند که چون غازیان را حق یعنی درین دولت است
 خراسان را از مالک سلطنت موضوع و اختیار آن باینطرف محول و در
 کرد و هر آینه خراسان صدصدی این زمین و مالک شاه خواهد بود
 پس گویند اقبال از راه مهر بر ناخت و بر فول پرتو وصولی فکند از آنجا و اردو
 در ایالت انولایت بابو الفتح خان خوش محمد علیخان قولی اقامی رجوع فرمود چون
 بندر و دهانه نوشکر کنار بنای ای شاه پور ذوالکثرف است بیلاب رود رود
 تصور یافته بود و همت والا که در مسانت ساوندند اسکندریت بدست آن بندر
 معماران مهندس پیشه بر سر کار تعیین و اخراجات از آن خزانه عامه مقرر شد
 چون از طایفه عرب ترک تازی به پناه عجم واقع شد مشایخ ایشان را گیرانیده و
 خراسان و دایره حوزة راجست انصاف داده از آنجا عازم ویز فول بعد
 در و دموکب و الا با آنجا محمد علیخان بلوچ که از طرف اشرف افغان بلوچگری روم شده

در اردان استیصال دولت اعمار از شنیده ما چار و اردو مسکرمیزی اثر خود
 فرخ سیر گشته نامه نوشته جانی که از جانب سلطان احمد خان خواند کار روم و این
 اند دولت او در و بود و نظر انور رسانیده چون از دست در آمده بود بعنایت خاص
 از حبسند و بایالت کوه کسلو سر رسید که دیده بعنایت اینک رود خانه ویز فول طغیا
 داشت یغمان و الا ملک کاشی تربیت یافته دستیار ی تیا جان ویز دتی آن
 جنود سود از آن رود و چند روز بهر از ملک ماند فوج نجوم از رود سیل فکند که
 و در عرض راه از ایالت کوه کسلو به والوار بختیار و فیلی و اعراب حوزة و با
 طوایف هر جا که میسر و مخالف بود به قبیله و ریاست منوب و حکام همه ولایت منصوب
 گشته از راه حسابد و خرم آباد فیلی و اردو بهر جرد شدند
 و در قصبه بر وجه مستطیل خان زخمه که سرداری حدود فرمان مامور بود بموجب حکم
 بانج شش هزار کس از متجنه و اردو در وی حضرت طراز و بایالت کرمان ششمان سر
 افراز گشته و عازم آن سمت با مقدار ششایا گردید و در میان منزل حنفی یک معبران
 و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه حجه برگشته عهدنامه و لیسگری خراسان
 رسانیدند مشعر بر اینکه جمیع مالک خراسان از قندار الی پول کرنی که از اس محمد عراق
 و خراسان است بضمیمه مازندران ویز و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشند
 چند که همت بر شمس از حضرت از چپه و انحریم کران و طبع بنار نش از قول اسم
 سلطنت و و لیسگری سر کران بود اما به کلیف غازیان و انصاف
 خاطر اهل خراسان که جوهر شیر شایان ناصر ایند دولت فدا داد و تقویت بخش ایشان
 قوی بنیاد میدهند رضا داده در ولایت مزبوره سکه بنام راجی سلطان قلیم

و در این زمان که بنام علی بن ابی طالب و انشای
 و بیان آغاز محاربه خدیو سمرقند با رومی و فتح نها
 بولان بعد از ورود به رود جیحون و از جانب خاقان شایان و ابی روم خبر رسید که
 دولت علیه عثمانیه بنابر ابراهیم گذاشته جواب صریح که افاده مدعا کند نمیدهند
 و نیز کلامی از بعضی خدیو ارجمند رسانید که رومی آغاز تاخت و تار و دست
 بخت علی بن ابی طالب و حضرت علی توکل باینکه کار و از آن
 بخت عجزه دار کرده اند
 و شش ماه کار کرده در اول شب باینکه تازان جلالت شعار بر لب مبارقار و
 و برسم باده فرسخ راه ایستاده و در هنگامیکه طلوع فجر شد که ترکستان روز بهار
 خدیو فراسان خورشید به پاهای شب تا صبح آورد و هیچ سر علم ظفر بر چرم بایست
 آخر صبحگاهی توأم آشکار گشته رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار گشتند که
 بر سر بالین و سپاه را بلار آورده و دیدند عثمان پادشاه نام که سردار رومیه نهاد و بدو
 همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش دیده بود بهمان خیال عرصه قتال را
 بعد از اشتغال نایره گیر و دارش گشت تا پیش بهای بعد از آن روی بر تافته فرار دهند
 نفر متجاوز از آن کرده با چند نفر از پاشایان و روسای بکچری و اگر ادا که در مسکن
 زبور می بودند عرصه شمشیر و جبهی کشیده و دستگیر گشته امواک و غنایم بسیار
 و لا و ان ظفر شکار آمده ساخت اولایت از وجود رومیه تخلیه یافت
 و بیان فتح بعد از آن و گریختن پاشایان بعد از آن حضرت پیر
 بعد از آنکه نهادند و دولت ابدی و در آمد بسیار اقبال رسید که محمود پادشاه
 و ان و خاک پادشاهان این که نزد دولت عثمانی حاکم شدند بود با چند نفر

از پاشایان

از پاشایان عظیمشان و جمیعت فراوان قریب سی هزار کس از توی سرکان گذشته مغرم
 جنگ وارد ملا بر گشته اند
 حضرت علی بن ابی طالب که همیشه این قسم بنابر است و احاطه
 ایزدی بیشتر دینی الغور هم عتانی ظفر و سم رکاب توفیق خداوند اکبر ثقه شای علام
 حضرت بهر گشته در محراب ملا بر که مکان مطهر و بهشت بود و بیای عکرم رومیه نمودار شده بود
 بهمال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را دست کرده
 قول را بجز وجود میمنت نمودار استند رومیه نیز جمیعت خود را دست کرده با جلالت شرف
 نهاده را بستاند از عرصه کارزار و نایره افروز حرب و پیکار گشتند چون رود آب در میان
 فاصله بود از هر طرف تفنگ آتش فشان آهنگ رود کرم سرود و به شعله آوین برق خورشید
 سوز صیانت دلیران جلالت نمود گشته همی که باز آید رود اگر کم از آتش دود تفنگ
 دلیران میمنت قرین از آب گذشته با شاره و الا بجانب میسر رومیه ناحیه
 تیغ کین از میان آتش تا یک ساعت با شمشیر جنگ میکردند و موی دلیران از
 خون سر جو بان چون صورت پیران خضاب گرفته نهال بیکر دلیران از شکاف کوهها
 شگاف جراحت کل صد برک کاشن مصاف گردید و سر و قامت دلاوران از غار
 تیر و سنان و کلهای جراحت کین سوری گردید
 بنوعی بهادران جانبین سپک و بیکر در آوخته بودند که علمدار رومیه بضرب دست دلیران
 از پای در آمده علم نزدیک کباب قدس سرخون و شکر رومیه را با ثبات و قرار
 از جای پروان شدند تمامی برفت و دواب و اسب و اسلحه خود را بجا گذاشتند
 کوه که در پسین اوقات سپاه عافیت و گریزگاه امان دست یافتند که گریخته
 بهادران هر کس که کوه و پاهایان و مجروح و پیش از شب برق عنان صحرایان

از پاشایان

نفر روزنده ایشان بدست آورده بودند که راوس مقبولین با گرفتار آن در همان محل
نظر عاقلان دربار عظمت مدار کردید و متیة سنندج نیز از ملاحظه اینحال ترک کنند
کرده از آن بوم در تماشای حشمت
در همان مقام دست خیر شکست حقیقتی خان زرخنده حاکم کرمانشاهان که از بروج و بختی
کرمانشاهان با مور شده بود رسید
تو صیحه ای تمثال آنکه حقیقتی خان از دست کوتناات میهمه باز خلافت عاقلان
کرمانشاهان و در دو فرسخی قلعه حسن پاشا نام که حاکم آنجا بود با عسکر رومیة بقادر بود
و بحسب تقایم فایق آمده جمعی از زنک و خمر راه عدم پیوند بجز و وصول اخیر بموضع
حضرت لوای توجیه بجانب کرمانشاهان برافراختند جمعی از غازیان دنا را بهم
مشغول یک منزل پیش از موکب نمایان روانه ساخته من پاشا محض شنیدن آواز
منصبت رایت منصور تو بخانه و قورخانه و اسباب خود را بجهة بجانب بغداد کرخت
حسین قلیخان بدون نزاع و منازعه قلعه را بحیطة صفا چون تنب کار را در پای
کنون خمر خورشید لغات بود
بعد از اجتماع این خبر رسید آباد
صرف زمام عزایت کرده کس فرستاده کرد که کرمانشاهان بنا قلعه جدید گذاشته اینجا
رنج و کله را بچه جوان کار آمد باشد ملازم و کار ولایت افتخار ساخته و شهر قلعه قدیم
را غراب سازند و نیز سابقا امروالا نهاد پیوسته بود که حاکم بختیاری او بیت
نفر خانوار را بخارون بختیاری کو چاییده در حواله اصفهان جا و بکنی و در و در آن
اوقات که آن طایفه موکب و الاراد و در دیده با مستحکام جا و مکان معز و رفته او
مادان در دادن خانوار نافرمانی کردند پس حکم و الا صادر شد که هزار نفر از آنجا

نفر

نفر یک سانسک و لاخ آن وادی پر شیب و فراز را خارا و حریزین پند
نور سرکان و حواله آمدان تبعاقب ایشان مرکب دلیری را بکنجه چون اسباب
و ایران رومیان در اصطبل فزنی بخورد و خواب مقاد و مرکب برق یک دلاوران
نمده کوه سپید و صحرانرا د بودند
باین جهت اکثر رومیة در کام نخستین اسیر
دلاوران ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آید و فوجی دیگر با پاشا شت رود
چند نفر از پاشا معتبر زنده گرفتار گشت غلام بسیار و اسبان قوی همگی با دشمن
بخورده اکتساب آمد پس توی سرکان مقرر کوکبه نصرت اقران کشته
بها در آن لشکر روزنده و آخر مه رافوج فوج عرضه پشاه نظر ساخته مورد و حواله
کردیدند روز دیگر که موکب جهانکشا بر جناح حرکت بود بعضی و الارید که
عبد الرحمن پاشا حاکم آن سرمایه زند که را منقسم شمرده با عسکر رومیة بای و جبریده
پرون رفته موکب فیروزی نشان از توی سرکان و اردو آمدان کشته جمیع اسباب
و آثار و تو بخانه و قورخانه رومیة را که دشمن مانده بود بحیطة تصرف در آوردند و هزار نفر
متجاوز از اسیر که رومیة از ولایات عراق و آذربایجان بدست آورده در این وقت
پرون بردن نیافته بودند خلاصی یافته بجا بختیاری سلیم النفس تعیس بنوده حکمرا
جمع و حصا و دامن عفت نشان را از آرایش لوت نگاه بیکانگان و دست تصرف
منجنده سایه رسیده رخص ساخته اند که روانه اطلان خود شوند
اما بعد از این پاشا بعد از خلع شمر از نیم آفت و منسوط مخالفت از همان پاشا
که دست فزینج راه است در یک شب طی کرده از همان راه نزد احمد پاشا و الی
بعد از شتافتن اگر ادا در دلاوران و صحن عبور او سر راه بر او و عسکر رومیة گرفته با

را

را که در معرکه خطر اثر سالک طریق خدمت گذاری بودند از اسب و یراق ماری کرده
 و بعضی از روسا که سرکران راه فرمان بردار بودند مقید ساخته بر محمد سلطان
 حاکم جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجان بجای دویت خانوا چارصد نو
 از روسای آنجا عت با لکای جام نقل نمایند و نیز چون طایفه در حین
 در این مدت با افغانه اتفاق ورزیده لازمه شمرارت و اسروند و غارت بطور مرتبه
 بود و بعد از تخییر بعد از آن بر آئینه آن طایفه جمعی مأمور شده قلع آن طایفه بوجه محل
 بعمل آمده و در حین حرکت از حریفان فوجی از ترکمانیه کولان ملتمس رکاب نصرت
 نشان شده از آنجا که مرکز آن طایفه مبتا بعتاق و محل انقار شاق از راه
 خود سری کردن غنچه دادند و در این سفر حکم نافذ الارکان و یاس شدید البسیان
 حضرت ظل اللهی شایان را خواهی نخواهی بر گیر بار کران کشیده بود جمعی ایشان
 بجانب دشت روان گردیده فرار کردند هر چند که وجود عدم آن طایفه غدار
 در جنبش کفر فزون از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار لیکن چون تهاون
 جزئیات مورث فساد کلیات میکرد و صدور این حرکت از ایشان بر خاطر
 خطیر آن حضرت کران آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمقادار سلسله علیم الطوفان
 و ستم ظالمون درباره آن کرده بوقوع پیوست و متعاقب آن باقر خان بخاری
 را روانه ساختند که رفته چهار هزار از ابلات کوه استرآباد و جمعیت غنیمت
 نموده هر وقت که از ترکمانیه دشت با افغانه مرآت نامرمانی بطور رسمی میسر شود
 ظمیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم رسانند پس مدت یک ماه آنوقت
 را محال اقامت مولک نصرت اثر علامت ساخته ضبط و ربط امور و نظام و ترتیب

نصرت

نصرت بنایه پر حشمت کارهای آنجا را انجام دادند
 در میان نصرت مولک فتح آمیز بجانب تبریز عشرت انجیر و مولک
 خبر قتل اشرف غلیجانی بعد از آنکه از نظام محام همدان و کرمانشاهان
 فراغ میسر شد بهوس تخییر تبریز خاطر اقدس شوق انجیر گشته مستقبل حال را از دیوان العنبر
 خواجه حافظ شیرازی تقال فرمودند بنصرت آمد اگر چه با دود فرج بخش و با کلمه
 است بیانک چنگ مخوری که محتسب است عراق فارس کرفی بفرخواست
 حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است در غره شهر محرم سنه ۱۱۴۰ هجری
 مطابق است نیل ایات کیتی کاش از همدان بغیر تخییر آذربایجان وارد سنندج
 گشته هم در آن منزل ملا زعفران نام از جانب حسین ولد میردیس برادر محمود وارد و عرض
 نیاز مندان مشعر بر اظهار اخلاص و اشتد عارضت اولاد و نوان محمود که دشیراز
 کرفار شده بودند بنظر اقدس رسانیده خبر قتل اشرف را بدین منطد بهایه صحیفه عرض
 مطلب کرد پس بعد از آنکه آن برگشته روز کار از شیراز مر حله پیمای داد
 فرار شده بود بجانب رفته چون همه جا ارقام قضا فرجام نمیکند در باب منع عبور نظام
 عرض صدور پادشاه بود و اصل قاعده دارد بر روی آنجا عت بته راه مخالفت کشوند ایشان
 از ترس هم جان در جانی قرار گرفته از راه هم و نرماشیر و سستان به سمت قندمار فرار و مردم
 قاجار است فرموده همه جا بموجب امر و شاه اقدس فارماعت بر سر راه ایشان رجسته بقدر
 مقدمه در پانویات ایشان بنک دفعه نام توان میافشد اشرف چون سبقت
 محمود از قندمار گذارد و چون در گستره راه میانه آنکس بوجتایان کرده چنین
 از این معنی آگاه یافت با جمعی کاش از قندمار دارد ملکی من اعمال کرم سیر گشته

ابراهیم خان

و الا شد بتانگی فوجی معاونت نامور و قلع و قمع الطایفه محمودین رواستند
 در پستان محاربه با رومیه و فتح و بهدم و مراغه و تبریز بتاید است
 و او را عزیز
 و چونکه صفایان پیش از مرگ دایره آستان شد خبر رسید که تیمور پادشاه حاکم و اعلیٰ رضا
 حاکم مکرکی با شاهی پایان آستان در قلع میان دوا که ما بین مقدم و دهم وقت
 جمعیت عظیم مستعد ساخته تاخت و تاز ایالت آستان اشغال دارند و دیو کاظم
 بنده آغرونی را در همان مکان کشته است و طرف عصر با شهب دولت سوار و باو
 فوج از ایغار و دست دو فرسخ راه طی کرده هنگام ظهر و دو کوچه معبود بکنا رود خانه چاقو
 که آرامگاه تیمور پادشاه و عکس رومیه بود واقع شد از آن طرف رومیه نیز بقبیده الوت
 و تسویه صفوف پرداختند متهورانه پیش آمده بدقای کلکون افراتند
 همچنین از این سراسر الویه ظفر حضرت پادشاه گرد سپاه خوشنوار چشم ایشان برآمدای است
 و قرار ایشان از جای در رفته بدون تلافی و تلاش عطلت عثمان سجا مراغه کردند و
 دلیران ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و قتل
 از معتبرین شان زنده و شکسته شدند
 و نجات و اسباب رومیه دست آمده
 و لا بهت دهم و ساجد و جلا غمگری و مرغ و دود بخوارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید
 روز دیگر آغرونی و بنه اردوی عسکر ظفر اثر پیوست و عساکر منصوره سرزده و خمره
 از نظر انور گذرانیده مشمول عطا باشند
 بعد از دورد که صاحب عثمان
 اردوی همسایان بعرض رسید که جمعی از رومیه سرگرد که تیمور پادشاه بخوارقان ده فرسخ
 مرا برسم قراول آمدند و کسب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور آسمان

و ابراهیم خود را بمحلی طلب و تسبیح نموده ابراهیم تفحص و اثر تعاقب
 ایغار کرده تب و در سیاهی خلعت بزرگوه که دست بخلافی شور ایک واقع و زو
 اشرف نیز در آنجا اتفاق افتاده و ارد شده اشرف باز کا و کریر از امیر زده بدو
 و ابراهیم تعاقب او می بردارد
 تا اینکه با تفنگ آماده ملاقات او گشته
 همینکه بوی فستید بدماغش میرسد خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم میرود
 و ابراهیم نیز تیرزدی نموده تفنگ را پسینده اشرف منتهی شده که در دل تفنگ گشته
 بود کشته و دل خود را مانند تفنگ از غم خاله کرده و از آنجا مخدرات علیا و نبات میرا
 خاقان مغفور ابرداشته بقصد تار میرود و بعد از ورود در غفران جواب عرضیه حسین بایزید
 صادر شد که بعد از آنکه شایان از دکان کتبه را روانه نیامد اسرار او حضرت خواهر است
 و نیز از جمله وقایع مهمه
 در ایام توقف رایات مایون و شیر از قریب هزار نفر از افغانه و جرن سبت لاری کرد
 فرمان استال از توقف اقبال ایشان مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان او
 در بار غزو شان شوند آنجا عتسکم مبارک دست او بر کرده از لاری و حو
 خرج بازیت و هر جا دست میبایست بنا خنجر استال طایفه خراسانی ضعیفان گشته مال
 ایشان را غارت میکردند و همین منوال از آنجا گذشته دیلاق بخجاری به
 از آن حاکم تمام که محصل آنجا عت بود بر خورده چون فرمان مطاع را که هرز بچسب
 و ششین و تقوید بازوی اش و پکانه دست داشتند پیر محمد خان تعرض
 گشته آن طایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقلعات و جرن رسانیدند چون قتل
 این جمعی بجزیرکشان در جرن محسین شده بودند در وقت که این خبر معروض شد

لوای جاشاب سبب فرار عشا شب گشته بعد از طی یک فرسخ مسافت کرد
 عظمی که آثار فرار رومیه بود از دامن کوه سرخاب که در جوار تبریز واقع است ارتفاع یافت
 حضرت ظل اللهی توبخانه را با جمعی از قفقاسیان در آن مکان گذشت خود با پناه نصرت
 پناه و دلیران نیزه گذار بفرم این که راه بان کرده گیرند از پیراه که مقصد اقرب بود ثبات
 معلوم شد که کردیای دو فوج است که یکی از سمت تبریز و یکی از دوفرخ خضر نمایان
 پس آنحضرت فوجی از دلیران گزین را بقاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه سواران و
 چنان پیاده متوجه فوج آخر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که فوج اول مصطفی
 پاشا حاکم تبریز و یکی چریکی آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشاان است
 که در اول شب از تبریز حرکت کرده رخت کربز بسته از راه صوفیان عازم فرارند و کرد
 ثانی از بقیه عسکر روم است که بقدر هزار کس در تبریز جمعیت داشتند بعد از آن
 پاشایان نیز بقاقب سر خود گرفته میروند دلاوران که دنباله رو کاروان پیش بودند
 کک عثانی باد پایان برق جولان خود را بان کرده رسانیده جمعی از آشایان را عرض نموده
 خون فشان سلخند و شیر دلانی که در ظل پست از دما پیکر جنگ و جنگال طمع
 بخون فوج دوم نیز کرده بودند بدستور بان کرده نزدیک شده محض تقارب فستین آن
 طایفه تمامی زمان و توان خود و اسرا و از بایجان که همراه داشتند که از آنهم جان
 خود را بدمنه کوه خواجه میر جان که در دوفرخی تبریز واقع است کشیده دلیران طغرل
 نیز اطراف پست را فرو گرفته کار و فرمای سیف و سنان نیز از باس جگر که از بخت
 قلب خصم لرزه افکن و تب نیز گشته و دامن کوه مر جان را از تیغ الماس فام لعل کون
 ساختند سوای مقتولین که عدت ایشان از جملات قیاس و قیاس بود

شماره

سه هزار از زمان جو سپهر و امیرای نیک منظر و غایم و فور و اسبنا محصور و قریب
 آمد و معدودی از آن که ده گوی سر خود را بچوگان دست از میدان هلاک و کشتن
 بدر بردند هنگام شام که خبر و جهان کبر مرتفع رخشان شعاع را در غایت
 و از مکر که سپهر ترک مصابت کردند قریه سندان که در آن کوچه واقع است جولاگاه بود
 سپس پس و مقرر که کیه طغرل قریه گشته توب جان را ز غل محبت و نسق چنان فرخ پست
 بجمع امیرای سواران یا کیکر اسندان سپردند که در شهر تبریز با اطلاع ایمان محکم
 انور با ویای ایشان رسانیدند که دارند که از مردم چشم بکانه با طالع نظر دست دراز
 بدیل عفاف ایشان واقع شود پس روز دیگر که پست و مقیم شهر محرم
 لوای جاشاب سبب تبریز نور بحث گردید
 و از فوجید است اقبال ای کیم رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم تبریز
 بود با فوجی با عانت مصطفی پاشا حاکم تبریز و در همان شب چند نفر برای ایصال خبر
 روانه تبریز ساختند چون تبریز بان هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده بودند و با طوایف
 سپاهیان مخلوط بودند و قریه تبریز از رومی متعذر بود و لشکر بان ایشان را تصور مردم تبریز
 متعذر نشدند و ایشان نیز باز سالم از شهر فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبر و اسرار
 در سینه پاکه مر نور پاشا بگریز شده بود عسا که حضرت قمرین و خارج تبریز را و دیا
 و اورا با جمعی که همراه داشتند که بخت خدیو کا سحر آوردند و از گرفتاران رومیه
 پاشایان و معتبرین بودند بعد از و جان بخشی و کشتن و بخت نصرت مردم
 و بفراده کشتی توبخانه ماسور شدند از آنجا که توبای کوه بنیان و دما
 دامن آتش فشان را که در محاربه رومیه پست آورده بودند و از آنجا اسان ساخته

ایرام

جهان

ابراهیم پاشا وزیر اعظم توسط کفران پنهان دستاوردنو که از مراتب صلح و صلح
 فرستادند و مقارن آن خبر خلع سلطان خواندگار و درم و جلوس سلطان
 محمد خان برادرش قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم بعضی دلارید
 توضیح اینمقال آنکه وقتی که تبریز و بعد از آن در تصرف مصطفی پاشا سرکرده روم
 عبد الرحمن پاشا بوده تمامی قرا و مزارع و دو کاکین و رفات آن دو ولایت از دست
 عثمانیه میری که با اصطلاح رومی عبارت از دیوان پاشا قرار یافت و ثانی آنجا
 پاشایان باستانهای طایفه بیکری و صاحبان اوجاق آنها را یون و فرمان
 قیصری با آنجا عتیک و مباحه کرده و قیمت آنکه مباحه ای خیر شد که در تصرف
 عسکر کرده بودند بعد از تخریص صفهان رضاقلینان شاه طوار جانب
 حضرت بطلب ولایات بهارت نامور و ارد استنبول شد سلطان احمد خان و
 ابراهیم پاشا وزیر اعظم بنا بر اظهار آوازه موکب ظل اللهی را قبول مصاحبه
 و رد نمودن ولایت گشته طایفه بیکری و روسای اوجاق که ریخته تصرف و در آن
 ولایت محکم کرده بودند نوعی که غیر از دهر تیغ بدریغ قلع نهال توقع از آن هرگز
 بر نیکن کردند و عوا پر خاستند که در یک ولایت را با میفر و شید و یکی به هم زدند
 اگر متعلق میری هم بودی قبول نمی کردیم چه جای اینکه زرداده خریده با علم
 اگر شر غا خون و مال و عرض و سیرت هم مباح نبود چرا محرم شرع و باعث
 شک و دوا و بین الامم شده آشوب خوانده را پیدار و جهان از میدان
 زار ساختند اگر مباح بود چرا در انجام استرداد ولایت باین قیل و قال مانع
 انجام کار بودید تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و

لوی

لوی ناری بجانب آذربایجان اشرار یافته بقیه استیقت که نهادند و همان حرت
 بخروشه امان کشیده بودند و تواتر و آسود و کیفیت حال را ندکود و بیاخته پادشاه
 و وزیر اعظم از هم قوی دینی دولت نادری بر استدر راه اقوال رجال سایه که نفوذ
 آذربایجان وارد اسکودار گشته بعد از ورود کوکبه قیصری بانکان پادشاه
 نام و لا که که از زمره اوجاق بود پاک و واپاک استره چپا که بیک شرارت تیز گرد تیغ
 بر روی خلیفه اسلام کشیده و این را بیکری اصلاح نامیده یعنی در استول حد
 گفته کرده جمعی کثیر از معرکه فدا فرام آمده پادشاه و وزیر اعظم ناچار بر آن تکبیر نایره
 شرفل دارون بر نوس غریت سفر زده بر استنبول بر گشته و همت بجاره جوی
 رفع این فتنه گذاشته چون کوشش بی اصل بود پادشاه برای استرضای
 ضا و را حسی بقتل دامادینکو نهاد شده وزیر اعظم را خفه نموده بعد از هلاک بر لا
 عرا ده الله آخته بیرون فرستاد چنین است آئین گردون دهر لطف
 بود باید ارونه شر برورد کس که آخر گشت که دهر نرم است در
 کین درشت با وصف اینمقالی الطایفه ترک از دحام و رفع هجوم غوغای عام
 کرده سلطان احمد خان را خلع و او بر سلطنت زینت تاک سلطان محمود خان
 او ساختند القضا شهر تبریز که در دیت رومیان مال جنود عدوان گشته
 بود و خبر وزیر الویه فیروز گشت و غریت تخییر بخوان و ابروان در خاطر خلیفه خدیو کشور
 سنان نصیم یافته عقاب رایت نصرت از در جناح نهضت بال و بر شود که
 مقارن آن در غره ماه صفر چا پار از جانب شاهزاده رضا قلی میرزا و اردو خیر
 آمدن افغانه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آمنت العرص مقدس

رسایه

رسایده سبب انصراف موبان بجان حراسان گردید
در میان آمدن افغانه مرات بر سر ارض اقدس شکست یافت
ابراهم خان
سابقا در ذکر واقعات مرآت کذا درین یافت که بعد از وقوع چهارم آلتیاریار
و افغانه ابدالی مجید و ایالت مرات را با آلتیاریار خان افغانه مخوف و مسلم شدند
و عطف غمان غریب فرمودند
بعد از منقضیات منصور بجا آمد
و آلتیاریار حراسان غلبه ای که در قندهار استقرار داشت چون جیره دینی ساعید
دولت را دیده و دانست که غیر مایه فساد ایران میر و سپس پیر محمود و برادر او شد
ازین این نفر نویت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی قندهار سازگار می آمده ایشان را
بجایست ترغیب اجتماعت و موافقت شده بود تا تحت ارض اقدس
ضمیرشان میسر برزد
اما آلتیاریار خان بنا بر ائثار اخبار شوق متواتر
از روی عاقبت اندیشی دست بردار گشته پا از جاده پیمان مخوف نیساخت
جهت جماعت ابدالی از سر کران گشته و جزو کس بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه
فرستادند و او نیز بعد خلافت برآمده وارد مایه مرات و آلتیاریار خان از در مخالفت
برآمده و در فرنگی در میان افغان بهر سیده سه ماه بر این منوال نایره آشوب و جدل
استقلال داشت
تا اینکه ذوالفقار خان غالب شده و نیم شهر توانست
۱۲۲۱ هجری و اقل شهر و آلتیاریار خان با کوچ و اتباع روانه قلعه مارو چاق گرد پس طایفه
افغانه از حقوق غنایات حضرت ظل العالی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده و ذوالفقار
خان را بیکوست احتشار و بفرمان ارض اقدس اعلائی لوای اقتدار کرده

آلتیاریار

آلتیاریار خان نیز کوچ و موبان خود را در قلعه مارو چاق گذاشته با مودود قلیخان متفق
حاکم سرخس و بعضی از حکام او میاقیه که با و اتفاق داشتند روز پیش از ورود افغان
وارد ارض اقدس گردیدند از جانب ظمیر الدوله ابراهیم خان شریک اگر ارم و
تمام نسبت با و بعلل آمد
و از آنجا که ضمیر نیز حضرت ظل العالی این صورت
نمای احکام قضا و قدر مقتضای سوار مندی نادیده نشین از اسرار ضمایر جان
بود یقین میدادست که آن فرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آهنگ حراسان
و مات خواهد کرد بعد از تخریب صفهان فوجی از جنود معود را از موبان بصره کشان
روانه حراسان و از نهادان نیز بخوبی که سبق ذکر یافت باقر خان بقایر بر ابرای سه هزار
نفر لغت کچیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشتند که در صحن ضرورت
معبر ابراهیم خان پیوندند و با ابراهیم خان نیز فرمان و الانبفاذ اقران یافت که غل
و افزود جیره بی شمار و مشهد مقدس سامان کرده
بعد از ورود دشمن بنا بر اقله داری گذاشته از محاضره اعراس غنایند ذوالفقار خان
با ائست نیز از نفر از افغانه آمده در زاویه خواجه ربیع باب نزول گشوده آغاز مایه
تا ز گردن ابراهیم خان ضرور و دشت اعراس نموده پانزده روز هر روز پشت بپوش
قلعه داده کرد و فرسنگ کرد تا اینکه مقدمه در هنگامی که سنج مقرب معود بود معروض
جلال گشته مجددا در باب جنگ میدان تاکیدات بنیغه بعل آمده اعلام شد که بدو
از روی خرم و پیداری مشغول خودداری باشند که انشاء به تعالی عنقریب رومیه تبریز را
از آن مملکت بیرون کرده خود را بان طایفه کم فرصت میرسانم و مقارن آن
وصول این خواب باقر خان نیز با جریک و نقض کچیان بیرونی وارد ارض اقدس گشته

بدر

بعد از چند روز با وجود اینکه از اوج سما فاطمه الی در باب امر جدال و قتال بجز
خطاب ابراهیم اعرض عن هذا ما زل شده میدانشد که کلام و فرموده آنحضرت
آیات و مانیطق عن الهوی است تحریر جمعی از بهو و خوانان مغرور بغیر عنانی
توسن طبع غیور سپاه منصور را به برداشتن آذوقه سه روزه مامور ساخته در
سمت کوه سنکین با کوه کینه یکن را بیت جنگ افروخته افغانه نیز مجار به پرداخته
در آشنای کیر و دار با قرخان که سر کرده تفنگ چیان پیاده بود و زخمی ارگشت و
از پیادگان او که نوآموز راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده روی برآ
ابراهم خان با پست نفر اسب برانگیخته که ایشان را از راه گریز بازگرداند
تفنگ چیان که در پیش تنگامه ستیز و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محول بر فرار داد
سر رشته جنگ را از کف میدهند شکر یان نیز خود داری بخورده روی شهرستان عزت
میکذارند و در آن روز سواره بسیار از مرکب هستی پیاده گردیدند و جمعی از
پیادگان خود را بجاه و قنوات انداخته و با تم خود باس آید پوشیدند ابراهیم
خان در مشهد مقدس تحسن جت و آن واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۲۳۳ هجری
در سمت بحر اعلی دشت و زرگر آن مشهد مقدس اتفاق افتاد بعد از ظهور این
ساخته حیرت انگیز چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت شاه
زاده رضا قلی را این امر آت با وساطت چار معروض خدمت خدیو کامکار حاش
چون حضرت شاه طما سب مکرر به زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه نظام
کار عراق و آذربایجان بر دوش بولای این دولت شاهی و جناب نادری را
مملکت علیحد است و ما را بخور کشانی ایشان کار و احتیاج نیست لهذا حضرت

غل است امر خراسان و تنبیه سرشان است عمد هرات را الزم و سخته بند هرات
مستقم گشته مصحوب چار سیرع التیر بشا مزاده اعلام کردند که در حصار استوار و قلعه دار
پشت دیوار اچنان داده رخنه در میان ثبات و قرار ندهند که بغایت پر و کار
باد لیران حضرت شعار مانند چابک سوار چرخ کیمتی فروز ابلق مهر و ماه و شب و روز
دو اسبه مر حله بهما گشته بهر وقت خضم تبه روزگار میسریم
پس بیستون یک افشار با یالت تبریز و خطاب خا و سرداری آذربایجان سربلند
و جمیع غنایم و اسباب و ذخایر رومی را که در قلعه مانده بود صد هزار تومان بشتبر
با و عنایت و امر و الاصاد شد که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمان کو چایند
در تبریز سکنی و شش هزار نفر چون کاریر در سبک ملازمت فسلک سازد و حکومت
هر یک از ولایت اشراعی را بحکام کار دان تقویض و مقرر نمودند که ولایت منفلو
بحضرت شاه طما سب و البته خدمت گذاری آن آستان بجان و جان
کوشیدند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق
و آذربایجان کو چایند اسب الاغ و خربی داده بخراسان فرستاده بودند
قدت ایشان به بجاه و شش هزار خانوار میر رسید از آنجمله دوازده هزار افشار و
نفر خانوار هر چند که بنا بر معانی مذکوره ملالت بر مشا را لبه وارد میآید که چرا از دشمن
شکست یافته و غیوان گفت که چرا شمع آسا این همه نرسش بر خود روا ساخته از
تیغ نیز رو تافته و لیکن سخن دایمت که با و صفت اینکه مکرر از با
مادر با جنگ روبرو و ممنوع و از اوج سمای خاطر الهام مظاهر خطاب با ابراهیم
اعرض عن هذا اورا مسموع شده باز بر خلاف مأمول مصدر این گونه

جبل و فضل کشته بستی برهنه عقل طریق مصلحت پدیدار راه رضای طربار
بر وفق ارشاد جوید در صورت که سالک طریق احد الامرین تابع
بدلول ایند کرمیه و در پناه التجیدین نخته طعن و توبیخ را سزاوارش آید رنجش و آزار
میباشد حال چون آنغالیجاه و مقام شفاعت و التماس در آمده بود حسب المثل
انغالیجاه این دفعه زبان قلم از ازردن او کوتاه و بهان توپجات سابقه او را
مورد انتباه ساختیم
در پان و رود کو که مسعود میشد مقدس و صادرات ایا تم قف

ارض اقدس

چون حضرت ظل اعلیٰ منازل زینت مراحل را طنی کرده بان آفتاب ناه جهان بش
ایوار و شبگیری سپودند در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم و سیر
آرای این بلند طارم از جانب مغرب نصرت یافته از دروازه افق قدم شهر بند
حصار سپهر گذاشت کوکبه خسرو ملک سروری بطوت بهر او فرغ غنفری وارد او
فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چار باغ مانند روح و قالب عسری قرار کرد
در آن اوقات عاونه شکست بد لکام مردم اندیار راه یافته هنوز در ماتم گشکان
خوش بر او تار سینه ریش مضرب ناخن چپک زن و از جور افغان بانفیرانه
افغان در کوس روپن فلک فروشی و افکن بودند و دل سوختگان طاق نمایان
از اتخوان بینه چوب بندی نموده از لاله های داغ طرح چهر افغان بختند و بر
کرمی هنگامه از نور جگر آتش باز بها بر می انجختند و مشک آه آتشناکشان بر لب
با سمان میرسد و کل غران از دل آتشبارشان بهر طرف از آتش غم خورند

میکنند

میکنند صد اگوس و قاره که آلت سور و سرور بود از آئین غیرت دور داشته
در روز و رود اهل شهر را از نو اختن قاره شاد یانه و آئین بندی و چراغان نمود
ساخته بهان توپهای رعد آواز و بد به جایگیری طنطنه و رود را بمسامع دوست
و دشمن رسانیدند و بعد از سه روز که سفرشان از راه رنج آید
اسایش گرین شدند سخت بملاحظه سان افشاریه و ایلانی که از فارس و عراق
و از بایجان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشانرا
برسم ملازمت منتخب ساخته فارسان فروشیت پشته و چاک سواران فرستاده
اندیشه رای تعلیم فنون سپاهگری برایشان گماشته بآئینی که ترک سیه مست خور
و مردم خنجر گذاردند قتان دلیران با چکان سیه تو ز ابر و تیر و دوز ترکان قلب
و قیقاچ از یی کنند مشق و تسلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون
سواری رستمیل و در خوشخواری فرزندان رشید صرخ جلا د اهل شدند
اگر از کار فرما روی در میان باشد بناخن شک اینینه بیامیتوان کرد
و چون سفر هرات و خاطر آن حضرت تصیم داشت ابدار خان ابداله که با انزما
در ارض اقدس همان و نواله خورخوان احسان میبود متدعی آن شد که در بارو
باق توقف و مشغول دالالت افغانه شده باز در سر هرات با دراک ملازمت
بردارد لهذا او را بنمود و اخره و فلاح فاخره و حیح مرصع و عطاءهای خاص
اختصاص داده مرض و روانه مار و جاقی ساخت چوب بویکه مرقوم کمکسان
شد از بجایان کوکلان در قمر باغ محال کرایلی بخدمت آنحضرت آمده اظهار
ایلیت و تقدیر کردند که دوست خانوار برسم پور غه مال بشهد مقدس آورده

دهند

دینند
 و چون انجام این امر تاخیر نمود رسید حقیقا امر و الاصل
 که قشون استر اباد بهانه سفر مرآت آمده در اینجا توقف و منتظر صد و ران
 حضرت در دو از دهم شهر جمادی الثانی با تسلیله از
 باستان رسید و بای بزم قبیله الطایفه روانه و مقارن ورود موکب الانجوشان
 ترکمانیه نیز با قشال فرمان وار دگشته حضرت ظل الله عطف عنان بجای ارض
 اقدس فرمودند انجاعت خانوار محمود ابا رض اقدس آورده سکنی دادند و متعهد
 گشتند که جمعی از جوانان سپاه ایل مزبور در سفر مرآت حاضر سازند
 و چون بهیکه مذکور شد حضرت شاه طما سب در صدد سلطنت و شهریاری
 فاطمه سلطان یکم خواهر قدسیه خود را نامزد بیسن نتیجه از دواج عناصر و اجرام
 همین فرزند لهیسا و ایام شاهزاده اعظم رضا قلندر از اساحتیه بود در اینوقت
 که کوکبه مقدس به بیت اشرف ارض اقدس تحویل نمود ارقام مطاعه صادر
 که تمامی امرا و حکام و سهرات سپاه حضرت فرجام و عظمای شام انجم احتشام
 در بزم ارم نظم سور و محفل عبث و سرور حاضر کردند
 بدایع طراز و کار بهندان صنایع پرداز و مقام فرمان پذیری دست و بار و هنر
 پروری یازیده در اندک روزی عمارت چارغ را نمونه هشت بهشت و تیان
 بنیل و طرح چهره افغان رشک چرخ مینو سرشت ساختند در روز جمعه دهم شهر
 الحجب و حبسینکه قبیله خضر ادرار آشته کی رشک خیر طراوس بود بیط غیر
 و فرخ بختی خجلیت افزای مجله عروس آفتاب خرا و نذبت بود و مگر که خدا
 بفرموده مهر و مهر و سر اسرای چنگ و چانه بود مجلس طوی با هزاران فرو

زیب ترقیب یافته دو هزار دست غنمت گران در از و زبیر کردگان پاه و امیران
 بارگاه و بندگان در بار و چاکران جان شازاد خانه نوازش عنایت یافته برود و شش
 یک مانند کوه آراسته خلع فارای سنکین بیان شاخ گل حله پوش اثواب
 دار رنگین گردید ساکنان عرصه خاک باطنش اطراستند و شمع چشمان افلاک بای کوه
 سر و رقص پرداز شدند تا یک هفته برین پنج جشن و چراغان و زین بندی و درگاه
 از نواید کوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این هفته را هر هفته
 ایام و کلکونه جمال مشهور و اعوام ساختند
 و در شب هفتم ماه قران سعدین و اتصال نیرین فشد و این عمارت دل نشین
 از پر تو وجود مسعودان و دوا خیر برج سعادت رشک پست الشرف آفتاب گردید
 و بعد از سر انجام کار طوی برسم سیر و کار بجایان سپرد و کلمات که ممکن اصلی نخست
 بود تو چه فرمودند بجناب محبت یکتر فرق اهل سکنه آن دیار که حیرت کش دیدار
 فایض الانوار بودند گشتند
 و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمد
 در طرن که ششای معموره سرحد است اپور دشت یورت اختیار و بحواله آن آورده
 و اطاله دست تطاول و اضرار در از مسکردند اگر چه ابر استخوان بحکم و الا با جمیع
 در ناعیه درون متوقف و قیسمه آن طایفه مامور بود
 و بهمت آسمان پیوند آنحضرت هر که توقع امداد از کسی نداشته کار را با امید برادر
 گذارند
 لهذا ظمیر الدوله را با سپرد احضار و در پستم شهر شعبان
 از قزوینان جاننا را بیخار و چهل و پنجاه سنخ راه در سه روز طی کرده در محال طرسخون
 بسر وقت انزوده رسیده رجال ایشان عرضه خمیر و نان و عورت ایشان

سابقه صورت نکارشین یافت که حسین غلیجانی در عین توجه ریاست منصوص بطرف
آذربایجان افغانه هرات که بایند دولت عهد بندگی بسته بود مذ تحریر محالفت
سلسله جنیان فساد میبود در این وقت خبر عزیمت مولکب هایون بجانب هرات
رعیب افکن دلهای نزدیک و دور گردید و الفقار خان کس نزد

عین استخلاص اسرای خود را وسیله اعتذار ساخته عرضیه استکانت التیمز مغر
براستد عار حنت اولاد و نوان محمود نکاشته کلک نیازمندی ساخته بوج
ملاز عمر ا معتمد خود اسحق سلطان باصری حاکم سابق یزد که از جمله آزاد کرد ها عفو
خدیو یکه بود روان خدمت نمود و مشول و درجه قبول یافته تمامی اسرا را که ذکور او
اناثا چهارده نفر بودند تسلیم فرستاد کان فر نور کرده بشا از ابابیل مرام و حصول کام
باز کرد اینده حسین یزد و نفر از محمد راست سر ادق سلطنت محفوظه را که در شستان ا

و حجاب استنار دوست با ملاز غفران روانه درگاه پسر رواق ساختند صرفه در جنگ و صدای
درمکت و درنگ ندیده از همراه عازم قندمار گردید با وصف مشاهده این نوع لطیفه
مرحمت بایسته که ما دام المحیوة مسراز ربه صدقت نه چید باز فساد باطن را ظاهر کرده
دوستانه از نفر از غلیجانی به سرگرد که سیدالنا عانت فا غنه میراث فرستاده خست
طلی
بعد از وصول بخبر معتمدی حسین کرده آن دو اخیر
عفاف را از همان راه با خواجه سریان باغراز با صفهان روانه کرده بجرم سرآشای

آورده و جنود اردی بهشت راه قشنه برینجا که ان رفته ان بخت و هجوم سپاه شکوفه و از آن
شاخ سرکشان بشاخص را شکسته نرم خسرو که مرتب یافته دلیران آراسته فلاح زرا

७१

تاری کوناگون جیب و دامن آلتان از سر سرخ و سفید مال مال و شون کشته
 بعد از انقضای مجلس جشن و سرور و ایام عیش و سرور
 یازدهم آن شهر سعادت فرجام یافت و بیرون رفت و کوه یکاوسی از ارض فیض این
 بمنزل طرف نصب بام زرین قباب کرده و ایران که چند روزه از خوشخواری و
 چون دامن روزه دار لب فرو بسته بودند از روز را عید خود داشت از لذت خون
 کام جنت و دلاوران تشنه چون جسم تند خشم و بخت و مال غنیمت کردند چشم بودند
 شمشیر کجرا برستی مال شوال بودید انکاشته کمر و زور را بخت و دامن زمین شکستند
 بعد از وصول موبک ظفر فرجام بمنزل حکام من مجال جام مین و
 آنخرف و را کذاشته موافق آداب سپاه بگری و رویه زمین ستری تعیین چرخ
 باشد و قراول و ترتیب تیپ و سر اول و تنویه نقلای و ساق وصول نمود
 شکم مشرشر است قول مقرر کرده و برای هر قول ساق وصول و طرح و کین از
 نیزه گران را جمع قرین بخت کجبان مریخ این آغاز راه نورد وادی کین شد
 و فوجی از فقهه محبتش و کردی از شکر بر جوش و طیش از باطن
 جوادل مجال شبن و شکیبان و غوریان انداخته تمامی انحال مبرصن نمید
 یغمانده و قلعه جات که در سر راه واقع بود بجهن حرکت مشاح اراده و ایران مقصود
 و مقدمه ظفر و شون گشت روز چهارم شهر شوال بمکرم مکان موم
 بنفرت فرسخی مراست مقرر و پیشان زرین کمر و این خایان فولاد سپیکر دیده دید
 خصم از دور چهار آینه بجهن باز آن شیشه جوارش جبهه روی مرکب را معاینه
 بعد از سه روز با فوجی از جنگ جویان حضرت ظفر از دور
 دیده

کینه

نیز برای انشا بر جوار است از غلاف برآمده از زود لاوران حضرت نش
 با وسعت و صلا تا محشر شک نزدیک باغات شهر با آن طایفه یا غی هنگامه
 غرضه جنگس شدند حواله شام که طرفین دست از جنگ و حرب و ما از مضام
 طعن و ضرب کشیدند و بکشتند سیدال غلیجانی با جمعی از سوا
 و پیاد و غیره شمشیر شکست که بار و دلاویز پیوسته بود جاده مقصود ساخته
 از میان آن چون سایه دنباله روشکر ظفر اثر کردید جوشن بخر خوش را از پرده
 داری خلعت لیل و شام کرد لشکر و خیل دیده شناسان بسته گشته در حین کفک
 چیان عیب و تو بجهان کجوان نیب دست از ضبط صفوف و نظم ترتیب
 باز داشته که می و شازل خویش اسایش گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند
 که آن گروه ابنوه و فقه در کنار اردو صد آشکاف تفنگ علقه کوب در جنگ
 شد از اتفاقات برجی که در سر سر حکم خدوهر چهار اعدا داشت
 بود انحضرت بعد از وصول اردوی فیروز و شمول سلطنت بهر اوصولت ضررها
 برای تفریح اردو بان برج طبت اساس برآمده بود و صلاست نمود آنرا نمود
 برج سد ساختند مقارن ان نیز افغانه از میان نهر بافتیدهای سورا
 مانند خیل نجوم از رود گمشان ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده خیر کرد
 خدو شیردل که زهره شیر خفاک در برج پهر از همان بش آب می شد با هشت نفر از
 ملازمان تقی که در آن زمان در موقت خدمت خدیو با سعادت حاضر بودند
 بد افه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج فاکیر ابرج اتشی مبدل ساختند
 ذوالفقار

دو کینه

و دلیران خشم آکن و بهادران قلب شکن نیز از معرکه ظفر آثر پیاده دست شمشیر با
 تیره روزان در آویخته از جوی تیغ آب از آب بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از
 ایشان از سر منزل هستی دور ساختند
 روز دیگر طرفین متعقد قاتل و مہمای جدال گشته رایات ظفر با شوکت و فر
 بجانب کوه تخت سقر قد بر افراخت و غریو نای و کوس و لوله و خروش بر خم
 چرخ انبوس انداخت سواره و پیاده افغان سبقت حسته بر آسا ز جنگ
 زیر و بم نغمه بر نشیب و فراز کوه تخت سقر انداخته آن حضرت با
 گروهی از قفق کچیان بمیان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پوست
 بعد از آنکه از آب خوشکوار خون اعدا اطفای ناپره حرارت و لکین شمر بر آ
 شده جانبین آهنگ مراجعت کردند و بخت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بود
 طرفین غم مصاف کردند و خنجر آتش طلب فتنه انجیری سبقت گزین گشته طرح شورش کردند
 از بغرنج آمد و در عد کوس حرب فرو کوفته برق باتش افزونی ناپره حرارت از جا حست
 کلوله نحرک فرو ریخت باران آغاز تیر باران نمود جانبین لایبر آمده شنه کام مقبر خود با
 گشته بعد از چند روز افاغنه با ذوالفقار خان که همیشه خود سری در زیر
 و توسن جلادت با پیاداشند خود را در تنگنای زبونی دیده نزدیک شد که جامه جان بر
 تن درند عهد و پیمان را در میان خود موکد با پیمان ساخته محمد گردانده این دفعه با جان و تن
 و برق در بدن دارند بجوشش و کوشش پردازند که شاید کوی ارمیان میدان تو ایستد
 روز دیگر که شام به درون رمح و نشان ثواقف کو اکب را در زنگ ظلمت
 منجلی و نیغ خورشید را بنجا گستر صیقلی ساخته ذوالفقار خان نظر بعد دو شنبه با
 گروه

گروه افغان یک دل و یک زبان بیات مجموعی پروان آمده قلعه ساق ملان را
 که نزدیک معرکه ظفر شان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روز از آنجا
 هنگامه ارای جدال شدند از این طرف نیز خدیو کشور سروری با فرد
 فیروزی صف آرا عرصه دلاوری گشته اولاً تفنگ پیاده از دو جانب از دو جانب
 برابر یک دیگر از نو بر زمین و پهلوی بر جلادت شیر غرین زدند تا ساعت ابد با قطره
 ریز و برق اجل صاعقه انجیر بود و محیک هلاوران از زخمهای کاری پهلوی شکافت پهلوی
 حتی نمیکردند تا اینکه بتاید الهی پایشان است بزمین از پیش رفته بر
 نشست و بمقاد کریمه سیرم اجمع و پولون الد بر بطور پوست
 انگاه یک تار از عرصه و غا جلودر بر سر انطا یقه و غا حمله و گشتند جمعی کثیر از افغان عرصه
 سیف و سنان و بقیه ره نور و طریق فرار و خذلان گشته تو بخانه و قارخانه این
 بدست آمده بخت و دور در آن مکان حضرت اند و در مقرر گو که فیروز گشته
 هر روزه دلیران شیر جنگ بنوید فرج مزید و عدم الله مقام کثرت ماخذ و بنا و محوای نعم با
 یثاؤن فیما ولد یا مزید باد پهای عزیمت ابیچا و دل اطراف نیز یک ساخته دو
 و مسجد نیز از کوفته سوای سایر دواب و اموال بحیطه کتاب در آورد و در آنجا
 از قلعه در آمده پشت بجهار آغاز زم سازی و از جانب دلاوران هم کین نجد
 جانور و تنواری و بنوک سنان سرافرازی میافروشد و روزی مینکد شست که نیر و
 دلیران چون خطوط اشعه متر تابان سری از نگاه فلک جبهه مینکد زانید و شبی میشد
 که صولت بهادران مانند راس القون با دست و پنجه پر خون سر سر کشی نظر انور
 منبر ساند و از جمله وقایع ایام توقف ایکه الله بار خان که
 از ابرس

از این آفتاب از خدمت دین مقرر شده روانه مار و چاق شده
 و منزل مزبور جمعی از او باقیه باد غیاث و مار و چاقی بهم آورده بار دوی همایون
 و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور به هزار نفر لشکر خویش را با خود
 فراموش کرده بودند
 بعد از ورود با سنج مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش
 جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی از افغانه مقتول و سر او را با کفر قار ان افغانه
 و الا و قلجاست خاش و ده کده را بخوذه تصرف در آورده چون همت کشتی کشا
 مقصود آن بود که اطراف اربعه هرات محصور نمود منظور شود
 در همت و ششم شد شوال ده هزار نفر از سپاه حضرت قرین را بر سر کردگی کار
 آکا آن رزم دیده با تو بخانه و اسباب سپاه داری بحر است عسکر محل نقره مامور شد
 چون آب حریر رود طغیان داشت از همت زنده خان و لهور خان که گذرگاه
 نسبت بسیار جا بهتر بود عازم بلالان گشتند هنگام هجر محلی موسوم به ده محمد
 اردوی حضرت نشان گردید افواج قاهره از چند میل راه سرمه تسلیم دیده افغان
 کردند
 تصور چپا و بچیان لشکر خطر از نموده و دیرانه از قلعه برآمده
 به شیبانی دیوار است قریه شاد آباد که حصن و عامر بود آماده جنگ شدند
 طلسم مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر و بر را بدرع و مغفر لطف خدا
 یکانه را استه بر مرکب کردند و غرام سوار و همای جنگ و کارزار گشته تفنگچیان
 پیاده و تو بخانه را با قول همایون از پیشرو بمقابل افغان فرستادند که الطایفه
 را مقتول جنگ سازند
 آنحضرت با فوجی از دلاوران از در
 و دلیران غضنفر فرضرب یکم آویزی جوزا داد و سپهر و بارق سیف و

سان نیز خرمین و مرغشک و تر آتوده خاکستر میافکند از پشت سران کوه در آمد
 بنیشان و قلعه فاصل و متونهای مایل راه گیر را حایل شدند از یک جانب
 افغان را تو ب تفنگ از دم نقنده زبانه اعصار زنیه مار فاخرقت مشعل ساخت
 و از طرف دیگر تیغ و ستان زبان طعن در آورده بختاب بل بخروان الا ما کنتم تعملون
 بنوا ساری پرداخت آن طایفه چون به قهر خدای یکانه از دو طرف خود را دوچار
 سرخچه بلا و گرفتار شدند رخا دیده آهنگ فرار کرده شیر شکار این که از زمان ارتعاب
 افغان قلاده تیغ در کمر داشتند با شاره آنحضرت سرانسله خود داری کشیده
 از دو طرف جنگ و جنگال دلیری یار زنده کشتن و بسین و دریدن و شکستن
 برداشتند جمعی از افغانه را دم شمشیر اشبار از سر گذشتند بکرون رسید
 فوجی را از انهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشتند هزار نفر متجاوز با جمعی
 از رو و خاک و آب سیر بهاد فنادادند علم و قاره ایشان را بدست آورده پس
 خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عثماناب گشته اسب و سلاح
 مقتولین را بدلیران و نقد سستی گرفتار ان را مالک نیران عطا فرمودند
 و از حسن اتفاق اینکه
 جوات جمعی از قشون پات از سر نقره بضایعه مقرر در آنطرف رودخانه نهر او
 اقدام داشتند از بچان کرد بر فلک تیز گردید استناط قرا الطایفه گروه از صفه
 سر نوشت کار آن فرقه تبه روزگار که کلاک قضا بنحی غبار نوشته بود دریافت مگر فتن
 راه ایشان از حریر رود و هرات رود گذشته با همتک رود جنگ جنگ ساز و ما
 حصار هرات مخالفت نواز آغاز کرده مضرب شمشیر خننه زن چار بار بکمر خننه

رشتانه شدند روز دیگر که خسرو فیروز چنگ خورشید خاوری
 سرل مقطرات این رود نیل فام کرد عازم ملالان گشته در چاشتگاه بفریه ناکه
 که در کنار پل واقع بود نصب خیمه اقامت کرده حکم داد و در آن آشکوه بر جای
 در اطراف اردوی ظفر قرین سر به سر پیرین سوده هر یک از سران و سرداران
 در سمت خود خندق و موریل ترتیب داده جهان تو در عرصه خاک نهادند
 و بیافاصله ده یوم که یوم ششم ذیقعه الحرام باشد و لا و رخا نانی که بحکومت ابو
 شافلان و عور و کفر سر بلندی داشت بانه نزار از فرات مانی و او با قیقه وارد معسکر سرد
 از آن روز تا تات خدیو بنده پرور بهره ور گشت
 و از غرایب اموری که

در این ایام روزی که خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بودند در میان
 خیمه های یونان سلجوقی حربه از خود گنده و بغیر تفرج جانب شهر کوشاک بلندی که حکم و
 نباشده بود برآمدند تا آنکه بپایان افغان خیمه مبارک نظر آورده تو بپایان
 که گلوله اشش بقف پای در آشکافه بر جای که کند و الا انداخته شد در کنار فرش
 بر زمین آمده یکس فرج پشتر خاک نشست
 همانا که نشتر این نوع خطا که از قیایع عجیب است خبر سرداری حفظ حضرت و او رو
 دولت اقبال صاحبقران مختصر فرج مجله دیگرند اشت و چون بخو که رفته
 کلک بیان کردید سمت غربی هرات که عبارت از منزل سوره است
 مقرو لیران آهن خا و جانب جنوب شهر که در سمت پل ملالان بود و ضربت با فیلک
 فرساشده طرف شرقی شهر خالی بود
 آنجا در چهارم نوی ه
 فوجی

فوجی از دلیران شکر ظفر اثر را با تو بخانه و تدارک است بایان نامور ساختند که از آب
 رود عبور و در محاذات راه کرخ در جانب شرقی شهر لویای توقف الراضه راه
 مرور بر افغانه مید و سازند روزی که مامورین عازم سمت شرقی شهر بودند
 ظل الله امرتقر جلال خود با عا کر سکر غربی متوجه شهر شدند که افغانه سمت شرقی
 شوانند پرداخت و مامورین از روی ایلان و ناظر در میان مقرر و متفرج برج
 برای خود تو اند ساخت

مع یزید ایلان با جمعی از افغانه غلیجی و ابد الی از وجه دست در آمده سر را
 گرفته چنگ دیو است دلیران میانه و سیر و سر کردگان قلب طرح باقی
 بد افغانه اقدام کرده ان طایفه را شکست فاش داد و سرور زنده بسیار بدست آورد
 بعد از چند روز چون محل توقف اردو شرقی از قلعه دور بود آنحضرت بسمت شهر
 مکان کاشته شب کشیده دو از دهم شهر ذی حجه الحرام با جمعی از خواص غریب الطرف
 کرده روز دیگر هنگام صبح که شکر نجوم رو معسکر فاک عزم کوچ و سلاطین
 ازین کلاه مهربانیت کینه فرور از سکر شرقی آغاز طلوع و خروج کرده اردو را از
 حرکت داده متوجه قریه اردو خات که در یک فرسخی شهر است گشتند افغانه پ
 مانند خاشاک که سر راه بر تپش تابناک گردید است مجموعی از باب مانعیت
 بکه تازان طرح حکم و الا بر ایشان تاخته تا کوچ بند شهر تعاقب کرده جمعی هلاک و جمعی اسیر کرد
 نامی را اخیر هم فراک تاخته شهر واس بسیار بدست آورده و بفرق نظر
 بضابطه و ترتیب در محال از ایش و ریب با غنیمت کسب کرده قریه اردو خات
 مقرر و آنحضرت عطف غمان غنیمت متفرج ظفر برگردند

ویردی یک نفر دشت و در آنجا دپوست امام ویردی و در آنجا
 یک عسائی بخورده جلوساوت از جانب قلعه کشیده و اید امام ویردی از
 حکم و الا شایار و در سرگردان کشیده برای اظهار شجاعت در پست و ششم شهر
 بنه را از دکان قیامش برده و در آنجا قلعه خرا یک فرسخ و نیم مسافت دارد و
 کرده نزول و در آنجا شش نفر و در آنجا شش نفر و در آنجا شش نفر
 خان ابد الکر که فرموده بود از غنای خود و فرموده بود و در آنجا شش نفر
 محمد سلطان با سر کرده قتل کرمان و در آنجا شش نفر و در آنجا شش نفر
 روز دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
 ایامی که مور شده بودند و در وقت جنگ رسیدند و پاسداری و ثبات قدم دست
 قضا پنجه زن تاب و توان افغانه کشته ایشانرا شکست فاحش داده و پانصد نفر از
 ایشان قتل و جمیع ازنده دستگیر کرده بقیه بجانب قلعه فرار کردند
 اما امام ویردی بسبب سوء عزم خود که شکر را تغییر داده بود بدین تدبیر و سر کرده
 مقبره کشته شدند از نجات کرمان و سر گردان شکر مغرول باقی سر گردان
 و دلاوران با پناه این فتح بنایت بکران مشمول شدند
 و بعد از ورود و موکب و الا بمنزل که رؤسای او بیا فقه سعادت یافتند
 در بار سپهر بیان شدند ایشان را به سر کرده که اسمعیل خان ولد ابراهیم استاجلو با فوج
 از دلیران افواج قاهره مامور بجا صره سفر از با فاصله چند روز جمعی بهر گرد که سوار
 سلطان قراچور کو بغرم و ستم و روانه ولایت مازور ساختند مامورین شب و فل
 قلعه خیران و در آنجا شش نفر و در آنجا شش نفر و در آنجا شش نفر

گردید آن ظهور و بروز شده افغانه قلعه نیز بسیاری آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده
 چاکانه از قلعه اسب عداوت بر اینکشته نرم جویان بهرام کین از کین بر آمده تیغ
 بر ایشان نهاده سر و زنده بسیار و دواب و اغنام چهار بدست آورده
 روز یکشنبه مخدوم شهر محرم محرم نه هزار و صد و چهل و چهار باز افغانه با دوا القار خان
 تجدد عهد کرد و تار مقلی از جانب ایشان باقی است و کوشش کوشش کوشش کوشش
 قلعه را مانند چشم عصرت خود بسته با جمعیت تمام از دواخانه هرات رود عبور و با فوج
 آغاز شورش و شور کردند حضرت ظل الله از فرار منطری که برای تاشای
 فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود عداوت بر روز مشغول نظاره بودند که بدیده بانی
 دیده ادراک فهم اینها که کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر کب اقبال سوار و بانو
 خود بخوار عازم کارزار شدند فوجی از جانب شرقی بر سر ایشان نشین و خود بجمع از پیش
 آنطایفه است تا شش سر و زنده موفور ایشان بدست آمده تخته از فرط اضطراب خود
 با سینه جمعی فامه زند که را در آب شستند و دوا القار خان نیز در آب از آب غلط
 نیز دخی طالع بدرفت اما اسب سواری او با زمین و پراکنش
 آمد و سپهر نیز چون ملک زیاده از سایر ماکولات در هرات تاب بود و طلعت
 فوجی از آن طایفه که شناس بر ک تحصیل نمک بخت کرخ رفته بودند و الا فوجی
 بنسبه الطایفه نمک گیر برداشته شمشیر زهراب کون نلخی شور از جانب شرقی
 بر اینکشت و هر روزه دست قضا برین پنج از دوا بزن خرج شورش نمک چشم
 کرده می بخت تا اینکه زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت و در آن
 از جانب حسین غلجائی با فوجی با عانت بد آمده بودند چون اگر از شکر بران

و در آنجا

در محاربات عرضه تیغ و فدا و بقیه از تقدیر ان قوت گرفتار جوع و غما شدند و در شب غره
صفر جوای میفرار شهر در آمده روانه وادی گریز گردیدند
در میان تفویض ایالت مرآت بآلیه یار خان حکم خدیو زمان افغانه چون با
سختی است و اسباب شکست است و بدینچه نفر از روسای ابدان از دله
یار خان که در خدمت آنحضرت میبود روانه کرده توسط شفاعت و مستدعی بنای کرامات مقصد
و اون جمعی از روسای ابدان گشتند هر چند که غمخای بلند پرواز نیست آنحضرت خبر و قله قاف
آن ملک پذیر نشین میگرد اما بنا بر صلاح وقت و با تمزاج کار انطایفه بطلب
از سخت گیری و اباد در نیامده بعد از روانه نمودن فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز
آرزو از اردوی همایون روانه فرام کردید مظنون افغانه آن شد که حسین از قندار با عانت
ایشان میاید که باعث رشتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود بخول کرده
پیغام دادند که افغانه برای تحقیق این خبر کس روانه فرام کردند بعد از رسیدن خبر مقتضای وقت
عمل خواهد شد این حرکت مزوجه خندان تیره غضب آنحضرت گردید فرمان والا صدور یافت
که مقاطعة این امر حواله بشیر تیز است من بعد افغانه از آمدن ممنوع بوده و مخالفت و قتل و دار
گوشه روزی که هندوی تیره روی شبانه اسب کوه سنگ فتنه را از دهن فروخت
و آفتاب زرد کوشن بعد از تیغ کشیدن بروان هر خنل او بخت از پنج دوازده هرات از هر
دوازده چند از سر کردگان ابدان وارد اردو و معین و متعهد انجام امر مقرر و مستدعی صد و شصت
امان و نیازمند تفویض ایالت مرآت بآلیه یار خان شدند
و دوباره تمنای پذیرا انجام گشته آلیه یار خان بایالت سرافراز و فرمان همایون را از بیرون
افتخار و اعتبار خود ساخت با سر کردگان در هر یک از ماه فروردین روانه هرات شده بعد

از دله

از دوه روز آلیه یار خان با سبب نفر از خطای پندرواره و روسای صاحب نام
آواره و اردوی نظرات و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض
جماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با برادرش احمد خان مرض شده روانه فرام شدند
که اقامه آیین زاویه اعتزال کردند و آلیه یار خان با سر کردگان رخصت انصاری بقلعه یافت
عصر روز دیگر افغانه قلعہ بابو خان افغان را فرستاده عرض کردند که چهل نفر از
خلیجانی به دوا ابدان فرام آیند از توقف فرمان آمدن شخص باشند که اول تنبیه غلیجانی
چون آنحضرت و سخن دروغ واهی و عاری از فروغ و یاد آوری از لاف حیوان
پیغام دادند نظم اندوختی که می طلبیدیم سالها پرسیده راه و خانه و خود
بر در آمده غلیجانی و ابدان هر دو با یک دیگر ارتباط صوری و مضموی دارند ایشان با هم
اتفاق کرده با سپاه حضرت پناه و معرکه کین خود از زمانی نمایند و آنوقت در مجادله بروی هم
کشاید پس مقرر شد که دلیران با مشت و چاقو کشته نهال نیزه و سنان را که در آن چند
روز با شکار بهار ساز کاری کرده و در حدقه نظر خشک لب و تشنه کام مانده بود اوجوسا
خشم سیراب سازند آلیه یار خان با سر کردگان در شینک خبر آشفتگی حال گشته باروی نیاز
در کوه خدیو دشمن نواز آمده چون عبد الطایفه را مانند آفتاب رستان و سیاحت تابستان
اعتباری نبود و عیب بدینچه با بعضی از سر کردگان امور توقف در اردوی همایون و آن
یار خان رخصت انصاری بشیر یافته در دو غم ربيع الاول عرض از جانب سیر کردگان
اسرافراز رسید مبنی بر اینست که ذوالفقار خان بعد از ورود با سفراز با سیدال که از وقت
فرار در اینجا توقف داشت افغانه اسرافراز را کوه چالینده روانه فرام ساخته
چون به معنی از دلائل واضحی اتفاق بود و یوسف سر کرده باری کرانی را با یک نفر از
چاکران

چاکران در بار روانه قلعه ساخته بآلایه بارخان و سرکردگان دیگر تدبیرات حشمت
 انجمن و پهنایات و هشت امیر فرستادند و فرستادگان بکشت شدند و خبر رسانیدند که آقا
 بآلایه بارخان و طغیان اهدا استنان کشته در مقام سرکشی ایجا شد
 پس عسکری را با چند نفر از سرکردگان که در اردوی اهلایون بودند حسب نظر فرستاد
 بآلایه سرکردگان را که از موده جبل مرکب بودند مانند ادب سیاه چال افکند و
 یک قلم خط بطلان بر اوراق سبزه کاری کشته میوهست فرور چون دوباره صد
 وزیریده بود حکم استلو میوهست و اطرحه میوهست مانده حضرت معاودت یافت
 در میان سرکشی و طغیان و محاربه اشد بارخان
 چون آلایه بارخان بسبب داری حسانت حصار و سخت روی متانت دیوار گاه
 در نفاق و دور روی یک رو کرده دست میزد خود را از حبل ملین ایندولت
 باید اگر کجاست و برقت بروج و استحکام در بند باپرداخت و رنگ ستیزه روی
 رجعت در سبزه سم برع الاول فوجی از زرد کوشان نفاق پشه در شب سبزه
 بسمن قلعه سفید فرستاده ان طایفه از تیغ تیز دلبران روی خود را سرخ بافته
 محد و اجمعی را اطراف باد غیث روان کرد نشان بپارقه سبز آمدند و همچنین
 دانگی با جمعی کامل شب از حواله چشمه قرقفل ناخت با غیث رفیه فی کف
 بامروالایه با جمعه متعاقب و مامور و گوگنه والا با فوجی از بهادران حرا که هر یک در صن
 روح نماند غریب نسل بودند عازم محل موسوم ببحر نسل که معبر جبال و بجان بود کشته افغان
 بیست مجموعی از قلعه بیرون آمده بیا دکان نشان از جانب کوه و سواره داشت
 از تواریک ساعت شب افغان جنگ کرده شب تار را به تار و زری

کلله

کلله نمونه روز قیامت و شب شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را نمونه چرخ نیلغام سا
 و آتش بآلایه و فیروز روز کار در همان مکان که پناور و وسیع بود بر روز رسانیدند
 صبح گاهان باز آلایه بارخان آمده در بندگاه شبر از اخیره سرکشی دست جلالت
 پای فرار افشوده از ضرب دست و لیران سرکوب بطبع یافته راه گریز سپرد و در آنجا
 بعرض رسید و لاوار از که مامور متعاقب بودند بر خورده و از شغفه ناپاک بیفتد لامع
 که به حضرت و لیران برانی است قاطع بیاری از افغانه سالیه شین دیوار عدم
 و پاشا بد فساد شدند
 پس آن حضرت عطف غنان متبقر دولت فرمودند و لیران بکشت فقه خاک
 عرضه سیاه نشان را بر شانه تیغ روین تن چون خون سیاه و شش رنگین
 بار دو تر نشان را از اجساد کشته کان سنگین بافتند
 و یک بار هم آلایه بارخان در سمت کورزان در جنب مرات با خورد و بزرگ قلعه کما
 آرای عرصه کارزار کشته گوگنه والا با نو بجانه بمقابله پرده از با غنان صفوف خصم
 یا غنی تیر دخی تو بجان شین و دم بدم می رسید و در لب رود و از دوان ز
 بنورک زبانه پیش بر زبان می رسید تفنگ چنان قدر اندازد در بلندار مع نری
 شد جان در سرخ رخمای کاری پشمار از خزان تفنگ بر یکدگر میزدند و لیران
 باز حرف مستی اعدا را از روزنامه تمام بکشد تیغ جان تان می شردند
 هنگام شام که صولت قلعه دار سپهر یعنی فرزند چهره سب طرین عازم
 جا و مقام خویش گردیدند و همچنین هر روزه مکرز آن کرانه
 خیشان دیار محلی در راه میل ادویه از خوردن زخم سیف و نشان از

جان

جان سیر می کشند
 و با وصف اینکه هر طرف که از گریبان
 حصار میگردیدند تیغ منقش شکار و لیران در سر نشانیان سیر مونی خود را
 و نیزه بلند بهادران کوهانی در دل آزاری نمیکردند باز شدت جوع و دل
 شب نادر آمده برای خوشه بر خوشه پروین در او بختند و بر آشتی گاه کاو بخور
 کمشان می بستند و با دست متاب می رسیدند و بشوق شیر از تاشیر
 صبح چشم میگردیدند لقمه کل که از زبان توب برون میجست بجان و دل تفا
 میکردند و در عوض ناکول غیش تیغ و سنان را نوش جان کرده زخمهای کاری
 میخوردند و روزی شام و شبی بصر میبرد که سی و چهل نیزه سیر میبرد
 عرضه حضور میشد و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حد و هر عرصه خدمت آنحضرت
 میبکشت چون کوچ و متعلقان الهه یار خان در بار و چاق بودند
 حضرت قس لک جمعی با استحکام باد غیاش محاصره قلعه مار و چاق با مورستان
 مامورین قلعه را تصرف کرد و کسان او را بدست آوردند
 در میان جنگ ستم کبوتر خان و دود و شمع نایان تابان حضرت
 سبحان در دست و یکم سر بیخ شانه بپا میزد و کوهی از افغان را بهر
 پروازی سیر قیادت کبوتر خان باک پر از گشودند از حسن اشاق آن شب
 شام بهاران اوج دشمن فکری بفرموده آن ستم مامور گشته بودند طرفین مانند شیشه و چوب
 و شرر ملاقی یکدیگر شدند جمعی از آن گروه بطعمه عدم توین و بقیه بپای حصار
 گردن زدگی قریب گریزان بود شخص جست و لیران نیز با محاطه آن مکان برداشته
 هنگام تخلیه فجر که خنجر و زین منقش بر کاپ اشوبه بکام میزدند و تیران

جهان از سر قدوس باد و راج بر قرین متوجه استخاکشته
 الهه یار خان نیز از قلعه بر آمده فوجی از قس پیمان گزین را بعد محصورین بقیس کرده
 آن طایفه همه جادو کش بدوش از زمین ساز و حرب گمان با ولول و افغان رو
 میان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بودند تیر یک عصا موسی
 عجا ز اعنی انخست اشاره والا بدلول فافلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم که چه
 دادند تا آن طایفه داخل حصار گشته بپایان خود میسوزند
 پس آنحضرت سواران خود را و لیران نیزه کند از راه دست کرده مردسته را در سر راه
 ایشان بیک سمت بقیس و تفنگ چنان چالاک و زنبورک چنان میباید و عجا
 راه باز داشتند افغانه بعد از لمح در ناک پشته پشته داده مانند پشته
 از یکدیگر روان و چون سیل کوه ساران عبد کسان بجان قلعه نشان
 کشیدند و شبح خروش فوجی فقیه من الیم ما غشیم اطراف ایشان را فرو گرفته و نمودند
 و حال چنین الموح فکان من لغریقین بطور آورد و جمعی کثیر از افغان غریق لجه فکشته
 نیزه دار از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسیر قرار گشت
 روز دیگر مجلس شوشان آراسته عبد انبی و باقی سرکردگان افغان را که در اردوی فلک
 مثال بودند محفل قدس بار داده هنوز اقباب یک نیزه بلند گشته بود که هزار و پصد
 نیزه سیر سینه بلند گردیده سرکردگان مورد عطا با نوال و رؤسای افغان
 سر بریز افغانه غریق بخر خالت و انفعال گشتند
 در میان تصرف کردن افغانه قلعه او به
 بعد از آنکه قلع و قمع این فتح دلا در کار و قهر و شام خبر رسید که افغانه قلعه او بهر

کردند اسماعیل خان اتا جلور که بشه سهر از ما مور با سخا ط انجا شده بود به میرزا ابراهیم
 کلا شمشیر مست که در آنوقت بحکومت غوریان سهر افزای داشت و قهای او قبل رسانیدند
 توضیح این اجمال آنکه
 چون فارسی زبانان او به درخرو با افغانه و مساز و در شهر است هم از بودند اسماعیل خان
 با رفقای تحقیق احوال ایشان نامور گشت با اعلام کلا شرا و به بد و بهر از غریبان هر که در کشیم
 و اشرف سلطان و ایاز نام از میرات غازی و به و شب خارج قلعه کین کرده نکام
 صبح که در سجده مرانو مشو و روانه قلعه شده افغانه از کیکاه پرون آمد قلعه را تصرف
 کرده و اسماعیل خان و قهای او را قبل رسانیدند چون قلعه مشوون بخیره و افریدند باز
 به قلعه داری گذاشتند پس حضرت الهی فوجی را محاصره قلعه فرمود تعیین و
 فیما بین مقاتله واقع شدیم و ایاز با جمعی قتل رسیدند و نیز در خلال این احوال خبر گرفت
 ری درویش علیخان هزاره بعرض و از رسید
 توضیح این مقال آنکه بعد از ورود موک و الا بعد و میراث چون درویش علیخان
 بنا بر محاورات با افغانه قند مار از جهه بسیار درگاه آسمان چاه سرباز زده دلاوری
 نایم می از دلاوریان خراسان تبعه او نامور گشت مامورین پورشش برده قلعه غریبان
 که مسکن او بود تصرف و او را دست گیر ساخته بدرگاه محاصره فرستادند
 و مومی له در روز ورود دولت سهر که بوسه گاه تر گشتان بود تیغ نیز کردن تسلیم نماده
 و دشمن را از جملت باز کردن کشتی پرداخت
 در میان لشکر دار السلطنه میرات و انجام کار افغانه و او را
 شهر جیب الهیار خان فیخ الاسلام افغانه با سعادت نام مقیم خود

روانه در بار غلطی در اسافش مقیم نمود که هرگاه افغانه که قلعه او به محصور سپاه سوزند با
 کوچ او که در اردوی معنی میس باشد محض کردند بدون عذر جهه سبای آسمان آسان
 قدر خواهد بود از جانب حضرت نیز این منوالی پذیرای قبول و وسایط
 مامور بوقت کشته فرمان و الیاد با حضرت کوچ الهیار خان و اطلاق محصورین او
 صد و یاقه الهیار خان بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه ویران کرد آشته زن خود را
 ملاک ساخت باز سهر می شد می بسر کشیده رایت مخالفت بر افراخت
 و در چهاردهم ماه فرورد که آن حضرت با فوجی نسبت کارگاه توجه فرموده بودند از راه جبل
 غرور او از بلند او نفیر بل نجونی غن و نفور بخوش دلیران غیور رسانیدند تا بین نخست
 سفر و کارگاه بلور که جنگ فتافت و جامة غریباری از افغانه فتنه جوی از جویا بنمید
 آب داشت و شوی یافت و حمزه سلطان فوفلرای در جینی که ایالت میرات
 باله یار خان مفوض میبود بر تبه و کالت قیاز یافت الهیار خان به قلعه میرات نشان
 از این اتیان بر تاقه فشا آمد و استکار الهیار خان شده بود
 در انشای فرار گرفتار حقوق غایت خدیو کامکار گشته چون محافظت یکدر واره از جانب
 الهیار خان بطایفه فوفلرای مخصوص بود متعقد گشت که هرگاه از قتل او اغراض شود بقاء
 مزبوره در واره را بر روی کاشکان ایندولت خواهند گشت
 برای امتحان این ادعا در شب پتیم شهر جیب قبول فرمودند اما فوفلرای که از جمله اعظم
 افغان بود چند روز از الهیار خان روگردان و حوسیل دار الامان دولت
 خیانت گشته بود از خدمت آن حضرت متدعی تقدیم این خدمت گشته روانه شد البته
 یار خان دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال در آمد اما در اسما

بعد از آنکه رانیه افتاد و نیز بجزم فرمان قصاب تیغ کشید
در عقب آن شافت پس در طریقی از طرقات شرقی و جنوبی و شمالی
بازار که قلعہ بلند اسرار بنیاد نهاد از سر سنگری فوجی از بهادران را
بسیار بفرستاد و فرمودند که در محاصره کار را به قلعہ کسان تناس
بازستان را منجمد بکند و کسان را
را چند روز که اجتماع و یکدیگر می نمودند اما کسان را ندیدند و از بسبب
مسیحیان در آن وقت که در آنجا بودند و عفو داشتند و در آنجا
پس در غرة ماه مبارک سیام که باشد
بر روی دال شیر و بر آن سبب خون آشامی فرو بسته از قاره خانه اقبال او
سبب و قریب برخواستند و در وقت فرخنده شد و کجاست او نیزه کوش مخالفان
الیه بیان چنان که آن صلابت را کفایت و تحمیل قتل و کشتن و طوایف
افغان هر یک از دروازه سمت خود کرده کرده آغاز آمدن کرده بخوابی یو سجدون
طیقا و مقاررات او در خلا لولوا و هم کجاست رخت بخارج قلعہ و قرا نواحی
الیه یاران دقهای او در شمول غلبه امان شده بودند و مشهور
و بدرقه غنایت سالم و غنای روانه طمان گردیدند و برای حل کوچ باقی افغان هم
و کواب والاغ سرانجام یافت از ابتدای ارض افسوس واپور و الی مشای بر
ایک سمنان مکان سبب به ایشان یقین و از آن فوج فوج روانه خراسان
پیر محمد خان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا نگاشته لوجه تحریر گردید با بایت
مرات سر بلند و خطاب خانه قابض و بهره مند گردید و در ستم ماه مبارک
باجو

باجو و نصرت قرین و بدید و آئین داخل قلعہ کشته بسیار کشتند
در میان ستمه و قنایع همراه کیفیت تخریب آن قلعہ بعون حضرت
سابقا کارش یافته ظمیر ال و له ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبعین مدفع و تپیه طایفه
کسان منجمد شد و بعد از ورود به سبب آن طایفه اگر در خود پشیمان و قنایع ابواب استیفا
شد جمیع کله برای شهرات تقدیر کرده بودند روانه دربار فلک است ساخته
(لا زمان تر نور در غرة محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور بفرستاد) و ابراهیم خان نیز
بعد از انجام این امر نظم قنایع و حرات خراسان بموجب آراء و الابا سپاه ابور و نور
حدات وارد آورد و کلک جاه و از آنجا روانه همراه کردید و پانزدهم ربیع الاول
قلعه همراه تحریک لوی نصرت التوا کرده و فیما بین مجاربه واقع و شکست فاحش بحال انظار
راه یافته سر کرده افغانه با جمعی معرض نهاد آمدند
پس ابراهیم خان با شاره همایون در مقام تعمیر سکر و آمده قریه موسوم به سبب بر فرول ختیا
و مافوجی از دلیران با مکان آمده مشغول بنای برج و حصار ساختند
مشامد این حال مثنای قنایع کشته از قلعہ بر آمده از دو طرف هجوم آور شدند و دلیران
بهر سان نیز تابیدند و کار جهان و اقبال خدیو کامران صفت را را معرکه کار از آنست
از بورد انجیزی بیان که منظر آثار و خسف القمر و دقت و دو قمر سید او از ولول و آشوبها
و الی که خاک از مدلول و یقول الانسان یومئذ این المفرود و قیام قیامت یوم
کشته در یک ساعت هزار و چهار صد نفره سر در عرصه میدان چون کوی غلطان کشته
سر گردگان و جان سبب ان بطایای خاص احتضاض یافتند
و چون در آن اوان مذکور می شد که فراموشان از حسین غلیجایی استمداد کرد
ارباب

در جانب وین عانتستان میسند و تاخت بوجیه کر میر که در حوزة تصرف و
اختیار حسیر میبودند مطر اقباب اثر بود
لهذا اطماس یک حاکم محلی شایسته که ظفر اثر را با فوجی روانه فرامه ساخت که اگر از
افغانه قندار اثری ظاهر شود با اتفاق ظمیر الدوله ابراهیم بنحان مبدافعه پردازند و
طماس یک نیز از راه چاه نجم الدین و باب تاخت قلعات بلوچ را دست غارت
افرازو بعد از روانه شدن طماس یک چون مجدداً کسان چنین بر آنها
اطاعت و اخلاص ناپیشکش و غنایات نایقه وارد دربار فیروزی اختصاص کرد
اقتناعاً علیه ضمیر حاکمیت شناس اقدس اتمقنا تاخت کر میرات بکرده طماس یک
معاودت نامور ساخته تا مردم فرامه بعد از آنکه بمرامان را در مانده روز خویش و گرفتار
سرب و تشویش دیدند از اعداد ایشان مایوس گشته چند نفر از روسا فرامه بمرامان
نزد حسین فرستادند حسین نیز دو هزار نفر از جوانان نامی خود را بفرستاد
سیدال معاونت ارسال داشته بود مقارن آن الله یارقان وارد فرامه
و اما لای استخار فتح هرات آگاه شدند بظاهرت سیدال اطاعت این دولت را در
حوض قبول امر محال دیده افغانه غلیجایی از آن طرف هنگام شام داخل قلعه و
فرامه میان نیز از این طرف آغاز کوچ کردن بار بر تختی فرار و میان کریر بفرستادند
بسته نصف شب این خبر بانهای قراولان بمرصن ظمیر الدوله رسیده در ساعت جمعی از بزرگان
عرصه دیری را بتعاقب ایشان فرستاده سرورنده بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه از رم
از راه غلج طمع در چنین اوقات حجاب دیده بینایی پرده راه شناسایی میباشند که
بودند تقبیه خود را بر منزل نجات رسانیده و قلعه فرامه و لنگ دلارام و توانع بخیطه تصرف

در آمد

در آمده تمامی اموال مل قلعه بجا مانده بود بدلیل آن ظفر قرین غمایت و محبت شد و
کردند که ابراهیم خان با فوج حضرت نمون روانه موکب سما یون کرد
پس حضرت ظل الله بعد از فراغ از ضبط و بست امور خاص و عام در روز دهم ماه فرخنده
فرجام میام بمرامان یک و غالب و سنگ آن وادیر از خرام اشهب حضرت
زنگ و با عمل بدخشان سنگ فرمودند از اقول بروز این خلعت نورانی فوجا تاج
للعل و جلالت النما بر صوره بطور پوست و نقش جام الحق و برق اساطیل و صفی و
شست خدیو فلک قدر مانند بدر از میان شهر گذشت پای میل می غاچ شهر
بند شریف بر طرف عصر بقر دولت مراجعت فرمودند
در میان رفتن شاه طماس یک بر سر قلعه ایروان و پی نیل و ام
بارگشتن آن
سابقاً تحریر یافت که حضرت ظل الله بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر ساختن فرامه
و فتح غنیمت سمت ایروان و بخوان کرده لوای کوجه بجانب ارض اقدس فرامه
دوست رومی که از کار رفته بود کیرانی و دل از دست رفته ایشان شکایت حاصل شده
باطمینان تمام و خاطر جمع بضبط ولایات پرداختند و چون طماس یک بمرامان میگرد که
حضرت ظل الله را مملکت جداگانه است و در استرداد ولایات از بایجان احتیاجی
بوجودشان نیست بعد از آنکه رایات عقاب بکر بجناب تعجیل مال کشای بمرامان
خراسان گردید امنای دولت شاه و الاجاه را مضمون آنکه بهای و هوای دوست
ایشان طایر شکسته مال جمعیت رومی از ایشان قلاع رم کرده مرغ مراد پرسته بدام و کج
در بسته بمرامان این در خواستند بنور ارض اقدس مقرر کولت دولت بود بر آن

بقال

یقال ارادو خاطر و مکنون میوه بی یو کشور کرامت علام کردند از آنجا که آنحضرت ایمان دوست
شاهیر امرویدان جنگ جوی و مملکت داری نمیدانستند با مملکت گیری چه رسد
و مقام منع آمده ایشان را به تحمل و تحمل امر فرمودند
لیکن حرف ان حضرت در حرم کاخ صباخ امر اصحاب را بی قبول نداشتند و درایا
که موکب و الا مشغول محاصره و تخریر هرات بود بتقلید آنحضرت که اجتهاد در میان
در ماه جمادی الاخر هزار و صد و چهل و نه هجری مطابق است میل از اصفهان با کوه کبک نام و تمام
مالا کلام لغیر تخریر باقی ولایات از بایجان را است فرار غرور گشته
بعد از ورود بهمدان و قلیخان را برای تنبیت مجلس سلطان محمود و بامام غنیمت شاه کعبه و
غنیمت روانه دیار روم ساخته خود را در تبریز و آنجا ایالت تبریز را از پشتون پاکت شاه که
کامل متعدد ایل و احشام با هم که در آن ایالت منفرد ساخته بود تخریر داده حکومت تبریز را به
محمد قلیخان تفویض و تبریز باقی فتنان عراق و ادبایجان و حکام ولایات آنطرف رود
ایس که عدت ایشان بهیچ وجه نرسید بجانب ایروان و کاروانی که تخریر گشته جماعت
اردو باد و نجوان را خالی کرده قبضه ایروان نزد علی پاشای حکیم او غلبه که در آن اوان اردو
عثمانیه سرع کرم و بایر و پاشای ایلی مستحق آن مردوم بود شافت علی پاشا نیز از
برآمده در کنار رودخانه که در شرف ایروان مورچل و منظر پس ترغیب داده و در آمد و
را بر خود قریب باشد که کوه قباور بای لشکر از کرنی چای تند تر از سیل عبور و پاشا
مقابل آمده فیا بین ملاقی واقع و در میان صدمه فوج منصور نیاورد و منسوب و تو خجانه و
خود را بجا گذاشته بجانب ایروان منتهی گشته قریب به نصف تو خجانه و اثاث ایشان بردا
بعد از اخذ کتب موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته در جانب غر

قلعه در شرف فرسخی در محل موسوم بکار گریام نزول فراتند
بعد از چند روز چون قریب باشد را توس جلاوت سرکش و فلان باد پای غرورشان در آتش بود و
خود داری از دست مای قرار از جارش روی برافشاند و بجانب اردوی خود شتافتند
همچو روز از مقام مقر کوه شایسته گشته چون راه از دونه مسدود بود غلبه با نخطاط و بار شفاع
روی آورده و بگردان مکان بخت و توقف نموده حرکت و از راه دو قور و لوم از آب
گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند و در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب روان
و احمد پاشا و ابلی بغداد و سرع کرمی منصوب به تخریر آذربایجان و عراق نامورند
موکب شاهی از تبریز عازم رنجان و سلطانیه گشته بعد از ورود و منزل
محمد علیخان قوللر اقا ساسی بکلی فای فارسی با قشون خود با روی شایسته است و با هم
و ماده استظهار ایشان گردید از آنجا از راه در خیزم عازم بهمدان و جمع آوری قشون و
همدان و ولایات و نواحی پرداخته و قریه موسوم بکوره خان من اعمال بهمدان خیارم
برافراختند و احمد پاشا نیز بعد از اجتماع خبر شاه و الاما جمعیست خود را متعهد
و درست نموده حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسید از آنجا اظهار صلح و ائتیم
کرده امنای دولت که تکی دستان متاع خرد و میرایه با خنکان قماش عقل و شعور در
بازار تمیز نیک و بد بودند بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را به
سفارت نزد احمد پاشا فرستادند
روز دیگر طلعه عسکریه نمودار گشته امنای شاهی که گریبان ضمیرشان در کشش سخت
خوف و رجا محسوس و جنگ و امان خاطرشان گرفتار خاک یزد و زنگ بود ناچار بود
کشته همای کارزار شدند وین اثنا فرستاده آنطرف از قلب عسکریه

مردی مصباح عرفی دوستی با یک یاب کرده هنوز بار دوی نه پسته بود که
 این طرف غیر خوش تقریر بود که کوب گرم اختطاب گشته تا از بلند صیت تو در کلبا
 را بخوش رومیان رسانیده در آن روز حضرت شاهی قلب را محمد خان
 بلوچ و مینه را بباقی امرا سپرده خود در جانب بسیار مانند قلب قرار گرفت و چون تدبیر امور
 جنگ بر آید پیر محمد خان بود مشا را به با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و باندک طعن
 ضرب غنائاب جانب بر کشته توشن نیز کام خوف سرکشی کرده بمیره خورده نظم قرار میسر
 را که متفرق لوی خاص پادشاهی بود از توکل مذا غنم
 و بعد از آن رومی به بجانب قول هجوم آورد گشته رایت قرارشان را منکوس ساختند چهار
 و پنجاه نفر از سواره و پیاده قریباً شصت در آن معرکه قتل و کشتار و قتلای تو جانده و آهانه شاهی
 و اهل اردو تصرف رومیه درآمد پس بقیه اسیر شد که فرار کرده هر یک بدایر
 و اوطان خود شتافتند پادشاه با قید از خاص عازم اصفهان و احمد با شامدان و
 کرمان شامان را بدست و تسلط ایام افغان بحیطه تصرف در آورده علی پشیر هم از اهل
 گذشته از راه خوی و سلماس آمده و نیز که مسکن و پورت را است محاصره کرده امارت
 در اساس قلعه داری افشاریه توانست افکند بعد از سه ماه رفته مراغه و تبریز را تصرف
 محمد خان و منزل را رو چاق ساردق من محال نمی بقای افعال خود برده با حجت
 بلوچ و هزاره فرار و قتل اظهار کرده بالاخره با تهاست میرزا محمد علیخان و غیره بازگشته مجد
 از وقایع عشرت انگیر
 پادشاه آمد
 طما سب بر ادی داشت موبوم با سمعیل میرزا در صحنی که محمود علیجا در ام قتل شاه
 زاذگان نموده الماس نام که مباشر خدمت دمو رقا بود و مستطاب شاه زاذگان بود

چون

چون اسمعیل میرزا الهی داشت و راجه دار و دجوالی کرده از میان شاه زاذگان مقبول
 بود و نیز چون برده اسمعیل میرزا حیران بهر طرف تک پو میگرد تا عبورش بولایت کو
 کیلویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجبول که خود را به بر ادی شاه طما سب نامیده بود
 و در کو کیلویه کو آقا قدر بر افراشته بود و صفی میرزای مزبور بر او اطلاع یافته او را
 احضار و کوش و پنی او را بریده مرض اسمعیل میرزا باز مدتی صحرانوردی حیرت
 میبود تا اینکه در اصفهان در محله عباس آباد ساکن گشته
 اما در اوقاتی که شاه طما سب از سفر ابروان مراجعت نموده بود موکب اهلان مشغول می
 صره هرات میبودند اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او
 نموده بعد از طور صحت نسبت او در جزو با او راه انیرش گشاده اهداستان شد و ندکه شا
 طما سب را بر طرف و او را بر اوزنگ شاهی ممکن سازند یکی از اهل توطیه نقص نموده
 شاه طما سب را از انیمضی واقف ساختند در روزی که ممتد بود ندکه کنون ضمیر را ظاهر سازند
 پادشاه مسافرت حبه در نکامیکه اسمعیل میرزا در حمام بود جمیع افرشاده بر سر او ریخته
 او را دشیکر بحضور طلبیده بعد از جواب سوال و تحقیق علامات و احوال از صبه
 اسمعیل میرزا استیاض اهل نموده در حضور خویش برادر را کردن زده خون او را بر کردن کرد
 در میان مصباح شاه طما سب با انمای دولت عثمانی و فتح ان ارجا
 حضرت سجانی و چون بخوبی سبق ذکر یافت رضا قلیخان شاه طما سب را اصفهان از
 جانب خانبادی بطلب ولایات و دول قلیخان کنکرلو از طرف شاه پهنیت
 جلوس سلطان محمود خان پادشاه روم با فرزند مقرر شده بود
 بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی بر سر ابروان و شکست و باولایای دولت

عثمانی

عثمانی برسد رضاقلینان به قلعه مار دین و دو یقینان را بحیره فرستاده مجوس و ضیار
صلح و جنگ با احمد پاشا و الی بعد و تفویض نموده
بعد از منوج واقعه شکست بعد از آن با احتیاط اینکه مباد اجناس طلب الله دوباره اجرا
بغیر از طاعت حضرت شاه قصد دفع کینه جویی متوجه روم شوند احمد پاشا پادشاه
و فرمان پادشاه و الی جاه روم را غلبه صلح کشته را غلبه افندی و قمر دار را بدر بار پادشاه
شاهی فرستاده که مصاحبه را انجام دهد
از دولت شاهی نیز محمد رضا
خان عبد اللو که در آن اوان قورچی پاشی بود با مورا تا تمام این امر کشته با راغب افندی
روانه بغداد و مقدمه صلح را بر این نهج بنا گذاشتند که ولایاتی را که اجناس نادری
مفتوح و استرداد کرده اند اولیای دولت صفویه متصرف گشته نظیر رودارس و ایر
و آنطرف بدولت عثمانی متعلق باشد بعد از آن نیز محله از کرمانشاهان بایران بوده
بصیقه از پالی بزرگ کار احمد پاشا مقرر گردیدین دستور صد و سی و نهمین قرار یافته از طرف
و یاقی مقبره مرقوم تسلیم معاهده شد
سواد صلح نامه را مصحوب حسن پاشا
مغیر مالک و میرزا کافا خلفا بدرگاه معترف شده و چگونگی اعلام نموده مشارالیهما هر
ماه شعبان در شبیکه کار هرات نزدیک با تمام بود و در بار سپهر احتشام خدیو گردید
غلام شدند چون این ششم مصاحبه خصوصاً بعد از شکست بر طبع غیور حضرت طلب الله
منیاید
نمذ صلح نامه فرور را با مصاحبه قبول مقرون ساخته در او سطر مشهور
امبارک محمد آقا نامی که در عهد سلطان احمد خان رسم سفارت از جانب ابراهیم
پاشا وزیر اعظم آمده بسبب خلع سلطنت از سلطان احمد خان قتل ابراهیم پاشا
جواب آن در عقد و تعویق مانده محمد آقا در ارض قدس توقف داشت او را بهر

طلب

طلب فرموده باستیصال روانه استبول و پادشاه و الی جاه روم اعلام کردند که یا تمامی
ولایات ایران را رد نمایند و یا آماده جنگ شوند و خبر توجه بک و الی جانب بغداد و صربیا آمد
پاشا نیز نوشتند که در همیشه کار بوده همان پذیر باشند و معتمدی از افساریه را نیز روانه اصفهان
با عیان دولت شاهی نوشتجات شینعه و بلاد ایران ارقام مینع مشعر توجه بک و صربیا
مضمون غرض اریافت شرح فرمان همایون که ولایت ایران یکا شنه کلک
و ایران بلا غت نشان گردیده مسوده مورخه آنکه کلانتران و امانی و اعیان
محروست به بیفقات یزدانی موفق و توجیهات خاطر و الاستونق بوده بد آنکه از آنجا که بزرگ
و عیالت یزداد و رخل شاه الغریز و من تولای خاندان ائمه اثنا عشر علیهم الصلوه و السلام
نیخ فلک سای بلال سای و الی دفع شهر با خاصیت ماه نو و بک سعادت قرین را غنیمت
و طفر مشهور و جوش اقبال نیوش را سر و شش قشوی زبر و بازوی بخت بایزوی فیروز را
در کتایش قلاع و بلاد دست دیگر است

در این اوان میمنتان با طاف قادیان افغانه بدالیه هرات از دشم مشیر غازیان
فرز و بهادران از در کانه هم مستغفره هرات من قسوره فراری و مبدان و ظنون با غنیمت
در قلعه هرات متحصن و متواری بودند بمقاد و قذف فی قلوبهم الرغبه لانه احوال قبل
و بفرجای و زلزله و زلاشید ارکان صبر و قرارشان تزلزل یافته از شدت جوع و کجای و از
خوردن زخم میف و سنان به امان آمدند و بایر ضمیمون ان حد من المشرکین انجا که قاهره و
بدلول حسن العفو عنه القدره الطایفه را امان و کوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و مرج
هزار خانوار از ایشان آنچه تا حال در عرصه فلاکت و در و طه ملاکت بودند همگی با خانه کوچ
کا هم جراد مشر متفرق ساخته بمالک خراسان و خوارزم و شهر با فرستادیم محمد آقا تعالی تعالی

تأییدات

تا بد است نزدی قلمه مرات میر و تمامی ایل مزبور با طوایف علیجانی قندار که بان طایفه
التاق و رزیده بودند مطیع و سرکش طوق اطاعت و جاگری و حلقه خدمت و فرمان بری
بکرون گرفتند (در خلال این احوال) که از انجام نهات فراغی حاصل و سرکش
صد و دوازده اسان را تیسره کامل فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللورید شاعر سرکش
فیما بین دو اولی دولت عثمانی چنین فراریا که مالک انطرف رودارس بر روی و
طرف قبر باش تعلق داشته باشد

الحق این مصاحبه و نظر با حکم نقش بر آب و موج سراب دارد که مقصد اصلی است خلاص
اسرای ایرانت که مطلقان نبرد داشته و آن امر هم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نداشته
است وجود اشال بلندکان که توفیق کرد کار رتبه برتری و اقتدار یافته ایم که به
مقتضای کلک راع و کلک مسئول غن رعشه یاری ضعیفان نموده شتر مخفی نفین را در مناسبت
دفع و ماده و ساز از مزاج ملکیت رفع کنیم نه اینکه قفل غفلت بر دل زده تابع را در من
و رضا جوی خاطر عهد شکن باشیم بحول اله تعالی و قوه امروز روز عادی تیره و دست
خسروی چهره و ضعف بدخوانان قوی و غلبه از دین مرتضویت

در اینصورت از ان طایفه که فرصت که آید گرفته اذ اجاء انخوف رتیم نظرون یک یک بدور
غنم کاندی لغشی علیه من الموت و اذ اوبس انخوف سلقوم بالنسبه حداد اشحه علیهم
مصدوق حال شایسته تحمل باین بر کردن انجیت دور و منافی طبع غیور است چون
صلح مزبور مغایر رضای جناب بجانی و مخالف مصلحت دولت بدست خاتانی
بود لکن ابرامضا منقول و نفرمودیم از آنجا که سر نه مشوق طواف روضه
ملا یک مطاف حضرت امیر المومنین و مولای متقیان اهل غالب و مطلوب کل طالب علی

ابن ابیطالب علیه السلام کربان کیر خاطر حقانیت گزین است توفیق استخلاص اسرا
مسلمین را از درگاه احدیت سائل میباشد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید
نظر بمعنای جنود غنی و هم کانی تا تبادات ربی از خدمت سلطان و لا و انصاف علی بن
موسی الرضا علیه النجیه و الشنا مرض کشته با جوش بر فاشجوی قوی چنگ عا که بر زخوی فرو
چنگ بدون تامل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهم شد طغیان نمود
شوخو نم بسوی ر چون سل میروم همه جاری بر زمین مصرع نمایاگر امانت
میش بخشد و لا تقولن لشی الی فاعل ذلك عدا الان یسأل الله و لا یحفظ

اگر قدم نمی در ره خاندان بصدق بدرقه رست شود و تمت شخته بخت
دشمن التلش نهاد باد سهار بجوی خاک بر کن که آب فیه باز آمد بجوی هر کس در آن
امرد خل نباشد از کوه حمیت عاری و بی بهره از عداست و ننداری و نزار و از من حضرت مانی
بوده از خوزه اسلام خارج و معدود و مژه خارج خواهد بود و در کور و قایع سبختان سل مطایبی
سال میمنت التماس ۱۱۴۲ هجری نوروز فیروز امسال تمام یون فال در پست

و دویم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاده بکج نور و سلطان افواج قاهره نیم فاشخ ارک نوی
بر توی غنجه و قلعه دینه از ما گشته ده سرخ لاله و قلعه بغداد شکوفه بنجر سلطان بهار گردید و افغان
عند لب بهار از کوه دوشا شاخته شاخسار امنک شوه شور انجری نموده شکر بیا کردی و بر
از شهرند خمین با دامن دخت نامن کشیده و قوه نامیه که شجایه کنش سلطان فریدون
فروردین است بفرم دار السلام خمین از ریاحین الوان خیام کلکون بر اطراف دشت
و صحن گلشن رز خدیو اسروده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع لبنان بود و یامر فرمان طبعیت
شغل عمل کوشه نشین نو با ده کل که زاده قوت نامیه و مولده و نچه بقتل شانی بود و نافذ الامر

پس بیست و نه کشته در دار الضرب چمن از زیر رخ گل سوری و در نیم و دنیا رالای عباسی
 پادشاهی سلطان نامه رواج یافت و خطبای قمری و هزارستان پادشاهان و منابر
 شاهان و بزرگان و پادشاهان و طبیبان کشته مجلس تحویل آئین خیمه ترتیب
 نه هزار دست خلع خشنه و اسباب زنده بستان سپاه و کارگران درگاه از جامه خانه احسان
 عنایت کشته بعد از انقضای جشن نوروز کارکنان سرکار و الایام همایون
 و سیاق سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از بلالان نهضت و در جلای کزیران قیام
 درگاه آسمان جاه بدو ماه و نیم رسید و امده صحرا از سردقات بخین رشک گلستان
 خیمه اوله ابراهیم خان نیز در آنروز با افواج نصرت نشان از جانب همراه وارد و در کنت
 پناه و روز دیگر که پیرایه پوش خنجر آفتاب شعاع شده ایالت فراء را بعلو او حکومت
 با جمیل خان خرمه و حکومت اسرار از اباسمیل سلطان لکری و لکچین سلطان که در
 داور کخی داشت مغرض و هر یک را روانه محل خود ساختند
 و طهماسب یک جلای را بحکومت محال از توخانه و حرمان و خالار و بختاب و سراسر
 و جمعی از افغانه را همراه او کرده فرود داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان سرحدات
 ملازم گرفته و رفته در چند برکه در جانب شت قیاق و اقامت قلعه متین احداث کرده
 در آنجا توقف و هر وقت که از بیوت و کولان حرکتی صادر شود به بنیادین بردارند
 بعد از سرانجام امر نوروز که جهان بجانب خراسان در اهتزاز آمده جو
 همیشه فتح و ظفر دوانه با استقبال موکب همایون میآمدند و سرجام از جانب
 کوسه احمد لو و عاشور یک پادشاه که از توقف فرمان مایه و بنیه ترکمانی ظن بود و چاروا
 و خراسان که فوجی از ترکمانیه آن سمت بکده لک و حمله غلجیان من محال اسود و غور کرد
 آن

آن ناحیه را باخت و سرگردگان با جمعی تبعات ایشان پویان و دهمت سفلای قریه پویان
 سر راه بر آن فتنه جویان گرفته سرورنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را از آنجا
 استرداد کردند پس گوئید و الا در روز پانزدهم نوروز وارد ارض اقدس کشته
 مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش آمد یکراختم روشنی گفتند و ضعیف و
 از شرف اندوزی خدمت فرخنده کوهرش لالی شکر الهی را بقبض زمان بخشید
 چون حسنعلی یک و میرزا کافی بخو که مذکور شد در هرات از خدمت شاهی بر ابلان
 مرده صلح آمده بودند مقتدیات سفر عراق و غربت جانب بغداد و صلاح و بدو
 مواد ایشان مذاکره کرده از ابرافاقت طاعی اکر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در
 پانزدهم شهر ذیقعد روانه اصفهان ساختند که چونکی را پیش از وقت حضرت شاهی
 عرض و حال نمایند که اینصاحبه مقرون بمصاحبت منیت موکب شاهی بجانب قم
 و طران نهضت فرمایند که در آنجا مقدمات طنی محاکات واقع شود با اتفاق متوجه
 روم و عازم کینه جویی و قصاص از ابالی آن مرز و بوم شویم
 و از آنجا بجانب بغداد اهتزاز کو اهر لو امع شود پس بر سرانجام اسباب سفر عراق
 و تهیه و تدارک سیاق پرداخته چون بعد از شکست شاهی در هرات و بر یک ولایات
 در باب یعنی و نفاق بخود سری اتفاق نموده بکین جا کم و عامل خود میگرداند و از
 از توجه موکب منصور جمعی از سرگردگان را با سپاه بکویلو و ولستان و فارس سمت
 سیلاخور و چالین و قزوین و سایر ولایات عراق و مغانات واردیل یقین
 احتیاطات از برای جان را بطیفه یک کوسه احمد و تفویض فرموده به حکام
 ممالک احکام مطاعه فرستادند که مترصد طلوع طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات

نه مات پسندیده از عهد الفتنه کوزا الی ظهور پوستان شایسته ترقی و تربیت بود
 پس از آنکه از خطای غانی و حکومت ابدی صاحب تبه و قدر عالی ساخته با هم که در
 افغان پیرایه پوش شریف فاضله و مخلص ساخته که بساکن خود رفته در روز حرکت رستم
 اشراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب فیروز اتباق
 حاضر باشند و در مقدمه و بقعه بفرم اتفاق و اشتطام ضوابط حد و دور
 سپور که یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات عازم سپور گشته دور و در کلات
 قلعه خدا فرین و از آنکه غریبه روی زمین و در وسعت رفعت نمونه چرخ برین آبسیر
 پرداخته از آنجا بجانب توجه فرمودند در آن خطه دلکش ابراهیم خان نیز با سرگردگان و
 زوسای عساکر سرحدات از حد و دنا و درون وارد حضور اعلا کشت و خطوط و روابط
 خراسان و تبین بند سلطان مرو شاهجهان با و مفض
 و بعد از یکمفت از راه دفر و ماب و کوکان و خرم دره که مرع ایلخان خاصه بود ادهم زین
 تمام راصه خرام ساخته از نوادای کلکون نیز کرد و خانه زادای رخنس پیکر این
 نوزد بفرمان رکاب عنایت و چون محل موسوم برادکان که در دوانزه فرسخی از حد
 واقعیت و اچیت اب و هوا بر اکثر ولایات خراسان را محبت از متحدانست معمار
 بخت بلند و بناهای منندس طبع اجمند آنحضرت
 و سابق در آن عرصه دلبزیر عمارات عالی که در تربیت و صفای شبه نظیر و در
 رفعت و اعتدال همزنگ خورش و صدیر است طرح افکنده بودند و از آنکس گشته
 بنجدید آن انجیه دینشین بمن قدم مینست لزوم غیرت افزای اردو بشت فرورد
 و در نیم و سخته احرام ارض اقدس را مقرر کوکبه سپهرترین ساختند و تقار

آن اوان پیکان ترجمانیه و لوکمان که هنوز چندان بچشدن با ران اطاعت تن و در
 ده بودند و ارد ارض اقدس کشته امروا الی بخت و دوست که کوچ خود را از دست نهال
 رودخانه مانه بجانب جنوب آورده از مانه آمد که رایله سکنی و هزار نفر جوانان نابخته
 سفر عراق در سر راه حاضر سازند
 و در دهم ماه منور آدم از جانب سرداران روسته که در پشت بودند با شکیش و تحف
 وارد گشته عریض ضراعت امیر بنظر رسانیده مبنی بر اینست که مقدمه تحلیه کیدان است
 برای زرین اقدس و موقوف بامر و اشارت مقدس است
 توضیح اینمقال آنکه سخر یافت که حضرت ناری و حبسینیکه باز در آن مقبر
 کوکبه میروزی نشان ساخته ایلچ بطلب ولایات دار المیز نزد پادشاه خورشید
 کلاه زوسس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره مالک
 رومه بان یافته رسیده بود تحلیه رشت و لایحه از قبول و انجام این امر را ببردان
 خود که در سیلان میبودند محمول و موکول و انجی را حضرت انصرفت داده و جنگ
 که هرات مغرب سر اوقات دولت بود انجی معاودت و حقیقت عالم معرو
 داشته بنجدست و الارسا نیند و از آنجا بموجب ذن و فرمان همایون روانه
 اردوی پادشاهی شده فیما بین دولت شاهی و سرداران روسته امر مصباحین
 انعقاد یافت که محال کیلان تا انطرف سالیان متعلق بایران بوده باد کوکبه و در
 بند و سایر محال آنطرف بعد از آنکه ابروان و ولایاتی که در تصرف رومیه است
 باید تصرف ایند دولت داده شود از جانب شاه و الاجاه و زیری هم برشت و در
 شد چون دوست و دشمن استوانه ذات ناری را باعث قوام بنیان و جوب

و ثبات اسکان دولت ایران می داشتند و هنوز کار هرات فیصل نیافته بود
و در چشم راه انتظار و کوشش با و از مال اسکن کار می نمودند

بعد از رسیدن در تخلیه ولایات بنابر ابدفع الوقت گذاشت وزیر مذکور در لاهیجان
شماره ای افراد در حرمت روز را شب میرسانید تا اینکه کار هرات انجام و توجیه موب
و الا بطریق عراق تحقیق یافته سرداران رومی از راه عاقبت اندیشی کس روانه نیست
بقدرس نموده ثبیت این امر را منوط بامروفرمان آنحضرت ساختند

پس از عیادت آنحضرت نیز در نفر این سالان امور شتند که رفته رفته از دراز
افراج کرده هرگاه انظار بنار شورش لجه طوفان بادبان کشتی غریت نیفر از بند و دریا
جمع لشکر وقت اندازند چو نیم اسیر نیا و صریحاً بعضی و الارب باشند
در میان نهضت موبل اقباب اشراق سبجا عراق تبانی ملک
الملک بالاستحقاق

و چون بعد از فراغ از اشغال مهمان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم شهر ذیحجه
۱۲۴۰ هجری مطابق سیچان کیل بحکم فرمان روانه خط مضامینت و چهار دقیقه از نظر
یافته از عمارت چارباغ غرم طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح طهران پاوه کشور
ولایت و ارتضا نموده عمارت قدیم را با شقه ماه سر علم رشک است الشرف نیز عظم
ساخته در شب هفتم ماه محرم بشوکت کسری و خم خارج شهر را مضرب خام انجم ششم و مقرر اردو
کو اکتب خدمت یافتند و از منزل رادکان تو بجان و نور خانه از سر راه سبزه و فرستاده موبل
از راه خوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید

و چون ترکمانیه تا الزمان مزارع لازم معهود را بر وفق فرمان حاضر نموده بودند بعد از ورود و
اغزو قزو

اغزو قزو را با افواج قلمبر از راه نظام روانه و خود عازم شهرک گریانی شدند

و مقصود آنکه اگر ترکمانیه در او آفتاب نظام را قضاوت و مقرر نمایند از راه دشت بقیه ایشان
با سرباد منصرف و اگر رومی نیز در تخلیه ولایات اقبال نمایند از سرباد و مازندران چون
نامکان و لوازل آسمان یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان معان سازند
و در روز و روز و سباجرم با قصد نفر از ترکمانیه مامور برسم بیاق و اردو موبل خورشید اشراق کشت
بقیه بمب دشت فرار کردند چون موسم شدت تابان و آب و دشت نیاب و دو نفر از
از اسبان سوار عازمان انتخاب کردند و هزار نفر دلاوران نصرت مشاب را فوج
ساخته با آب آذوقه ده روز قدم بودی ایضا کردند

چون درین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طاسب خان جلایر که در چند مشغول بختن
از راه دشت بخود میفرمودند می شود مشا را الیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو که سوار
عرض راه بجبهه از ترکمانیه میوت که از سطوت پیا نصرت شعار فرار و در امکان اقامت
کرده بودند چاکر شته مردان ایشان طعمه شمشیر آب دار و زمان ایشان عرضده اسار کشته باغی
بسیار موبل و لایوس است حواله کوه بلجان و مشهد مصرمان بتعاقب ایشان ایضا مشر
کرده مانند رنگ پریده و مرغ رسیده نشانی از انطایفه ظاهر نشد

بعد از صرف تمام غریت نموده درین الضراف طاسب خان جلایر را بتفویض امر سردار
قندمار سرافراز مقرر فرمودند که رفته قلعه چند بر آه از آب و آبادی و در است خراب و از
آنجا عازم هرات کشته و پر محمد خان پیکر سکا هرات بر یک نشسته از راه ایلان و
لازم کار آمد گرفت با اتفاق یک دیگر مهمات اسنمت را نظام داده و به کار قندمار و
باطما رشوکت و اقتدار و غلبه افکن دلها سرکشان اند یار باشند او را از خاسخا محض

روانه

بلوچ را منظر نظر محبت فرموده غیابت کوه کسلویه میرافراز و ماوراء خشت که با اتفاق امیر قلات
 یک فرقلو نایب نارس تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب موله و سایر اشراف را منت بنا در
 پردارد پس از راه سرخس متوجه هرات تانانت بخناری که در فوجت و
 بلندی پهلوی خرج میزد گشتند
 سخن کلک بر من با اگر خواهد که شمشیر مذکر از صعوبت
 و سختی از راه پردارد تا ابد در سنگلاخ حیرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای عجز و ناتوانی
 خواهد بود بعد از ورود و کوه که معهود بان حدود طایفه منور خشت بقله قاف با فرمانی بعضی قلعه
 مور کشیده محصور شدند بعد از هفت و یک روز ایشان بنک و دل ایشان تنگ آمد
 از قلعه برآمده بالکلیه قاتلین حکم شریع از راه انتقام بیا رسید و مقرر گردید که سه هزار خانوار
 از جماعت مفت لنک را کوه چانیده روانه خراسان سازند
 پس حکومت بابو الفتح خان ولد دیگر قاسم خان غایت گشته رایت جباختا ارباب
 لرستان فیله از راه طلیان وارد کرمانشاهان در روز نهم جمادی الاخری اردوی بهابون و کوه
 نیز از زاویه امام زاده بهمن علی حرکت کرده در کرمانشاهان بمخدمت اقدس پوست و نیز
 دو پوست و مسجد خانوار از نذ که در ایام استیلای افغان تا آن زمان در سمیت سرانند و سیلا
 خور سرکشی و شرارت مشغول بودند حکم والا عبده بابا خان چابوشلو و سرگردگان که در
 بر جرد بودند غرضدار یافت که بر سر الطایفه رفته تنبیه کامل در باره ایشان بعمل آورده
 جمعی از روسای الطایفه را مقتول و با بقیرا با خانه کوچ روانه خراسان نمودند
 بعد از آن افواج قاهره که در لرستان و بر جرد و همدان داشت بامر والا در حرکت
 انکه که در کرمانشاهان بود حاضر گشته چون قطره بدر با پوست شد بر سر
 در میان توجه مولک بهابون بجانب بغداد و کرکوک و صادرات این

ایام نخستین

اگر مانشاهان اعلام گشته نوزد فلک فرسا و طغنه شوکت ربیط زمین و آسمان گشته
 در بیست و دوم ماه منور که اواخر قوس بود برج حوت کوه کبیر اعظم یعنی صحرای ابدیست منزلت
 علم گردید چون احمد پاشای تاج الان از جانب احمد پاشای واکان و کجک
 و تاب که در شش منزلت کرمانشاهان واقعت منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی
 در آن مکان بمجا فطنت نامور بودند آغزوق اردوی بهابون و توبهای از در هاست و در ماهی
 گذاشته مقرر شد که کوچ متعاقب میآید باشند و خود بدون مکث و درنگ
 فوجی از ننگان لجه جنک از راهی دشت بغرم ششون ایلغار
 و بعد از وصول بمنزل گردید معلوم شد در جمعی از رومیه در طاق کسری و راههای معروف
 که گذرگاه لشکر فیروزی اثر متوالست شد بقراول اقدام دارند آنحضرت بعد از اطلاع
 اطراف عین و سایر در جانب جنوب کوه بلندی بردار که کوه کاوردان اشتهار داشت
 بنظر در آورده بقلاواری الهام ربانی و راه غائی تا سیدات سجانی عنان غریت با نظر
 منحرف ساخته بلدای مهارت پیشه که صحر کرد و کوه نورد آن وادی قریه بقریه و پیشه
 بودند بدو دست احجاج و نیاز بعبان توسن غرم خدیو صاحب اندیشه در او نیجه غرض
 کردند که طایفه منبت و هم سبج بلند پروازی در هوای عبور از این مکان ببال و نیز بکوده
 و عنقای غرم هیچ کردن فراز بقله قاف ای کوه فلک شکوه امنک صعودی نمود
 آنحضرت قبول این غنچه نکرده باز بلند پروازی را در هوای عبور از این مکان پروبال گشوده
 هر جا اقبال شهاب پیش لشکر افاده کرد و بای کوه و پهنوهای آن موضع بر شوه را
 گاهی سواره و گاهی پیاده پیمودند و آن را ای بود پس صعب المسالك

راه جویش چون چشم بخیلان تنگ و بای استیلا نیش از قبولیت و بلند جان
 نایب بود آسمان بنظر آره فغش هر روز گاه آفتاب از سر بر میگردد باز سرگردان آن امر
 محالست و مخرج مقوس بر شب بقصد قله رفیعش ناک شهاب انداخته تیر مرادش بر
 بای آن تنگ میاید باز نکرشته همان خیاست
 القصد آن کوه بلند و آن قله آسمان پیوندر الصبوحیت طی کرده هنگام غروب آفتاب
 بنشیب آمده چون پاکوه غر نزول خدیو فلک شکوه سر بر برین افراشت نظم افوا
 منصوب را دشته بدست مرشد کرد و باز خود از تنگ راه حله پاشا خشد و در عرض راه پناه
 برده واری ظلمت لیل رشته جاده از نظر کم گشته آنحضرت خود بجوی راه پرداختند و
 و شمس از دلاوران که در اطراف کاب و الاحم و در انشتا پروانه و ارجان سیاه
 انتم بودند از خدمت قدس غافل نخته بقیه لشکر از غفلت میاید مدخلت اینک نمکنی که در
 طلب خاده واقف دیده بخت شان مغلوب راه زنان خواب حرمان پذیر فیض
 رکاب ظفر اثناس شدند
 متعارن طلوعه صبح که آنحضرت بجوای قلع میرسیدند بمعنی معلوم را جها نخواست
 از استیلا که عتبه آنحضرت خود غشی را بار و سپاه تائید الهی را مدد کار داشتند و قیدیل و کثیر
 لشکر و جمیعت قشون و خشر ظفر نمیشدند
 بعد از ادای نماز حاضرین رکاب بر سر قلع و دایر چاول آغاز و مرکب تیر کشاری جلوه
 ساز کرده رومیه از خیل اسبان دلاوران پیدار گشته بفرجای فاصحوانی دیار هم جان
 اجل را با خود قرن و نیم که سرانته خواب برداشته مرکب را بر بالین دیده سر اسب
 کریر کرده جمعی ایشان عرض تیغ کین گشته احمد پاشای باج الات با اکثر سران و متقا

به زنده گرفتار گشت و اقتدار و اسبان جنگ جو بر طرف و باد بایان نمک نورد
 ستم با خرمه کسب با لیب بدان ظفر شاکر گشته اگر چه از امید داشتند و تاب باده
 متعارف نیست و چهار فرسخ مسافت است
 اما از پراسته سی و پنجاه فرسخ نبود که آنحضرت با و متانیکه کوه را بر سر بسیار گرفته بود هر چه
 تائید الهی در یک شبانه روز طی کرده نه و آغوش نیز بعد از پنج و نیم کوه را لا پست و در
 قلع و دایر را بر جهای متحکم ترتیب داده جمیع برای جمع و ضبط محمولات قلع و دایر
 برای ضبط غله و ذخیره و ناخست قرای حوالی هر روز تقیمن نموده فرات و دایر و دایر
 کوه احمد نو نایب تیریز با سپاه آذربایجان حرکت و قشونهای اردلان و مدان
 و سر راه بخود رفتن ساخته از راه قلع قره چولان روانه اردوی محلی شوند
 بعد از انجام این مهم روز جمعه غره جبال محب از دایر هزار لوانی ظفر اثناس کرده
 چون استحکام قلع بعد از معلوم و تحقیق بود که اگر موکب الامتوجه بعد از شوند احمد پاشا
 بقلع داری مبارزت و شخص خواهد پرداخت منزل منزل از راه قلع علی یک عازم
 که کوک شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب این را وسیع دیده مگر که خاک باده
 نیفتاد از راه تابلدی بلد با بعضی از اسبان و اسباب و اسباب اردو درین
 عبور از آب یاله با و قنارفت
 آنحضرت که در لبط خاک پیروشی ادراک استن سالم تر از آب می گذرانند لشکر
 نمک بکیر را از خود منع و بقدر تمیز سخی لا تر بدالت الامام خدا و او مبر خالی از خطر پیدا
 کرده اردو را بدون آفت و مخافت گذرانند و منزل طراوت و قباب ختام غروب
 بدو و مخرج برین پوسته نه هزار نفر از بهادران را منتخب و سه دهنه ساخته مفرقه را

بناخت

باخت ستمی تعسین و خود فوجی را بر گرفته بجانب کرکوک ایغار و هنگام طلوع صبح چپاوا
 به سمت قلعه انداخته سرور زنده و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج قاهره نیز به سمت
 مأموره داتا حقه با سرور زنده و اسیر و مال کثیر بار دوی همایون ملحق گشته
 و هزار نفر از طایفه سیاه در پشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند ایشان را کوچه باند
 روانه خراسان ساختند و از همان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بجا حصره قلعه
 کرکوک مأمور نموده کوک نصرت اشمارا بجایست و آتش گریه نهضت داده از راه قراچه
 عارم بخدا گشتند و در قراچه لطفعلی یک نایب نیز با لشکر
 هزار نفر عساکر آذربایجان و دوی هزار نفر از کردار دلان وارد اردوی ظفر نشان گشت چون
 راه بسیار تنگ بود مقر نشاند که لطف علی یک با جمعی برسم منقلای از راه داتا
 کرکوک عبور و شهر و آن را جلوه گاه خپول سیاه منصور سازند
 و کوکبه و الانیز از دوش گریه گذشتند قراولان جلاد و تتر و دو فرسخی اردوی ظفر کتر فوجی
 از رومیه را دیده خبر رسانیدند فی الفور خدیو و فرزندک با جمعی از تکه نازان بر اثر ایشان
 شافیه معلوم کردید که قحاح نام سر کرده عساکر و یار بخار است که با دوازده هزار نفر از رومیه از راه
 احمد با شاقرا و لای آن ناحیه آمده دلیران مانند غنای کرک که بر فوج غم نازد سخت یک منز
 قحاح استقباح کرده جمعی را مانند رومیه پیش انداخته بار دوی همایون آورده و در یک
 کشتان انطام یافتند و بجا نه والا روز دیگر بعد از ورود و منزل باطل
 سیزده فرسخی بعد از اردوی همایون را در یک مأمور یک فرموده خود هنگام شب که افوا
 نخم سبای قطره سان اخیر کشتان آغاز عبور و خیل کوکب از شوارع مدار است
 غم مرور کردند با فوجی از پلان منصور توجه برور گشتند که حیرت و زار از نصرت متحان

در آن شب تا احوال صبح ایغار کرده ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید
 از آنجا به سمت بغداد چپاوا انداخته از یک فرسخی جمعی از قراولان رومیه بمعرض قتل درآمد جمعی
 از اعراب کنار دجله که در کار عبور بودند با سرور در آمدند و چون به سر حد تعین پیوستند
 احمد با شاقرا گاه دلا از غبار تفرقه و تشویش خاک ریز ساخته قلعه داری پرداخته
 از آنجا بجانب یکج که قرارگاه اردوی ظفر نشان بود عطف غمان فرمودند
 و از نوادرات اوقات
 خبر گرفتاری قحاح و ساسانه قراولان که بعد از رسیدن بود محمد با شاقرا حکم کوی با آنجا
 یان و رویای رومیه و دوی هزار نفر سوار و هزار نفر پیاده از جانب احمد با شاقرا
 جنود ظفر نمود و تحقیق متفر کوکبه معود از راه راست بجانب یکج غنیمت کرده آنحضرت از
 سمت دیگر بر بعد از قدم فرسای انشب توجه شدند و هیچک از آمد و رفت یکج
 واقف نگشته بود
 صبح که آنحضرت مام غنیمت متفر دولت
 انعطافند و استنشاد نشان بیایان مشهود دیده دلیران فرزان گشته بر اثر آن روان
 و عساکر و قبیله نیز که ساسای اردوی کیوان ایوی را در سمت یکج دیده سر اسیر نموده
 به کشته که در عرض راه فریقین و چهار یکج یکج گشته
 اولان یو کاسکار ماسه هزار نفر از دلیران مامدار که پیش ناز و صید گاه دشمن بکار بر اهر یک
 بر تیر انداز بودند با ایشان در آویخته بر تیر شیری شیری و به ضرب دست دلیری از پا در آورده
 تمام آهنگ فرار
 اما چون جنگجویان رزم ساز و میان آن گروه
 قلعه حاصل بودند آن گروه راه که سیافه و طرفه العین بمکی ایشان عرض تیغ کین و بسته
 غم کند افواج ظفر و کشته شده محمد با شاقرا نیز دست گیر و سلسله گرفتاران پیوسته

رأیات جهانگشای قیام و فی وری دار و منزل یکنجه کشته یک روز برای لغت شبیم غنایم در امکان
نوفت روز دیگر از آنجا حرکت کرده بر آن تعیین مکان نزول خنک
فلک سیر نظر را در اطراف قلعه کرم جولان ساخته سران شب را که در محاذی قرار بطور ویژه
معطر اما بنیامین کاظمین علیها السلام در روز فرخی بغداد واقع است اختیار و در هر شب
شادمان شوکت نشان را در امکان همه دوشین سپرد و اساحتند

از بدایع و قالیع اسک

در روز شش که قراولان روم با محمد با صید شیرکاران کشته شدند علی نام افشا عتفر
عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته سرش را آویزه فراک جلالت ساخته سر کرم تعاقب بود که
از رفاد ورافتاده و سر رشته جاده را از دست داده شد در انضام سرگردان سیر بر و تهرکا
که ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن در آور و بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده
مقارن آن چند نفر از عثمانلوی اهل قلعه بسر وقت و رسیدند و چون با گریز نداشت نزد
کرده سر را در گوشه پنهان و دیرانه بر آن طافات کرده گفته بود که از خدمت آنحضرت
میایم و با احمد با بیغام زبان دارم پس در قلعه نزد احمد با بردند و مشایر
با بن نج از جانب آنحضرت او ایام و رسالت نموده که چند روز است که این ولایت
چون کما جلول و بران حضرتشان است یا پروان آمده خنک کن با قلعه را بسیار در جواب
گفته بود که آنحضرت بزرگ و فرما بر و اسما ملک ایران و در آن دولت صاحب اختیار
و عتد امور است لیکن با آنحضرت قصیری به سپردن قلعه ما ذونیم و نه بجنک کردن نامور
جمیع از یکدیگر بان همراه کرده او را سحارج قلعه می رسانند بعد از آنکه نهضت
معروض خدمت والا کردید فلاح سر کرده دیار بکبر ابعز خواهی اینکه تبلیغ این بایم بقا
خدیو

نخایه خسته فرجام نبود صورت و تمخو و دیگر است نزد پاشا فرستادند
و در چهاردهم شهر شعبان المعظم حسین محمد و کشتن آن بر آن طر و در صورت انجام تمام
یافت و جمعی از خوار چیان کجا فطنت امام اعظم ابوحنیفه معین کشتند که احدی از عوام
مصدر به ادب و خلاف احترام کشتند چون قلعه کیمان ذخیره آن نواحی را پیش رفت
بقلعه کشیده بودند مقرر شد که دو آب پاه فیروزی آب رفته از خرمالو و منید لیج آذوقه
حمل و نقل رود و نمایند و بنا بر اینکه کشتیه های دجله را تا ناه و مویه در آن طرف دجله جمع
خطا کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند فروند کشته در میان دولا بهایافته شده بود جمعی از
افغانه را سوار آن کرده با طرف آب فرستاده که شاید سنگری در آن سمت است
تواند فوجی از قلعه کیمان بدافعه ایشان برداختند
چهل نفر را مقتول و بقیه کشتیه ها نشسته خود را با جل نجابت رسانیدند چون محمد مصطفی با
والی بغداد و قمره مصطفی پاشا و الی غرض از جانب احمد با و الی بغداد اب حله را در
حاضر دیده با فوجی از رومیه انیمت کشته بغداد آمده در محاذات اردو کما در آن طرف
آب منظر پس و مورجل بسته با تو خجانه و اسباب کار را روای قرار نصب کرده بودند بکمر
خاطر اقدس آن بود که شاید از آنجا خبر دریافتند با آب سیمان بنوی شعله فرخی
بل چوبه بطریق خبر بر روی آب تعبیه یافت که است و شتر مالای آن میکند
تفصیل این اجمال آنکه در حال این

شخص فرور رسم سفارت از جانب احمد با ای حاکم بیه و اردو را عظمیت
کشته تعلیم او و حکم محکم حضرت ظلاله فرمان بران جای کشت از شختان آن
سختها سطر و غلیم و چوبه های بزرگ و صحنه بطول چهار و پنجره قطع و حمل شتران کوه

کوهان و در محل موسم بدو خال که در وقت فرسخی بغداد وقت خالص کرده بود و در آنجا
 بعد از ظهر سبب شکام شام باد و از ده هزار نفر سپاه خون آم روانه و هر یک از
 سواران شخته چوبی پیشین گرفته صبح وارد حواله نروان ده فرسخی بغداد گشته آلات
 شش تایی باریمانهای محکم و طناب های قوی بیک در بسته و خیک های بر
 پر باد کرده در آن چوب است مانند جبر رز آب کشیده و وطرف از قائمه و عمود
 بزرگ محکم کرده
 بعد از آنکه خدو و بادل باد و هزار نفر از آب عبور کردند
 هنگام شام که غره ماه صیام اگر کشیدن تیغ هلال بر نصرت غاتان بلند اقبال
 استلال می کردند چون آنحضرت را از سپاه و انزل جنود الم تر و ما از عالم غیب بشروید باشد
 مقدیمی و بسیاری لشکر شخته تا همان فوج قلیل آنجا راه کرده مقرر داشتند که نقیبه
 لشکر بر قدر که میر باشد از بل با از کلک از آب گذشته تعاقب مویک فیروزی از بخار
 کردند
 تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر فرصت عبور یافتند که بل برشته
 طاقت در زیر پای آن کردن فرازان از دست داده کجیت فوج ثانی هم متعاقب
 بمویک اقدس روان گشتند
 حضرت ظل شمس انشب انشب انشب
 که دند که شاید غفلت بر وقت با شان رویه که در اردوی مقابل و خطیره حضرت مایهین
 هاین حضرت کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشوده اند بر سبب سستی جلد باد
 اعوجاج و شکستی راه هنگام طلوع فجر مجازات یکجوش فرسخی بغداد ریده فراوان
 طرفین و چار یک دیگر گشته و نفر از فراوان رومیته از دم تیغ و لیران زنده بدر فرستاد
 عبور آن سبیل جهان آشوب از آب برومیته رسانیدند
 و در میته فی الفور سینه و اعروق را رنجیده سرانسمه بجانست بغداد و بان کردید و سینه

آنحضرت ایفای فایده بود
 آنحضرت از روز و آنکان توقف و طرف
 شام از آنجا عازم بغداد و حواله که روز شنبه دوم شهر رمضان بود و حواله مسجد برای رسید
 هر چند که آنکان مثل بر شیب و فراز بود لیکن از هنگامی که تاسید الهی یا روزه بازوی اقبال
 پایدار و مدد کار میباشد هر یک و بلند در بطریمت عالم فردوس و همواره است حضرت
 الله آن فوج اندک را که پروانه می پروا شمع جهان فروز خدیو فیروز بودند بهفت قسم انعام
 داده رایت شایسته قرار فرافتند احمد با ملاحظه لشکر نصرت اثر نموده بقلبت ایشان و
 خود منتظر نموده حصار قلعه مامن جانیست داشته ته هزار نفر سواره و پیاده و سینه و سینه و سینه
 با تو سخانه و استعداد تمام سپر کرد که احمد با و الی غرضه و فراموشی پاشا متعاقب فرستاده الطایفه
 فوج از اطراف نیران پشته مصیبت صولت شهر شکاف طرح جنگ افکنده
 اگر در امر چور و مامور شد که دست شمشیر قلب انجروه نازند و در آنجا که بر خاک گران
 چاه و سوراخ حکم خانه زبور داشت پیش و سنان لدن شمشیر زنگیر ادراک کام ایشان
 سازند و مکان رومیته که مانت را بر تفنگ سوار کرده در کنگره اشظار بودند و دفعه شنگ
 تفنگ شمشیر دم دلیران شیر و شمشیر از شمشیر رم کردند
 پس ترکانه کوکلان را بمقابله ایشان مامور ساختند
 آنها نیز بهین منوال رو
 بر تافتند و همچنین دهنه بدسته بامروالامرک بلاد مستمیدان تاشه و تاب استهانه
 نوایر تفنگ نیاروده باز گشته سوای دلاوران افغان که در جای خود شیشه پایدار
 پیش گرفتند و در ده که رومیته با ایشان محو و رمی گشتند سینه را بدست تیر بلاد اماج کا
 سهام قضا ساختن بر زبان سنان و دمان تفنگ جوابت از امیدادند چون
 کثرت افواج رومیته اکثر سپاده و کثرت عدت شان از خد زباده تو سخانه و استعداد

شان آماده و سپاه این طرفت بیا رگم و همه سواره چند روز بود که در سعی و تیرد قدم فرساده
بود و دمی از کار و پیکار نیا سوده بودند
آنجا برآمد ایشانات را بصیر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم دلاوران میبود که اگر از دشمن و
برتابند مانند جلد عدوی خوشخوار و قهار است
اما چون معامله کم بابا
کمر موافقت پذیرد و دامن اینخرف و شکر و بر آتش افروخته غیرت غازیان می آید
کشته نزدیک بود که صابست عین الکمال گرفتار گردند و بجز جوی صله را از این واقعه در
برماند مایه در شب که اضطراب فزاده لحظه بلخه در خاک خضوع جبهه سبکبار و جلا
امداد از خدا کار ساز بودند

که در خلال اینحال کردی افوج ثانی که از آب گذشته میآمدند از چند میل راه دور
سرزمین چشمه غبار دیده خشم خمره سرگردید و هر افسر یک تن جهان پیرایش چشمه
فی الفور ایشان را در کوفه مانند لخته برق و نفخه صحرای یک سمت و دشت افغان را نیز از یک
سمت دیگر بجانب رومیه حمله و ساخته بتابند الهی و مطوعات قابل طلع اساسی
قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه بغداد منهدم گردیده و بیخ میانی تا بای قلعه سرفراز
نخبر از نظر متجاوزان ایشان تا بش دست و نشان ابجون از پشت باد پایان بجای
هلاک فزاده تو بخانه و آثانه ایشان با کینه بغداد و سر حیرت و در آمده نه کام شام با
نیل و ظفر و بلوغ غرام مجادی اردوی ظفر فرجام که سحر رومیه بود با کشته نصب اعلام نصر
ایستام فرموده در آنروز طایفه افغانه چون مصدر دست ثانیان و در حقیقت نشاء ان
فوج نمایان شده بودند بهر باب طایفه واحسان و مشمول عنایات پیکران کشته خند
مرا چور لو و ترکمانیه که روی از دشمن بر تافته بود عرضه تیغ با سخته سرگردگان ایشان را
بطور

بطین سنان زبان خمرهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی به سمت سمرقند و حله
نخست اشرف و کر بلائی معله و روماحیه تعین نموده کله انخال بحیثه تصرف در آوردند
بهان قلعه بغداد و تصرف احدیاشا باقی ماند که آنرا هم توب و حوالهها سرکوب است
ترزل در اسلخ خاطر باشا و قلعه گیان می انگیند
پس حکم بمایون صادر شد که اسبابیل چوبی را که از نروان اردو آب نامکان آورد
در برابر روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام بهان طریق که مذکور شد را بنویسند که افواج
قرین با نظرف آب مدوشد توانند کرد
پس از سران تپه کوچ کرده در نزدیک امام عظیم قبه شادروان غزو تکمین را سبک کشتن
سپهر برین ساختند و از جانب کوه و روماحیه کشتیهای فراهم آورده جبر متین ترتیب دادند
و نیز بمجاری غم متین قلعه محکم در جانب غربی کینه بغداد در طرف بغلا و قلعه جات پیکران
جانب جنوب و سمت شرقی حصون استوار در کنار دجله صورت تمام یافته بهر یک
قلعه جات فوجی مورشند
و جمیع انجا فطرت آنجا مامور و کشتیهای فلک رفت علیحده ترتیب داده تفکیک میان قدر
انداز بر آنها سوار کرده در میان شطرنج انداخته که بهر جهت راه قلعه گیان مسدود
که از روی آب به سمت بصیره و غیره تردد و شواستند کرد
و در آن اوان شیخ عبدالباقی شیخ امشا شیخ بنی امام که صاحب جمعیت زیاده و
تابع بغداد بود و در کاه معاشسته مقرر شد که با دال خوزنه سلک جمعیت خود را
داده متوجه بخبر بصیره شوند از صادرات امور آنیکه غنی خان حاکم حرم بهمیر
خان بک نایب فارس آغاز مخالفت کرده و از خود رانی در آمده میرزا با فرکار

لا نیز جمعی از اعراف و اعیان که مسکن شایع احمد مدنی بود جمع و بر سر و بیخ خان پیکر اهل
لاریجته اورا مقتول و اموال و اعیان را غارت کرده بر سر است نزد شیخ احمد مدنی که ریخت
لند احکام و سرگردگان حویره و کرمان با اتفاق امیر خان بهک به پیشه اند و مفید مامور گشتند

مأمورین هر دو را بر او نه عدم فرستادند
در ذکر وقایع او و سیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد
و پنجاه و پنج

نوروز فیروز این سال بعد از آنکه سر عسکر کینه خواه دی از جوش خروش سحاب اظهار
دبرق و معارضه با و اهل حران زمین شرق نموده با قضا و تصاریف زنان جنود کشتن را پی
بار و برک و ترکمان فیروز چمن اترک تازی عاری از جوش و برک حش پسران را تخم افشام
چرخ چهارم در سیم شهر شوال سال ۱۲۰۵ هجری لغزم متحد و ضاع جهان نسیر منزل
جبل تحویل کوکبه عزویشان کرده ساز برک تواریخی نموده کردن فرازان کلان
از غیرت موی برین غارت و خون محبت در عروق افشاده لاله و شقایق بچشش
نیزه داران شاخار بقصد کینه جویی شاخ شانه برخاستند و با قچیان رعد آواران
ریاحین در ست دشت و کذا و صفها بر آراستند بلان نیلوفر و فروردین بالکرمین آغاز
مچار به نمودند و در میان نیز مغرور مارا اساس ثبات و قرار خراب و بخت باین فتنه بکسر
بروت و بیخ را از خطو طلعه اردی بهشت زمره انکشته و راه عدم نمودند جشن بوزوری
بصد فروزین در خارج قلعه بعد از ترتیب یافته زرمای کامل عیار درخشا ثرا از آخر در
طبقهای سیمین صافی تر از ابله آسمان بر ابل نرم بدل و تیار و هفت هزار دست
خلعت مرائنه و انوار رخ رشید شعله بران لشکر و عظمای عسکر عنایت گشته

آن اوقات از شدت محاصره کار فاعه کسان بعد از چند انتظار از انجام بی نوعی اثر
غدا بالا گرفت که هر روز جمعی از فرط کسری از بالای حصار بروج خود را بر انداخته وارد معبر
نظر اثر می گشتند و از جانب خاسته لاریجته و احسان قاتل بر چشم مواند کمالوان
در اردوی بهایون مطلق العنان بر میزدند

و در آخر هر رات غنیمتی و ثمر دار و محمد آقا که خدا بگذارد از جانب احمد پاشا برسم استیمن
وارد در بار سپهر اقبال و در باب سپردن قلعه بگذارد تا آخر ماه صفر تقعد و استمهال کردند
الفقه هر روز آمد و رفت و سفر گفتگو در میان احمد پاشا و امنای دولت بدست و
و در خلال آن احوال توپال عثمان پشای صدر اعظم

مفوج بود
که سابق وزیر اعظم و سیر عسکری منصوب بود با صد هزار نفر سپاه کینه خواه روم وارد
کر کوک و جو اسیر در اباس مبدل اینجور اقلعه رسانیده احمد پاشا در ایفاء عهد
و در قلعه داری سخت گردید بعد از ورود و سر عسکر بزرگ بامر حضرت قتل و دوازده هزار
نفر از جنود قاهره را اسیر کرد که امیران کار آگاه محاصره و محافظت بروج و قلعه است که در اطراف
قلعه نزدیک اده بودند مامور ساخته سجدی ضابطه را مضبوط کردند که بر قلعه کسان
نکرد که قطره از آن بجز کمران و وزنه از بر تو خورشید تابان گم گشته

پس افواج حضرت پشوه فوج فوج و کرده کرده قبل از حرکت ایات از دما بیکر متعاقب
مستواله یک دیگر قرار اولان و متعاقبای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه بیستم ماه
صفر باقیه افواج بجز مواج از خارج بگذارد برسم ایثار حرکت کرده
روز دیگر حواله صبح بقتول پیش کشی و در آن طرف نیز کوکبه سر عسکر بر کنار دجه نمودند
چون روانه از کوک بزم جان را در عمارت خود ساخته میبایند بهینکه آن دو بکمر خود

دو دویای تشبیه این یک دیگر شش در میان مکان که موضع مشک است با هموار
دست عربی آن محرابه ذخیره بود و نصیب نام قرار در طرف دیگر را موی چل و منظر پس
اوه قلعه آهین و حصار آهین از غزاده و توبه مادیچ در اطراف منظرین بنا نهاده و
بنار را برنج های کران یک دیگر بودند داده و غنیمت که مقام اقامت و استقرار
چوبیان و تفکیک چیان کردند

پس پستانان ایشان بمقابله بروختند چرخیان لشکر جلاد است از که همیشه مانند
سحر که بشرد گویند انورند بصورتیکه ترک نیرزه گذار و هر سپاه شامی ظلمت را بر زمین
بیک حمله ایشان را از پیش برداشته شعله سیف شان بر فشان خرمین
جمعه از ایشان سوخته شسته بدمان اینک به پناه کو اسر عسکر گریزند از همان جرجاه بجای
گر کوک شامتند و لیران طرح با رة والا مانند فوج نجوم با مداد چرخیان انجم کوک بقلب
است انداز بجم کشته الطایفه عنان بایاری از دست داده و منظر پس خود شخص جت از اطراف
آن شروع با فروختن نایره توب و تفکشت گری تو بجان آتش فشان غارتگر کردند
زمانه نمکانه گیر و اگر بود اینک حضرت ظل الله ببطون تو بخانه الطایفه میان بهمت
سادگان بخت که را از طرف امور پورش ساخته خود با فوجی از قنفط کینا حلاک افغانه
ببر آن حصن آهین حمله و کشتند و از آنجا که از و میخیزد سرانگ منقرض بر زمین
برق اندر دهم کافیه داخل بجان و صحنی از توب فانه را تصرف کرده انیمت دیگر متوجه منظر
ایشان گشتند مقصود آنکه در همان روز کار ایشان از انبصل رسانند ریاست عتبات بخیر که
بزرگ سایه جناح آن استقرار داشت به بلند پروازی سرگردان جلاد است کتر سواران
چشم زین بصیدگاه هضم افکنه بال و پر گشوده بدون مرقد بمون از مکان مقرش آمده سوار

و پیاده

و پیاده یک دیگر آمیخته و هر کس تمناای خود اسب اعنای بهمت برانگیزد
القصة زمان حرب و اوان طعن و ضرب انچه داشت گاه تا عصر تنگ امتداد یافت جوت
موضع جنگ سمت شرقی معسکر رومیه در جانب شت اتفاق افتاده آب در جل و منظر
رومیته و موسم شدت تموز بود و از یک طرف لشکر شدید الصول از سورت کرمان و از
سپاه قلب سوز عطف سجدی نایره کین را اشتعال داشت که جوت تا فکرت بریان و
عین الثور بر شنه شیران و غاکریان میشد زخو رشید گردون منش هم رکوب
آب آن چشمه آتش هم چنان آفتاب آتش فروشی زنا مش زبان در دنا
سوخنی چو مرغی شدی در هوا جلوه کرد ز تاب خورش سوخی مال و بر دل
خاره کاب انقباض و سر کو هر چشمه آب بود سمندر گزشتش
افروشی اگر سوی آب می سوخی

القصة خدیو بهمال در بینیک با فوج سادگان در منظر پس مشغول گیر و دار بود و نفر از
قنفط رومیته در زیر دست و پا آتش زین نام آنحضرت در آمده صرخه نواز
شاه اندازی بخاطر ریده مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای آن سرور وادرا
درایت سکندری یافت پس چاکلی کرده بدستگیری تاشید کرد کار و عنان داری
را ایضاً قبالی سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعله طلعت آتش یار هر کشته در میان
جهان لشکر مشایخ خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیته گشته دیدند
خدیو بجز و بر مانند سمندر از آتش روی نیتا بد گرم تیر گشته از اطراف آنحضرت
پر خاله کردند اما خط الیه سپرداری و عنایت حضرت باری نکه داری نموده گزندی بدست
نرسیده خدیو همایون فردینکامی که سینه غر مش با دبا توایم با دپای بجز نور و در میخیزد

و دریا

و در این دست سواران رومی را بنویسند که آن زمان که ملک
از ایشان یک نفر را بفرستاد که مرد و مرکب بصدقه حضرت لیس غلطیده بر
پیشش نیز سرکشی کرده بود و مرکب و پیکر آن شخص خورده و دوباره برآمده که خورشید
از جانب خاص پیش آورده
آنحضرت باز قدم بر حلقه خیمه
گذاشت و میفرمودند چون نواب عیسی بن ابی طالب و شایع بود و قتل
قتلش از فرط تشنگی تاب بود و غلطیدن است که درون غرام آنحضرت نیز صلاه
گفته دلیران را که آن شد که مکر سرور کشور را در پیران خیمه کاری و قتل قیاس را در
کاشن دور یک جهان موسم غاری رسیده و راه اختیار از دست داده و تشنگی و غلج
و بیست و چنان مرغ منظر از خطا نظم شکر حاضر دست باز داشتند و کوردون توان
ما چار از شامده اینجا که جنگ کنان عطف عثمان کردند که فرستادند که اردوی بایان
و امانی قلعه جات از اطراف کوچ کرده بود و بگویند مانی شوند
و خود بجانب بر توجّه فرمودند و در آن معرکه جمعی از دلیران از بی آیه دل دریا کرده و خود را
در با آتش زده و جگر خوش باده فنا کردند و برخی دیگر از بیانی بازبان خشک و دانا
تشنه لب و جگر روان گشت دست از آب ان زندگستند
آنحضرت سخن اینکه همه جبهه دو هزار نفر از دلاوران لشکر و پیادگان نقشه و عله توخانه عرضه نمودند
و توخانه بفرستادند و آمده جمعی که در سمت شرقی و جلد بودند و مانع آغاز کوچ کرده و بر مرکب
و الا پس هستند چون پیش از وقت یک نفر از رومی که بجهت انجمن را بفرستاده بود و جمعی از قتل
برون آمده جبهه قلعه را قطع کرده جمعی که در جانب غربی و جلد و قلعه است آنست که اقامت دارند
راه عبور را بسته دیده با جمعی از راه جلد و حلقه با غایت یفنی امام و لیدی شیخ داود را

خود را با حسن عاقبت رسانیدند و سر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و در روز یکشنبه کرده و بهشت
عزیزت بجانب کربلا فرات
و بگویند یون بعد از در و دیند بجز
ابواب مشاوری و گفتگو بر روی سران و سرکردگان لشکر کشیده فرمودند که این شکست امی
بود و مقتدر و در پرده غیب مستتر تر از زشت تقدیر بخوان سپید و از حکم قضا توان رنجید چنانچه باقی
بمن گزید بخت دولت فران بکرم جهان را گران گران کرم سگداری
نیفتد بدست من و سر نوشت از هر چه هست همه سرگردان و سران
سپاه با لقاء با تف غیب با عقیده صاف و اخلاص قالی از زیر بخت است آنحضرت عرض
کردند توان سایه بر زمین از خدای که دارد در آن سایه منزل بمان
اشارت ز تو کین گذاری زما بشارت ز نوجان باری زما بذاریم
اندیشه از کارزار تن با تقدیر پروردگار پس آنحضرت با اخلاص کینه
بدین عزم فاستحه خوانده آنچه از خیمه و دواب و اسباب و بانی ماست حاج که در آن سفر عرض
تلف و تاراج شده بود و ولایت حواله گشته فرامین مویکده در باب سرانجام آنها با طر
مملکت در قلم آمد و نیز با کلاء لرستان قلی و کرمانشاهان و همدان حکام صاحبان
و اینان اخلاص سپه تعیین کرده ایالت کوکب سلویه محمد خان بلوچ که تا از زمان پیش
اشغال داشت بعد از شش و دیر فول مکرمت و مقرر فرمودند که با اتفاق امیر خان بیک
و قزوین بایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده و بگویند
و الا ملحق شدند و نیز امر بایون بنفاد مقرون شد که بر محمد خان بیکر سپه که مرآت
ششزار کس در مرآت بوده بصیانت حدود و قنار پردازند
و طماست قلی بیک حلا بر سر دار قنار با احکام فراه و قان و بستان و تون و غیر آن

باشد از لشکر فیروزی اثر که تابع امر و فرمان او بودند و موعده مقرر در همدان حاضر باشند
 و همچنین جمعی از جوانان غیرت مند خراسان که ترتیب یافته رکاب کار از راه
 خدیو شیراز و شیراز به معرکه جنگ آوری بودند با شجالت و اراد دوی حضرت ائمه
 که دیدند و از نزد لجنین وارد همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه
 بنیان گشتند و چون سابق برای کوچانیدن آشوار و الوار و سیله و اگر ادر و لای و غیر
 ایشان صد هزار تومان زر نقد در نزد محصلان موجود بود بسبب اینکه کار در سمت عراق
 افتاده تخلیه حدود عراق از ایلات و اخام مقتضای مقام و مناسبت وقت و هنگام
 بود کوچانیدن الطایفه را متعوق انداخته آنچه را علاوه صد هزار تومان دیگر برای تحریک
 اوضاع لشکر و جبر و نقصان نفوذ و بدست جوقه بجهت محمود و سعادت خراسان گشت
 که حجب و دامان لشکران از نفوذ غنیات مالایال و هر یک را که اسب و توانایی
 اسقاط شده بود اسب پست توانایی عطا و همچنین از شر و استرو چادر و شیر و سپر و
 و مغزو و ماقه آلات حرب اسباب نفرتی و غریب و میخ و دواب و جزویات دیگر که برون رفت
 و بعد سستی قدر از مالک محروسه روز بروز میرید فیا بین آن گروه جلالت پرور حضرت
 انعام یافت و عرض شخصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت
 رتبه حضرت فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی از و افواج حمیت کثر و معاضد
 مقرر متوالی یک دیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوه ساری که بجز و خا میوند و ادر و
 حضرت پروردگار داخل معرکه شوکت اثر گشتند
 از سحر استیلا حیرت افزا اینک در ایام توقف موقت و لا اله الا الله تع
 پوست که میور پاشای طغ حاکم و آن بعد از وقوع تسبیح واقعه بغداد از هان و غیر
 با فوجی

با فوجی از اراد و جوهر و موبه عازم تبرک گشته در سمت قراجه داغ و تسبیح جلالت جلوه داده تبرک
 با فوجی مامور به محسن شیدان آوازه حرکت تیمور مزبور در صد و تحلیه قلعه و شهر تبریز در آمده
 آغاز کوچ کردند و هر چند لطف علی یک نایب تبریز بجانفت برخو است بود مفید نیفا و شهر
 خاله و اطهار نام فرمائی و بدینکال کردند
 معهودی از افشاریه و غلامان خراسان که همراه داشت در شهر تبریز حیرت بر برده چون
 قلعه بان جمع قلیل در حوزه امکان خود نیافته ناچار با اتباع سباسب مراغه شتافتند
 عبد الرزاق خان مقدم که در آنوقت از جانب ظل الکبریا حاکم آن مملکت بود و در
 لطف یک بیک بسته راه بدست کشیده ناچار لطف یک عازم خلخال گشته حقیقت حاکم
 بعضی اندکس و الارسانید
 پس از توقف فرمان بعضی از عا که منصوصه بحفاظت حدود دار المرز مامور بیکت شایع
 فرقلو غم آبخاب که در اسرود میود بخلاف خانی و سرداری دار المرز و ایالت تبر
 آباد سمرقند از یافت و با جمعی از سپاه خراسان روانه کیلان و بسیاری از
 ملازمان آذربایجان را که بر همزن هنگامه دولت گشته از معرکه لطف یک فراری و در
 روانای جنخل دار المر متواری شده بودند بموجب امر و الا بدست آورده و رانده ای این
 عاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته و جمعی هم در اطراف ولایت ادر و سیب
 تاویست گشته و نیز طایفه بختیاری که از کوهستانات خود را و نشین سبیل و
 بودند از استماع واقعه بغداد سرازیر گشته و بر آورده یک باره ترک اطاعت و فرار
 برداری کردند
 چون پست پیشهاد همت فی الا آن بود که بعد از فراغ
 از همت سمت روم باز حضرت شاه طهاسب جالس بر سر سلطنت ساخته بمضا
 ان

آن ارضی واسعه شهباز بند پروازی کثورتانی در هوای فضائی قایلیم و دیگر مال
کشتا سازد در ایام توقف کوکبه طغری بغداد که کار با صورت نو
و کسوت تجمل ظاهری یافته ملائکه ابر با ششی و میزرا کافی خلفا را برای آوردن خبر
شاهی روانه ارض مقدس ساخت مامورین نیز در هیچ ماه صفر
آنحضرت از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند که سانسحه بغداد حادث
و تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت و در چنین وقت که عزم مایون ظل الهی
با نظام و کین خوای بود از مصالح دور و عایق امور بود فرمان والا غرض و ریافت که
مامورین از راه دامغان در ملک شاه طهاسب روانه زندان و محذرات سرانده
نیز شاه عباس در آنوقت که سکه و افسر بنام او بود از فرین حرکت کرده روانه زندان
آن خطه خست نشان را مقرر و کوکبه عزویشان سازند و طهاسب خان جلایر که حکومت
سر بلند و زمام تمام عراق را بقبضه اختیار و قوا و جمعی از سپاه حضرت پناه را متابعت
مامور و مقرر ساختند امر و الا صادر شد که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام ملک عراق
در ملک ملائمت نظام داده در ملک عراق که وسط مالک محروسه است و متعذر
از هر طرف فتنه جوید که سرکشی کردن فراز و با جمعیت خود بشپیه او بردارد
و جمعی هم بحد و سلطانی معین و مقرر شد که بکناش خان سردار کین و لطفی
با حکام افشار و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود و ولایات خود خبر در آورد و در حکام
با عانت یک دیگر اقدام نمایند
در میان نهضت رایات تازی در مرتضی ثانی بجانب و مبعوم
از شقام و قضا مای آن ایام و روشن موب و الایا بجانب کوکبه

بعضی

بعد از اجتماع سیاه منصور و نظام و تپا فی امور و دست و دوم شهر ربيع استانی جمع
تا سید سحای با شوکت اسکندری و فرسلیما بشوق ملاقات عثمان پاشا سر عکر از بلده
حمدان را بپشت افراز لوای کین جوئی و مملکت تازی شدند
در روز و رود بکرمانشاهان با نهایی منهایان راست بیان خبر رسید که فولاد پادشاه و الی اوزنه و منشر
پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و دست هزار نفر از عساکر روم و سپاه آنروز و بوم از
جانب سر عکر که در قاعه کوکبه توقف داشت در کنار آب دیالیه مشرف به خلیج و مایون
مکانی که بجهت شاه اشتباه داشت نصب خيام اقامت کرده و نظرند که اگر موب و الایا
تبریز نهضت کند ایشان بجانب کرمانشاهان را بپشت جلادت افرازند
و چنانچه متوجه کوکبه بغداد شوند بمقابله بردارند
استماع این خبر به و آغز و قی را که داشت با فوجی از ملایان کرین و بهادران
قرین ایلیار و هشت هزار را در دو شان روز و طای خیل با و در قیاسا حشد و چند
مطعم نظر آن بود که روز را بشوین بر اطایفه تیره سازند اما بر عدت لشکر و شکی معبر افواج کوکبه
و آخر از جاده مدار است فکری زود ترک داشت و مایچه لوای سپه دار و در نیت فرور
پیش از عبور کوکبه فیروز جلوه کرد عرصه ظهور و بر ورگشته آن نیز جهان افروز شهر کثورتانی که
همه جا مانند ظفر پاشا پیش لشکر حضرت اثر بود بر اینها فی رای آفتاب بودند بر فراز غنیم
بلند که در آن نزدیکی واقع بود صمود و بدیده تحقیق ملاحظه فرمودند آن در بای لشکر را که
در کنار آب دیالیه بواج سپه نیکون موج میزد از لطمه اضطراب خيام رفیع قیاس را
جباب و انکون از بحر القلاب دیده داشتند که انکروه از بیجان عیار و گرد که بر خر
کرد میرید استنباط وصول خیم کرده از غلظت اضطراب دست از غنایان و با از کاب

نشانی سراییم بر پشت تو سن گریز آمده بودند و ایران خود آشام با شاره والا بلور بر
بانتایفه اسب ندانسته تانج فرنج ایشان از تعاقب و سرورند و بسیار و آخره پشمار بست
آوردند و جمیع احوال و اقبال و ختام و اسباب لطایفه جاسا بحیطه ضبط درآمد و دلیران
دوستانه روزی است و منجی مرطبه پهای وادی طلب و قدم فرسای بودی تعب بودند مالک
قطار چهار شده آسایش گزین ختام راحت و سایشین شاد روان استراحت گشتند

بعد از دو روز در همان مکان خبر حیرت افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض
راه بعرض والا رسید توضیح اینمقال اینکه محمد خان مزبور بنحویکه در

ضمن جادات احوال فاعنه مجدداً اسارت رفت با اتفاق محمود غلیجی از قندهار برآمده بود
بعد از آنکه نوبت سلطنت متعارف با شرف رسید از جانب و بفارقت

روم مامور شده بود تا بزرگترین اوزان آن مزبور بمساحت شرف نیز برگشته بود و محمد خان چون
دست خود را از دامن دولت فغان کیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا بانه

هدایای که برای اشرف آورده بود بقدیم امیدواری باین درگاه آسمان جاده شرافت خدو
فیروز نمید که در عرصه غیر دولت تازده اش مهر آسای نور پاش بر نشیب و فراز پست

و بلند است با آواز درها جز نوای درآمده بایالت کوه کیلویه عزراستیارش دادند
بعد از معاودت بموکت لا بخراسان آنرو بپناه که در میان اعیان دولت

ست با طهار خود نمائی کار تیغ سیراب سیرد کج نهادی خود را طاهر ساخته و بیک
میدان ایروان و همدان نشاء شکست فریباشیه و مصدر سحر بایست شد

در حین ورود کوک و الالباق که حقیقت حال و بعضی یون رسید که چه آخر غرضش بعد از
چند روز اقول یافت لیکن باز در روز حرکت موکت جمانی از اصفهان نیز جاسا

لطیف خرد و انگیزه پروی لسان خورشید علم و فروغ بخش صاحب حوال نیک
و بد عالم است و باره بدر شهبستان روز تیره اش گشته اورا حاکم کوه کیلویه بنویسند
و در قول ساختند بعد از واقعه که امیر خان پیک قرقانیاست

و محمد خان با قشون کوه کیلویه و فارس نامور بر کاب گشتند برای آنکه اولاً
از وجود شاه خص خاله نباشد از همدان احمد سلطان کمر لوی مرویرا بفارس

و قائم شد قرقانیا که بر تبه مهر داری سرافراز بود بخود کیلویه تعیین و روانه ساختند در حین
که محمد نمان خاین و امیر خان پیک بغرم اردوی معیار وارد جاید رتوابع لرستان فیله

شد با امیر خان پیک و قشون فارس سرخه برگشته بخت گریبان کمر حال محمد خان و
خارخار اندیشه مای باطل خارزیر دم غرمش گشته با فتنه جوان فارس و شوش و دیوبند

و هزاره از کعبه مقصود روگردان و هوا افشا و سحائب فارس روان و امیر خان پیک
با قشون افشاریه و خراسانی که همراه او میبودند عازم درگاه معی گشتند

اگرچه چو پشین وقتی که هنگام یاری و زمان خدمت گذاری بود صد در انحراف
فراوانی از اهل از با بجان در تحلیه تبریز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارس بآن وقت

محمد خان پیک که در غم قوی اساس مورث و سن و قصور و موجب خلل و فساد گرد
اما چون وقوع این گونه حوادث در شپاه دل دریا خوصه اش حکم

جبهش خار و خس در برابر زرق و لطافت کلاه خشک در بحر شگرفت و در مطلقاً
و منی در غم و تزلزل در خاطر انحضرت راه نیافته متوکلاً عا الله تعالی بانیت رنج

و همست ثابت بعد از خبر روز که بنه و آغز و بموکت بایون محی شدند بقصد مقارنه
عسکر کوچ کرده در میان دهم حمادی الاول و اردیلسان سه فرسخی کرکوک گشتند

روز دیگر که سلطان خاوری با سپه منجوقی بر اوج غنوق افتاد بجای کما سر
عسکر با لشکر جهان و جهان لشکر در حواله موسوم بعمد اران که در محاذات قلعه
کرکوک واقعست تنویه صفوف ظفر و تنویه الوف بنود فتح و شوکت و فکر کرده عساکر
فیروزی را با باین روز قبال فوج فوج کرده نظم بسیار دادند و نظمه دلاوران
و دلوله رزم ستران و دبدبه کوس و روپن و غریونای ازین بذروه خرج برین رسید
کوکبه والا که از آن سلک و نظم و فرسکوی از آن رای و غم نمیشود
دیده از باب رزم کردید آسمان با هزاران چشم بنظر آن حیران و زبان دوست و
در عالم الضافات بناده کاری آن محنت بند آفرین خوان کشت نظم
سلیمان بدان کوشش کردید چنین دستکای سکندر شدت کس این
زعم و ترتیب آفرینید فریدون آن شکوه بینید عثمان پشای سر عسکر که بعد از محاذ
از بعد از انواع افشار و مهابات بنمود و قلعه کرکوک خارج قلعه کبر صولت کفر شفا نصیب
و قرار و رفع لوائی اقتدار و اطراف اردو خود را بفرخند استوار کرده بودند و صحت کار را
و تمارض دیده از معارضه پهلوتی کرده پهلوی بر تیرا توانی نهاده جمعی از ستران لشکر رویت
بفرمان اولیست بقبله و برو جنگ آورده دست دلاوری یاریند
از این طرف نیز دلیران فیروز جنگ روین جنگ بصولت شیر و جرات پلنگ بدو
تامل و درنگ بمعبر که کین آهنگ و مبارقه تیغ و شان و انداختن توب و تفنگ
انشاء فیروز نامه جنگ شدند جمعی از انطالیفه را سر تا ماند کوی دخم جوگا
قوایم مرکبان سلطان و فوجی دیگر سر خود بر گرفته از نهان راه پست از رسته اند و شتابان
کشته بقبله در قلعه تحن بستند و اباست منصور تا عصر تنگ در دنگاه جنگ قامت

اقامت افراشته به تخته کوهر کار ما سپه زرین آن کرده راجع ان کین اشارت فرمودند چون از
از معسکر و سر عسکر ظهور زبیده در همان مکان نامه کشنده ترا تیر و ترنده ترا نشیمن مضمون آن
مسکت و کلو کیر جناب سر عسکر بیک نحر بر آورده مصوب یک نفر از کفار ان
شمار بر این که بر شوق ملاقات جناب راه دور و دراز طی کرده
آمده ایم اگر از مردی نشان دارید بمعبر که رزم قدم رنج ساخته مان و نمک او جاق غما نیز
بر خود صلال سازند پس با شطرا جواب مانی دنگ که ده از اسبجا که وقت باشند دل اعدا
تنگ بود عطف عنان بمقر عز و شان فرمودند
دو روز دیگر بهین منوال هر روزه بر سر قلعه رفته چون کمیت غم نوبال پشای سر عسکر
مضمار گیر و دار رنگ دیدند مقید با انجام کار او کشته تخریق قلعه سورد افشش را که در دوزخ
کرکوک بر فراز کوه بلند اساس و مقام جمیع اگر ادبیه و طباس و شجون بخضره و غله
بقیاس بود وجهت صحت بهر حماس ساخته از راه اغلر بند منوجه است
کشته که شاید اینمهی محرک سلسله جرات سر عسکر کشته از در مقابل در آید
در روز یکم موکب جان بخشایه وصول با تمکین میافکند قلعه مزبور بحیطه تصرف در
جمعی از اگراد با ایلات که از فحال بعیده با نظار ستانست حصار ازیم سلاب بخور
و سطوات جنود قاهره پناه بان قلعه استوار پرده بودند معروض تیغ آمدار و بیاری از دگور و اما
بقید اسار گرفتار کشته غنائیم موفور تاخت و تاز سباه منصور که با فضای جهان بر بود شتاب
چون محاصره بغداد پیش نهاد خطا قوی بنیاد بود و فرامین مطاعه بفر
نقاد و پوست که امیر خان یک با قشون خراسان و افشاریه که بان که در طاق سلطانی
کرمانشاهان شطر فرمان بودند آمده در کنار آب دیاله که در چشمشاه که از امگاه اردوی

پاشا بود جل قامت انداخته بروج مستحکم در آن مکان ساخته
حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته غلات شهر را و توابع را سر آرا بطایا
محاصره بعد از ضبط و از گردستانات و نواحی آن دواب و الاغ رفته غلات شهر را
نقل معکرا میرخان یک نموده در بروج اشیاء نمایند بعد از سه روز اعلام خطر از آن
مکان آغاز از اهتر از نموده در منزل دوم مجمع لشکاش اتفاق داده در باب غرمت بعد
و تبریز اشتهار کرده فرمودند

اگرچه اهل خراسان را راه صحیحی در پیش و مار گزیت بردوش خویش گرفته اند اما طلال
تاتن بسیر فرزند بدر کامل بخرد و قطره نیسان تادل در بار اطلی نکرده با سحر دقار دنیا
کوهر شاهوار شود در این حالت که اهل قلع از معاودت سر عکرمایوس و به تشویش
قطر و غلامایوسند هر گاه این سبیل خوشخوار تخریب ساس قلعه بعد از روان و آن
مکان محاطه لشکری امان شود و حکم خانه حساب و بنیاد توانای قلعه کسان صورت
نقش بر آب خواهد شد بازی اگرچه اول خام میباشد چشم در تحق دارد
تماشا های یکنین نزد ما پس بکشف لفظ عرض کردند که ما را تا جان درین است
با از طریق سر بازی نخواهیم شد و در جان ساری و فرمان برداری خواهیم کوشید بعد از
این مکالمات امر والا بعد و به پوست که اهل اردو دواب رانده خود را روانه شهر روز
و غلّه یک ماهه را حمل کنند و باید که بعد از ورود و موکت الیه بعد از آنجا
نقل معکرا بفرستند در میان آمدن توپال عثمان پاشای سر عکرمای
حساب ناری و وقوع محاربه و به قتل رسیدن سر عکرمای
پس موکت والا وارد محل موکت بفرستد کشته اگر او ملاحظه کرده که سپاه نصرت پناه خبر

و عکرمای دیار جمع و از آن نواحی کوشش کردند و چون که ضعف و کمبودی بحال نظر
راه یافته و یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب غفلت عنان غرمت استحضرت
کشته سر عکرمای را از انجیر اکامی دادند و او نیز این معنی را قبول و ضعف

حال نصرت محمول ساخت چون زوال کوکت دولت و اعتدای دولت ظل الله
مقدور بود ممشن پاشای که عمده پاشایان بود و از فرزند فرستاده همه جادو منزل متعجب
اردوی ایماون توسن جلالت جولان میداده باشد چون قرآنه مفر کوکت جلال بود او نیز در
تپه در بند هفت فرسخی سرداشن که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و مجرآن منجر نکرده
بود و مانع خود ساخته خیام اقامت بر افراشت انیمده و پذیر با نهایی قراولان بعضی
کنور کبر ریده روز شنبه غره ماه جادی الاخر طرف عصر با فوج کربن از

راه باریک که جاده غیر متعارف بود و منطقه عبور از آن طرف نیز فست مرکب ایلغار را نیز
ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که در

خارج راه بودند از عبور موکت منصور واقف نشده هنگام صبح در وقتی که جهانز مهر
انور بدر بنیاد فی کوکت و وصول نمکند نظم خدیو عدد و بند و کتور کشته

افراشته زرین کوا سخت جمعی از غیر ایرانیان پلنگ صولت پلنگینه پوش و
چیان برق دست رعد خروش را از دو طرف بر فراز کوه جاد داده داخل در بند شدند و
مطلع گشته سراسیمه بنوبه صفوف پرداختند از طرفین نیران قال اشغال و دست
بازوی دلاوران تخم افکن و خونریزی اشغال یافت از اتفاقات نادره اینکه
سر عکرمای بعد از روانه کردن ممشن پاشا سخیال اینکه مسادا ممشن پاشا بخیرت ناری
غالب آمده کوی نیک نامی از میدان ربابید دست اهل بر قفایش زده بتقریب امداد

متعاقب و از کشته زمین گیر و دار که بارقه بادلیج و تشک جیم هر دو را خیره کرد و عیال
کارزار روی سپهر سینه را تیره ساخته بود طلعه رایت سر عسکر نمودار و سیاهی شکر از محاربه
آن در بند نر جان مصدوقه بولج السیل فی النهار کردید

هر چند وصول کو که سر عسکر و رسیدن چافوجی سجد و در پهن کام و پنجره که شور و شرمایستی که
موجب دلیری رومیه و فقره خاطر و لیران طغرائی کرد و بدلول رنج راحت زبان
چون شعله طلب نک کرد کله توتیای چشم کرک آن حضرت انجمنی را عین تها
دانشه جنود غنی با عانتان داور جهان پرور که ران قلع طغرائی فتنین مباحث
فرسخ رسیده بود که حلاوت مراد و صد ماست دیرانه افواج نصرت پرور صفوف رومیه
نیش بر داشته تعلقب سر عسکر که با کمال شوکت و شان در سخت روان میاید ناچار
جسمیت بر قمار سوار و عاظم فرار کردید که دیران سهم کین و دیلان عرضه کین متعاقب
رسیده بریشان در آویند چون حضرت ظل الله بعد از ورود در

قوی را با دله ان افغان ابد از جانین کو و منتهای در بند مامور ساخته بودند که بعد از ظهور
حلاوت شکست سر راه بر انطاویه بند مامورین نیز از دو جانب پنجم افکنند و در
و سر و سینه انطاویه را حواله کاه تیغ و شان ساختند و قرب ده هزار نفر از آن کو
عرضه نمیشد و هزار نفر از مده اسیر سلسله تقدیر کردید سر عسکر را در انای غریبیت
بار نام گرایه از کرکستی انداخته سرش را بر سردار شان و منظر آنا سرداری
و جمیع اردوی محسن پاشا از احوال اقبال تو بجان و خزان سر عسکر متصرف و شکر نصرت
اندر آورده چون اغراض سران بخودان سرداران لازم بود سر عسکر را انجمن او طعن و
مصوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که اگر فاران آن معرکه بود است

روان سمیت دوم روان ساخته که برده در ملک دوم مدفون سازند و از آنجا
باز بقرا تبه که متفرک که غروشان بود منظر و کامران عطف عثمان کرده بابا خان چاوشلو
پیکر نیک لرنان را با جمعی تقبیل کردن که در حواله تر من رسال و کلک تبه از
و حله عبور و قله و سخت لاشرف و کرملای معار را بجهت ضبط در آورده ذخیره را از انظر
آب بر قلعه کسان مدد و ساخته فخر و رود موکب والا باشند چون اساس
قوی انداخته و ساخت ملک از وجود دشمن چهره دست برداشته شد قتیله نمور
که در میان رومیه و قور جوهر جلاد است مشهور بود عازم و با فوجی از بهادران مجریه و سباجا
از بایجان عازم گشتند

بعد از ورود رایت جهانگشایانه از سنا و جلال مگری خبر رسید که نمور با مجروحان
خبر شکست فولاد با که در کنار دیال و قو قو پوست بر نر از خالی آید و باروان اردو
کشته لطف یک نائب تبرز که در آن هنگام در مراغه توقف داشت وارد تبریز
را تصرف کرد چون انجمن صورت تحقیق یافت عثمان غریبیت بجانب قرا تبه
که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف داده از راه سیلان وارد خرماتو گشتند

و در آن مکان خرافه از محمد خان بلوچ تواتر معروض خدمت والا شد
توضیح انیمقال آنکه بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از حاید لرستان بر
نفرم فدا رایت استبداد امر افراشت و ابتدای کار افشای اخبار را احیف کرده
بقاسم یک که در قلعه دیزول فارم شکر شسته شوشتریان پاشا ره نموده و آنکین
قاسم یک روانه به بیان کردید بعد از چند روز محمد بر سر آورده و او را با تبلیغ
دست آورده محوسن حشا و ابوالفتح خان کم سابق شوشر خویش محمد خان قولی را

۱۹
و چون دست فرستاده امانه آنجا مقدم او را منتقم داشت به حساب آب گلخانه
برجواند خستند غافل از اینکه آسمان غمگین این هوا را بر ایشان پرون خواند
و بیاد داشت
این خیال غامض از طرف چشمه گانه ایشانرا مملو خواست
اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و او
حویزه را بسید رضا برادر سید علیخان و کوه کبکویه را بشیخ فارس آل کثیر تقویض نمود
اینک شیراز کرده در یک فرسخی شیراز احمد سلطان مروی با فوجی از قشون فارس و خراسان
و غیره که عدتش به هزار گس میرسد بدافعه برآمده مغلوب گشته قلعہ تخمین جت
و بعد از سیزده روز که در قلعہ مزبور محصور بود از فقدان آب و آذوقه عاجز شده طالب راه
نجات شدند محمد قول کرده که احمد سلطان بالضروره از قلعہ با اتباع پرون آمده روز یک
ایه شانرا با رفقا تا راج و در مجلس ناکامی پهلوشین قاسم بیگ ساختند اما له و ابر
سنا و نیز با او موافقت و رزیده شیخ احمد مدنی و شیخ جبار که روسای آن قوم بودند و
از یک رنجی و وفات او زدند رفته رفته رایت اقتدارش را رتفاع یافت عدت
شکریانش بده هزار رسید
بعد از وصول اخبار مزبوره چون صبح
قلعه بغداد محتاج بحقیقت زیاده بود محمد حسین خان قاجار بکلیه استرا با در السیر دار
خوزستان و نادیه معین اعراب و ملکن سید علیخان و الی حویزه مامور و قشون استرا با
و غیره از راه حسان و باد آر روانه و اسمعیل خرمیه حاکم قائن با بابت کوه کبکویه سرفراز
و بهر یک ولایت فارس حاکم جدا گانه از روسای خراسان تعیین و دو اوزده هزار نفر از
عساکر فیروزی مآثر را برافقت حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم و الانافذ شد که
طماسب فلیخان جلایر که صاحب اخلاص عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان

نزد از سمت کوه کبکویه با حکام جزیره خرمیه و اورد و شدت آن با هم
شده بدفع آن قلعہ پر از زند و ریاست جهانگشا از منزل فراتو عازم سرزمین راکش گشته
اند و زیارت آن مکان فیض بنیان شدند و در آنجا عریضه بابا خان چوشتا و نظر
حجاب تا بگاه سپهر حجاب رسید که بعد از عبور از دجله کشتی در حوالی
کمنه بغداد با شطراپ رسید که شاید سر عسکر رومی از قلعہ عازم مقابل شوند مکت کرده چون قلعہ
کیان را از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود سکت وجود پر از خوف چنان بود
ر بای و مانع شده بود که اگر عشر آن لشکر در سراج آن یوم و بر از باب کینه جونی
حلقه بر در میزد نفس کشیدن باز جواب نمیدادند
لذا روز دیگر که ترک تیغ بند صبح مرصع کرد و در کار مرانور برگرد بابا خان بجانب مقصد
روان گشته الی حله و اماکن مقدسه تمام باج گذار راه القیاد شدند و موکب جهانگشا از
سرزمین رای عازم بغداد و در بیست و هشتم جمادی الآخر لشکر قدیم مقرر گشته فیروز بنیاد
سرا دقات جلال سجاک دشتی فراتشان موکب اقبال از نژی سر نیز با فراخت
اطراف و جوانب منزل محل قرار و مقام استقرار عساکر طغر شار شد
احمد پاشا بعد از سه روز معمدی را از راه اغتدار بدر بار فلک مآثر فرستاده اطهار و عجمیت
و از دولت عثمانی در باب استقرار حد و نور قدیم و رد ولایات ادعای کفالت ابراز فرما
و کالت نموده بعد از نگار معاهده که چند روز انجمد و ملتین زبان نیار معمر
خدمت خدیو حاضر نواز مسی کرد و یکارم خروانه پذیرای این مسئول و تمنای او در
پنجاه رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرامین موشی بخواه شریف و قانون عثمانی
بپاشایان کنجه و شیروان و قلیس و ایردان و غیره در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمد

نود و هجده ای کاشته کان ایند دولت روانه کرد
آمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق
نکردار ایند که فرار از اینطرف که در جنگ بهمان ارشاد شاهی و در جنگ عثمان
پاشا ارشاد نظر اثر در کنارت خط بدست رومیه افتاده بودند

مصحوب عبد الله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت تقدیم رسانید
از اینطرف نیز تمامی روسای و سرکردگان و طبقات رومیه که در محاکمه
عثمان پاشا و توپال در باق در بند گرفتار گشته و دیران ظفر سپیده شده بودند تماماً مفلح و مفر
گشتند اگر چه در سفر اول منظور نظر اقدس آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت
نخست اشرف و کرملای معتبره در باندان سعادت تشریف بخشد بود در اینوقت که این امر
فصل یافت بلافاصله عازم زیارت اما سن کاظمین علیهاست سلام و از آنجا از راه
قلعه بادرک طواف مشهدین سرافین نخست اشرف و کرملای معافان ایضاً گشته
غمان غرمت سارگاه دولت و مقر سلطنت فرمودند
در بیان توجه موکب بایون بجانب فارس بغرم دفع محمد خان بلوچ
و شکست فتح و وقایع انزمان

چون رایات جهانگشا روز یازدهم رجب در عین انداد فرستان از طاهر قلعه
بغداد کوچیده تو سخانه را از راه خرم آباد فیله روانه اصفهان ساختند ابو الفتح خان
هاکم سابق شوشتر بنحویکه ایمانی بآن شد نسل رویای حیرت و خط بطلان بر صفحه
دنا و دین گشته از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط کرد و دشمنان را ویران و هلاک
و تفاق اندیش این اتان گشته طایفه کعبه بنی تمیم حواله دیر قول را فارت
و اما

افشای تشریفات کرده بودند و کار سرکار جویره نیز معلوم نبود بجا منجر شده
عسای کوکب کیتی کشای اشرار یافته بعد از ورود قلعه بیات نه و آغروق را روانه دیر
قول و جمعی را بر شوشتر تعیین کرده خود با فوجی از دیران از راه بیان بجانب بویزه شهابان
گشته
روز دیگر طرف صبح وارد جویره گشته محمد حسین خان سردار را
که تا آنزمان کلاه جلالت بر شکست در میان قلعه نسبت بعراب مطیع ترک از میگرد
بنسبه فارس آل کثیر که در قلعه خود تاختن و در مقام مخالفت ممکن داشت مامور ساخته
نه روز در آن مکان بنظم فحاشات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند و عرض او
خبر رسید که اما لای شوشتر از وصول خبر توجه موکب بایون گشت در حیرت شاده فرط طاعت
چاره ندیدند پس خدیو ارجمند وارد آن خیمه سپهر سپید گشته

روز دیگر سلطان سبازگان در خلوت سرافق لباس سیخ و نفیض جلوه دارا
گردیده در مسند فیروزه قام فلک قرار گرفت فرمان فرمان قهر قتل ابو الفتح خان
و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل انجیره سر حاکم از روسای خراسان
با نوالایت تعیین و چون طایفه سختیاری بنحویکه ایمانی بآن شد در کوهرستان
نخود سری سر بر آورده بودند با باخان بکله سیل فیلر با حکام اردلان و همدان و کرمان
فشان مپست و چهار هزار نفر لازم ایلماری نشان بر تنه انطایفه مامور کرده ارا
دشت که دار الملک کوه کیلوت متوجه تشریف دارند

و نه و آغروق را در راه هرگز گذاشت مقرر داشتند که قتل منزل متعاقب موکب منصوره
آشند و دشمنان را بهر آن خرابید که طهارت قلچیان از اصفهان و اعیان خان
بکله سیل کوه کیلوت از مقر حکومت حرکت کرده اند که یک دیگر ملحق شده بدشت

توای بجای رابارهای و گرفته محسوس و محمد همان را به پیغام تفکک ز اعانت یابوس
محمد ناجار بجانب کرمیر شتافت
مقارن آن سردار که ناحطه لار
از ضبط نام اینغا رنکرده بود وارد شده کرفاران را روانه دارالبوار اجنت راباب
طر از بعد از شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در دست و ششم شهر شعبان
وارد شهر و آغز و وارد وی همایون که از راه مهریز جدا گشته بود در ششم ماه صیام میوک
والا پوست که طما سب قلیخان عساکر حضرت شکار را درینا و جهرم گذاشته خود
جاری عازم درگاه جهان پناه شود
سردار نیز در میجدهم ماه فرورد
و بامور علیه و سفارشات بهیه ارشاد یافته مامور شد که باستعداد تمام رفته از روی
اشمار از فرصت تنه محمد و دفع شیخ احمد مدنی باقی سرکشان اعراب کرمیر و قلع
قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز عرضیه از جانب سردار جوینده شمر بر اینکه سرکشان و
مشایخ اعراب که در قلعه کوی سکنی داشتند با فارس ل کثیر طالبان و متعهد
گشته اند
مقرر شد که مشایخ مزبور را با اولاد فارس کوجانیده از راه
آباد روانه استراماد ساخته با عساکر منصوره از راه نوبستان وارد اصفهان شود و
آن اوان شاهزاده نصرالدین میرزا که بروفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود
وارد شیراز و بقیه سبیل بساط گردون قباط اقدس سرافراز گشت
وزد کروقایع پارس شیل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و
نور و نیز وز این سال همایون فال در چهاردهم شهر ثوال در شکامی که خطه دلکشی
شیراز مقرر کو که ظفر طراز بود خسر و فلک و زنگ یعنی مهر منوچهر با یوان حمل خیر
بر تخت حم سهر بر آمده کو که سلطان بهار بعزم حاکم خیری نهضت نموده طفل غنچه از

مستقیمه

شبه کلین قدم بعرضه نمود گذارشته در حدستان از پستان و دیه بهاری شیر کشتید
و برید صبا کرس شملار ازین فرد چشم روشنی گفت و فاد پشکان دی که رخنه کرد
باغ بودند بکرم قمرمان قضا از بند رستی قلع گشتند
و خاقان کیتک تان قوای رعی بعزم داغستان لاله و ثقایق بک تان سبک خیز
با دشمال جولان داده و قلعه شماخی قلعه شامحه که آرامگاه جنود قتل اول شایط بود
جنود خردا دمنج و لکریه کوه نشین بهمن از داغستان کومستان بر انداخت خشن
ترتیب یافته هر یک از سران سپاه و امیران لشکر را بجلا ع زرتاری آراسته بکرو
شعنه لباس و خفتان زر بفت ممدوش آفتاب نور شدند
چون از جانب احمد پاشا و الی بغداد که بوعده دو ماه برآ آوردن وثیقه صلح از دولت غیا
استمهال کرده بود خبر صریح و جواب صحیح بر نیاید
و بوضوح پوست که اولیای اندولت سبب انقلاب فارس در امضاء صلح و استقرار
سور مدفع الوقت میگذرانیدند لذا قبض و بطامهام خوزستان و بنادر فارس و
کرمان را بطما سب قلیخان سردار موکول و اتمام مقم محمد بلوچ و شیخ احمد را با و محول و نیز
تقی شیرازی که تا ان زمان با تنیفای فارس سرافرازی داشت بنیابت نولایت
بنوی داده و خاطر از ان نظام امور آگمنت جمع کرده در چهاردهم ذیقعه المحرم بعزم شمر
و انشراع مالک که در تصرف رومی و رومیه میبود ریاست حضرت آیات ظفر طراز از خطه
شیراز بجانب اصفهان استرازیافت و منزلک پاس من محال نیز ذفاصت چا پاز
اصفهان وارد و خبر ولادت نوباوه بهارتان دولت و اقبال شامخ میرزا خلف
ارجمند شاهزاده رضا قلی میرزا رسانید که روز یکشنبه دوازدهم شهر ثوال مطابق

آن اوان در قلعه دشت بود از ورود سردار آگاه گشته بهرم استعانت از شیخ احمد عازم گشت
شد و در یک فرسخی آن با جمیعت خود که قدرتش با انصد میرسد رایت قرار افراخت سردار
ازین معنی خبردار گشته جمیع ابحاصه قلعه باغ و کوشال انظار یقین نموده خود با فوجی بر سر
ایفار و جمعی از اعرافان اورا تسبیح و کرفار ساخته مجد با معدودی به سمت سواحل فرار
در سه روز سه روز و چون شخرا از بادی حال همیشه نشاء اشتغال مورسواصل
بنادر و مفاصل گشته از و صادمی شد سردار بخیر قلعه او عازم گشت و در آنک روزی
دو اهل بر قلعه شرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن اجماع
که در بنادر و صوبه تبت برآمده سردار فرمان والا قلعه جات را که آشیانه و تاد بود ویران
اهل قلعه را که چاییده از راه کرمان و آند خراسان و احمد فرور را با چند نفر از رؤسای اشراف
بر بار هراقت در فرستاد و در روز و روز و بار دوی معود شربت بیا
چند سرکره بانی گشتی کشیدند
اما محمد بعد از فرار از احوال قلعه مشک که راه چاره را سد و یافت بجانب سواحل شافیه از
آنجا بخت نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب سواست که بخت شیخ علاق و دلش
اشد موله که کوچ او در بند کرفار دست غازیان شده بود محمد را بار نقای او اسیر کنند پدر
دست و نجات کرفاران خود ساخت و در ایزاء این خدمت بنوازش و
احسان و حصول مطلب بهره مند گشتند و سردار محمد را بروفی فرمان مقید روانه آه
ساختند و چون مکر حضرت ظل الله عین غماض از تقصیر او بپوشید
بود منظور غماض و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اول مرتبه که از اصفهان
غریب بغداد و او را بنیاست که کوه سیل و یقین و روانه می ساختند در حال قاپو کنایان او را
بیک

یک یک با نموده فرموده بودند که اگر خبر به مصدر خیانت و شورشی است بهمای و نه
گیر این او جاق خواهند شد و ازین انجمن قبول بر دیده نماده
منخص شد در این وقت که این دظامرا از و بطور رسید بعد از و در اوباصفهان شاره جایون
در هانجا که این وعده و عیب بعمل آمده بود چشمهای او نیزه بخت عجزه لکن غریب از مرتبه
آورده و چون از حق احسان مولا خود چشم پوشیده بود برای عین را بچشم خود میباید غماض
دو سه روز با کوری قدم براه عدم گذاشت
و در سیزده ماه صفر موبکب جایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که عاشر خان با کوبه
در آن اوان حاکم ارومی بود سه هزار خانوار از افشاریه ارومی را که چاییده در میان قلعه که نظر
عبور موبکب منصور است حاضر نماید شار الیه بروفی فرمان عمل کرده رایت هانجا از هانجا
سنگج وارد امکان و خانوار مذکوره را تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از انجا
عازم مراغه کوچ بر کوچ روانه مغان گردیدند چون معتمدان احمد پاشا و الی بغداد که با فرامین
قیصری بر استحلیه ولایت کجه و شیروان و ایروان رفته بودند پاشایان بحکم غرور پاشا از
جواب داده و تبریر معطل بودند و در روز و روز و موبکب قدس
بر اعه عرق افشان خیالت سعادت یقین عقیه خواقین مطاف و حضرت انصرا
یافتند و بکناش خان قرقلو سردار دارالمرز با جمیع از خواقین و حکام مامور بتر حکام مامور
و مقدم و بکیر اامور بدیدم ساختند که هر یک با جمیعت خود در آن ناحیه توقف کرده
تحقیق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امور خود با فرو اوزنک باشند و چون جمعی از
طواش که در حدود آسار او جا بساخت و مهنهای پر دخت فکس داشتند از راه
زبونی بخت در او امر خاقان فیروز بخت مخالفت کونه بطور رسانیدند که احکام را
وار

و سبای آنکس فوق کرده و فرزند که طاسب میخان سردار روز بعد حرکت از خروز آباد با
دوازده هزار لشکر دشمن سوزن غم تبیه سرخای قبله و بعد از انجام آن امر مقید بمعاودت
و کسب والا و اذن محمد و نخته از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته بدینور سابق سردار
فرمانده سپه داری آن سرزمین را مخصوص خویش دارند و یک منزلی قبرک من محال
خبر رسید که سرخا در موضع دوده باطن که ما بین قسبله و شماخی واقعست با سردار جنگ
شکست فاحش یافته روانه فوق است

توضیح اینمقال آنکه سرخای بعد از واقعه فرار از شماخی جمعیت خود را از لکریه و غیره منعقد
ساخته و از قبله و در آنجا نیز لکریه جار و جمع از علی پاشا و الی کجه و آخو پاشا و الی قلیس
نموده و آخو پاشا بر مخالفت الی زادگان که حشبان از اعانت پهلوتی کرده اما علی پاشا و خود
با مصطفی پاشا و توپور پاشا و فتح کرای سلطان تار و مشت نه از فرار و میده و اما بمعاودت سرخا
فرستاده همه جهت پست هزار کس در معسک سرخای فراهم آمده سردار نیز بروفی امرهایون در زور
از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از قنکچیان خود را در منزل دوده باطن که از یکست
به پشته اتصال دارد بر راه خود منصور تعیین کرده پشت ایشان را با وجود فوجی دیگر انتظار داده و این
طرف پیش تا زان پناه سردار جمعیت اول ایشان برخورد و چون میان جنگ بود از انبوهی دشمن
خبرند استند تصور اینکه فرات نام غلام سزجا که بمقابل پیش آمده دلیران ایشان بتیر و
پرتاب ایشان را مغلوط و منهدم ساخته بفوجی که در پشت انکوه لوی قرار گرفته بودند در او یغمد لکریه
خان انچه ظل الهی است که باین جرات بسر وقت ایشان رسیدند
عنان شکست با زان دست داده روی برافشاند از هزیمت آن کرده و پشت سرخای پاشا با
برآمده ملک قرارشان از هم کجیت و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ بدرغ کشته رومیه بمبت کجه

فرار و سرخای با معدودی بجانب غازی فوق کرجیت و تمامی اسباب ردوی ایشان اولجه و
کسیب دلیران قلع نظیر کشت و از آنجا غازیان رفته قلعه چانمورا
که اعدا سرخا و مکان بسیار معمر بودند و غارت کرده آتش زده توده خاکستر ساختند و
افسر بوصول انجیر جمعی را بر سر راه فراریان فرستاده سرخا چون از غریت موکب هایون بمبت فوق
مطلع بود بعد از شکست هیچ جاذبه غمان قرار نکرده موکب گریز را نیز تک ساخته همان شب راه
میان کوه گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از لکریه و تاتاریه که در
طریق فرار را کم کرده بودند بمبت فوق افتاده در شب و فر از آن راه دور و در بنا توفی قدیم فرسای چرا
بودند و چهار لشکر منصور کشته کردن یصد تن بریز خیم دلیران شمشیر زن و حلقه کن خیم سنگین در آنجا
که سلطان بنده خنجر از خاک سپر آسنگ نرغال کرده موکب و لاوار در آن مکان گشته

بعد از لحظه درنگ بانوجی از دلاوران نیزه گذار و خراپ چیان خونخوار بتعاقب سرخای پنهان
کوه پیکر دریا نور در اباد قرار و در عرض راه بسیار از آنجا عت که افغان و خیران طمی
مسکرید قرین بلاق و اسرا خنجر و تمامی البخیان و اغنامی که در کوهستان تخت
بوده بتصرف لشکریان درآمد
منزل صعب المساک با تو بخانه طی کرده در اکثر منازل توف و آلات عراده بدوشن یادگان
از قتل جبال بحر قیل نقل و شمول میشد و بر آن پنج وارد قریه خسلوک بکمنی فوق گشته
روز دیگر جواد بادر قرار زمین ستام آغا خرام کرده در عرض راه عرضیه سرخای مشعر بر تدا
عفو تقصیر و صدور منشور امان و تاخیر حرکت موکب نصرت رسید چون دار الضرب طبع امان
نقد روی اندود احراف و تقاضای قبیله بود حکم و الا صا شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش
ما خله هر که چپن سبای پنجاه حضور آیدس نشوی

آتش بنجار حسن است کونه حیات توان بست و باغش و افشان از دم این فوج آرد و مایه است
افنی نشان توان بست ~~چندین~~ اما سرخای تمام بکریه داغتان تجدید
جمعیت نموده در کنار رودخانه در یک فرسخی قنوق سبب بسته و پراکند و بجز خیمه آن بود و شکسته
بفاع و جدال شد و آن رودخانه ایست در میان در پس عمیق جاری که ایستاده موج روی آب
چهره نمای پشت بامست و از قنوق قعرش کاغوش اندیشه در تپای ~~چندین~~
بعد از زمانه که شعله آواز شکست زنبورک و تفنگ از طرفین شکسته جنگ کرم کرده عبد اللهی خان
حاکم ابدالی طایفه افغان مامور عبور شدند و بی بسیار راه باریک تر از فرکان دیده مورید
کرده چون نور بصیر در طرقت افغان از رودخانه گذشتند ~~سرخای و لکتره را از خط~~
ایحال زمام قرار گرفت و در روی بر تافتند و گویند متعاقب فوج افغان آغاز نمود
کرده تاریدن لشکران لکتره خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی از ایشان خانه زین خانه کرده
رخت بدیاری عدم کشیدند لیکن سرخای که غریبانه بود با معدودی کوچ و کلفت خود
جریده و سالی از قنوق برداشته بدیاری چرس و آوار آواره شدند پس اندر باریک شکر شد
و شتر در خانه و سمرای و ساحت و فضای قنوق موج زن و حضور و پوست عالی است
افکن کشته بکج کادی خنجر سعی دلیران زین انوادی هر روز از غنچه و سرسب که در درون پنهان
داشت آشکار کرد و غرنه و دغینه و خنینه سرخای و اما له اسخا آنچه در ظاهر و باطن موجود بود
در بسته بر طبق عرض گذاشته و خاص فولاد خان و ولد عادل که اینخان شغال که بزرگ
داغتان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبل قبه سعادت قرین کشته بمنصب عالی
شغال و خواجه فاخره سرلندی یافت متحد خدمت و متدعی عفو تقصیر اما له زین کرد
چون جنود همین و دی پابریکات وصول و در شکستای جبال و طرق مانع عبور و نزول بود

و

و در سرخای نیز قبا آن نبود که خود را مطلق سازند بعد از یک هفته که مال انوادی بر انداخته و
خیابان دشمنان بر انداخته جمعی از لکتره را که در قید اسار گرفتار بودند کور او اما شغال شنبه
در قنوق جریده آتام اهر قنوق کشیده صرفت زمام غریبیت کردند
و بعد از ورود و منزل آخنی پاره داغتان معلوم شد که لکتره آنجا سر طغیان شش آورده بل رود
خانه سمور که معبر کوکبه منصور است شکسته قله کوه را اتفاق کرده اند و کوه بالا آنروز در شمسیت
رود فرو آمده جمیع کردن چوب و اسباب بل فرمان داده تا وقت غروب بل در کمال
بر آن آب بسته افواج حضور را فوج فوج مامور عبور نمودند و هنگامی که نزدیک لوار رودین
فلک گذشتند و ایات جهانکشا با سپاه انجم کوه عبور و در دامنه کوه نزول کرده
روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید و غزم تخریق افغان
کرده محمود بر در حاست ان کوه فلک کوه بر فراز کوه زین قرار گرفت
جمعی اسم از دامنه کوه بموضعی که زمان و نوان انطایفه تخصیج بودند روانه ساختند و آنجا
بای تخر از جبارفته آغاز گزیر کردند و آن حضرت با جمعی از دلاوران به مقام فیاریان پرداخت
و آنروز از بام شام طی است بلند آن وادی کرده بسیار از انطایفه را از شهاب انشا
هلاک افکنند و جمیع کثیر اسیر کشته تنه لکتره اطفال شیر خواره و پنج و شش ساله از غر و دشت
میان دره ما و آب انداخته نیم جان از برای خود غنیمت نموده خود را بقبله فوسفات کشیدند
زمانی که خسرو شیر سوار خورشید از این قله بلند دشت بسفر منزل غرب کشیده و خود کشتور
بغرم آسایش از باره کوه میرزیر آمده منزل گیرند
چون بسبب صعوبت کوهستان آمدن اردوی سایلون از آراه تعدد داشت امر و لا
بصد و بیست که بنه و اغروق از راه بکجه و شاه داعی و البرز روانه قله شود و روز دیگر

انتهی

آنحضرت از راه باخمو روانه قبله گشتند و آن راهی بود غیر مسوک که سرخای بعضی
مواضع که کوه را از سنگ و خشت و آجر و ساروج بر آورده احوال را ای کرده بود و
پایه یک در کمال و خشت و خرا از آن میکردنشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ
از راه است آنحضرت با لشکرمان رکاب تمامی آن کوه را طی کرده بهشتی آخن مست
از رفته سر در کم آنراه پرچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاولی محل موسوم بقوتاشن
اعمال قبله را بنقش قدم قبله گاه اتم ساختند و بعد از سه روز
لشکر فیروز که از شادانی میامدند بار دوی بزرگ بنه و آغزوق که در شامی بود و رقی فرما
بوک فیروزی نشان می پوشند و طها سب قلخان که سرداری قندار اخصاص داشت
بعد از شکست سرخای بنو مقرر از شامی عازم هرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی را نیز با خود
از ابدالی روانه ساختند که در حواله یوز و در هرات بطها سب قلخان ملحق شود و در منزل مزبور عذر
از طها سب میرزا اولد نظر غلخان و الی کرتخان و علی میرزا را در زاده او رسیده شمر بر آنکه در
که سرخای نسب جنگ از پاشایان کنجه و غلیس استعانت کرده بود اسحق پاشا و الی غلیس
با جمعی از عساکر رومی حرکت کرده بامداد میامده است و الی زادهای مزبور با فوجی از کچه
جمعیت در عرض راه کاخست بر سر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه قتل و سیر و سلک
جمعیت و رومیه تفرقه پذیرفته پاشا فرصت خود سازی نیافته بقلعه قلغیس فرار نمیداد
زادگان را در ازاء این خدمت بجلا ع و شعاع و انواع نوازش و اصطناع بهره مند ساخته
بعد از بیعت روز قبل بغرم تخیر کنجه لوای غزیت افراسند در میان توجه موکب
نادری بجانب کنجه و محاصره کنجه و وقایع آن ایام چون از نظام
شیردان و غنیه لکریه و اغتخان فراغ یافتند در بیست و چهارم شهر جمادی الاولی اعلام

نظر

طفر جام بصوب قلعه کنجه بر جم گشودنی گشود و بامداد او را محاصرات کریمتین ترقیب یافته
کو که غز و کلین با انواع طفر قرین عبور و روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری در سمت کلیسای
کنجه قباب بارگاه عز و جاه بدو مهر و ماه افراشته شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانی
بیاالت کنجه منصوب و با فتح کرای سلطان تار و با جمعی از رومیه و ناما ربه بجا فطت قلعه
ماور شده بودند شهر را خالی کرده بنار را بر تختن قلعه داری گذاشت
خدیو سکندر مقام کمیت فلک میر معراج لکام را بجانب قلعه سبک خرام شاه مکان جبه
و اطراف قلعه را دیده دید و روز دیگر از جانب خفی به میان میدان شهر که تا
پای حصار قلعه تخمینا صد و بیست فاع فاع بود طرح سیه و هزار چیان خون آشام و
بدسته بر سر سیه تعیین و از سه طرف دیگر و چهلها معین و مقرر گشته بر فوج سهمتی و هر کرده بکانه
اخصاص یافت و جمعی از هزار چیان تدارک از منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه بود
و در تیرس آن حصن حصین واقع بود حواله گاه ساخته و در منارها انار نگا نداری نموده تخت
تو چیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلوله آتش و باتش دتی مهارت در عرض سه روز با
سلح زمین سوار کردند پس تو چیان این طرف منارهای میان قلعه را که رومیه مرکوب
سینه داران ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرانی آنها
کونار ساخته رایت جیاست بالانشینان آن نرم جان باری را حواله تقاضی ارواح
و آن توپهای آتشین را که در جو بار و خواری سرزنش گشته بودند از جوش صاعقه باری تسکین
دادند بعد از آن حواله بمنزله یوز که نازل میامد بود در خارج شهر از جوی
قوی ترقیب داده شهاب پای قلعه کشید و سر کوب قلعه کیان کی گشتند تا اینکه آن قلعه ای
چوین قامت استعلا علم مسکند از برج قلعه اساس سر بلندی آنها را بصدقه نوب که آن

اربابی

از پای در آوردن چنان بخت عظیم را نمونه عظیم میسر کرد پس منجنیق های گردون توان
 در شب که از آن خون خماره و دمان منجنیق آید و امطرنا علیه سجارة من سچل بر قلعه کیان مرا
 می شد و فرمان پذیران گویند پیشه بردن جبر و سیه کوشیده از طرفین بکندن نقب و افرهاد
 و شامیدادند و دوشه دفعه از جانب سیه داران نقب بجانب حصار کشیده آتش زدن
 بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان با دقت رفت یک دفعه نیز هفت نقب شعبهای مختلف
 گذاشته نقابان رومیه یکی از نقبها مطلع شده باطل نمودند
 اما در شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من بار و طکاروشه بود داخل شدند و االی فخر که مستحفظان
 ثوابت و ستیاری بر فراز این نیکو کون حصار با فروشن مثل نور و نیلایا بر کیم کار بودند اولایم
 و الا یک نقب آتش داده از اطراف قلعه دله و نورش در افکندند قلعه کیان را تصور
 این که همان یک نقب بود که مایه شراره آتش فرزندشست خوف پوشش بروج حصار
 از دمام و هجوم جام کرده سینکه فراز آن قلعه استوار مقام اتقار مردان کار دید بگردید شراره
 آتش جانور به شبها بیکر افتاده و در کوفه از نهاد اال قلعه افتاده اشر حیات مفتوحه از جانب
 بروج بالکوب عرو لعل پاشا و الی کجه احتراق یافت از آن طرف رومیه نیز دوشه نقبهای
 سیه آورده بیکر سیه داران مطلع شدند باطل کردند و نقب دیگر عمده در اثر کافیه از
 آتش درون خانه مان سوز چهل تن از خرابی جریان سیه دار گردید و چند تنه بختها از زمین بیکر
 رسیده در همان تنگنای نقب با کار و خنجر و طباخچه دست گیریا شده و یک دفعه نیز
 محصور در دست یک مستحفظان در پشت سیه مشغول حراست بودند رومیه با خیمه را دستی توخ
 غفلت افتاده بر دانه آهوه دوده خیمه را با آتش داده بجانب سیه داران انداختند و بزر
 سنگ و شمع و تفک هجوم آورنده اهر سیه نامشهای میدان و دله از انطرف بر دارا
 اگراد

اگراد و دلیران جلالت بسبب یاد بخنای کشیده برویه در آویخته حصار افکند خون کشید و در
 سر سیه دور گردید چون شهریار تاج سخن کشید که هر روز بر سر سیه با قدم توجه کرده کار
 از کار گذاران و فرمانبران برداشته قلعه کیان را بخنای رابا فته در آنوقت بخوبی نابره خوب
 تفک را شعله دریا خستند که اگر خرم خدیو اولو الغم دشتی از دور شعله آن افکند بر شور
 نمیداشت خرم غم بسیاری از راه روان طریق جان سپاری با آن آتش جان سوز و میکرفت
 هر دفعه چنان اتفاق افتاده که وقتی که سرور گردن فراز پشت سیه روی توجه آورده بودند
 اقبال با پدار سرشته کارزار بدست کار گذاران شش پادشاه اندک کوله خوب تخمیر پراکنده
 و خون سران شخص بر صورت آنحضرت پاشیده در خانه شامجه به جامه کرده یک دفعه نیز در
 پردن قلعه آنحضرت از سر سیه با شجاعت آمده آسایش میسر کردند کوله خیمه را از قلعه میان مسجد
 افتاد و یک نفر از ملازمان را از بار آورده بهین تاج بدنی نیزان قال آن جنگ افرو
 داشت و از هیچ طرف تقصیری در ز و خوردنی شده و اکثر از رومیه دال قلعه را با کوله خوب
 تفک و خیمه را با اساعس سینه از هم فرو میرنجت
 و از آنجکه فوجی پاشا حاکم بر گشا و بود که در سر حصار با ضرب کوله خوب زبا در آمد و بیکر
 شش پا بود که با شش نقب سوز خنجر بر در کتاب کرده و از اینطرف نیز طغیان توچی پاشی که در
 نو بخانه های سیه بود بکوله خیمه را با شش نقب سوز خنجر بر در کتاب کرده و از اینطرف نیز طغیان توچی پاشی که در
 المارک اوقات شام روزی محروفت بر دین سیه کشه خندق قلعه را بچوبهای غلظت
 خنجر انباشته سیه را از خندق گذرانیده پای لیر حاجی رسانیدند چون سبب بستان
 نورانی سیه از هم پاشیده توده خاک دست از درون سیه برداشته زنگ ندر و بیکر
 در آب ریختند برین پنج که باین سمت مشرق و جنوب قلعه را که آب میکرفت بندیدند

نزدیک داده آب بستند و با شیر حاجی با حصار آمنت نهادم یافته نصف قلعه را آب فرو
 گرفت و اقیه و عمارت در روی آب حکم نموده خانه جاب شد اما محصورین با سندان را داد
 عبدالله پاشا کور و او غلی که در آن اوان سیر عسکری منصوب آذانه آمدنش روز بروز میا
 پشت بدو ارامید داری داده دست از دامن قلعه داری بر میداشتند و در این حین
 آنچه لازم گوشتش و نمید بود در باب تخریر قلعه عمل آمد از آنجا که کلید گشایش امور در دست کور
 قضا و مشاج ابواب مفاسد در گفت نقدیر ایزد بهمت است تخریر صورت تیر نیافت چون
 بهجوت را دور سم غدیر کور گشایش نمود فوجی از دلیران خون آشام و عسکر بهرام اشقام را سیر
 کرد که چند نفر از خوانین کرام و زوسای انجم اشقام با طراف قلعه با مور و آن حصار را بنوا
 در حال شدت محصور ساخته بمیر السرداری کفایان بغایری روانه قلیس فرمودند که باها
 ما وادان و از ما وادان کرچه منقول محاصر قلیس باشد چون تخریر قلع مزبوره بزور باز و
 پنجه اقبال پزدال ضرر و داد کرد در سال بعد تیر کرد و جاری حالات اینداستان و پذیر
 انشاء الله و صده الغریز دشمن و قایع سال آینده نکاشت کلک صدق مقال خواهد شد
 سالتوا علیکم منه ذکرنا و از شایع قوت اقبال نیکه
 در ایام محاصره کهنه چون اردوی طایون دیر رس واقعه بود رسیدی در این حین
 کشیدند که تیر را تو پیمان بنک آمده باشد از اتفاقات و خیمه حم مختصر
 در تیر آسایش نشسته بودند غم دیوان سراسیمه چون همی که از جا برخاسته روانه شدند بدو
 در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده فی الفور توی از قلعه انداختند که گلوله آن در پهلوی
 سند مبارک بر زمین آمد و چنان آفت به بختیانی حفظ الهیه از ذات قدس گذشت
 گفتار و در کور گشایش لکرتیه جاری و باقی حصار است امورا نام فوج

۲۱۷
 کهنه
 حسیب نیکه ریاست جبه و جلال در خارج قلعه توقف داشت جمعی از
 روسای لکرتیه جاری و آمد در بار شوکت مدار کشته میعاد همت روز نقد کردند که جمعی از
 بیساق در رکاب آفتاب شراق حاضر سازند و چون در آن موعدا اثری بطور رسید
 جمعی از خوانین و حکام نصرت فرجام را که در حدود آغداش متحد و نظر فرمان بود به قیام
 طایفه یقین کرده فوجی هم از عسکر فیروزی اثر میعاد و منت ایشان نامزد جمعی از کرچه کا حث
 نیز سیر کرد که علیمیرزا ولد امام قلیخان از آمنت رود خانه کربان امر با مور شدند و با
 بعد از انقطاع جمعیت متوجه کخی انجم عت کشته طایفه نیز از قلع و مساکن خود خست
 شخص بقعه کوهی که همین فرزند دودمان البرز بلکه البرز پرورده و امان نقش بود کشیده مانند
 که بجنب بته دست پنجه سری کشوند و علی الغضله با سواره و پیاده خود با سکر فیروزی
 از هجوم آورنده اردوی انجم چشم را اما جگه گلوله تفنگ ساختند
 اما خود را نشانه نیر ملامت کرده جمع کثیر از ایشان میر عن قف در آمده روی بزم و بقیان
 خود را فتنه پس سر کردگان یکصد و پنجاه تن از الطایفه را که در دست داشتند از پای
 در آورده بکند و کوب و رفت و روب آن ناحیه پروا نهند و تمامی فرای و مساکن
 ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و خسار و امانت و ذکر و نظر
 را که فرصت فرا نیافته مورد قتل و اسارت ساختند چون موسم زمستان
 رسیده خیل سیر ما کرده مهر بر آید میر نموده به سیلان آن مکان رخت نرود کشیده و راه آن
 نیز مختصر یک مری بود که آنرا هم بکریه بدشمنای عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بود
 هر چند که از پنج بند آینه صیقل داده بود اما پوشش صورت امکان نمی نمود
 لهذا بحکم والا غازیان کشته جمعی هم از روسای آن گروه که در اردوی کیوان شکوه

بودند بحسب وقته آمد انجام کار ایشان بوقت دیگر خواهد کرد بدو نیز بعض رسید که جمیع از طوایف
بختیاری که ماوراء نهر اسیان بودند از عرض راه فرار و در کوهستان بختیاری اظهار سرکشی و
استکبار کردند از موقوفات اعیان خان چا پوشا و پیکرهای لرزان فیلی به تنبیه انظار یافته خیره
را در کشته در محل موسوم بزیر دقله کوهی که اتفاق اجتماع بود پیاده از اطراف کوه پوش
بعد از کوشش و کشتن بسیار انظار یافته مغلوب جمعی از ایشان بزر
خانه آن بادیه غریق و فوجی هم بیا فتنه مشبه صاعقه بار ویران حریق کشته تنه با عیال و اطفال
دستگیر شدند و با شاره آنحضرت باله اسکنه خلیل باد کوه چیده روانه خراسان و در ولایت
جام بهلولین ایلدیت رها کردند بدو همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بوجه
و دینک با مور فرموده بودند با نای غرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد که پای نمری
بخت چهره دست خانی سرکشان بلوچ و دینک از قرن خذلا و هواد و جمیع ابله
که برادر است خدم روانه ساختند و قلعه دینک را نیز تصرف کردند
و در وقایع سال فرخنده خال هزار و صد و چهل هفت هجری مطابق
توالت میل چون وقت آن شد که دارالملک زبائن قلعه های شکوفه و ریاض
که در تصرف لشکر پیکار بهجوم پناه آذری قلعه کشای جنود ریح بهار کشته از دربار تو
امیر ابوشیخو بیار عروق و اشجار و آب تازه بروی کار آید و بنی الاصفه بمن که غارت
کلمای پیش و احمر کلشن است به تهنیتی راد و بار ناگامی پناهد سلطان سوارکان روز
سه شنبه بیست و پنجم شهر شوال سال هزار و صد و چهل هفت هجری علم افراز خط
کشته باب الابواب لاله و کله که ملک شایش در بند قفل و شویلی بود و انوار چو
رباح زمینی روی باغ و بنان کنایه سرکش که عرصه میدان را از کوه فروردین کا

دینک

دیوه ستر ماه متوالی و قلعه قمار حسن کله از بخت نجات فرار و بدو افتاد و فرشته بود و در
جزیرگان برک پندری ناخو رده و قلاع اربعه ربع مسکون و چهار حد عالم به نهر و اویس
کل و خدیو زرد و سر بر سبیل کشته دشمن باغی باغ از شوکت نابره بهره نبرد مجلس خسروانی کوفه
ببار انتحاره آب رنگ از آن گلشن رنجین و باغ ارم الکتاب نیست از آن حلقه
خدا آئین مسکود داغمان لاله و شقایق رنگ از آن بردل جوخت و سرفای کل سرخ
از خجالت صفای آن فضا بناخن غامی خایند و او همی بفته از غیرت کوه کشته سر زبر افکنده و
حیرت بود که مشون با نواح خواسته و بر دوش زوسای و سران پناه از اسباب کلگون و فروع
ناری کوناگون آراسته کشته بهارشان دیگر بنظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی تو بست را بین
کله از بر رنگ بوی دولت ابد بودند رسیده در آرزو فروردین بخت افتتاح قلعه گیزی و استرداد
در بند و باد کوه کردند **ششسین** **التمقال** **الاسکمه** **سابق**
ذکر یافت که کتاس المچی که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بفرستد و اصفهانیان
باب نقبیل غنیه عبد الله کشته از فرمان رکاب جان می بود چون بعد از خیر قلعه شامو
اشراع در بند و غیره که در تصرف روضه بود از غیر افروز یک شصت و بیست و نه روز
اقدس آگاهی باشد در باب انجام آن امر سه ماه استمهال کرد و بدولت روسیه
حاکم اعظم نموده پادشاه خورشید کلاه چون دانست که امثال و فلول او را سودی نیست
کا را اهودی نیست در باب تخلیه و لا باست فرمان فرستاد و کتاس را بختیاری و لا باست
ساخته اند و آرزو نیم نیست اند و ز عقد مصاحبه میا پس دولتین بختیاری و لا باست
از طرف فرین الشرف حضرت علی قلی حکام بولایات تعیین و در بند و بار کوه و مساک
خط و مقرر کرد دید اسرانی که در دست روسیه باشد جمیعاً باز یافت و لا باست فرمان قلع و کلاع

کله

که راسل متحد مالک جانین است تصرف کرده سرداران رومی را بدون فراغت و
روس نمایند و مأمورین خود مقرر فرمان پذیرگشته ولایات را بخیطه غبطه در آورند و بعد از طی
اینده چون اصل بنای شهر و قلعه شناختی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تصرف
و تسلط لشکر بپاکانه سرکوب حصار آن نتوانست شدست و الا بغیر آن مکان تعلق گرفته
بو قوت بلدی دیده و ران صاحب نظر در چهار فرسخی شناختی در محل موسوم آفیکو که ما بین
گروه شهر قدیم واقعست بحسب مکان اقتیاز داشت معین و مقرر گشته فرمان خدیو ران
بنایان مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست
یاریده در اندک و زری لشکر آن حسن متین را بعد از قلعه ذات البروج خرخر برین ساختند
و سنگنه و اما لای قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نرسد نشان سنگنه و آن قلعه را
در الملک حکام و بیکریکی شیروان فرار دادند
و از اخبار بجهت پرورسین که ایبارس خان و الی فارزم حسین کپل بوبت با سه هزار نفر از
ترکمانیه بناخت عدد و هزاران فرستاده استخاعت و فرقه گشته گریه بجا گامی باز و فوجی
بسمت الی داغ و سملقان که مسکن اگر ادبشکر است رفته در حینیکه آنطایفه مشغول کا
تاری و سرگرم دست داری بودند حکام آن ناحیه با جمعی کامل بروقت ایشان رسیده جمیع
را عرضه تیغ نیز ساخته در از امانت بنوازش است خدیو را اخذ امان یافتند
در میان نهضت و کسب ناری بجانست قاضی غفر تقی بن عبد الله عمر
و وقوع محاربه در خارج قلعه ایروان و مقتول شدن سرعشکر چون بدنی
بود که عبد الله با شای سرعشکر روم با فوج قضا حجوم آن مزدوم بقارض مدد هر چند آواره
آمدنش بریل کومساری در مسارعت و امان میداد اما لوه با برجا انضت پیش کرجا

بجاریت میگرفت بعد از نور و سیفانی که ایام محاصره کجی امتداد یافت سرعشکر از کربان
خمول سر بر نیاروده اولاً فوجی را بناخت نواحی قارض و قسین فرودند که شاید سلسله جانبان
عرف حمیت سرعشکر گشته از قارض متوجه کجی شود سرعشکر بنا بر تبحال مردا خسته از معارضه اعراض
کرد پس توجه غریبیت بالنسبت در خاطر والا تقسیم یافته جمعی از دلیران کیوان مهاجرت و غزوه
کد اران را مخ صلاست بر کردی چند نفر از خویشان برسد بد طرف و محیط فضا بطه محاصره کجی
ما مور ساخته فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در اقداش توقف کرده بر کا کلزیه جارت و مایه
غتان که همیشه در کین میدان لاند انخیز فساد نمایند بیکر سپه شیروان و حکام آن ناحیه
بتنیه ایشان پرداختند و گرو میران برای رصیانت و محافظت بسمت ایروان بجانب کجی
تقسیم فرموده بعد از اتساق امور و انظام کارهای نزدیک دور در روم جمعیه سیزدهم و کجی
المحرام طرف عصر از جوالی کجی بحر ذخار اردوی همایون در جوش و آن دریای بکران
در غروب آمده در منزل لا کوی من محال شمس الدین ابو جریض قدس رسید که تیمور پاشای عالم
وان باشش هزار نفر از عسکر روم و اگرادوان روانه قفلس است خدیو جهان پرور در کجی
بجهت اثر با فوجی از دلاوران رزم آور بغزم اینکه شاید سر راه بر آن خیره سر کینه عازم قفلس
گشته اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت گشوده
مظرافضرافت اقدش موکت باشند بعد از ورود موکت جهانبخش به فرسخی قفلس معلوم شد
که تیمور پاشا بر اهل و محصورین ذخیره برده و سپرده است و کار را انجام داده مراجعت
کرده آنحضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور بقایقو لوا نیز راه بر سر قلعه فاران
چالنه که در نواحی قارض واقع و متر توقف رومیست غفلت رفته آنطایفه را تنبیه نماید
با وصفت اینکه در انرمان کجی تاز آفتاب دروجات نور گرم تازی بود میان کوهسار و دره

آنجا که مال برسد بود که از دست چاه از راه تخمین خیانت آن حضرت پادگان را در
 آسرا بگردانید و برود و در شبانه روز آن فوج فیروز قدم فرساید و گشت پاهای گینه خوا
 ویران آن دادی چون که کوه کوه برسد بر روی هم مقرر بودند پادگان نموده که شاید سرشته
 بدست چاه منور افتد تیر شد هر چند خوشامون نور و زورق آسای پادگانی توایم تیر کرد بان
 دریای سکران انداختند چنان شد که شعله پاره از آتشیان بنیدی یک یک بنار نیاید پس راحت
 کرده و قلعه لوری اردوی پادگان پستند و از آنجا بکنون خمیر غرقا پس بمصوب یکی از کشتی
 رومیه بر عکس نوشته او را از قوه محک منصور با نیت گاهی دادند و پادگان را در هزار نفر
 نامدار و دلیران عرض کرد و از عازم مقدم گشتند و در غرض شهر محرم بگرام یک فرسخی قار
 مقرر اردوی انجم اقتضای ساختند سحرگاهان که از دهنج محکب زینت کوس بود
 حلت شب آردی زامی و غریو کز نای غلظت بر چرخ برین انداخت و اعلام شهر
 و ریاست اردو با یکدیگر سر قلمه خاک و قیام افکند فراغت و قیام و آیینی که میبایست فرزند
 شکوی که می نشست در برابر قلعه تسویه و کوفت کرده برجه اعلام زلفا کشیدند چون سر عکس
 از وقت اعلام فدیو هر نفس از حضرت کوه نظر افروخته داشتند که حصار قلعه داری را
 با مریخ نیست ساختند خود در قلعه تو قفت آن عکس بر شور و شر بر نیافت جمعی از ایشان بر فراز
 نای بر شمع که شرف قلعه بود نصب خیام قرار و اطراف آنرا منظر پس و خندق استوار کرده
 بودند و آنجا که پادگان پادگان برجه ای قلعه کشیده و قطب معکوس بر دنی ایشان بتقد و بعد از
 آنکه آتشی آتشی آتشیان را آن تویت گار را در مخیم بر نیامی افی بیکر رسیده بود
 و پادگان و ریاست و شان صاعقه بار بر آن طایفه حمل و گشتند بجز تاجم لشکر فروزی اثر طایفه
 طایفه بدی بر تافته فوجی دیگر از همان خارج قلعه قاصد بجانب وان و ارشاهه اردو شانه

تیم خور

تته خود را قلعه کشیده بار تحسن کشود چون شب سیاه نیمه پس ملک فام طمست از برای آن
 طنات در کشیده خدیو فیروز روز عطف عثمان بجانب اردوی پهن بیان کرده سه روز دیگر انگار
 مقرر که کوه کردی اقتضای تمامی نواحی قاصد را پادگان تمام نمود و طفر فرجام ساخت و بکنون شتافته
 بجزرت بر عکس نوشته مصوب یکی از کشتی آن رومیه فرستاده او را بیدان جنگ دعوت و تحریک
 کرده جوای از دنیا معلوم شد که بنای او بر تافل است چون قلعه جات کجه و قلنس محصور پادگان
 منصور و نیت و الا بجا صرعه قلعه ایروان مقصور بود صرف تمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید عکس
 برسم ایداد یکی از قلعات مضربه جلو که میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنب و ج کلید را با فرشتن
 قبه بارکا به پلوتین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از سه روز یک فرسخی ایروان نزول کو که اجداد
 فرمودند حسین پاشا و الی ایروان قلعه داری پرداخت و فوجی از دلیران رزم ساز جنب
 حکم سرور کردن فراز قلعه بایزید را معروض داشت تا از ساخته عثمان آقا حاکم بایزید را دستگیر
 سرور زنده بیا ربای سخت کردون نظیر رسانیدند عبد الله پاشای سر عکس از کاز سابق تخریب
 نخته بمقاد اذاجاء القدر علی الصبر الضراف محکب بضررت اثر را بر ضعف حال دلیران و
 سنج حادثه در سمت ایروان محمول شده مجدد اجمعت آن لشکر گشته را درست کرده با
 کثرت عدت تمام که موافق غیبت و فائز رومیه و تحقیق محمد آقای ذخیره جی که در حایر به دست
 بشاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده بگری بود عازم ایروان شده بعد از عبور عکس از آریه چانی بن
 نوید دل پسند و فرود بجهت پیوند معروض خدمت خود را بجهت گشته برای سبکباری غازی
 نه و آنوقت اردوی پادگان را روانه کو که ساخته محکب و الا که عدتش پانزده هزار می شد بتجدد قبال
 حرکت و سر عکس که هزار کو که در میان فحل موسوم باغ آوردن محال بود آن گشته چون است
 اردو من حرم کشیده بر نیافت آن شب آن کرده انبوه دروازه کشیده زد آید که گشته

نیز تپه که در دفرخی آن کوه در جنب قریه انجی کنی ابروان واقع و بن العسکری میدان مطح
 برای نزال خست یازده سر عسکر که طایر بخش در هوا خیال معارضه از ایشان عارض میبرد
 بجناحین باد بروت در فلق قاف بلند پروازی قرار گرفته آتش هر یک از شیر شکاران را صید
 قرارک و هر دلی را که شکار کند پیاپی تصور میکرد اما حضرت ظل الهی که کوه پارسجا جهان ملی و کبر
 کشته در باد بود آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطایای حضرت آفرید کار داشت بادل نوی
 و حوصله شکوف و غم ثابت و بهمت ثروت تا نصف شب با نظام امولش فکر پرداخته غنچه
 ظهور صبح فیروز بود آتش در عالم واقع دیدند که جانور میب که بجا و ویشین پلنگ شایسته دارد
 میان جنبه رشیدی که مخصوص آنحضرت در منازل زده می شد و با آنحضرت کرده حد بود
 صولت نیز با وحله و رگشته قهای کردن او را گرفتند آن جانور هم شروع تپلاش کرده اورا هم
 کشه خوانوا آوردند اما پاهای جانور قایم بود آنحضرت با و در آویخته انگیرا که در آنجا حاضر بود و باید
 اشاره کردند هنوز لذ ایشان احانت ظهور زبیده بود که آنحضرت بقوت بازوی شیر
 او را از پای در آوردند هنگام صبح سران و سرخندان سپاه را احضار کرده اولاجام تپوش و
 گوش ایشان را از باد تلخ این بیان پرساختند که دشمن بر مست می غرور و با ده جمعیتش برزور
 که در پیش رفته و در طرف اردو قلع ابروان و ریکی چانی پیوسته اگر فوری و غم و مصون
 در رزم واقع شود راه نجات از هر طرف بسته خواهد بود بعد از آن خواستند به راسان کرده و
 برده خصم افکنی و دلداری و بفتح و ظفر امیدواری دادند متعارن آن رومیه از قلع ابروان
 پروان آمده از پشت سر اردوی هایون کنای زنی جای زانو گرفتند که هرگاه کوه والا
 بالا آید به مقابل سر عسکر بر داند ایشان بجزک نصرت اثر در آورند اردوی سر عسکر نیز از
 پیش رو آغاز کوچ کرده بهینکه با کوه و از دحام بر اه افتاد ضد یو بلند اقبال که با افواج
 خوار

خونخوار مکمل و آراسته و کمین ایستاده بودند از فرار تپه مانند زرد بهاری خروشان و چون سیل کوه
 ساری جوشان آهنگ نشیب کرده رو بشکر رومیه آوردند و عسکر روم تو بخانه را دودسته کرده
 یک دسته را بجانب سار داشته و دسته دیگر را بر سرتل که در فضای میدان واقع بود قرار داد
 خود در پناه ملی ایستاده از دو طرف با برخوردند جنگ یعنی توب و تفکات صاعقه بار بار
 شهر یار کشور گیر با فوجی از خرابه چیان بهرام صولت بر سر تو بخانه بالای تل که سر عسکر آراسته
 کرده بود پیش برده جمعیت نیز بر سر تو بخانه جانب چپ مامور ساخته قول هایون بر قلبش
 رومیه در حرکت آورده تو بخانه های جلور ابرایشان پشید سخت خرابه چیان بهرام
 کین بیکرمی اقبال خدیو ظفر قرین هجوم آورده تو بخانه روی تل انصرف کردند بنیان
 یداری قلب سر عسکر نیز از ضدمات توپهای کران در هم شکسته رو بودای انهرام آورد
 بجه تازان جلادت آیین و نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین میهای کین بود
 با شاره خدیو روی زمین از زیار و مین بتعاقب سواران پرداخته فوجی نیز پیش
 روی پیادگان برآمده صید های بهرام افتاده را حیر که دارا فاطمه کرده بر افشانی دست
 یازیدند و کار سحالی رسید که یک نفر تفکیک چریک و نفر نیکی پل تن ایشان انداخته میاورد
 و سواران لشکر تا کنار راه چانی اعقب ایشان تافته در آن روز نجاه هزار نفر متجاوز از آن
 عرضه تیغ طلاک و اسیر خم کنند فراق شدند و عید آشنای سر عسکر را رستم نام فراچو روست
 آورده زنده می آورد او را جمعی شناخته چنانچه عادت او باشد با و در آویخته پاشا
 ناتوان هجوم کشا کش ایشان از اسب در غلطیده سرش بشک در آمده نجان کشت فراچو
 خون صید خود را نیم سمل دیده او را هیچ کرده سرش را بنظر انور رسانیده و چون طالعش در محافطت
 بزرگ ساری کرده نوازین کامل سرافرازی نیافت و سلطان مصطفی پاشا و الی دیا بکبر
 که به

۲۲۶
بجای هرست سلطان محمود بنان پادشاه دی جاده روم اختصاص داشت و یک شمس
خراسانی از اسب نداشت چون زخم کاری یافته بود در عرض ده فتابت گرفت و او را از
نظر فرستاد و در دوازده هزار نفر دیگر از پادشاهان و سرلوکان و میران سخن بهین پنج سر بر سر راه
گذاشتند و تمامی توپخانه و احوال و اطفال و خدام و دواب آلات و اسباب سرعکس و لشکر را نیز
فرزوان اخیله حساب معضل کتاب آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرم احرام اتفاق
افتاد اما پسر پادشاهی بی در آغاز اشغال بایره جنگ با کرد و آن بوقت بجزیره و نرسیت جبه
بانوی از جانب ملج و کلیا و فوجی از راه کریم و افترک راه فرار می نمودند و دوات آنجا در
حوالی افترک سر راه برایشان گرفته ارامنه پیش رو بچوب تنک و دیران اینست سر میبرد
اسب سستی ایشان را دم داده سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جانان دره بی پایان قاده مرد و
بچهار سار عدم تافتند اسب حاصل بر خط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا و ادماکای
شان در روز یکشنبه آن مکان برادیه موسوم و غش سرعکس را با سر او ملحق ساخته صاحب محمد آقایی
و خیرجی بچای و غش سار و مصطفی پادشاهی داماد از قلعه ابروان روان کردند و جمعی گرفتاران
رومیه را خرج داده بدرقه همراه نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر گرفتاران رومیه را برای نقل
این سرگذشت روانه کنجه و قلیس و ایروان ساخته به معنای فتح و ظفر و همگانی نمایند و او را گوشت و
اثر بجانب سیاق حرکت کرده تپه تخاق خان را مقبره گوشت حضرت پزوه و شکست آسمان فرسان شهر
کوه البرز سکو ساخته و با باخان چاوشلو بکر یکی از سان فیل را که بعد از مقدنه فتح و ظفر جنوب
فرمان والا باردوی معطی بوده با شش هزار نفر دلاوران رزم که بحاصره قلعه ابروان مامور
مقرر فرمودند و در آن مکان پادشاه را در رضا قلی میرزا که با حرم محرم از ارض افسان مورد بدگاه معطی
بود و در پیشرفت قبضه ساطع اقدس فایز شد در میان لشکر قلعه جات کجبه

۲۲۷
و قلیس و ایروان و قوایع آن او ان خیریت نشان چون شمس حضرت
و اسب بی منت که است و کاشاد و حسن و حسین و یون و قیض و بیط و مام قلعه متین چهار
ارکان در دست قدرت است بحول می خلق گیرد بدون سعی و طلب کلبه دار الملک مطلب
بدست می آید و ذهنای کنوده از طرف است که درهای بسته از هر بابش می آید (مصدق اینقال)
مقدمت قلعه ایروان و کنجه و قلیس است که در این چند سال نهال بار جای انطایفه در آن زمین
رفته تصرف دویله بجای شاخ و برگ سرگشی افزاشه بود که بکاش از آمد و رفت المچیان و دیگر
حرف و صوت سفر بهیوجه از یاد می آید در اینوقت که انیمه اسیرشان رومیه بای مردی جلاد
سر در بای قلعه گذاشت دست از قلعه داری بر نداشتند در اینوقت که خبر قضیه سرعکس بچوب
اولا علی پاشا و الی آنجا میرزا پاشا نامی را با چند نفر از روسای اوجاق بدرگاه کیوان روان فرستاد
طالبان شد این مسئول حضرت ظل اللهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زکجه را همراهی
با فرمان امان روان ساخته بعد از وصول فرستادگان منور پادشاهی مشا را به در مقدمه صفر قلعه رخلیه
موجب استاده آمدن تا توپخانه و اسرای ایران تسلیم نموده که با فتح گرای سلطان و الی زاده ناما کام
دل از تسلیم عقبه علیا و باید و بعد از حصول این سر بلندی بجانب مقصد شتابند مقرر شد که پادشاه و فتح
گرای سلطان با اتفاق عبدالباقی خان روانه دربار پهبریان و جمعی از غازیان فیروزی تبار
رومیه قلعه آرا را به چالی که ابتدای سنسور است گذرانیده معاودت با علی پادشاهی و فتح گرای
سلطان بعد از ادای عادت گرایش و ششم و شرف پای بوی و تسلیم پیشکشهای لایق گذرانیده و
خاص عزت اختصاص یافته علی پادشاه متعاقبش گریان خود را از راه قارص و فتح گرای سلطان ناما
که ولایتش دار الملک قدیم بود از قلیس طریق مقصد میموده بعد از تخیله کجبه یعنی پادشاه و قلیس
نیز بهین پنج مورد عفو و امان گشته در بیست و دوم رجب انسانی قلعه را خالی و کلبه قلعه را با اسرا

بیان و لرجمی و توخانه و قورخانه تبریز سرداران نظرت داده خود بار و میقلعه عازم خفته گردید اما بزر
 پاشا و الی ابروان و سپردن قلعه ابروان چهل روز محلت خواسته چون اینقدر از پاشا محمول بگذشت
 انداخته قلعه را بعهده مامورین امر نموده در دوم ربیع الثانی از پاشا قساق خان بجانب قاص قوا
 کتورگانی افراسخند در دهم ماه فروردین جانب عربی قاص که معبر از رسته اردوم است مخیم اردوی کیهانی
 گشته تیمور پاشای قلی حاکم وان که امر کرده بر آشوب جنگ مراد تپه بیامی مردوی سی قیزدستی کز
 سرعافیت بدر برده در قاص میبود با حاکم قاص و قلعه داران قلعه داری پر درخستند و از کنار
 اردو جایی الی ارژنه اردوم تمامی انبیه و قمر و مزایع و توابع آنروز بوم عرضه غارت گشته چون بعد
 از غنای قتل سرعسکر تانی اعیان دولت عثمانی احد پاشا و الی بقدر ارباب تهمت تقصید منسوب
 از اربابست بغداد معزول کرده بودند مجدداً بر عسکری منصوب بجنگ و صید مازون ساخته
 نیز در ارژنه اردوم توقف داشت عریضه فرستاده مقتدا انجام امر مصاحبه شد پاشا بان و ارباب
 قاص و ارژنه اردوم نیز عریضه اعتراض میبرد و جهان پناه فرستاده نمیکردند که کار ابرو
 صورت دهند مشروط بر اینکه خدیو بهمال فنج غمیت اندیاز کرده بر امون ایذا و ضرر ارباب
 نکرد و چون سمت انصاف گرفتن که از علو طبع حاکم بر خاقان چمن بگذر و سخن با حضرت قاص
 دستان روم داشت نه بر جایای عاجز و زبردستان آنروز بوم عرض اناسین پاشا از ارژنه
 عقب الاشراف و قاضی ارژنه اردوم با چند نفر از روسای اوجاق و اردو قاص و اوجاق
 علما و معتبرین آنخود و کامیاب قصبه پهل آستان پسرشان و با فرمان امان روانه ابروان گشتند
 حسین با پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقتی نخواست اما چون قلعه داری را بی سودی دید
 مشورتی و احسان از محبت نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی
 الاولی آن حصن حسین پسرانند را با توخانه و قورخانه و اسرار کاشکان این دولت کانی

بنیان سپرده خود با اتباع و مستحقان قلعه روانه دیار روم گردید حکم والا بغیر نهاد و بپشت پاشا
 خان بکلیک لرتان و سرگردگان که در کنار کانی جان ابروان مامور بحاصره قصبه بودند
 رفته و شش روز بن توقف نظر صدور امر مجبوری و از توابع آن ایام است که
 محسوس از لکریه و انغان راهوای و داد انجیزی سر از گریبان ضمیر بدر کرده با چند نفر از اشراف
 اتفاق و زبیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاص نولاد خان شخال از انطرف و حاکم
 و رفید از اینطرف با جمعیت کامل مدافعه ایشان تازه رسید سر و زنده از ایشان بدست آورد
 و بقیه السیف راه فریت پیش گرفتند و شخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند نوازش
 و انعام سر ملیدی یافتند و هم در آنوقت که شخال آمده و در زند میبود او سی اورا با جمعی از
 لکریه بر سر قلعه ترخو که مسکن شخال است آمده با اتباع شخال مجادله کرده او سی فرود با جمعی
 معرکه قتل در آمده تنه بدیاز ارژنه شدند و از مؤیدات قبایل اسکندر بنامی
 ملکی و ده و طایان سیل و آشوب تار و تار و نورش مروشا اجماع بنده سلطان مرو بکرم والا ایدم
 پاشا و بعد از آن چند دفعه بپشتن آن امر فرمودند آبی برو کار بنا بظهور الدوله ابرو پاشا
 در امور بپشتن آن نیک گشته بودند و بپشتن آب و آب قلعه جاری ساخته لشکان مزایع و آب
 آن سرزمین از رودان رود لیراب و کامیابی انداختند و نیز گناس بلخی روئیه بنحکه سی
 یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته و موکب مایون میبود و خیمه که را با
 حضرت آیات از بیلاف ابروان عازم قاص شدند اورا حضرت انصراف داده سیرز کانی
 نصیری خلفاء بفارست تعیین و بابک بنحکه قلی و بعضی دیگر را بپشت او روانه دولت
 روئیه فرمودند در میان حرکت موکب مایون از قاص بجانب لکریه
 و در بند و انظام تمام کرختان و تنبیه اشرار و انغان

تو و قلعجات ایروان و کجند و قلیس و انحصار و انجام امور که جهان پنهان فاطره اقدس کردید
تجدید هم شهر جادی اناور از قس عظمی عثمان بجانب قلیس کردند و مقرر فرمودند که سرکردگان
که در قلیس بودند با اتفاق ظهورت میرزا و علی میرزا و یصد نفر از اادان و اادان کار نیل و
کاشت برای بنای کار که جهان پنهان در آنجا میباشند و مامورین حسب فرمان در عرض
آنجا کبوتری آستان عز و جاه نمود و در وقت ظهورت میرزا و قلیس و الیکری اول و حق بود
و ملکوت داری اما چون علمیر از فرقه که چپه شرف اسلام مستعد و برادرش محمد پاشا در جنگ عثمان
پاشای سر عسکر تقدیر شده بود و الیکری کار نیل بعد از کاشت علمیر از غایت او را بخواب
خانی سر از راه و با جمعی در آنجا حاضر فرمودند که ظهورت میرزا با اادان از فرمان رکاب بوده و در قلیس
و قلیس بر برده و در روزی قلیس از مکان بر استایل ظهورت میرزا از شخص فرمودند که رفقه کوچ خود را از کا
تغلیس آورده ظهورت میرزا که توقع و الیکری را با اسم خود در مقامات استحق پاشا خدمت کرده
صاحب شمشیر و تدبیر بود چون آنمینی از قوه بقل نیامده مایوس گردیده بود بار و ساری که چپه توطیه نموده
بدون این که وارد قلیس شوند بخانه خود شافت و جمعی از اادان نیز از جهان منزل فرار و کوچها
خود را برداشته سمیت فرار فلخان و روس و هر کس که از آنکه صاحب ملک است بدر فرستادند و بهمال
بعد از ورود منزل فاطره پناه حضرت پناه را فوج فوج کرده هر فرقه را بتنه برای منع و استمالیت
طوایف که چپه تعیین و در دست و نهم ماه فروردین حقه چتر آفتاب قیامی تو وصول بساحت قلیس
افتدند و از آنجا عت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته سرکشان بعضی مواخذة در
آمدند و شش هزار غنایار ایشانرا کوچانیده روانه خراسان ساختند و در قلیس مقرر کوکبه حضرت
فرین گشته از آنجا نیز تمسبیه و ال قیام را بت نهضت بجانب در بند افراشتند و وضع این کارخانه
در حینیکه عداوت پاشای سر عسکر از دولت عثمانی بر عسکری منصوب عازم حدود ایران
کردید

فرمان و لیثان مصری بنفاد از آن پاشا بود که آن قدیم ملک جمعیت خود را از فرقه مامورین
ساخته از راه سولاق و در نزد توجه ایران شود و بدو بهمال بعد از استماع بنیخ غلیتیا خان و سولاق
یکچرا پشایروان با جام و قشون استرا با دو فوجی از خود مسعودش از وقت بدر شد مامور فرمود
که اگر از خان قدیم انری ظام کرد و در آن فوجی مشغول خود داری بوده معارضه و جنگ برود
موقوف داشته مقرر صد طلوع طلعه نیز اقبال بیروال و سطوع شته مایچه را بایست حضرت استمال
باشند و در قلیس معروض شده و الا شد که دایه فرور با عا اگر غیر محصور سجد و سولاق که سر ملک
ایران و روس است دارد کردید اما پادشاه سکن در جاه بعد از اینکه مشاهده میکرد که ولایات
خواهی سخوامی از تصرف آن دولت پروان و این دفعه نوبت خواستش مملکت روم بود
بود علی پاشا و الی که چپه را که از خدمت اقدس فرخص گشته در بار عثمانی رفته بود و کاست است
علیه روانه ساخت که باطلاع احمد پاشای سر عسکر قد و سنور را بدو قدیم من الدوین است
و بعد فرمان هم بخان قدیم بنیخ شریف نوشته مصحوب اسلام کرای سلطان برادرزاده خان
فرور که در دربار قیصری میبود بجا پاری فرستاده اعلام داشتند که چون حال در میان این دولت
بنای صلح و دوستی است آمدن خود را بجانب ایران موقوف و اسلام کرای سلطان
در عرض راه سر عسکر ملاقات و سر عسکر نیز معتمی را رفیق او ساخته با عرض اخلاص این
روانه درگاه محله کینت و مقدمه آمدن عطا پاشا را از دربار قیصری طلب صلح معروض شده
ل ساخت اسلام کرای سلطان و فرستاده سر عسکر در قلیس شرف اندوز تقبل درگاه پشایر گشت
سلطان فرور برای ایصال فرمان عا حضرت پادشاه سکن در جاه روم از خدمت عا پاشا
رحمت طلعه چون صدور این جبارت از خان قدیم آتش افروز مزاج اقدس شده
بود مانع رفتن سلطان فرور شده فرمودند که چپه باب شمشیر نیز آتش فرستاده فرور نشاند و ام

قصمان شور بکیر که از شکر آبی که در میان ساخته بودند شربت فنا چنانچه بودند برای کشتن
خان قدیم شفاعت قصیری در کاخ بیت و انجمن را چون تقویم یارینه اعتبار نیس سلطان فرمود
روانه کنجه و عبدانی خان زکند را مامور ساخت که در قلعین توقف کرده علی پاشا را که برای مصفا
مردوست عثمانیه میاید بکنجه برده در آنجا مقرر فرمان مجدد باشند و ایات جهانگشا روز شنبه نوزدهم
جمادی الاخر از قلعین حرکت و از راه جاردوله عازم مقصد شدند که بعد از عبور از آب قانی چون
بگذشت جاردوله را نیز کوشال در کار بود در آنجا اردوی همایون را در کنار آب گذاشته عازم تنبیه آنجا
شدند و این پیش از وقت مسکن خود را خالی کرده بفرار از کوه البرز که در رفعت و صعوبت مشهور عالم
ست اتفاق نموده بودند با شاره و الا تفکیر چنان و خبر چنان از اطراف کوه پورش برداشته
بآن کوه فلک شکوه صعود و باتش افروزی مایه خرابی و تفکیر فخریری جلد کرده مار نموده است
تفاق را تصرف کردند لکن چون آنفوج بی امان را با خود دست و گریبان و برخلاف عادت
بلار از زمین صاعد آسمان دیدند شواخ و زوایای جبال متفرق گشته خود را بجانب آن کشیدند
و جمعی شیر از ایشان تسیل و اسیر و پومات و منزل ایشان احراق یافت پس کوه والا از راهی
و از راه نورد وادی ایغار و از آنجا عازم اردوی نصرت شکار گشته بعد از ورود و شایخی خبر
رسید که خان قدیم بخارج در بند رسیده بود آوازه توجیه مویک جلال را شنیده عنان غمیت برافشید
و در منزل یکی کرده بجانب قدیم تنافس است بنا بر آن حکم و الا ابتداء دوست که اسلام گرای
سلطان که در کنجه توقف دارد از همان راه معاودت و فرمان قصیری را برده با منای آن دولت
و الا با رد چون خان مریور بعد از ورود بجواله در بند ایلدار تاملی از شخیال زوایای سابق را بشناخت
و انحنای منصوب و ایلالت شمر و از ایلرهای حکومت در بند را با احمد خان او می تقوین و دودنه
در با قصد تو مان با تیر کش و تیر و کک با نهاد داده سرخا نیز ولد خود را با پانصد نفر سوار گزین همراهی خان

بر پرتو شین و بعضی از اشیر ایلطایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفای زده بودند چندی که ابتدا
زمنان کوهستان دانتان را تمام بهت گرفته بود عبور از محاربان آسانی مقدور نبود تا
حضرت علی که سپت بلند جهان را مانند خورشید جهان تاب و نظر انور یکسان بینا رند بفرمودند
و همت از جند مقید بسخن راه داشتند اشتهاده تهنیه انطایفه کفر صست پشنها و خاطر اقدک
ساخته از راه الی آقاج شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی فرمان همایون بفرموده است
و مقرر شد که سردار و انحنای از در بند آمده و در منزل دره من اعمال طبر سران مکت و مشول
جمع کردن غلات باشند و آغز و راد مویک شاهزاده رضا قلی میرزا از راه شابران رود
و خود با فوجی از شکر نصرت اثر اولاً عازم قنبه اشرا بدوق و خالیق گشته شش هزار نفر از او
منصور را نیز نسبت دوقوز پاره و آلتی پاره قیسین و جبر ایل مامور ساختند که در سمت غنی سر راه
بر فراریان گیرند و بعد از آنکه لوازم قتل و غنای بعل آمده عطف عنان کرده در محال قنبه رود
همایون پیوستند و در پنجم شهر جبه سمت شمالی قلعه و در بند نصرت جیام سپه ماند گشته چون خبر
افتد رسید که ایلدار خان شخیال جدید و او می و سرخای و سلسله جمعیت را انظام داده
اراده دارند که بر سر خاص فولاد خان شخیال روند لکن از ایات جهانگشا از در بند شکیر کرده
وارد محاسن که خان محمد ولد او می در آنجا توقف داشت گشته خان محمد نیز با لکرتیه سر محاسن را فرو
گرفته آغاز تیز و جمعی از ایشان قبیل و اسیر گشته تهنیه راه بر پیش گرفته و تمامی آن محال با مار
و افرو غلات و ذخایر نصرت شکر فروزی منطاهر در آمده روز دیگر از آنجا حرکت منزل
بمنزل سین پنج تسیل و اسیر و غنای فراوان و محال لکرتیه پیشد تا وارد قمره کیدن که محال
سرخا خاص فولاد خان شخیال بود که در دیدن سرخای و او می و ایلدار از وصول کوه که متعصب آگاه
گشته بر مکت سرخا در گرفته تهنیه فرا کردند و خاص فولاد خان با فوج خود در کیدن بمویک همایون

لمتی

تو به منم که در آن سال در غنای آن سرافراز گشته از آنجا آمدیم ظفر فرجام قاتل بزم نشسته
سرنی بی سبب و خوف است از پادشاه در خدمت نه نشان بد و زانکه فرسخی قیوم دارد و سرخای
نیز جمعیست موفور دست آورده قتل جبار است که کرده و زده را که معجز جوش دریا خروش بود و فرو
ارو با دینی و خود سر بر آن خیل پادشاه است غنای و مال تفنگچیان را از چهار طرف مامور
ساخته اولاد و لیران افغان فراز کوه را از آن طایفه گرفته آتش جنگ ستیز و احداث شود
رخیز کردند و هنوز افواج دیگر در دامنه کوه در کار صعود بودند که لکزیه تا مقابله و دست نیارده فرار
و یکبار از آن کرین از کین بجای پادشاه تیغ تیر بر ایشان جاری ساخت و سرور زنده پادشاه
دست آمد چون باعث تاریکی و وقت وضو معبر عید و عصر شد در آن روز از آن تنگنا
سیر بود جزایریان قتل تشار الصباست قتل جبال مامور و همان مکان محل نزول گوشت
منصور فرمودند و در آن آناییدار از لکزیه و افغان و آوار جمعیت منعقد ساخته از سمت دیگر
بعاد دست سرخای میآمد چون از شکست سرخای خبر بداشت جزایریان سر کوه را لکزیه
تصور کرده در کمال طمأنینه آمدنی شدند بعد از آن کاشف بعثت خود را با اهل دست و
کریبان یافت ناچار از خانه زد و خود کرده بانگ کرد و فری راه یاران خویش پیش گرفت و جمع
که سرگشان سر بارده شش بودند کردن بر زیر تیغ نماده پیکار بیدار عدم شافتند روز دیگر لوار
جماکنش بجانب قیوم شفا فرار نهضت شد که مقارن آن روز و مقبرین قیوم دارد از
همایون و طالبان کشته برض رسانیدند که سرخا کوچ خود را در پیش از این بجانب
آوار فرستاده خود نیز با اولاد بعد از مقدمه شکست بهجت آوار هر کس که سجت مانده
خود را ارسال گذشته آزاد کرده عفو و بنده احسان خدیو جهان میدادیم چون فرار سرخای بعد
یقین پوست و اهل قیوم فرار نیز در سال پیش مورد امان ساخته بودند که از اکیان ایشان

پرد

نزد آنکه غنم سبیه مدغان او می عطف غنای بجانب قیوم فرمودند و چون در دست بود
موکب همایون بجانب قیوم قاضی آق قوشه و امانی آنجا میرا و از در اینمان در آمد
و بعد از گذشتن گوشت منصور بمقام مخالفت برآمد جمعی از خفیه بجای دست سرخای فرستاده بودند
اینهمه مروجه سببان نایره غضب غانای کشته بقیه قاضی و آق قوشه بعد از مامور و قاضی
خود در صدد جدال برآمده و شکست فاش یافت مغلوب و مقهور و نامی اهل آق قوشه غارت
و منسوب شدند و از دیگر قاضی بعد از خواهی ایام ماضی شمشیر دست آورده کردن بندگی سبانه
اردوی معالیه کشته با تهازل و اسیر آق قوشه را که در حضرت پادشاه منصور بود و فرمود پس حواله
فرستاد مضرب سادات جلال کشته او می حمله در دفتر خود را برسم کنیزان بستان دولت
چند نفر از خبرین خود را بدر بار کردند و اقتدار فرستاده متدعی غنوجانیش و متعدد اقبال حکم
فرمایش کردید که از تقصیر او مقرون بخوشه بنا بر این که لکزیه سمت دو قوز پاره هزار اسب
بعنوان این که و اخوانهای مقبر برسم کرد داده بودند و هم چنین که خدا یان مقبرین طبرستان
خانهای فرمایش امجدان پسرده متعدد خدمت اقیاد کشته بودند و امور داغتان هم هر چه صورت
انجام یافته بود خاص فولاد خان شمشال و باقی که خدا یان و سران داغتان که موکب الاپوشه
بودند بنوازشات شایسته بهره مند و بر حضرت انصاف خورند و خانوارهای داغتان و طبرستان
مامور بدیدار ساخته زمام اشتب غنم را از راه شیردان بجانب صحرائی دلگشای مغان اعطاف
دادند در میان ورود موکب مسعود و مغان و صرح بنای سلطنت در
انمو ضع میمنت نشان در شکامی که سرابوتان در دست نشان ایران با تپه
خران حوادث رو با ضرر کی گذاشته از طرف سرکش دی قوی شاخ مانند شجر سر بر آورد
و هجوم سبزه پیکانه ریا معین پر زنگ بوی این گلزار در میان گرفت باغبان بی اندیشه

و در آن

وفاقی نهیستن چنانکه بعد از یکدیگر منکحل امر خلافت شده که مندر و روم و ترکستان و کوه
ایشان قایلند و در ایران نیز هم سابقا همین منصب را هیچ و متداول بود و خاقان کیتی تسان شاه اسماعیل
صفوی طایف سمرقند و جلجند و خجند و مهابادی خان تاجیک و دولت خود آن منصب را
و نیز منصب شیخ راشایع و مسکوک ساخته بعد از آن است و فرض را که فعلیه و مایه فحاشه
در آنه و افواه عوام و او باش و ایر و جانی کرده شرشر است بر خفاق زده بر هم زنی بر یکجاست خا
ایران از بخون منته و فساد آمیخت و نادام که این فعلی اشتهار داشته باشد این مفیده غلامان اهل اسلام
رفع نخواهد شد هرگاه اهل این سلطنت را غلبه و آسایش خود را طالب باشند این ملت که مخالف
رویه اسلام کرام و آرد غلام تواب بایون آتاک کردند لیکن چون امام جعفر بن امام محمد
علیه السلام امام حق نامی است در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند ایشان نیز متفق بر آن
آنچنین اسمع رضا اصفا و آن کل جعفری این منصب خیفه از ایشان دستار روزگار خود ساخت و
برای آنکه و اقرار این مطلب قوم و میر پاک اعتقادی مخوم ساخته بجز آنه عامه پیران آنحضرت
مشول ایشان پذیرا قبول و گلشن آرزوی ایشان را با رومیوه حصول ساخته فرمودند که چون پاد
والا جاه روم غلام حرمین شیرین است با مادر مقام دوستی و ایستد که از جانب شما بعل آمد با هم
پادشاه والا جاه روم ایلمی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه می کردیم که رفع حلا
صوری از میان است سید ثقلین و خیر الاولین والاخرین محمد رسول رب العالمین گشته من بعد
رسم موافقت فیما بین ایران و روم سلوک دارند مطلب اول آنکه چون شما اعتقاد سابقه
نکول و طریق تقلید امام حق نامی جعفر صادق که از ائمه حق است اختیار قبول کرد اند و شما
و علما و افندیان کرام روم از خان صحبت آن کرده خامس مذاهب شما را در مطلب ثانی آنکه
چون کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد المحرم با نمه مذاهب رابعه تعلق دارد ایند منصب نیز در یک
بایان

ایشان شریک بوده بآمین جعفری غار کند از مذمت طلب نیست بیکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج
حسین شود که بطرف امیر حاج مصر و شام در کمال عزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه معظمه مقصود
رسانیده از دولت عثمانیه با امیر حاج ایران بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک مسکوک شود
مطلب را بیکه اسرای هر دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان بود و هیچ دست و پا بر ایشان
روا نباشد مطلب خامس آنکه کسی که از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر
مصلحت فیصل میداده باشد اشقی المطالب پس اهل ایران در اداء این مواجب خاص سرزین
عجودیت را بنقش چنین کل زبان ریاضین شکر گذاری کرده بدعا بقای دولت و قیامند
بهمال برداشند در انجمن سازی و محفل اراکی شرح جلوس خدیو عالم و نشر
روایح و قیام آن اوان بمورستیلک فلم حجتیه نیم و مجمره کرد و آن دو
مشکین رحم ساقی پاکه باز زرخ پرده برگرفت کلاه چراغ غلوتیان باز برگرفت
بارغمی که خاطر ماخته کرده بود عیسی و می خدا بفرستاد و در گرفت رصد بنده ان وفیه
باب و آخر نشان بطلمیوس شب روز پنجمه بیت و چهارم شهر ثوال سال هزار و صد و چهل
هجری مطابق توشقان میل که دو انزده روز بنور و زفر و زمانده بود بر اجلاس بایون معین کردند و کار
کنان توای بنانی در محن سندن مرد فام سبز کترده ریخین قبا یان ریاضین دوش بردوش
در زم گلشن صفت آرا گردیدند کردن فرازان اشجار را غنچه از لاج طومار بر سر گذاشتند در لباس
مشجر و بوته دار در حاشیه مجلس گلزار را نو بزا نوشتمند بزرگان چهار دستای نیاز بر کرده در نگاه
چمن متهای کرنش گشتند و بیا و لان سرو آزاد و گنگ مروی بردست بر بند که بر سر اتا دند
و همیشه شیکان گلهای همیشه بهار بر لب جویبار صفت کشیدند و جارجیان بلند آواز غرغره و صنوبر
و شش پر از بار خوش بردوش گرفتند و در یکایان بر سر سنون بکلاه قوروقی شلاله و قبا ی
کوه

کوه دامن شاخ سرد بر آراستند نمایان ابر آذری تبریزی هوا صحن چمن زمازه و ترساختند و قراشان
 باد بهاری ساحت کلزار را بیک روحی از خار و خس مهر داشت پس فراشان با فروشان با فرازان
 بارگاه انجم او تا دمج طاب و آراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کارها
 در آستین بر آورده اوزنک کوهر کار شهر بار جبار دصد را بنجم چرخش فرقدان ساختند سران پیا
 و عظمای بارگاه و خدمت گذاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشگان در بار خست بار یافته مانند
 انجم مال بدوران و ایره گشتند در آن روز و غیره از انقضای هشت ساعت و هشت دقیقه
 طالع بخش درجه اسد خدیو کردون و قار فرقدان را با نرس کوهر کار آراسته با فقر فریدی و شکوه
 سلیمانی قدم بر فراز تخت جهان بینی گذاشته زبان حال را با نیتقال کو یا فرمودند نوبت
 بخت آید و بگویند که دوران آراستی از نو بچندند هم را غروب نیست از قارخانه و دلوله
 مبارک باد از کوس و کز نای شاد دانه برخواست و منتهی مانیکه اگر روش آسمان در ایران بر ماست
 بود نشت بهمدستی نایدات آید دست و بازوی قدرت کشوده دست نوبت نماند را بر نیت
 افسر سلطان کل پیداشت از طرف چمن مقدسین بار مبارک باد بر سر و سمن
 خوش بجا خوشین بود این نشت خسرو نانشین کسی اکنون بجای خوشین
 رؤس متابر و وجوه و نامیر نامی و القاب کرامی آن خسرو داد و گزین و دریافت و انوار آفتاب
 جهاندارین بر در و دیوار نشان معموره جهان یافت و جناب سیادت تاب است کتاب میرزا قوام
 محمد القوی بخیر فیما وقع را تا پنج جلوس یافته و بعضی از نکته سخنان قزوین را خیر فیما وقع را خواندند و
 قوامی را نکته دار ضرب کرده بر روی دیگر آن السلطان مادر نقش کردند آیه تادین فرورده
 منظر بود باقی نشان تخت و افسر بر بر پای تخت شامین باد بنا کرد تا چ طل
 بلند شد و چون غریز قلی یک داد خواه اند خود من اعمال م ابلا و تلخ که از افشاریه آید آید

استاد

ابتدا حال رضی اقدس رم شمال آمده از منتظران کوا جانشین کرده بود حکم اعلا بعلیر و ان جان
 حاکم اند خود نامزد شده بود که در عالم ایلیت کوچ و ایل در اروا از رضی اقدس ساز و عزم روان جان
 از قبول این امر سر باز زده این یعنی بر طبع مایون کران آمده جنبه او نصب العین ضمیر او گشت و در نیت
 که آغاز بهارتان دولت برومند و منکام آراستن مانع و کلزار سلطنت از شوکت گشت سرکشان
 پیوند بود ز نام امور سران سپهر نجه افتد از رضا قلی میرزا تقوی فیض و اختیار مقامات آن سرکار را بطعاب
 قلیخان جلایر که از مخبرین این دولت بدینان بود غایت فرمودند و با نوعی از خنود و طفر نمود و روانه
 کردید که در اصل قدس تبه اسباب و امتداد و احتشاد کرده از راه باد غیس و مار و جاق بعزم
 جنبه علیر دان متوجه اند خود و ترکستان شوند و سه سالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان را
 بطریق الدوله ابراهیمخان برادر والا که غایت و مقرر داشتند که تمامی ممالک پکیان و حکام و
 آذربایجان از حد قبیلان که الی ارپه چانی و قشای داغستان و کرستان تابع امر و سی او
 و ابالت مرات تغییر سپهر محمد خان بابا خان چاوشلو و محبت کشه میرزا محمد تقی شیرازی با
 فارس و مهدی یک خراسانی یوزباشی زبور که بیایالت شروان و خطاب عالی و امیر افرا
 سرافرازی یافت پس علی پاشا والی موصل که بطلب صلح آمده بود مشمول عفو اخلاقی حضرت
 از آن گذشته عبدالباقی خان زنکنه را که از امرای معتبر بود بفرات تعیین و باتفاق میرزا ابوال
 کاشی و ملا علی اکبر قزاقباشی بانامه مایون و یک نخچیریل با هدایای نفیسه روانه در بار فلک اقتدار
 عثمانی و خبر جلوس میمنت تا نو سر با صورت با جبر اباعلی حضرت پادشاه سکنه چاه روم اعظم
 و انجام امر مصاحبه را متعلق بشروط خسته مذکوره فرمودند و ایلمی نیز برای تبلیغ پیام مذکور
 سحاباری نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده رضا قلی میرزا و ابراهیمخان را عرض نمود
 مقرر حکومت و سکران ساختند و هم حکام و قضات و اشرف اعیان مملکت را که

نرف

شرف قبل سده و از دریا فیه بودند بخلاف و انعامات فایز گشته رخصت انصاف یافتند و در بهار از بار
قلم حجتی رقم با خطار از زبانه ریا حین وقایع بجهت قرین لوی سیر
مطابق سال سعادت اشمال هزار و صد و چهل و شست هجری
دگر باره جان از سخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز بهار دلکش از کامرانی
نشاط افروز چون دور جوانی خسرو کردون سریر تیر اعظم تباریخ روز شنبه مقیم دلیقه بهار
بعد از انقضاء هفت ساعت پنجاه و هفت دقیقه از زمان غایت حوت به تحت کاه جل خرامیده برادر
جهان آرائی نشست و کلهای سپیدی تاثیر قوت نامیه بشاطر خواست طنطنه کوس نوروزی و غلغله
فتح و فیروزی بزرگ اشرافیت و حکم هادیون مجلس خسروانی اراده گشته فوایم سر بزرگ میر شکوه
طلعت خدیو ثریا منزلت سر بر سر برین بسود صنادید ملوک اعظم امرا و سران پادشاه و مقرران درگاه
و طبقات خلایق مانند کلهای بهاری سر و بر برابر با ثواب بکار نک و ضلوع زرتاری اراده چون نغمه
و غلغله از تارهای سرخ و سفید آن انجمن بر سر زار گشته و بعد از انقضای مجلس که هنگام تکلیف کلهای
اردی بهشت دولت و اشرافیت و بنان زینت بنیان سلطنت علیا بود تمناهای استیلا
و امتیاز سخن تدبیر و تخیل قلعه قندار فرموده افغانه را که بدایت و استحضار شد اخصار
و بکنون خاطر اندس را اظهار کیفیت منازل آب آذوقه منازل را اتفاد و روز و ساعت را نامور
و تدارک آن فرخیریت اثر فرمودند و چند روز که از اشتغال جهان بانی فراغ روی داد بارگاه فلک استر
سلطان را که نقش بدیع مبین قرین بود بدوش خیمه زنگار کون فلک منور آسمان دیگری
بر روی زمین افراختند و صرح عظمی را که حاوی این بنگون قباب بود محوی آن خیمه که کلهای
طناب فرمودند و در صد بندها از خشت ساس از قند فلک طلسم در شبه حیرت انداختند با وصف
اینکه شرب شراب مخالف شرب آب بود و آن چند روز بر رسم تفنن و آب کرد و شرب

هر روز در آن بزم سهر بلبلت بگردش قداح راح ریحانی پرداختند و در سرای معان رفتند
و آب زده نشسته پروصلاتی بشیخ و شاب زده بکوشان همه در کیش نشسته
زخیر کله چتر بر سحاب شمع ماه و قدح نور ماه پوشیده عذار معجکان راه آفتاب زده
صحرای معان چون سر معان نشانی خیر گشته و طبع خوبان چون مپرمینا نشاط انجیز در دوم و پنجم
آنال فرخنده قال است نصرت اشمال بغیر تخیل قندار از جلکای معان در امر از آمده از کمر و در
که بوفور آب و علف شتهار شد روانه فروین و نامه هادیون بغیر نفاذ پیوست که ابراهیم خان در منزل
که از توابع محال کمر و دست با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان طحی شود بعد از در و در و در
طیر الدوله ابراهیم خان نیز سعادت ماز و خدمت گشته چون طایفه بلباس فروین از حد و قیاس که
منعلق سخاک و منذ مصدر حرکات زینت ساس شده بود فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام
را ببر کردی شاه زاده نصر الله میرزا و جناب طیر الدوله از راه سا و جیلان مگری برسم با
بتاخت انجاعت مامور ساخته مامورین در عرض و شبانه روز چهل فرسخ راه طی کرده وارد مکن
انجاعت گشته هزار خانوار از اطایفه را که فرصت فراز نیافته بودند تا خت طبع کرده بر احدی القا
نمودند و بقیه ایشان در موضع مشهور تبرکش من اعمال مگری سر کوه را اتفاق نموده دست تبرکش
جلادت زده مینای مدافعت شدند و در آن نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده اتفاق
که مکان بسیار صعب بود نباید بر دانی در کمال سانی بحیثه تصرف و آورده هزار نفر مشیر از این
با دو نفر سر کرده معتبر عرضه نمیشد و در دهتمه خود را بطل جلال کشید و فرار نمودند ابراهیم خان با عکس
آذربایجان روانه تبریز و شاه زاده رضا قلی میرزا با قشون رکابی عازم موکب والا گشته در روز
کوه هادیون بدار السلطنه قزوین عشرت قرین باردوی ظفر آیین پیوست و از اخبار است
افرا که در خلال این احوال معروض شده بهر مثال شد مقدسه فتح سحرین بود و بین اینمقال

در صحنی که محمد تقی خان بکسر سپه فارس در جنگای میان از دگاه عالیهان مطاف نخست انصرا
حاصل مسیگر حضرت ظل الله در باب استخا ص و اشراع بحرین چنان بود که در تصرف شیخ جبار
بود بلفظ مبارک تاکید است پیغمبر فرمودند و محمد تقی خان بعد از ورود بشیر از فوجی از قشون فارس را قلع
ما در یه بفرم تخیر بحرین پیش از خود فرستاده و خود نیز در تصرف حرکت در آمد چون قبل از ورود بکسر سپه
جبار عازم کعبه خطه کشته قلع را بنایب خود سپرده بود نایب نیز بوجه از مجادلات متواتره طاعت
قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار بکسر سپه کلع را تصرف کرده کلید آنرا بد رگاه معلی ارسال
داشت و در اراه بمنفی بجلاء فاضله عز احتصاص یافت و دلایت بحرین نیز علاؤة ولاست ضبط و
بکمرانی بکسر سپه فرور کردید و در آتشی اینحال عریضه از جانب دلا و رخا تا منشی شعر بر اظهار داشت
و عفو تقصیر خود را استدعا کرد و بپایه سر بردون میرسد توضیح اینمقال آنکه مشارالیه از
قدیم الایام با ایل تلمنی در محال چنان من عال زمین داور گیتی دست در ایام استیاری فاعنه بنابر
زیاده سری سر باطل اعتشافان فرو نیاورده خود داری مسیگر دند تا اینکه بعد از ورود و موکب الای
براست بنجیکه سبق ذکر یافت و منزل نامهان با جمعی معبک ظفر از پیوسته بکومت و به دشا قلمان و
غور و ساخر سرافراز گشت و بعد از تخیر هرات که رؤسای اکثر اویماقات بنابر ضابطه ملکی مامور
بسکای قلع هرات شدند و باره او نیز چنین فرمان یافت او بنار ابر بنجره کاری گذاشته کما
فلخان جلایر سردار و بر محمد خان بکسر سپه که تدقی با او بعد از اعمل کرده چون دانستند که ساخر کافر
نعمتی سرزاده سری میخارد تا بدیناری اقبال بدایدار او را کوشمال ندیند براه او بکشد ارد
او را بحسن تدبیر قلع هرات برده با هشت صد نفر از کسان او که فرستاده محسوس کردند و ولدان دلا و
که در او به شافقان موجودند بمناسبت اجتماع بنجره و بنه او را با ایل و اتباع برگرفته سمیت عرجان فرار
کردند در صحنی که موکب و لا مشغول بجا صره نهاد بود و دلا و را بحکم اقدس دگاه معلی آوردند

ایل

ایل و را که از نه هزار خانوار پیشتر در دست بودند بنحویشان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه
بموکب عابون حضرت ظل الله با مطاف منی بقت خدمت که و آنات بر کاسب فیضی است
او را مورد بخشایش نشان و مشمول نوازش فرموده تشریف خاص و سبب مکلن با زمین و یراق طلاق
غماست کرده حضرت حاجت داد و مشارالیه متعهد شد که از آن این مواهب بعد از ورود و پیشتر
کس سرشتا کوچ و اولاد خود را آورده و هرات کنی هر چند که از خطا چنین او نقش تسویلات در وقت
و نوازا و درین ابر برای آینه که نظام بیان عالم صورت که از کتبه معانی بنجینه حالت آن
رون روشن گشته و قوع غیر آن سلوک اعمل بقض مروت سازند تیر داری بکسر سپه
که آنجا در ایل و ایل و سر خا هت آمده باشد و کرده او را با تمام ایل او که در هرات
خوشان شد مرض سازند که روانه عرجان کرد و مشارالیه بموجب فرمان بموجب فرمان عمل
کرده دلا و نیز پیضا بقعه کوچیده با ایل و اعوان روانه عرجان کردید و در آنجا در دست آید
براست و سر از گریبان خود سری بر آورده اولاً با فوجی بر سر او به آمده نایب و را با شصت و
نفر از مستظفان عا انفاقیه تسلیم ساخت و در آن و آن سه دارا مامور فارس گشته بود ها که هرات
فازان بتعاقب آمدند دلا و را از غریبان سمیت کورتان بکسر سپه حاکم هرات
و عهده انطا یقه را بمهر منضیع و آورده حاجت کرد دلا و رخا بزر خود بمکان خود نموده مقام
آن سردار و تمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات بنجینه ایل و دلا و را
روانه ساخر ساخت که با حاکم ساخر بجای طاعت آن حدود و پدرانند دلا و را مجدداً بر سر ساخر
در کین فرصت نشست آن دو نفر سر کرده با حاکم آنجا بجا کانه از قلع بر آمده بکسر سپه
ایشان از دامن قلع بخت دلا و را از کین گاه بیرون آمده سه نفر از سر گردگان با جمعی از مستظفان
از پیشتر گذرانیده و در آنجا بجانب عرجان رفت سر دلا و را بتعاقب و برداشته دلا و را

بالت

است نیکو کرد و به سمت بلوچ و هزاره که رنجت سردار چون در تعاقب و سودی ندید برگشته است
عزیزان که همیشه بر گردان کشتی عادت و سر حسیان میافراختند که کوشمال بلوغ داده از آنجا سحاب
میمنه و چکوتو من اعمال بلخ رفته آن محال را غارت و هزار خانوار از آنکه آنجا کوچانیده روانه
ساخت بعد از آنکه دلاور بطرف بلوچ و هزاره که رنجت فاخته قندار با عانت او آمده او را در محل
مردم بفرجه بکل که دشت فرسخی زمین داور واقعست کمنی دادند چون با حسین علیجانی طریق یافت
یابود و حسین ترفیع و خوار و پیشینا دفاطر ساخته دلاور نیز بطریق مبادله قبول میگردید و خبر این
جواب یافته جمعی را باخت و تعیین نموده او چون دخواستند باز رفتند نیکو باز فرار کرده و بر جان آمد
در آنجا سحاب را در رضا قلی میرزا را شفیع کنان خود ساخته عریضه اعتذار آمیز برگاه معارف تابد
بر آنکه رایت جانشان عازم قندار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوابی از توقف و الاغاضه
در بیان توجه موکب نادری بجانب کوهستانات بختیاری برهنمائی بود
حضرت تباری سابقا کیفیت احوال بختیاری گاشته ملک و قایم کارش که بعد از تپش
مکرر میانی ناموسکر سکنه انجماعت مقرر گردیده مجدداً جمع از آنجسته که خفد انطایفه که در دیوای
جبال مکان خمول متواری بودند جمعیت متوقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی هر روز با ایشان
پیوسته علم را دنا بود قندار راه رویای و پیش آنک طریق کمراییشان کردید بخت از دریا و بعد از آن
جمع تپش ایشان مامور گشته در محال نذر انجماعت معلوم شد نژاد یا باخان چاکوشلو با جمعی از خوار
حکام بدفع ایشان محاربه و غالب آمد و علیرادی معدودی ساک طریق فرار گردید بعد از آنکه با ایشان
مسب الاموطاع مامور در بار سپهر اتفاق کردید علیرادی باز فرصت جسته ملک جمعیت ترقیب داده
در سمت کوهستان دست بدزدی و دگر گشتا بعد از آن سلطان علی یک پوری و خفد نیکو
بانوجی با اتفاق کم نوشته و نایب کوه سیلویه بامر اقدس عازم کوشمال ایشان گشته در پای کوه شهسور

نزد

نزد و چون مبرق و ضوچ پوست که علیرادی قلعه کوه را که سر بر سپهر میزد قنات خویش ساخته در اینجا
بختن بر داخته قشون کوه سیلویه و نوشته در پای کوه توقف سلطان قلعه پاک و خفد یک پای چنگ
آنک فرار کرده بعد از آنکه آن سنگان صعب با قدم سخت پیچیده به نیمه راه کوه رسیدند انطایفه
جمع از قلعه کوه جمعی از کوه ایشان را در میان گرفته با نداشتن تفک و غلط اندین شک مشغول
گشته هر سر کرده را با جمعی از عا کرد و غازیان مقتول ساخته و بقیه سپاه که در پای کوه سالر مانده
روانه و لایت خود شدند چون در آن اوان موکب جهانک مشغول تیغ ابرو ان بود دفع ایشان را
بدفع الوقت انداخته در اینوقت کوبه هایون از قزوین حرکت کرده وارد محال جابلان و جزو
کردید علیرادی سر اسیمه رو بودی نامرادی گذاشته با جمعیت خویش که عادت آن سحاب بختیار
غول دیوانه سلیطن میرید در محل موسوم بر دک که اصعب است که کوه بختیاریست قنات کرده خشن
کند پس سمیت و الا عازم تشبیه آن سر کنگان بادی ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب
باقشون فسیله وارد لالان و بعد از آن جانب والا پایتخت متصل بکوهستانات فیلی است و جمعی از
چیان کوه نور در از راه نوشته از طرف دشت کنگان و فرقه عظیم از افواج قاهره را از طرف
دشت و کوه بونه با عا کرد کوه سیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب بختیاری مامور
دشت که هر فوجی از تحت خود رویای جبال و پهلوی کوه را بهای سعی در نوشته جسته و گریخته
که شر را در میان نیک باشند در آرزو و غرق را با اتفاق شاهزاده نصر الله میرزا و وزیران
بر بردگندار شده خود با سعادت ظفر و ششم جادی انسانی سه هزار و صد و چهل و نه بحری از منزل در عازم
کوهستان گشته و همان روز بجواله کوهی جمع از انطایفه سکری ساخته بانی قرار استوار کرده
بودند و ارد گشته جمعی از اکراد و افغانه را به تشبیه و دفع ایشان مامور فرمودند انطایفه بستان مکان
مغور گشته بدافع پیش از ده خلوب و قهورشند و دشت از آن موضع بکنار بروک که قلعه و

سوار

۱۵۰
نرم مجلس را این قصد و غم بود از متی غفلت میارگشته و نرفته بودند که عاقبت کارگاه در سر
ایشان خواب شکست و حساب شش با خواست خایو جهان دست مرا و ایشان بر قفا خواب
فرار کرده بر احدی قیاط توکل چنانچه بعضی هم که شش با یک قلعه در بند شخص جسته جمعی که از اول بند
درین امر سر از رفاقت ایشان پیچیده بودند ایشان را از ارکان بنارین قلعه عدم فرستاده و مراد
سلطان را که سرمایه فساد بود گرفته در بند دارند فرمان همایون خطاب با و همی فرمود از موقوفه علی
صد و ریاض که جمعی که با توکل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان روانه نماید او همی بروی فرمان
عمل کرده سردار خان ایشان با بقعه اشترار که کوچ کرده شهرستان فساد بودند بر سر بازاریاست از بارگاه
اجاد نشان را طعمه کلاب ساخته جمعی که شش با یک قلعه نبودند بحکم والا که چنانچه و برده در
در بند ساکن و بخت سلطان را در امر حکومت ممکن داده و مراد سلطان را مقید بر سر پیران
فرستاده که مشا را به در روز و در وقت تیر سر بر آستان تسلیم گذاشت و بعد از ورود و کوبه گشته
بستان حرم محرم و آغوش و بنه را بر کرد که امام و بر دی یک فرقلو که در آن اوقات بخت
هومات خاصه سرافرازی داشت با جمعی از تفنگ چنان فیروزی شتاب بستان گذاشته
در دوم شهر شوال به فیروزی اقبال از بستان رایت افراز لوی همایون فال گشته از راه دل
دولارام روانه و میچشم ماه نور خارج قلعه کرنگ امضرب خاتم پیراقتام ساختن آغا غنه آلمان
از در قلعه دار برآمده تو بچیان فرنگی نژاد آتش دست شاره همایون توپ های کوه توان را با طرا
قلعه کشیده رعد آوا و صاعقه باران زلزله در میان قرار بروج و حصار انداخته قلعه کیان
هم جان بردن استیمن او بخت قلعه را سپردند از آنجا کلبه خان افشار ولد بابا علی پسر
داری هزار جات وزیرین داور مامور جمعی از لشکریان را نیز بخت قلعه نسبت تعیین و با تو بچانه و
استعداد تمام روانه و در دست و یکم ماه نور کوبه منصور از آب میرمن غور نموده چون بسبب موسم

نشان

زمت ان صحرا خالی از عذبت و غفلت راسین قلعه قندار گشته و قندهار را با شش هفت کرد
بودند که از گوشه خود عازم شام معود گشتند که دو آب مل رود را منقرض نموده رفته اند
جاست قلعه محل و نقل معکیر و زی اثر نمایند شاید باین تفریب حسن جلوه گرمیدان حلاوت
گشته از قلعه بیدان آید ده دو انزده روز آن مکان منقرض کوبه غزوات کردید و از آنجا
از غنای آب محادی مزار بابای و امضرب خاتم دلیران عرصه بی کردید و در آن شب حسن با
فوجی کرین شریک حلاوت را غم شینون زمین کرده از کدزگاه آب بنیزدنی بل هاری بر
اردوی نظرها آمده در حوالی اردوی نظرها شورش هجوم و راندخت طلایه داران خنجر
که مانند فرکان از عین پداری در اطراف اردو نمره و سنان برکت صفت بر صفت پوست
و بان دیده انجم و آخر طرفه بعین از کنبانی نظریه بته بودند بان در آویخته جمعی از خنجر تلک
افکنند بقبه خایف و خاصر بجانب قندار فرار کردند اگر چه آن شب در حوالی اردوی کبها
بوی های و بوی بلند شد اما صبح گاهان که بچه خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم شد
که حسین بود بقصد شینون آمده بود پس ببات حضرت آیات از آلمان در اهر از آمده چون
آخر سال بود آب طغیان داشت سرور کردن فراز بلند اختر انشب کردون خرام را در شعله
شناور ساخته براه نمایی حدس و فراست از برابر فریه کوکران دو فرسخی قلعه قندار گذر
پیدا کرده ان شکر انجم حساب بانه و آغوش سالما از آب گذشته از سمت کوهی که بجا
قلعه بر فراز آن واقعت آغاز عبور کرده اگر چه توپ قلعه بزنید میرید تا خدیو ثریا خباب
رعد و برق تو بهار اصدای ذباب گاشته بدون این که عین و چمن فوج خوشنود و باخو
در آن بحر جهان آتش فانی ظاهر شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه بر
افراشتن بارگاه غزواتان پایه بنین را آسمان رسانیدند در میان وقایع

نیلون

نیزان سیل مطابق سال هزار و چهارم هجری سال مزبور شب هجده نوزدم
 و یستده احرام بعد از غنبار چاه و صفت دقیقه داور و مقام شرقی اشاب یعنی آفتاب
 مانند سب بر تخت نرو و مقام شاه فک فرار گرفته بود و قوای بعضی بجا صده دار القرا چمن احاطه قلمه
 گلشن پرداخت و از نه و ساعات همین و دیر انوقت بهت رسیده افواج بیک روح فروزان
 فاتح قلات غنچه دستول شکوفاخته عرصه جان را هجوم لاله و ریاحین شمره صفا ساخت بکرم خود
 زمین داور مجلس خلد آیین برای جشن نوزدی در محال فیروزی زمین یافته آن بزم ارم
 الهی قوای زمزم و صفا و شکر و عبا سی کشته سران و سرگردگان بیکر از جامه خایه
 سرشار بخلقه های گران مایه آراسته بیکر شتند روز دیگر شفا خان افشار را که بچرخشی بانی کری
 لشکر فیروزی نثار برادر داشت بازمی رها یک دوران بناخت قلات نامور را خند
 بنم امیری از قلعه هزار و خیر آوردند که حین از زمین غازیان خبردار گشته تنگام شام بیدار
 با چهارم از افغان نامی افغان بنجاب ایشان روان کرده خدیو بهال فی الفور بای فلک فرستاد
 حلقه ختم رکاب شاه سوار و با جمعی از دلیران خود عازم ایضا گشته از شهر صفا عبور از
 اتفاقات امور این که فخر خان تاخت گامی کرده پاسبان و فراوان خجسته
 و خند اول در دامن کوی ناز و نول گنده به ال از تعاقب و از چون غازیان را از اندیشه خرم عاری
 خواب غفلت از چشم ایشان طاری دید و بجهت اینکه عاقله بر سر ایشان تازد و طمع جیب
 از هم اندازد و در کین کین بخود ساری پرداخت معان آن را بایت نظر آیات آشکار گشته افغان
 آنکس فرار کردند و دلیران بنه تعاقب ایشان مراکب خاک بر آشتین سم را باد و قمار و بیاری
 آن گروه را عرض تیغ آبدار ساخته حسی از آقا غه زابدا منته کوه متفرق و بقایای خود را بقلاط
 رسانیده نخستن افتخار نموده خود را در نظر و کامکار عطف عنان بقرا افتد کرده امیر مزبور که

ایر

انجیر را آورده بود موسوم بر سوك دامان آمال در البریز نقود حصول فرمودند در شتم و خجسته احرام از
 مکان مزبور تخریک لوی منصور نمود در مکان موسوم بر سرخه شیر که بالفعل بنا در آباد اشتراک دارد و
 شاد و ان عزوستان را با وج آسمان افرا خند در آن مکان نهشت سبب بیان بمجاری را
 ریزین و هندس طبع سعادت قرین قلعه و سیه شمل بی عمارت رفیع و بازار و چار و دات انبار
 و حمامات و مسجد و ریاطات قهوه خانه طرح انداخته آب زنگنه که در لطافت بردی کوثر
 و تسنیم بود در آن جاری را خند بنایان چاکست که از اطراف ملک محروم جمع آمد
 در عکس فیروزی اثر حاضر بودند دست تمام بایزیده آغاز کار کردند که در اندک وری قلعه مزبور
 در محال متانت و استحکام بهریده صورت تمام ابنیه و عمارت آن بر وضع و نشین سیمت
 انجام یافت شهر معموره خلد مثال که سواد آن قلعه بر غره پضای شهر نوال میر و بعضی ظهور آمده
 مانند راه نونجی طاق و انکشت نمای آفاق بنا در آباد موسوم گردید و در سید هم با مزبور اشراف سلطان
 غلیجی که در عهد پادشاهان سلف حکومت غلیجانی به پدران و احفاد خاص داشت از قلعه فرار و همه
 سای در بار پشته ارگشته منظر نظر غایت شده متعاقب و معروض سده نوبه و الا کردید که فوجی
 از غلیجانی بغرم دست برد بکنار ارغنداب بآمده اند فوجی از دلیران مدافع ایشان نامزد گشته طوایف
 بسیاری از ایشان را بزال بخت آبدار آب میا بید چون چند روزه میدان ایشان داده بود که
 شاید قدم جرئت از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول در
 نیاورده بهر داری متانت هصار بخود داری پرداختند پس همت والا بجا صده قلعه قندار
 مقصور گشته در اطراف آن قلعه پیرمانند بقاصده ربع فرسخ قلعه جات محکم که دایره محیط تمام قلعه جات
 شش هفت فرسخ میزد رتیب داده بهر قلعه فوجی مامور و در هر صد قدم برگی استوار اعدات و بهر برج
 نقکچی بجا است معین گشت و ثانی امحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب لغوا در

ایمیل

امیرین برجامی گذشته با من هر یکی دو برج دیگر نباشد راه را با کلیه قلعه کسان مسدود
نشدند بر یکسان از ایشان که تجسس و آنه غله مانند در هر برجی بودند متحفظان بروج ایشان را بدست
شمیر چون خوش از یاد میآوردند در نیم ماه محرم احرار سال هزار و صد و پنجاه هجری عاریه از سرگردگان
که مامور به تخریب قلعه است بودند که نوپ و چهاره قلعه بسته افغانه از راستیمان در آمده قلعه را سپردند از
اعمال حاله برای ضبط قلعه تعیین کنند که غیر وری از افغانه را بر گرفته وارد دربار سپردند و در
درینی که متاقب سیدال جنب شریف صفا عیور کو که مضمون واقع می شد چون تو بخانه همراه بود بکار آن پرداخت
بودند بعد از مراجعت فوجی با تو بخانه و استعداده تبحر شریف صفا تعیین شد و در چهارم ماه فروردین معرکه
و افغان غلبه علی شد که مامورین شریف صفا نیز توبائی کوه توان و چهارم بای تشن قن برین
جان قلعه کسان ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افغانه آنجا را اسیر و فرمان روا ساختند
و لیران بجای قلعه مذکور و بقیه لشکر با تصرف اردوی اهلان مامور شدند و در آخر ماه فروردین محرم
و بنه و آغروق را که در ماه شوال از موکب حضرت اشمال جدا مانده جدی در میان و از آنجا آمده در
توقف داشت بحکم اقدس وارد اردوی معتد شدند چون سیدال که قبل از این از قلعه باز آمده و
و لیران ظفر غار فرار و در قلات مختص اختیار کرده بود با محمد ولد حسین با جمعی از روسا افغان در
قلات بود فوجی از بهادران عرصه و غار را بر سر کرد که امام و یردی یک فرقه تبحر قلعه فروردین مامور
امام و یردی یک بعد از چند روز یورش برده برج را که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف و افغان
در آن مختص بسته مدت دو ماه بخود داری پرداختند چون دیدند که سیلاب زمان کوه البرز
قرار دیران را از جا در میآورد در باب استیمن در آمده قلعه را تسلیم نمودند و امام و یردی یک
با شاره اقدس جمیع از لشکر چنان را بجای قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال و زوسای
افغان که در آنجا بودند بار دوی معافترت چون سیدال آنچکه در تلو صادرات احوال اصفهان

هرات ذکر یافت مردی ادبش منکام مظلوم بود با شرفه و الا دیده بچین او را زنده بر آورد و به
صیانت حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اگر امیر پرداختند در میان احوال بلوچان
و مال کار سرداران و سر کرده آنجا این ذکر یافت که از اصفهان بر محمد خان
و اسلمش خان را سرداری بلوچان تعیین و با تو بخانه و استعداده تبحر شریف صفا را مامور ساختند
و بعد از آنکه ساحت قلعه را مقرر اردوی عزت افتد اگر دید محمد علی یک ساری علیلو نایب بشک
آقاسی را در نیم دینچه احرار با جمعی تبحر شریف صفا بلوچ و بلوچیه شوراپیک که در مقام شور بخیزی بودند روانه
فرمودند و در دو فرسخی شوراپیک طایفه بلوچ از وارد شدن لشکر مضمون مطلع و جمعیت کرده با علی
فیروزی آثار محاربه و آغاز نیز و آویر و شش صد نفر از ایشان عرضه تبحر نیز و اسیر و شش سار حمله
ضبط و کسب آمد بعد از این اتصال آن گروه چون طایفه شیرخان که در حواله خانه سکنی داشتند
بر و باه بازی در آن نواحی کا و نازی مسیک کردند شیرکاران بنشیند ایشان ایلغار و حواله فجر منکام
جریخ پیک فرخ هنوز دم کران کن را فو پروان و اظهار نموده و شیرخان در کوش قبل خواب خبر گوش کرده بود
جلادت بر سر شیشه را بر بخت فوجی از ایشان را با شیرخان سر کرده آنجا عت از یاد آورده تمامی
و اماکن ایشان را مبعوض منسوب اسیر و آوردند حکم و امانت اذ پیوسته که محمد علی یک با مامورین شریف
در خانی و غار آن سرداران بلوچان ملحق شود و بعد از آنکه انجام کار آنجا شود عازم شوراپیک
و پنج قلعه جات آن خواهی بردارند در نیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری امیر محبت خان
انبار ولدان محمد الله خان که حقیقت اخلاص و زریه با او نسبت باین دولت ابد چون
کاشته کلک جمال شد و او را بر سپهر مدار و تبلیغ اسب و شمشیر و نواز شاست و کفرین انبار
کشته محمد را امیر محبت خان بر تبه ایلالت بلوچان سرافرازی داشت و حکومت شوراپیک
میرا س سلطان نامی که نسبت خدمت انصاف و نیت غایت کشته با جمعی از خانان مامور

گشت که محافظت قلعه ضبط غلات تو شیخ پر از دود و هزار نفر از قریه کاری و در بی جمعیت
آمد قلعه قوش را محصور از این طرف نیز فوجی معاونت محراب سلطان و پنج هزار را فرستاد که
چهار سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شده اند این بود که قلعه خانی را بنایست حصار
اشتهار داشت بوش برده بخود تصرف در آوردند اما چون بر محمد خان سردار بزرگ و کم
عقل و زیاده سر و شخص و جودش ناسازی و سینه رای مخفی بود و بعضی لجاج از اسلمش خان جدا گشته
خاران رفته و غازیان را بدینست که رویه بر مهاک و خطر انداخته و جمعی از لشکرانش تشکیلی
به آذوقه که تلف و دوا و اسباب ایشان را بطرف ساخته بودند از متعلقاتان هر چه می
و محمد علی بیگ قمرلو نایب اشیک آقا بیگاشی بحکم دلا بجا باری رفته بر محمد خان را گردن
زده سردار را با فتنه های مزبوره بدرگاه محلی آوردند در میان تخیر ام لیلاد
ملج و وصول عمر به خوانان از غره لیج را بقاصورت تحریر پذیرفت که شاه
زاده کا سکار رضا قلی میرزا انوقت علی امور به بنیه علمیردان خان حاکم اند خود که در دادن
غریز قلی بیگ و خواه و باقی اقشار به اسباب از باب افتاع در آمده بود کرد بعد از آنکه ساخت
مقرر الویه حضرت شاهر شاه هزاره نیز در خراسان تدارک نوجان و دانش او و سرانجام
مقرر خیر نماید کرده از راه بادغیس و بار و باقی متوقعه اند خود گشت چون ولایت اند خود که مضمون ولایت
ملج بود لیکن ای بیفش را اختصاص است بود و گو که سعادت شاهزاده بدو در منزله ملج افشاریه
علیمردان خان حاکم خود را گرفته دست او بر خود ساخته بانقبال موکبش از او شایسته
قلعه را سپردند که شور خان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم طبع از باب اطاعت در
رسم انقیاد بجا آوردند شاهزاده بعد از انشای امور آمد دولت علیمردان خان را با چند نفر از
روسک انطاویه روانه در بار معاش خود متوجه آنجه شده اما له اسخا نیز شرط است

بجا آوردند در غره شهر ربع الاول بر دو آغوش را با جمعی از قریه کاری و در بی جمعیت
در سه فرسخی نزول و صبح روز نهم که خبر وفادری علم بر طارم چارم زد با آنکه در
تمام بایست توجه بجانب بلخ افراشته طلبیده ابو الحسن خان و له بلخ نیز در یک فرسخی
میان با حالت ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه موافق و نهضتای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده
سپاه منصور را دست به دست پیاده کرده در آن نهضتای شکسته و باغات متراکم بستید و آویز متغیر
مخالفین روی بر تافته سپاهای بروج و حصار در آمده و پدید آمدند و لیران سپر جلالت بر سر کشید
نیم بر فراز حصار که نشسته دست و تیغ خشم افکنی بازیده بیاری از شهر به بسته دور و غازیان
در دوازده رات تصرف کرد ابو الحسن خان در روز پنج بار گشت به بنیه بخود داری پرداختند از این طرف
فرمان پذیران حکم شاهزاده توبی قلعه کوب و خمپاره با بارک بسته بنیان و زنی رخنه بکن حصار
و بنی از در و درختان و فرا گشته اگر می بودند تا بهینکه قلعه کیان را با انگلیه سلب صبر و توان گشته
از محمد آقا و تمامی امان و قضا و مساوات و اکابر و اعیان جمعی ساری در بارش ازاده و آن
که درین محاصره و کاسران و سرگردان اند و بیکه و طوایف ملج و توابع فوج و فوج و بلوک ملک
مکبش از در و درختان و فرا گشته اگر می بودند تا بهینکه قلعه کیان را با انگلیه سلب صبر و توان گشته
مقتضای انوکشته بود که در حال حاضر بهینکه حصار شاهزاده و قلعه و امور را تصرف در آورد
و اما بهینکه در و درختان و فرا گشته اگر می بودند تا بهینکه قلعه کیان را با انگلیه سلب صبر و توان گشته
انگاه در صد و انقیاد بر آمده آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید در روز نهم ربع شش
آن سال در حال انقیاد شاهزاده کا میاب وارد و خیر فوج مجرای معروض و کفان سده
انگاه در صد و انقیاد بر آمده آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید در روز نهم ربع شش
آن سال در حال انقیاد شاهزاده کا میاب وارد و خیر فوج مجرای معروض و کفان سده
انگاه در صد و انقیاد بر آمده آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید در روز نهم ربع شش
آن سال در حال انقیاد شاهزاده کا میاب وارد و خیر فوج مجرای معروض و کفان سده

با سینه دست معصوم و چندین سبب باین ویرانی طومار با جواهرات گران با بنر شاهانه
که ارسال داشتند که فراخور خدمت هر یک از آن و سرکردگان پناه عظامند و در آن
عمر از آب آموی از موقت فرمان آموخته مقرر گردیده و ضاع بمجره اعظم و آذوقه
و افزون انجام نکرده و تدارکات ملحقه عمل آورده چو کیمیا عرض نماید شاه زاده با نظر
نزد اخته بخرانی بجهت نظامی داده از آب آموی عبور نموده از راه قرش عازم بخارا گشت
از آن طرف نیز ابو الفیض خان شاه افراسیاب به بخارا از ایلبارس و ایله خوارزم آمد و چهل
نجاه هزار نفر از بکینه و ایلات ترکان را در سلسله جمیع اتفاق داده و کمال استعداد
فرشی گردید و چند نفر از جمیع لشکر حضرتانش هزاره زیاده و دو هزار نفر نمود اما
چون لشکر بن بخر و عن الاشدش هزاره عدت ختم را در برابر فوج حضرت اقبال با نیت فوج
در خیمه ها با تیر چنگال داشته و متورای بکوشش پرداخت شاه بخارا مغلوب و جمیع تیر
از لشکر او مقتول گشته و قتل فرشی که واقعت مشخص شد و لشکر خوارزم بدون تلافی و زخم
فرمت غلبت نمود پس شاه زاده بجهت تخیل شد و ک که در نزد فرشی واقع است و در
پناه حضرت بود و استحضار فرشته از چهار جانب طرح پوشش انداخته و غلبه بر قتل
شده اما به آنجا را عرض شمشیر و آن سر زمین را بجهت تخیل در آورده لیکن با خان چا پوشش
از روسای لشکر و لشکر کی هرات بود در آثای پوشش بفرس کلوله و داعی می نمود و از اتفاق
در همان اوان که از کار فرشی فراغت روی داده بود و بخشی از انقباض و شسته جوی اوز که از خوی
روان خان دست طمع شسته خود را در افتاد بفرس قیام یک داد خواه رسانیده و او از خیمه کاری
با در آورده حاضران نیز فی الفور در آن بچینه او را در میان باره باره و تیغ خو خواره آید
آواره کردند چون این خبر بعضی آقای داد چکا نمی خدیو داد و در سر فرمان های یون خط

پناه

شاه افراسیاب بخارا و ترکمان گریستان عرض در یافت و خبر را بیکه چون آن سینه
کتاب سلسله سلطنت چکیز خان و دو صد خاندان ترکمان میباشند و فرمودند که شاه زاده
بخارا را بر داشت از آنجا که در عاود ایلی نکلن آن والا بهاء برادر یک سلطنت موروثی
افتد و سینه چند نفر از دسای آند بار را برای نیای کار و انقراض امور آن مملکت روانه
شدند و از آن دیر حکم هایون بشا زاده مرقوم شد که منور عزت را برای شاه والا بهاء
داشته خود معاد دست بیاچ نموده با نظام و سابق امور آن مملکت پرداخت و در هرگاه مال و ثروت
راه فرمان با دفاتر اقدام نمودند و فیها المراد والا بتایید اتقی از دست خود قضا کونمال خود
یافت پس شاه زاده حکم هایون را فی الحال بر آید و الا بهاء ارسال و ترک محاصره و کوی
کرده از آب آموی عبور و راحت بمجره اندک که منظور ساخت اما خفیت حال نین داد
در حین ورود کو که معود بکورشک و در داری زمین داور و هزار جات بکلیه یک لویه احمد
موجب گشته او را با تو بخانه و استعداد تمام روانه ساختند و متارایه مدت نه ماه بجا صرته آن
پرداخته کاری ساخت و در آخر کار بنای پوشش گذاشته بعضی از افغانه تفاقیل بدیش که
مسکرا بود و نیز بدیش طلب داشته بایشان میمند و معهود نموده بود که رفته افغانه را که
مستخط بر جنب با خود بهایان کرده که در حین پوشش برج دروازه را بدست میهند
آنجا عتبان بهانه رفته قلعه سپان خبر دار و همگی را در وقت کار آماده ساخته بعد از آن
غازیان در شب عین از بیرون بغرم قطع می کرد و اسن جلالت بر میان زده و سپر سپا که را بر
روی کشیده با قدم شور بجانب قلعه دویدند و هر یک خود را بدست کلوله جانسوز دیده
پس را مخالفت تقدیر با شسته جمعی نیز از قشون و هر یک لکزیه فراغت قبل میدادند و در از آن
سوء خرم و شمه عزم مغرول و بدرگاه معنی طلب فرموده برای صلاح کارش حکیمان چو تب

پناه

که عمده پستی داشت موافق مزاج او یافته بکشت و پای سردی بر او گرفتند هر یک از چاکر
که سر بر فلک رسیده بود او را با فلک رسید امحاصل دیوان قلی بیگ فشار فلک را با شاهی را
با اتفاق باری یک سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد و با باب نقب بستن و آلات
یورش بر دهن روانه ساخت مامورین از روی جبهه و جهت کشتن نقب بر دهن سیه بردا
در دهم شهر شوال آن سال خجسته مال بدرخان افغان که از جانب حسین بک کویست رسید و
غروب بودند ذای امان بخوش غازیان رسانیده و لذت و نعمت استیمن بپای سر بر فلک رسانید
فرستاده قلعه را تسلیم کردگان نموده بموجب حکم مایون با افغانه متخفان آن حصار بودند
با اتفاق باری یک سلطان بدرگاه محاشاف و از جانب و مال بخش یافت و چون افغان
قندار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میکوشیدند بکثرت آذوقه و عیش
خود و تمانت مکان منظم گشته بشت بدیوار اطمینان داده در پناه حصار قلعه داری تحسین
نمادند متحصره و دو ماه کامل متداو یافت و در دهم شهر شوال غریب یورش و خاطر اطمینان
یافت اولاً جمعی از سربازان معاک جلالت بتجیر بجای قاج قلعه که در حصار قصر متحصرون
میبود مامور شده یک یک بسوزن ضبط و تصرف و آورده بعد از آن برج عظیمی که بر فراز
رفیع واقع و فوجی از افغانه با چند توپ متخط آن برج بودند از آن نیز تپا سید آن منور کرده
متخطانرا زنده بدست آوردند و بعد از آن بتجیر برج سنگین برداشته آن برج را که دست
شمالی قلعه چل تپه در نقطه کوی بلند واقع است که قلعه قندار را شرافت دارد و در آن یک کوه بایون
جلالت بمیان زده پای امردی و غم ملت آن جبرال چهارده برج دیگر که از برج فلک
افزاید بود و در آن کوه پهلون حصن و در آن یک کوه پهلون حصن و در آن یک کوه پهلون حصن
اقدام داشتند و در آن کوه پهلون حصن و در آن یک کوه پهلون حصن و در آن یک کوه پهلون حصن

بروج نامی مبرض فستل و اسر در آمد و چهاره های ثقبان دمان و توبهای کوه توان که کلان بود
یک بوزن هفت و هشت من بود از چنان رای صعب که پیاده را عبور از آن بسوخت
نمود و نیز از قفل بالا کشید بر قلعه کسان و برج مشهور برج دده که از جانب غربی قندار واقع است
بستند و محقق غفل محال اندیش از وقوع این امر غریب در وادی حیرانی و تنگنای سرگردانی
است و هر سر انرا تنگ فضا بهر چه دخم و آن کوه پهلون کوه آسمان توام بر آسمان
دیدند باین خواجه داشت که بالا بردن توپها کوه مانند از چنان مکانی که غفای خلعت
و هم از تصور قافله آتش بر میریزد منوط بفاذا مر پادشاهی و حسین حکم الله تالی حکم الهی خوا
بود القصد از برج سنگین توپ چهاره را بر حال قلعه کسان مظهر فخرای صدق اشای و قودا
الناس و الحجارة ساخته بکوهیولای برج دده را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه بیک
فرار برج دده ترزل پذیرفت چون جماعت تجاری باستخفا آن سمت اقدام داشتند
داو صلب و متدعی اذن یورش کردند از طایفه نوره و اگراد همگن و افغان ابدال از هر طایفه
بصد نفر در بوم خسته بپشت و دوم شهر ذیقعه محرام بامر سیمون حنا کار کشه به حکام طلوع فجر
بجانب آن برج یورش بردند چون پیش از وقت مطلع گشته و بیای دفاع بودند فریب و بیست نفر
از دلاطلبان مقتول و مجروح گشته غروج سرفات تصرف مقصود منیر نکردید پس دوباره بعزم یورش
معمم گشتند که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش اندازند در ذکر وقایع
یونست شیل موافق سال فرخنده قال سعادت اشمال هزار و صد و
پنجاه تهرکی هنگامی که شهرتانیان سیاه و سفید لاله و ابام شدوی قندار ماه سال
غزو سنج بوست نوروز کامران رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه فروردین بعد از انقضای شش
ساعت و کسری دوازدهین هزار و هشتصد و پنجاه و هشت نفر از سربازان لرد و برج حصار

فرمان داد این از موقوفه عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و افراس و اسحاق
خود و تمامی زبک افغان آن منشور را باج ناک افشار و سرمایه اطمینان و استظهار کرده در
بارگاه زرین قبا که در خارج دروازه بابای و مخصوص نشین آنحضرت بنزده عتیق افشار
نشین پای بومی سر بلند و بنوید جان بخشی و مرحمت بهره مند گشت و تمت بکمر خاصیت
نظر قبول بمال و غنایم قلعه کسان که از تعداد وجه اندیشه محاسبان بیرون بودند میکنند و همه آنها را
بدلیلان جهان سپاه غنایت و حین را با اولاد و افراس و بنی اعظام و مال که مالک بود در وانه بازندان
و شکنای ایشان را در آن ولایت مقرر داشتند چون ذوالفقار خان ابدالی با احمد خان برادر
که سابقا از اهرات فرار کرده بقدرت رفته بودند حین آنها را گرفته محبوس میداشتند روزی
ایشان را نیز از محبس بخت یافته بدارالامان ظل الهی توکل چند آمد مرحمت پیکران عافیت
ایشان را نیز مأمور بازندان دارالایات دیوانی همیشه بقدر کفایت در وجه هر یک مقرر فرموده بودند
حالی که غلجانی مشعل بر دو کرده و پیا شد که یک کرده موسوم به بوی متعلق بحسین و فرقه دیگر بوی
بیشتر سلطان میبود چون اشرف سلطان بنحیکه بنی ذکر یافت در آخر از کوی سعادت بیعت
در بدو ورود مومکب الاقصد با شرف اندوز خدمت خدیو کا مکار شده حکومت این خیر العباد
قلات با تقوی و قلعه قندمار که سمت غربی آن در فراز کوه و انصافی تحقیقه در نحوست ساسان
بنالکه خسار دیار و امصار بود بحکم والادیران و بنجاک نیره پیکران و همان مادر آباد دارالملک و مقرر
علیه آن ولایت ساختند چون عهده کرده بودند که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید اسارت نماند
افک رقاب تمامی اسیر قلعه و ایصال آنها بصاحبان اصدایافته بامالت آنولایت
خان حاکم ابدالی که ساک طریق اخلاص و زبیا و خدمت سکا بود مرحمت و بزرین داور و گزین
و بیت نیز از زوسای ابدالی که حکام قسین و جمعی از جوانان گرامد غلجی راسان دیده انتخاب
قدم

مادران و کاهن جاشه مادر آباد و توابع را بکشتی ببرد که در بنابر و بی ولایت خراسان تو
روطن و است و اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی کوچیده و آمده در امکان توقف و
هوکی غلجانی رفته در کشتی کشتی نمایند و آنجا تحت راد پست و چهارم از بنزده از بنزده
در زانده روانه مکان مقرر ساختند در میان ورود و پلچیان پادشاه کندر جاده روم
باتفاق سفرای ایندولت ابدی بودند سابقا سمت تخریر یافت که بعد از واقعه
سفرای کبرای مخرای معان عبدالباقی خان رکنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر
باشی از دربار آسمان قدر بهر اهی علی پاشا بغارت روانه دولت عثمانی شده بود از طرف فرین شهر
پادشاه کندر جاده روم لوازم اعزاز و احترام نسبت مرعی و مبذول مصطفی پاشا و الی وصل که روز
معتبر اندولت بود باتفاق عبداللہ قندی که صدرا نا طول و خلیل قندی قاضی اوردن با طحیک
نشین و همچنین بهر ای سفرای ایندولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت کرمان مأمور
فلک بنیان شدند و در روز دهم شهر محرم احرام سال هزار و صد و پنجاه یک که پنجاه روز از نوروز گذشته
بود سفرای دوشین وارد بعد از دو روز باریافته حضور قدس گشته اسبان کوه توان تازی تراز محل
باحت رین مکمل و بدای نفیس که پادشاه و الاجاه مالک به تنبیت جلوس همایون مصطفی
پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ مقامات لسانی و سفارشات زبانی گشته با عطا یا گورک
و اسب با رین و براق طلا سفر فراری نموده زیاده بر معمول سلف شمول عافیت احسان شدند
در نامه پادشاه و الاجاه روم در باب سرزمینی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جانب
صریح نموده در خصوص رکنی از ارکان مسجد احرام بائمه این مذمت تمکک بزرگ اعلام فرمود
بودند که هر کسی از ارکان اربعه انوائق از نه یکی از ائمه مذمت مخصوص است بقیه آن مودی بقیه
مسکود و رفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام متضمن می شد است و خواست کرده بودند که

مردود نامورین اسب برانکجه باشمیرهای آخته ایشان در آوخته تاپای قلعه سرافشانی کرد و همان روز
غرم بلند خدیو هفت کتور تینج قلعه کمر تبه اطراف شهر را محصور نمود و صور ساختند از یک طرف حکم والا
تو بهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده برج مشهور بقاپین را که هم پرواز نسیم طایر و هم ایشان عتاب زین را
چرخ دایر است طعمه نوبهای برق آتار و از یک جانب بر طبله جنب را را بر حال قلعه کیان صاعقه بارش
ز لرزه در میان ثبات برج و حصار و اساس فرار قلعه کیان انداختند چند روز این قلعه مانند موی تشویش
میان قلعه شور و شمر بر خود پیچیده و چون تاب توان را از خود مسلوب دیدند و زده شنبه دو اندر دهم شهر بود
همراهی کاروان عجز و تا توانی دارد در بار سپهر اقتدار عرش مهابی و بربان نادانی آتنگنا بمافعل الفعیان
منا اعتراض بقصور نافرمانی کرده قلعه را سپردند بکشتا لایق از کلاه نظرافت کشند رانید و خیزند و جبهه فانی و
پادشاه را که در آن بود بجنبه اسرار خاصه شریفه تعلق پذیرفت شاهزاده نصر الله میرزا که سابق از قتل فرار
باغ به بنیه سرکشان تور بند و بامیان و قلعه خجاک مامور شده بود و تهر دین را بنیه و قلعه جات ایشان نصر
و آنجماعت را بجزه اطاعت در آورده در پست و چهارم ماه زبور از راه چهار یک را وارد و شرف اندوز
تقییل با طایفه کما که کرده و معارف آن عراض محمد علیخان انجواست قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد
شد مضمون این که از دولت کور کانیه اورانده جواب میدهند و نه خصم ایامی از پادشاه و لان و لان
را بجا باری تعیین و نامه هایون پادشاه و الا جهاد کارشناسان باین مضمون که قبل بر این علیرضا
خان شایسته بعد از آن محمد علیخان بفارست روانه در بار سپهر اقتدار شاهی شد و در خصوص سدر راه
فرار از شرارت آن شاه و الا تبار انصار و از جانب شخصیت نیز تهنه آن مطلب عمل آمده بنا بر عده
آن پادشاه و بجا کوه عز و جاه دارد و قد ما کشته بعد از آنکه خلف و عده ظاهر شد ایلمی دیگر
ما برای تجدید مذکره روانه ساختم بحال یک سال متجاوز است که او را نگذاشته بجا
نام برداختند اولاً در باب عده کردن و ثانیاً علت آن قبل آوردن بعد از آن ایلمی

مردود نامورین اسب برانکجه باشمیرهای آخته ایشان در آوخته تاپای قلعه سرافشانی کرد و همان روز
غرم بلند خدیو هفت کتور تینج قلعه کمر تبه اطراف شهر را محصور نمود و صور ساختند از یک طرف حکم والا
تو بهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده برج مشهور بقاپین را که هم پرواز نسیم طایر و هم ایشان عتاب زین را
چرخ دایر است طعمه نوبهای برق آتار و از یک جانب بر طبله جنب را را بر حال قلعه کیان صاعقه بارش
ز لرزه در میان ثبات برج و حصار و اساس فرار قلعه کیان انداختند چند روز این قلعه مانند موی تشویش
میان قلعه شور و شمر بر خود پیچیده و چون تاب توان را از خود مسلوب دیدند و زده شنبه دو اندر دهم شهر بود
همراهی کاروان عجز و تا توانی دارد در بار سپهر اقتدار عرش مهابی و بربان نادانی آتنگنا بمافعل الفعیان
منا اعتراض بقصور نافرمانی کرده قلعه را سپردند بکشتا لایق از کلاه نظرافت کشند رانید و خیزند و جبهه فانی و
پادشاه را که در آن بود بجنبه اسرار خاصه شریفه تعلق پذیرفت شاهزاده نصر الله میرزا که سابق از قتل فرار
باغ به بنیه سرکشان تور بند و بامیان و قلعه خجاک مامور شده بود و تهر دین را بنیه و قلعه جات ایشان نصر
و آنجماعت را بجزه اطاعت در آورده در پست و چهارم ماه زبور از راه چهار یک را وارد و شرف اندوز
تقییل با طایفه کما که کرده و معارف آن عراض محمد علیخان انجواست قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد
شد مضمون این که از دولت کور کانیه اورانده جواب میدهند و نه خصم ایامی از پادشاه و لان و لان
را بجا باری تعیین و نامه هایون پادشاه و الا جهاد کارشناسان باین مضمون که قبل بر این علیرضا
خان شایسته بعد از آن محمد علیخان بفارست روانه در بار سپهر اقتدار شاهی شد و در خصوص سدر راه
فرار از شرارت آن شاه و الا تبار انصار و از جانب شخصیت نیز تهنه آن مطلب عمل آمده بنا بر عده
آن پادشاه و بجا کوه عز و جاه دارد و قد ما کشته بعد از آنکه خلف و عده ظاهر شد ایلمی دیگر
ما برای تجدید مذکره روانه ساختم بحال یک سال متجاوز است که او را نگذاشته بجا
نام برداختند اولاً در باب عده کردن و ثانیاً علت آن قبل آوردن بعد از آن ایلمی

فرمود

نجلدست قانون ساحت کمال نگار و شستن و جواب بکتاب مایون را در غده و توفیق کذا شستن میا
ناشی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دینی و یگانگی است بعد از فتح و تخریب قلعه قند مار چون دینی
و قصوری که از افغانه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن بمالک رساند و ستان واقع شد مضمون آنست که
البته قبیله افغانیه بر منی طبع اقدس شایع میباشد و این دو دولت را با خواهر یکدیگر میدانیم و چون
قبیله آنجا هست گنیم چون بعد از قبیله آنجا هست چون مردم غرضین از باب واجب بر آمده بودند و
نواز شاست گشتند اما امانه کابل قطع نظر از آنکه بایست بود و آیا است نصرت آید شستم خمره در عالم
اشخاصین الدینین بلوایم خدمت که اری و اعانت پر دارند و در عادت بروی خویشین بستانان
اتفاق و اظهار اسام شفاق و اتفاق کردند چون آخرت منافی طریقه آداب و باسدار می
موجب نظر کوکب بود از راه یگانگی که بین آنحضرتین شفق داشت و مقام تادیب افغانیه در آیم
ثانی آنکه بر امانی قاید نیاز روی امید بر نگاه عدلت طراز آوردند ایشانرا بر خاطر آن
پادشاه بود و عفو و شمول سالان فرمودیم و مغفرت استیم که احدی مستحق آن ده ال نشان
نگردد و ما را از مبادی حال الان سواى بنبیه آن افغانه منظورى نبود باز جهان دوتى منظور
میشد و چار بار ابراهیم چند نفر از اعیان دار الملک کابل در دست و ششم ماه روانه شاه جهان
آباد ساختند که یاول بواسطت نامه مایون فال و کابلان بر زبان منقل صفت چار نفر
پادشاه سلیمان خصال سازند بعد از ورود کابلان بجلال آباد حاکم آن ملک ایشانرا امانت
راجع ساخت و او را که بجای پاری میرفت و دیر عباس نام افغانان بقتل رسانیده و چون غله
محمول آنولایت کفایت باحوال آنحضرت آب نمیکرد و لهذا نوبی از افواج مغنوره را بمحافظت
قلعه و ارکامور ساختند در دو انترسم پنج نفر از بیگانهانی عازم کوهستان چار یک
نفر ادو صافی که موضع حاصل خیز و مکان بهر در آب و طاعت و مساکین افغانان بودند و گنیم

کوشال سرکن آن ناحیه بود و هم توفیق و غله و غیره بر سر افغانه است و بقیه بقیه سال که سر جنب
دلبران رزم آریا حکم و در کوه نور و دشت پهاکنه شفاق و مسالین ایشان برای مردی جلالت
لکد کوکب سرکن از تصور و مشرب ساخته افغانیه بعد از آنکه خود را گرفتار مالک بکمران صد استان
فوج و تقاضا است خویش متفرق اطاعت آن دیوانه آئینین موج دیدند چو دمی جود خدو بجز و بر که گشتی
شدند کان طوفان حوادث را قرار کا لشکران بود و در صل جسته بخار غافیت و سال امنیت
و کج سرکردگان و روسایان یافته باسد الله و ملا محمد و دیاب بود اقوام او بدر بار معمل شافیه
و کارب اقدس اعلام اهل کوشش غلامی خود ساخته جمیع انبیر بید که این آستان شاه راه
ازادی رسانیدند و دست روز آنکه کابل خرم پای سر برین نظر سر کوب بزم بهر و بهر دوش ایوان راه
گشت در بستم شهر جادی الاول لویای توجه بجانب کندوک که در غولی آب و هوا و نور و نور و صفا
ضعه بر سران آن جنت الماوی میزد و فراغت شد افغانه و دیگر آن سرزمین نیز جمعیت کرده و در
باتحکام اساس خود داری پر و خشد و نیز آن حضرت نشان با بر اقدس بر سر شفاق ایشان عازم
آن طایفه چون دشت و کوهر از زیر پای بکمران خازیان دیدند طالبان مان گشته رؤسای این
وار و در بار فلک شان و شمول عفو غدیو جهان شده و افواج بهر امواج که به نبیه مزار عیاست
منقول بودند خدمت مرحومه را انجام و جمعی از اولاد افغانیه را در ملک غلامان نظام
در دست و ششم ماه وار و در بار عز و جاه گشته از آنکه کان قوی بجهت قلعه جلال آباد و تادیب
عباس افغان که نزدیک قل ساول دیوان شده بود و ما مور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن
کابلان شده بود فرار و بانی امانه آمد با طریق اطاعت پیروز و در پیش چشم جادی الی
تقدم استقبال پیش آمده قلعه را تصرف دادند چون ولید میر عباس پیش از وقت بر فرزند کوه
احداث و تقاضای محکم کرده بود و جمعی غفیم از فردان کار و دلبران معرکه کارزار فرام

آورده اساس آنهارا بوزنم ابواب خود داری استحکام داده بود غایبان دسته دست بقا
او پسته آن بنای قوی اساس بدست یاری سپهر شگفت قاهره درم شکست تصرف در حال
ایشانرا عرضت تیغ طاغوت و زمان ایشانرا با همیشگی و انوار و دلیر عباس اسیر فرارک ساخته بدرگاه
معیل آوردند بعد از مضبوط و ربط امور نو احوال را که در پنجره نخی طالع باد و اوضاع است بجهنم آرا
قدوم فرودین اثر شک بهار و ابله آن دیار هر کل زمین از آن واد بر اینست کوش و تبار
روزگار خود ساختند در میان و رود شاه زاده رضا قلی میرزا و منزل بهار غایب
بدرگاه محلی و سرافرازی یافتن با سلطنت و نیابت و اراک الملک است
چون در این اوقات حضرت آیات عظیم هندوستان و غیره بدست شاهنشاهی خاقان
کبیریستان بود خیال نصب تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکاران ازادگان ازاد و
بدارای فرمان روائی ممالک ایران از خاطر اقدس میکند و کمال مایه برون برون
که رضا قلی میرزا که اکبر و ارشد و اولاد در آن اوقات در سر حکمرانی چگونگی داشت ایالت
سجستان و بدینسان اشرار بکلی میراث سپرده و قوی از غارتیان را بویافت است
گذشت و ضابطه آن مملکت را از راه ضحاک و پامیان وارد و در وی حضرت شاهنشاهی
وصول خبر فتح فتح که هنوز موکب های یون در نادر آباد وقت داشتند و از راه اولاد و اولاد
که در ایامی که افواج ظفر خوار از کارزم و پیکار بهشت بودند و در آن زمان که از آن زمان
و در ماه زاده برقی فرمان است افرا توجیه با ولایت گشته بود و فغان نام فغان که آن زمان
مقام مخالفت اقامت داشت با سایر گشتان آن ناحیه تا به دست پادشاه و سالک
شده شاه زاده و اولاد را خالی از ارضاد و عاری از منته و فساد و خورده اقتدار و استبداد
در آورده در انشای استیصال امرهای یون شاه زاده و اصل گشته چگونگی معروض تو ایام سپهر

مدار و مجدد احکام مبارک با حضار و اصدار یافت شاه زاده راه نور طریق استیصال که تبار
بکابل بنه و آخر و کار کابل گذارنده دست چهارم و جب و از خدمت خدیو کامکار گشته و روز
حضرت ظل اللهی بملاحظه رسان عا که بلج که در موکب شاه زاده آمده بود پذیرد آتش ناخود
آنجماعت برهم سان از نظر افشای سان که نشد و چون نسب بیاری از ایشان و غیره بلج بمحض
در آمده بود بکابل ایالت تازی نژاد و اسلحه غنایت و نیابت و ارایه ایران و اختیار و انصاف
بکلی سبکیان و فرمان داران شاه زاده کامکار تقوی و در جمیع غره شعبان بعد از نظر بدست
تازک او شاه زاده ناصرالدین میرزا را نیز بنیاب ناصر علی داد و مقرر فرمودند که در عهد شاه زاده که
ببست چپ ده بعد از آنکه پادشاهی بهر یک از اولاد حکم نیابت مالک ایالت تعلو نگه داشته
بدست و ملوک بجانب راست نشاند و در کیش نیم ماه و بر رضا قلی میرزا را محض و باشوکت و شان بجای
ایران روان ساختند روز دیگر لوی جهان کن بجانب جلال آباد منصف یافته و در تمام ماه اطلاق
آباد گذشته بجانب شرقی بفاصله شش فرسخی قیاب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شد در آنجا
دو انزده هزار تن از بلان بل افکن برسم منفلا می مقرر گردید که در منزل پیش راست افراشته شوکت
فر باشند و شش هزار کس به پنجانه کشی موکب های یون اختصاص یافتند و در میان توجیه موکب
والا بغیرم تنبیه ناصر خان و تخیر پشاور چون از دولت علیه کور کانیه صوبه دای
کابل پشاور با ناصر خان میبود بعد از تخیر غزنین و کابل که آن ممالک خوزه تصرف کور کانیه
بدررفت ناصر خان از خود پشاور سلک محبت بمنقذ ساخته مشغول خود داری شدند و در جوی که
ایمان کابل با دغان های یون عازم شاه جهان آباد شدند و غنایت از موقوفات قبایل با دولت
کردن ایشان با اسم ناصر خان و محمد و پشاور ناصر خان بملاحظه پاس حقوق دولت بدو پند راه انشای
فرمان های یون بنه و وجه بنایی دامن تحریک نیز نکردن اش جنگ برداشته بعد و تنه نیست

[illegible]

راه نیافته امیر اصلا سخاوت قتلور ابایات آذربایجان و صفی خان بغا بربری را که سردار گیتی
 بود بر داری آذربایجان تعین و مقر فرمودند که با عا که امنیت بقدر امکان تنبیه نماید
 آن طایفه و محافظت آن نوچی پرداخته نظر انصاف موکب هایون باشد و پانزدهم ماه خرداد
 فرجام صیام بهیم اعلام حضرت فرجام بجان شباهان آباد اهتر از یافته امر هایون خبر صد و
 شد که در رودانک خبر نین بسته افواج قاهره چند روز فوج از آن خبر که گشتان
 گذشته موکب منصور نیز متعاقب عبور کرده اگر چه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در
 بهجوت از رودخانه بنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر اه مانی قاید
 خسروی در هر یک از رودخانه که نمونه بجز زخار و شعبه دریای خوشخوار بود معبر و گذر پیدا
 کرده سواره و دواب بار و اسباب از آب گذشته بختی که اس از پناه لا مورد انظر
 آب وزیر آباد بر کرد که قلندر خان قلعه کاخ را امن عاقبت ساحه ایست خود سری
 فراتند و قراولان موکب هایون بعد از آنکه ایشان پرداخته در اساس قرار آن گشت
 کار سیل به امان کرده موکب و الانیز متعاقب از آب گذشته در امکان سمت رود
 سر اوقات پهر نمودند و مقدار آن فوج کثیر از خود سید بر کرد که رین داور آینه که سکه
 انعقاد داده باشد و دیگر با خان ناظم صوبه لاهور میا مدند و محل ملک پورشش کردی لاهور مشهور
 قراولان گشته بنام کج رتبه و آویز انجامید ایشان نیز باریان پوستند مکر معدودی که با
 قرضای قضا از قلعه دام گشتند و در آن راهی یافتند بعد از ورود موکب هایون بواله لاهور
 که باغ نعل ماهی مقرر گشته عز و جاه گردید و دیگر با خان چون معاوضه خود را با فوج منصور اقبیل
 ظلمت با نور دید کفایت خان وکیل مهمات خود را بطلب ایشان بدر بار و تر و شان فرستاد
 خود نیز روز دیگر بر چهره سانی آستان فلک بنیان فایر گشته بخت لک ز و صد تخمیر فلک

بجای و دیای دیگر بسم شکش و چنانچه حضور انور کذرا نیده لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانید
نواع فاضله خسروانی و اسب تازی شراد با ساحت زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع باو عنایت و
نوازشات و چیزهای او میزدید و ایالت لاهور بدست ابن باو محول و موقوف کشته فخرالدین خان
نایب بود که مردم کشمیر را از حکومت او کناره گیر و نوره نورد وادی اطاعت و نبودند بی سرو سامان
نموده و توفیق داشت باز بایالت آن ملک سرافراشته روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار را که
از جا گرفتار آن و در رکاب نصرت اقران میبود مجدداً بصوبه داری کابل و پشاور و سرحد و قندهار تعیین
فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای بنجاب پرداخته مترودین را روانه اردوی نظرقربان بماند
در میان وقوع جنگ سلطان فیما بین خدیو کیتیستان و حضرت محمد
شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن
ایام بحسب سبب یاد بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه شجر در آمد بعضی ایتادگان مایه
کردن نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه و آلاجه هندوستان از اطراف ممالک مغول بجمع آوردی
پناه و حاکم مقابل کوه نصرت پناه است موبک جهانگزار و جمیع پست و ششم شهرتوال از لاهور
نصرت و از رودخانه های ژرف عبور روز و شب بنه هفتم و بقعه احرار دارد سرحد هند شد و در آنجا
بصحت تحقیق پیوست که محمد شاه با بصد هزار نفر فیل جنگی و سه هزار توپ از در دمان برقی آنک
و اباب و اسات رزم و آلات جنگ وارد محل موسوم بکرنال پست فرسخی شاه جهان
کشته چون رودخانه فیض که علیمردان خان اوزبک بشاه جهان آباد جاری کرده از جنب
کرنال روان و اطراف دیگرش بکجکل پیوسته است در آن مکان حصن حصین و غورقان زمین
ترتیب داده نوخانه را محیط اردوی خود ساخته بغیر مقابله توفیق دارد و خود به پهل نشین هزار
نفر از پناه خون شام را بقرا و تعیین فرمودند که تا حواله اردوی محمد شاه رفته دست بردار

تحقیق احوال و روانه بکونگی را بعضی رسانند بعد از روانه کردن ایشان موبک فتح نشان بی ر
روز سه شنبه ششم آنماه از سرحد هند روانه حرکت کرده و وارد منزل را بر روی دو انزد که روی خا
نهم ماه وارد قصبه دنباله پشت فرسخی که تا کرنال سی کرده مسافت داشت کشته حرم محترم و بنه و
را بر کرد که فتح خان افسار چرخ با بنی و جمعی از سرکرده آن در آنجا گذاشته روز شنبه ششم شنبه
از دنباله حرکت و باز کرده و مرا طمی کرده شاه جهان آباد را محل نزول اردوی نصرت پناه
قرا و لان نیز شب شنبه فرموده بجا آید اردوی محمد شاه رسیده بوفی کیش و پناه گری در کوشه
کمین زده که به هم دلیری در نوخانه او جمیع اطفال و چند هزار زده و تسکیر کرده برای عظیم است
کردی نانی سر برشته توفیق و شنبه ششم پانزدهم ماه فروردین ساعت از شب گذشته چند نفر از فراد
وارد و گرفتار از آنجنور و آلا آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان معلوم شد پس مضمای روانه
عظیم آباد ساخته بقرا و لان اعلام آوردند که در همان سران توفیق و جمعی از بیکه نازان جلالت
در آنجا حواله اردوی حرم و شبات غرم بقرا و له بردارند و چون از سرای فروردین کرنال شش
کرده مسافت داشت که شش کرده آن تمام جنگل و شغل بر یک شاه بار یک و دو کرده و دیگر
اجمله خاله از شیشه و راسش هموار بود خود به پهل دیران شیر با شران را دودسته کرده از جانب
شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت خود را ملاحظه جا و مکان نزول و
همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سر عظیم آباد خبر موبک
و آلا رسانند و روز دوشنبه دوازدهم ماه رایت جهانگزار جهان آباد مشوجه نانی سرگرد
کردی واقع است که دیدند روز یکشنبه بیست و دوم ماه هنگام طلوع صبح لوای آسمان سا
نصرت پناه قول بهایون بشاهزاده نصرت میرزا تقوی و جمعی از خواص را ساری کرن خاج
های بهایون فال شاهزاده ساخته خود با نوچی از آلا و ران یک ساعت نیم از روز گذشته و از

محمد شاه در دانی بست شده فی الحال جمعی از پناه نصرت پناه بقا به او مورشند اگر چه
جای فاصله بنمیر سخ کجا پیش اطراف اردوی محمد شاه جولان گاه قبول نصرت کیش بود که از گوی
و کنار سر و زنده که قشیه میا و رند اما باز فوج ارجان شب بر سر معرکه و فریادند صبح روز شنبه
پانزدهم ماه از منزل حرکت و چون رودخانه فیض که پناه جهان آباد جاری است به
جبول یکس فرسخ و نیم فاصله دارد صبح که گویند جهان گیری آغاز نصرت کرده قشون نصرت
کیش راسته قول قرار داده شاه زاده نصرت میرزا را نصرت فرمودند که در جانب شمال حجاب
جبول تا حواله کرمان آمده رایست فرار از فرزند و شهر یار کثرت کبر با پهن رود فیض و دریای
جبول را میر یک بران کردند و نظیر ساختند و جمعی بر سر ملاحظه پورث و موضع جنگی
محمد شاه شدند و در عرض راه قراولانی که شب به بر زبان املاک سعادت خان نامور شدند
وارد خبر آوردند که سعادت خان در شب از پناه خود را بار دوی محمد شاه رسانید
قراولان از عقب اردوی آوریده بیارنی از کمان و اسباب و اسیر و غارت نموده
پس نصرت نیز از فحاذات شکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی بعدا فاصله یک فرسخ له
میدان مطیع بود برای نزول اختیار و بروقی امر اقدس نصرت میرزا را بقول میابون
و در آن موضع نصب لوای قرار فرمودند و در انشای اسخالی سعادت خان آگاه شود که
پشت نما از آن جنود مضور شده او را تاخته و تاراج کردند چون مردم ایران بود و خصله غیرت
انیمنی را به شرافت از راه غرور آماده جنگ کشته خان دوران سپه سالار هندوستان
با و اصل خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خواجگان عمده با عانت او از جای
در آمده قشونهای او را دسته دسته کرده با توپخانه های سنگین و حشامه رنگین آتشک
میدان جنگ کردند این معنی محرک حمیت محمد شاه کشته او نیز با نظام املاک که صاحب

محمد شاه در دانی بست شده فی الحال جمعی از پناه نصرت پناه بقا به او مورشند اگر چه
جای فاصله بنمیر سخ کجا پیش اطراف اردوی محمد شاه جولان گاه قبول نصرت کیش بود که از گوی
و کنار سر و زنده که قشیه میا و رند اما باز فوج ارجان شب بر سر معرکه و فریادند صبح روز شنبه
پانزدهم ماه از منزل حرکت و چون رودخانه فیض که پناه جهان آباد جاری است به
جبول یکس فرسخ و نیم فاصله دارد صبح که گویند جهان گیری آغاز نصرت کرده قشون نصرت
کیش راسته قول قرار داده شاه زاده نصرت میرزا را نصرت فرمودند که در جانب شمال حجاب
جبول تا حواله کرمان آمده رایست فرار از فرزند و شهر یار کثرت کبر با پهن رود فیض و دریای
جبول را میر یک بران کردند و نظیر ساختند و جمعی بر سر ملاحظه پورث و موضع جنگی
محمد شاه شدند و در عرض راه قراولانی که شب به بر زبان املاک سعادت خان نامور شدند
وارد خبر آوردند که سعادت خان در شب از پناه خود را بار دوی محمد شاه رسانید
قراولان از عقب اردوی آوریده بیارنی از کمان و اسباب و اسیر و غارت نموده
پس نصرت نیز از فحاذات شکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی بعدا فاصله یک فرسخ له
میدان مطیع بود برای نزول اختیار و بروقی امر اقدس نصرت میرزا را بقول میابون
و در آن موضع نصب لوای قرار فرمودند و در انشای اسخالی سعادت خان آگاه شود که
پشت نما از آن جنود مضور شده او را تاخته و تاراج کردند چون مردم ایران بود و خصله غیرت
انیمنی را به شرافت از راه غرور آماده جنگ کشته خان دوران سپه سالار هندوستان
با و اصل خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خواجگان عمده با عانت او از جای
در آمده قشونهای او را دسته دسته کرده با توپخانه های سنگین و حشامه رنگین آتشک
میدان جنگ کردند این معنی محرک حمیت محمد شاه کشته او نیز با نظام املاک که صاحب

ممالک دکن بود از غلای آمد دولت قمرالدین خان وزیر ممالک و بانی خوین و صوبه داران
با جمیعت از خدمت و فیدان مست و آتش دمی نوبخانه و اسباب آتشیان پروان آمد
از غیر محلی که میدان جنگ بود با قورخان خود پشت به پشت داده توی صفوف نموده بعض
سیاهی لشکر برداشتند و همچنین طول سپاه انخرو و میفرسخ بنظر میآمدند و کثرت فیروزی که
از روز و منجین روزی بودند فی الفور جمیع البصیانت اردوی سمایون مقرر و سر و برار آتش
در معرکه ساخته بر آتش کرد دولت خرام سوار و قول سمایون متفرص و نصرت میرزا جمعی از خوین
با مدارکته توپهای کوه تو انرا که میدان جنگ محمل آتش افشانی آن نفاهن برق آتشی می شد
در تحت لوای شاهزاده و الاتبار در آیت است یومند فیخرج المؤمنون بحرا و عرضة رمل
افراشتند خود با فوجی از افواج خود نصرت قرین و مبارزان عرضة کین و و سبای خلوت جو
میدان نبرد و عازم میدان رزم و آورد گشتند ز بر تعداد لشکر پیکران بود
سرانگشت کو اگر خوب بچکان بود برون فرستند از صف کشیده فزیه بر خوردن از جنگ
ایده شد از آمد شد مرد با غبار زمین کاه و مای فلک چندان که دامن کشیدی
سرانجام انوک نیزه دیدی غروب رخ روشن و لوله دیمخ شمشیر انداخت و پرچم را با تکیه
پیوند ساخت سپهر انفق کون ساخت چرخیار بطرفین مانند چرخ فرست و جو نور انجیری بر آتش
مبارزان جبار و بهادران خود آرد دست با استعمال آلات حرب گند سرهای دلبران مانند
دخم چکان توایم اسبان غلایان و رن سرشان مانند جباب در دریای خوانا سرگردان
که سوار تفنگ بشد چاک سحر از بر از مرکب سستی پیاده میاخت و بر آرد های تویی که دمان آ
فزان میگشاد بزبان شرر برق سستی خشک و بر میگردد الفقه از ابتدای ظلمات انقضای
شش ساعت نایره حرب و آتش طعن و ضرب شغال و صفت و نشان دلبران لیر قشانی

و ضم افکنی اشغال داشت و از زبان ناره حامیه و صف حال میگردد و زمین زلزله
و پیاده تقیر از زلزله الارض زلزله الما میگشت بغیر تصدای فاشعه شهاب ثاقب و
جان میانداخت بر فزانیان جان شان سورت یکاد البرق بخت البصایم بود
جلوه میداد کلوله تفنگ مرکب آتشی تقیر و جلیان با رجو مالشیا طین بزبان حال و
زبان تیغ معنی مسحا بالوق و الاغواق برهان قاطع باد امیر سائید شد افروخته
رزم کین ز خون گشت کلکون سر آیین گرفته زد و دتک مهر و ماه فضا
جهان گشت چون شب سیاه ز نوک سناهای خاگردر شده چمنه چمنه زره سرب
ز غلطیدن گشته کان در صاف شده بسته برشته چون کوه قاف زبیری گشته و
خسته در آن عرصه خاله بندجایی تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی برآورد
یکباره بجانب انرا مشتافت و سعادت خان و شاهر محمد خان برادرزاده او که دیو و چهر
قرار داشتند همان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که سپه سالار و دارال
سلطنت بود زخمی از گشته یک پسر او با نظر خان برادرش مقتول و میا عاشور خان و
دیگرش بقید اسار در آمده خودش نیز روز دیگر بعلت آتزم که کار کرده بود در گشت
و با و اصلا نشان سردار قشون خاص محمدشاهی باشا داد خان افغان و یاد کار خان
حیدر خان کو که و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل بکجان و عا احمد خان که از امر
معتبر بودند با قریب صد نفر از امر او خوین و غلای دیگر وی هزار نفر از لشکر بانیان
عرضه نمیشد زیرا بکون گشتند و جمعی کثیر زنده سلبد گرفتاری پوستند و محمد شاه نظام
امملک و قمرالدین خان وزیر عظم چون قریب با ردوی خود توی صفوف و اعلام
دولت نموده بودند معبر خویش بازگشته دست پذیر سخن زدند و خزان بحد و مر و فیان

دو پنجای پادشاهی و امرانی با خایم بسیار و اثاثه افزون و پیشتر بخیل تصرف در آمد تا هشتاد
عرضه میدان جنگ از وجود دشمن و سپاه هند خلع و با جفا دگشته کان مشغول گردید
بعد از وقوع این شخ نمایان چون محمد شاه اطاعت و غور و این خود را بهور چلن خندق و پنجای
استحکام داده بود و خبر و کردون شکوه سپاه انجم کرده را اذن پورش نداده از چهار طرف محاصره
ارد و او را مأمور ساخته به تدریج راه فرار میدید و بدخستند چون کار محمد شاه یا خطر از آنجا میسر
خلع سلطنت از خود کرده افسر سروری از خود برگرفته با خویش و امرای با نظم تمام وارد و در با هر
گردید و حسین که پادشاه و بجایه عازم دارالامان حضور اقدس بود و بر امانت نسبت الی که با چنین
تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللہ شاه زاده نصر الدین میرزا آقا خارج اردوی همایون
با استقبال آن پادشاه فرزند خصال مأمور و شکام ورود و آشکاه خود آنحضرت نیز با پیرون چشمه
مبارک راه و رسم اعزاز پیوده از آنجا که دستگیری در این مقام شایسته این سرور است دست
حضرت از روی مطلق گرفته در مسند همایون بنشین خود ساختند در حقیقت تمام اختیار کل
ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادره در آمد محمد شاه هاشم آنروز در بارگاه
خاقان و همان آنحضرت بود اگر اعی که از جانب جهان مبرزان شایسته چنین همان بود
بمحل آمد باز محمد شاه بعد از نظر معبر خود مراجعت کرده اما افواج قاسره همان پنج دست از
محاصره اردوی او برداشته روزمانی با مرا تکیه داشت از اردوی خود برداشته عازم
اردوی همایون گردید و بملاحظه با ساداری حرمت آن خاندان و الا بنا خیمه نشین با
والا جاه و سرا پرده و حرم محترم او در کنار معبر حضرت اثر قرار یافتند عبدالباقی خان
را که از احاطه امر بود با جمیع مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه و الا جاه نموده
بلو ازم هماننداری و شراط خدمتگذاری پردازد و از آنجا روز دوشنبه غره و پنجای

پشت

رایت جهانگیری بجانب ملی که بنا بجهان آباد اشمار روز در مصفت کرد و در چهارشنبه شمس
باغ شعله ماه مفر که کینه عز و جفا کشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لازم
نمایان یکست و در پیشتر با مفر و بجز و بر روانه شهر گردید و در جمعه نهم ماه از باغ مفر و بجز و غار
از ابتدای باغ نادر سب دولت برای خاص و دشتا بی سیال بسته با اندر آقا اقامتی از پیشتر
که آن بهادار گشته فیسره امر کار پادشاه انداختند و قلعه را که از محمد شاه طبع پادشاه است
بنیان شاه جهان و دار الخلافه سلاطین با عز و تمکین هندوستان بود مفر که دولت
ساختند محمد شاه و در همان قلعه جا دادند در روز و دو کب قفس محمد شاه غره افتاد که در نیم شب
کترده خدیو جهاندار بعد از انقضای مجلس بدیوئی آنحضرت پرداخته فرمود که موافق عهدی که در
اول قرار یافته سلطنت هندوستان باز بجناب حضرت شاه تعلق دارد آنچه شرط امداد و رسم و
داد است بمقتضای رباط ترکان دیبارة دولت بدیو نکور کاتبه بعمل خواهد آمد محمد شاه بر کسم
تکریم و تسلیم تقدیم رسانید و شکر از این عاطفت که ناج بخشی را علاوه جابجانی یافت نمایی
جو امر خانه و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف که در نگاه در دستگاه سلطنت موجود بود
مفضل ساخته بمعرض عرض در آورده برسم نیاز بنابر هر چند که تحت کان خاصیت بجز و ان و
بی همال نظر اعتنا و توجه بر آن کنوز خزان که جمیع خزان سلاطین روی زمین با غنای
اعثار آن برابری نمیکرد میکنند و امان نیارمند بر از قبول آن در حسیده اما بنا بر مبالغه
پادشاه و الا جاه آینه این منول نقش پذیر قبول گشته معندان این بصله خزان و
پوتان تعیین فرمودند در ذکر وقایع قوی سیل سال خیریت تحویل مزار
و صد و پنجاه یک شهری چون افواج خنک دی شایه زرد چهر زمان که باد بپایان
عرضه جانشین بوداری انقدر بار انقدر اسی قدان ریاضین که در دار انقدر کلزار بر طرف

جبار

جوبار بارزول کرده بودند دست یافته شاخ و شاخه اشجار را بشوید و در نواد او
همین در محلات خیابان چمن دست قضاوت فراخه سینه کمر از چمنهای کاری چاک و کلگون
خیابان چمن را از لباس بار و برک عریان ساشه انجیب غنچه همیان زرد آورده و در شب شنبه
شهر دیکه که عید نوروز و آبی مقارن افتاده بود و درین افسر هر قصد دفع شتر شتر افروخت
سرای حوت برای خاص حمل خرامیده نو خاسته کان قوی بازوی قوای رپی یغما کران
صبا و شمارا به نیت قمار است آن شهر غار کجی و میاه فرمان داد ثابت قدم است اشجار از
غنچه و سه برکه عمود و سه برکه گشتند و صاحب کلان لاله و کل از باب عینت چهره بر فروخته اجا
بر جنت و تیغ میدان در خان از شاخهای تیز نر و نمان برداشته میان تیغ و تیغ
قوی و ستان چار کجوشمال قوی پر خاشجی زمان ساز و برک خویش کردند و بلان صاحب
شوکت کلان و دایران صنوبر لوی کلگون پیوند در عرصه گلشن از فراخه بچار سو باز از قبول
روانه کردند و خار و گیاه که جنود سلطان دی بودند از غلبه و هجوم شکر بهار جیت زده چار
خویش خشک بماند و صریت زمتان چار آسا با تثنی که خود افروخته بود در گرفت بعین
شعله کلمای آتش دود از نهاد زمانه بر آورده روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل
محمد شاه را بقدم میمنت انشاب رشک پست الشرف آفتاب ساختند و هر دو
رگفته عجب رخت و نقش طرفه بر اینخت تقصیل این اجمال انکه روز یکشنبه نایب
ماه بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف مسافت به تحریک واقع شود و لوله
فستق و غنچه آشوب بلند گشته جمعی از اعوام و او باش شهر باطل ردوی پرخاش و بعضی از
سپاه حضور که در اصل شهر نزول نموده بودند در آویخته و در اسم دست درازی کوتاهی
نگرده و خدتن از شکر ایر از تیغ نافرمانی و خجرا دانی و سخته قربانی ساخته خونشان را

خای عید شب و خناب دست امید نموده سر خنچه دلیر را بهمان کشی بحین کردند و در
پای تنور بر سر سبیلخانه رفته و بلا از انتصاف شدند حکم و الا صادر شد که جمعی از دلایران در
دروب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدار است فلکند ناصح کالان دیده از
نه بسته تبار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان با از پنج خود داری هر دو کالان
نا فردا بد آنچه مقرر کرد عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که تهران قمر آلود صبح مهر از دل
کرده بقدر انتقام تیغ انیام بر کشیده خدیو شرفی انشاب از سر کین سر و بر را بلباس سرخ و
شفق آراسته با چهره افروخته و عارض تابناک بر پشت خشک فلک بر آمده خسر و بهما
با بیات خنکین و صورت سیمین سوار یکران جهان پیمای و خجرا داریان نیزه دار بهرام صولتان
کیوان آثار لاله بدر رکاب ملال اسکته مسجد میان بازار را بقدم اقدس مسجد خاوه
عام ساختند در آن مکان بعد از تحقیق اینکه حرکات و دوشینه از کدام محله و چه حکمت
صادر شد دلیر از افوج فوج به قنبه آن کرد و تعیین و امر قبل آن محلات فرمودند و در
آشوب و فرغ اکبر در میان شهر پدید آمدنی الفور در دیوار عمارات رفیع عالیها با فلها
و ساکن اصحاب شان صفت خانه زبور پذیرفت بناهای و گلش بر وزش شراب و
عوام است و شراب فاده و کور و انات سلها مانند زو ماده بر خنجر شون در گرفتند و
مانند که طعنه بر قصور خنجر میزد و بعد از کجکادی یلان تصور یافت و خوشه های که از خنجر کار
کوثر آب میخورد فواره جوش خون شد و بازار جوهریان و صرافان و راسته بازار و دکان
تجار و ارباب بکنت و تمامی اسواق شهر ضبط یغما در آمد عاقبت انکروه باغی چار
آسا با تثنی درون خود خنجرند و از این دیوانگی مانند شاخ سید مجنون آویخته دارند
کردند و بشرازه این شرارت دودار دودمانها بر آمده و سوز و آه دلهای مجرم و پیکار

چون شعله دو دوشک و تر سر بر فلک کشید
 احوال از دروازه جبر الی درب
 مسجد جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا عرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع غیر عظم تا زمان غروب
 این شعله پر شور و شر بر زبانها میرید و در کند و کوب و رفت و رفت و قتل و کشتن و تصرفی
 نشد هنگام شام که نصف آن معموره لکه کوب نبود و در آتش جبل عوام برق خرمین زندگان
 سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده بودند الی آنجا در مقام استیمنان و پادشاه و الایجاه بواسطه
 نظام املاک و قمرالدین خان و صد شفاعت و آمد التماس آتش جانسوز غصب بادشاهی
 بزال عفو بخشش فرو نشست و فرمان داری قوت راه برینجا که ان شکر ثواب است
 و اسرا فی که در تصرف لشکر بایان بودند تمام استرداد و بایا ایشان تسلیم شد که یازمانه بدفع
 کردند چشم بد که از سر ایا و مساکن آنطایفه پسند سوخت و چون در شب شورش تید بیا زخان
 و ایا قمرالدین خان و شهنواز خان که از اعظم هند بود بر سر فیلیان رفته مرتکب فیل فیلیان
 باغی و بردن فیلیان شدند و در مقدمه فرورده در خارج حصار شهر محض شسته بودند
 عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت کورگانیه بودند بجمعه و الا ما مور کورگانی
 ایشان گشتند مومی ایستاد با چاه و صد و هفتاد نفر گرفته بدر بار و دولت حاضر گردید که حکمی عرضه
 تیغ یا سا کردید و از وقایع عجیب افزا اینکه فخره سر پرده کورگانیه را بجهت شاهزاده
 نصر الله میرزا غلبه کرده تهیه اسباب سوار ایش زخم سرور پرداخته کنار رود حمل محاذ
 ایوان دیوان خاص مشرب بچراغان مطلع صدره در و تا یک هفته ایام و بیالی عشر
 در شک و در روز و غیرت شب قدر ساخته هر روز فیلیان که پیکر دکان فیلیان منظر و غیر
 از در صابت و دلیران صاحب صلابت بچنگ میبازد فخره روز یکشنبه پست و جمعه
 ماه منور شاهزاده بدین شاه و الایجاه رفته بعد از انقضای مجلس موافق آداب و

سند

سند عینه حقان مردارید و مردین بچراغ زیور قامت شاهزاده و پادشاه و پادشاه
 تکلف و سه زنجیر قیل و خیر اسب با ساحت یراق مرصع برای سواری شاهزاده پیش
 گاه جلوسیدند و شب دوشنبه پست و ششم ماه منور مقارنه سعیدین واقع شد
 احوال و عرض چند روز که ضابطان خراین و پوتات از انجام غسل مقارنه شام شدند
 بحر و کان و ظرف زرین و سیمین و ادالیه و اسباب مرصع بچراغ و اجناس و اسباب
 بقلع آمد که محاسن و ادالیه و دفر نو بیان افهام انچه و احسان آنجا آمده از آنجمله
 طلا و سی بود که کوز کیکاوسی و خراین و قیانوسی و کما جواهر شاهوار آنرا میثاقیت و نام
 سلاطین سابقه سنان دو کور و جواهر که با اصطلاح اهل هندوستان هر کور و سی صد کور
 یک عبارت از صد هزار روپیه است صرف عرض آن شد و در سپهر لاله سلطان و اهل
 رختان که نظیر آن در خراین هیچیک از ملک سلف و بن وجود نداشتند و دولت در نه نظر
 شد و امرا و خدایان دولت اعیان دار آنخلان نمایان خود داری و صوبه داران ممالک آن
 نیز گرد و گرد و ملک از نفوذ و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب بر سر شگفتی دیده با کافیه
 و سعادت خان در آن اوقات وفات یافت بعد از فوت او محض بصوبه لکنهور فرستادند که یک
 کور زر که با اصطلاح ایران بالصد هزار تومان با فیلیان کور توان که سبب بچراغ آن از صوبه فرورده
 متعلق بعبادت خان بود بخزانة عامه رسانیدند و در ایام توقف آن خراین سلطنت و بچراغ
 امرا و صوبه داران و در روز یک مساوی پانزده کور و سبب کار نمایان اشغال یافت و تقریر
 و جواهر اسباب و زینت و ثمن سلطنت مقدار خلیه که فروان از حوصله تحریر و شایسته سرکار
 چنین پادشاه فی نظیر کرد و درون سریر پادشاه و الایجاه گذاشته بان و بدین
 پوتات عامه کورگانیه کور و دند و خطا و زوسا که صدر خدمات شایسته شده بودند انعامات شایان

عبادت

عمادالدین محمد بن ابی طالب و ملازمان طغرل بن مسعودی موجب که از دیوان داشتند عینیت
و محبت کردند و بخدمت گذاران اردوی همایون از هر کس که بود بفرار نفری صدور دست
روپی به رسم انعام شفقت کردند از خاص و عام اردوی پسر احتشام و خورد و بزرگ بود
حضرت فرجام هر کس فرار و رتبه و حال و خبری بود و کجاست احسان خود بپهلوانان و کس
جزای و دریافت نصیب بپهلوانان و دامن آمار از زر و کیم و حوالا مال ساخت
و اتمام محبت فرجام همه ولایات ایران غرض و ریاضه مال و جهات ساله همایون را
عموما تخفیف مقرر فرمودند و روز شنبه سیم ماه صفر بهیچ امر او خوین دولت کورگانیه
فاخره و شمیر و کار در موضع و اسبان تازی نژاد عنایت و مجلس خسروانی آراسته بدست
تارک حضرت محمد شاه با قمر سلطنت سر بلند و تفقدات خاص بهره مند ساخته و شجر و شمیر
مرصع زیب میان او فرموده برودش او را بجوهر گران بها چنانکه عادت سلاطین باشد
است زینت دادند تاج و تکیه پادشاهی هندوستان را کماکان بخدمتش تفویض کردند
محمد شاه بعد از آنکه سر با قمر سروری آراسته اند عا کرد که چون با طاف بکران شاه شایان
دو باره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت شدم و ممالک انظر
آب انک در یابی سند از حدت و شمیر تاجانی که آب مزبور بدریای محیط اتصال با
بعلاوه ولایات تنه و بنادر و قلعه جاست با تو بریم شکش ضبط و بممالک محرومه خاقانی نظام
یابد چون اکثر ممالک شرقی و غربی آب انک از تبیل غرین و کابل از سابق دخیل
خراسان شمرده می شد آنحضرت نیز قبول و تمییز و قدرت خود فرمودند و در همان مجلس
میکه امر او اعیان دولت کورگانیه را بخدمت گذاری و رضا جونی خاطر اقدس پادشاه
والا جاه ترغیب دلالی شاه سوار صاحب مشفقانه که کار ملک دولت بدو بدو در سلطنت
شاید

شاید آوازه گوش پند نبوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سر بوتان
هندوستان بنابر که کلمای مهدی فرامین محمد شاه و راجل و ناراحت نموده که
و خطبه را که نا آن زمان در ممالک هندوستان بنام نامی شایسته جاری بود باز باسم محمد
جاری سازند و حکام مطاعه منبر بر انقیاد و اطاعت آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف
و راجهای اکناف از موقوف اعلی غرض و ریاضه محمد شاه را بر او زنک و رانی تمکین دادند
و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان بملازمت کاب همایون مقرر ساختند و روز شنبه
با شمع و ظفر و ششم ماه صفر از شاه جهان آباد را بیت مراجعت فراخه باغ شعله ماه را مقرر
فوایم سر بر عروجه فرمودند همه جهت بنجاه و مفت روز توقف رایات جهانگشا در
جهان آباد اتفاق افتاد بعد از وصول کوکبه همایون بر عروجه راه را منحرف ساخته همه جا
رودخانه بنجاب و انک را جریته از دهنه کوهستان که نسبت بسایر اکنه بیلا قیست داشت منجبه
مقصد و در پست و هفتم ماه صفر کنار رودخانه جناب مشهور بوزیر آباد مضرب خیام بهر بنیاد
گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم بر صوات و شدت آب بود چو
جبر لطافات آن بجز ثروت نباشد کجاست پس بکلمه والا کشتی از اطراف جمع و افواج ماسه بانه
و کمی برور آغاز عبور نموده چهل روز موکب فیروز در انظر رود با شطار که نشن جنود مسعودی
توقف انداخته در هفتم ماه رابع الثانی بنا خدا ای لطف خدای یگانه خود بختی نشسته آب
گذشتند با وصف اینکه کلمه جا عبور موکب انجم شکوه از دهنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا
اشد او داشت که از شدت حرارت مرغ غنض از طیران باز میماند و جوشن این
در بر دلیران تنور تفتیده میشد و گریه خان صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود جناب در کما
فیروزی انساب بوزم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصرفت و جواب پیشنهاد عظمی

افتد که بود که بعد از فتح و تیرمندیستان با انجام کار ترکستان و خوارزم که منبغ مستند و استوار
خوارزم بود پرورد از نذر انداز شاه جهان آباد بخارهای مامور گشته بای صاحب وقوف
روان پنج و مقرر فرمودند که گشتنهای فلک منظر در ساحل رود آموی مرتب متیاسازند تا ربابت
گشا و اردا بخند و دستور ابو الفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر غوطه در گشته بفرست
انتخاب حالات و که بمایون حاجی توقا غی نام معتمد خود را هم سفر است با عرضیه انعام
بدر بار غرض و نشان روان ساخت فرستاده او در نیم شهر جهادی آن غرور در دیکه با سه نمون و فرست
داده است و بتفاهد مقرون گشته و احدی از مازمان دربار رفیق ساخته دوازده پادشاه بنویسند
دست و دیکه آن سلطان بآب بون از خانواده قاتنی و قفاوه دودمان جنگیه خانه است نمکن او
و غیر غیبت نکست منظور نظر اقدس و توجه جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس میباشد مریه با
اعاظم نور این زمین بقدم فرمان بری پیش آمدنها و الا آنچه در مشیت الهی قرار گرفته باشد
تو بهیچ خواهی آمد و بعد از ورود بمنزل حسن آباد من مجال تکمیل کنون خاطر انور آن بود
که برای استیصال خبر فتح هندوستان و انصراف مولد کیتی پتان ایلمی روانه
ممالک روم و روس نموده در عالم قریب جوار از جواهر نفایس آن ولایت رسیده بجهت
شاهان شوکت آن دیار فرستند مقارن آن چهار و عرضیه از جانب احمد شاه
و اهل بخت و بخت و وفات علیمردان خان منبلی ایلمی روم دیو اس توقف رفقای او با
صد در امر مجید و نظر و اتفاق درگاه فلک مماس رسیده اند حاجی خان چکنیک حجه ای
سول بفارست و دم و سردار یک فرقه نو بجای باشی جلوس فرست بشیر و ابمالک و س
فرستاده مساوی دوازده هزار تومان جواهر و مضع آلات با چارده زنجیر فیل برسم انعام
بعثت پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن پادشاه خورشید کلاه روس

فرستاده و در پستیم ماه جنب ایلمچان عازم مقصد گشتند از اخبار بحیث آن
عرضیه شاهزاده رضا قلی میرزا را بنظر اقدس رسیدند از ایلمبارس خان و ایلخوارزم
و الا بجانب هندوستان آگاه و میدان را خالی تصور کرده جمعیت موفور از اور بکجه و در
خوارزم قرام آورده بغیرم ناخست مرخص شد سران داد و طرفین پنجه سخی سرخس آمده بود
قراولان طرفین بیکدیگر خورده و دوش از لشکر بایان بنظر دست کبر شدند از قراولان
که قراولان ورود و مکتب را هر دو در پیش معلوم ایلمبارس خان گشته دیگر بای جرات پیش نهاد
بسمت سپرد روانه قلعه موسومه بقا فلان را که مایمن است و اسپور و اقصیت محصور و بط
پورش و امن کردن شورش اسامی آن قلعه محکم بنا را اگر بنا بخواه شور و شورش آید اگر چه امان
انجا در قلعه داری میگویند اما ممانوقت دار و قلعه پورده در اسپور برای خبر گیری
حال قلعه لیان با جمیع غرمت قلعه نموده از اتفاقات درانی گیر و دار که دو غیا محصور
بنظر ایلمبارس در آمده بصورتی که مکتب شاهزاده است که در وقت در سیده بفرستاد و
غبار و باران را نذر سرایم ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود گرفته بخوارزم فرست و جمیع
از اور بکجه که بایان تو دست تطاول کشوده بودند فرصت نیافته که باور بکجه و بحیث خود
ملحق شوند و کنار و گوشه عرضیه شمشیر آب در گشتند پس رایاست جهان کن بجای مقصد
اعلا یافته بحکم مایون رودخانه آنک را نیز سپرد به خود نظر نمود فوج فوج آن غار و غور
کردن چون کوشان و آن ناحیه بکنای افغانه بوقت رانی احضار داشت و
طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور و در غور و سافه محیه مصدر انواع غلات و
شور و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان بفرمود بودند رای جهان از ابتداء و
جماعت دیو سیرت و جشی حصال که در حوزه ممالک محروسه گشتی داشتند

یافته افواج قاهره را کرده بکشد از آن اقبال آسمان شان بود روانه فرمودند اکثر آن
 طایفه پای بست سلسله پاداشتر عمل و گرمون عمر آن سرکشان هم آغوش تیغ اجل گشته
 بقیه رؤسا و سرکرده گان و سرخیلان پابراه انقیاد گذاشتند و فوجی عظیم از آن طایفه
 بملازمیت رکاب خضر انشاب امتیاز یافت موکب همایون از راه پشاور و خیبر و بگرام
 آباد و منصفه فرموده در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل در آنجا تمام کرکها
 و سرخیلان افغانه آنولایت شریف اندوز حبه سالی آستان پسر بنیان و مورد غایت
 گردان گشتند و همه جبهت از ولایات سمت غربی آنک که بدولت عتبه نادریه اختصاص
 داشت چهل هزار نفر از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه
 نشین در ملک ملازمیت انقاد داده روانه هرات و کس تعیین فرمودند که در آنجا
 سرانجام ضروریات و ما به محتاج و استعداد آنجا عتبت بوده باشد تا ربابات حضرت ایالت
 وارد هرات شود و پیش روز خطه کابل مضرب سرادقات خلافت گشته با نظام مهم
 آن نواحی پرداختند و جواهر خانه و خزاین و رزاید اسباب خاصه و اجمال اردو
 همایون را با فیلیخانه و توبخانه بزرگ روانه هرات ساخته صوبه داری کابل و پشاور
 را کماکان درباره ناصر خان برقرار و او را با جمیع از خویشان نامدار و عساکر خضر شعار مامور
 و شاق و انتظام آند بار گردیده عازم سمت سندر دیدند در میان حرکت موکب
 همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع آنزمان
 میامن لطیف لایزد سبحان خدایار خان عباسی زمین داورند در ایام توفیق
 موکب همایون در سند و همچنین از نادر آباد که ططنه جهان داری و بدیه کیتی شانی آنحضرت
 در اطراف آفاق اشتهار داشت همیشه عرایض بدرگاه معاف شده دم اردو است

موردی

خواهی میزد در این ولایت که میزد و تان منفر گشته ممالک هند که بعد از او بعضی ولایات پایتخت
 و در افزون ثقل شد پایتخت که نک کفران را از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت قبله
 جهانیان آورد اما غلبه خوف و هراس و هجوم تشویش و وسوس خیالات مست است
 بخاطر را داده از جبهه سالی که باس سپهر ماس عالمیان مناس هر باز زده و چون محال
 از ولایات که میسر و بنا به ضمیمه ممالک محروسه خدیو کشور گیر گشته موسم زمستان نیز آغازند
 رونی نموده فصل اقتضای سفر که میسر یک در غمیت آنست پشهاد خاطر خطیر شده فرمایند
 بنقاد اقران یافت که محقق شایان سیکر یکی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه کبلویه
 و بنا در حکام مابین که مامور منقطع بودند از راه خشکی تو بخانه و زواید قشون با غرابات و
 کشتنهای دیوانی ار روی دریا وارد شدند و تها شوند پس ایات فیروزی آیات جهانگشا
 و هفتم ماه صیام از کابل حرکت و با تو بخانه جلو از راه سبکس و دیر جات روانه شدند در
 بخش وکیل و وزیر برای ضبط مداخل و ایالات صوبه ناصر خان و کرشن ملازم و ملاحظه
 سان قشون اوتسین و با اتفاق ناصر خان روانه پشاور فرمودند و همه جا موکب همایون
 برسم استیصال راه نورد طریق مقصد گشته با وصف اینکه تمامی آنست مشتمل بر جنگل
 کوهستانات صعب بود و بنایت آبی و زور بازوی همت شاهنشاهی تو بخانه را در کمال
 سهولت از آن موضع گذرانیده در پنج شهر شوال وارد دیر و اسمعیل خان گشتند اگر چه
 خان اولایقه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوت خدیو فرید
 اقتدار قبل معامله مشت خن بالتهاب نار دیده و امانت آن سرزمین را مانند گیاه
 علفه داس تیغ آتشبار یافته رؤسای یزده بدایره اطاعت در آمد هر چند که گنار دریای
 آنک که غمیت سمت سند مقصود ضمیر جهان کش بودش و هفت کشتی را بنا بر ملاحظه

صرم

فرم از فاصل شگافه حمل میدان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در حق ضرورت سبک
اتصال دهند اما چون دیزه اسماعیل خان نزدیک بدریای انک بود کشتیهای بسیار
و سفین که همراه بود بهم پوسته تو سخانه همایون و عمده و متخفان تو سخانه را با کشتیها از روی دریا
روان و از منزل مزبور لوای جهانگشای را بجانب دیزه غاریخان نهضت داده در پانزدهم
ماه مزبور دیزه مذکور را مرکز دایره دولت ساختند غاریخان و سرکشان آن دیار روی
بدرگاه فلک قدرت آورده تمامی قلعه جات آن نواحی در عرض راه که از سابق
سیرکشی معاد و در مقام خود داری و استبداد بودند مقلد قلاده القیاد گشته مورد عفو
و اسماعیل خان و غاریخان هر یک بدو تر سابق زمین داری و نجات خود یافته
شده مشمول عاطفت و احسان شدند از آنجا خود به همراه از انبادهای حال شوه کرمه
آن بود که سالکان طریق خدالت را اول بنج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام
تیمه او پروازند و او را از شامت سرکشی گاه سازند فرمان بخدا یا رخان صادر گشت که
در هر باب خود را در بدو رعایای ملک را و رطه شو شو تر ساخته حکم مبارک تو عوید بازوی
نیاز مندی و همکل کردن امیدواری و سر بلند ساخته بدرگاه معلی نشاند و در چهاردهم
دقیقه محل موسم بلارکانه مخیم سر اوقات سلطنت گشته چون در آنجا بعضی اقدس رسید که
به نجات بخش خدا یا رخان از فساد ما بفرمک الضحی خبر داده باغواهی تو بیلاست نفائی
بسمت کجرات و بندر سورت روی فرار نموده به بنیه او مصمم گشتند و آغوش تا به
نصرت میرزا در لارکان گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده و سبای در شب ششم
یکم ماه مزبور بتغافل و نهضت و کشتیها از دریای سند عبور و با یغما شتی برداشتند و
یکه اطراف دریای سند تمامی جزیره و بنه و صوبه طبرستان خار راه یک نشسته

روز با یغای آن مفت بعید و راطی کرده وارد شدند و پور گشتند و در آنجا عرضیه و شکران
خدا یا رخان بدرگاه جهان پناه آمده بوضوح پوست که ریش درون او اصلاح بدست
و عمر کوستانم محاکم در دشت بی آب و آذوقه واقع و بجهانت مشهور و سی مرغ از آب
دور است تصور اینکه موکب جهان کش از در و پنجهان مکان حاضر خواهد شد و از راه
که آبادی داشت بمکان مزبور رفته آن قلعه را پناه عافیت ساخته خدیو جهان پناه روز
ششم ششم تمام سپاه مشور را به برداشتن آب آذوقه از فرموده هنگام صبح بلدی الطین
الجه از شداد پور و آتش ایلغار نموده روز یکشنبه نهم ماه مزبور سه ساعت از روز
سجوالی عمر کوت رسید با وصف اینکه خدایا رطتی بود درخت غریب تعلقه مزبور گشت
تمامی جوامع و غزاین خود را در جایهای بسیار عمیق که طناب و هم شخص دقیق بقران
مشکل رسیدی مدفون ساخته تمامی فرار بود و حالت منظره بر او باقی نبود چون
همیشه سرخه تا نیت است قدر مخالفان دولت را گرفتار کردند و نقد نموده خواهی خواهی
به دست میداد خدایا را قلعه مزبور تیه حیرت و مجلس غفلت گشته بعد از آنکه گردو
فلک کوکبه غبار دیده مرادش گشته استنباط و در بابات عقاب بیکر نمودند
مرغ پراننده و طایر بال انگنده از نفس قلعه بر کوشه بام فرا جسته آغاز پراقانی نمود
شاهبازان اوج دشمن شکاری که پشازان لشکر جلادت اثر بودند و خارج قلعه
رسیدند و او مانند صوه پر شکسته بال تدبیر رابته دیده خود را به قلعه رسانیده و بعد از
لمحه بغیر از اینکه در صدمه خیل شاهین حوادث با ثیان آن جنس جناح گیرند و راه نجات
برای خود گمان کنند چاره ندیده بازو سادست استیمان امن زده با یوس
سرافرازی حبت و تمامی خزان سیم و زرد شده لاله کوهر که در زوایای زمین

بود چنانچه ضابطه آمد بر حجت یکسار و زنجیر و زنجول کجور آن هنوز عامه انتقال یافت پس
همایون روز پنجم ذیقعد از عمر کوت عطف عنان کرده خدایار خان هم برسم حبس
رکاب نصرت انساب مامور گشته در شانزدهم ماه مزبور بتایید خدای غفور با فتح و فیر
وارد لارکان شدند در ذکر وقایع چنین سبیل مطابق سال هزار و صد و
پنجاه و دو هجری سلطان زرین افشیر عظم روز جمعه بیست و یکم شهر ذیحجه بحرام
مرنج نشین تختگاه حمل گشته عندلیب باغ که از خدای آباد چنین مانند مرغ آشیان کم کرده سرگردگان
کوی حرمان میبود با هزار نو اصیت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه ساخت فاخته
زار که در حسرت دارالملک گلشن کوکوزمان میکشت بطوق بند که سرو آزاد کردن
برافراشت رسول هدیه بهار به هدیه مشکبار از جانب رای فریدون فر فرودین بار صول
بای سخت گذار گشود و توران زرین جهان تبرکتاری جنود قوای نامیه بتصرف قریب
کل در آمد خوار زمین دی که غارت کران صحن چین و یمنایان دارالملک گلشن
بودند سر بر پوتین گنای کشیدند و او زبکان تنگ چشم شکوفه دار بار و بچاگری
گوشتند کلمای نافرمانی فرمان بری اختیار کردند و از آن صحرانشین ریاحین دشته
دسته روی اطاعت بدر بار سلطان بهار آوردند و سلطان یا قوت افشیر کل سخت
زمر دقام کلین بختیه زده بزم خرمی و تکلفه طبعی بر روی جگر سوختگان گلشن آراست ملک
دینار غنچه قلعه خود را بر روی لشکر رسع گشوده از خورده فانی متقبل مال و خراج گردید و
گذر از رستن کلمای عباسی بندر عباسی شد و چون از ابتدای کار که متعل عالم افروز
ایند دولت نادره از بر تو تائید است الهی روشن و بر ساحت جمال جهانیان غیاظ
گشته طریقه مرضیه آنحضرت است که هر یک از کردن فرمان که بایند دولت خدا داد سرگشتی بر آورده

عاقبت بزور بار زوی اقبال پروال شافشای از پای در آمد و از ابا زار عین مرورت دست
گیری کرده بر صدر کامیابی جا میدهند در بوقت که خدایار خان که سرکه اسیر سلسله تقدیر شده
بود عطفت حسروانه که در کام نجفی دوست و دشمن بر سر بهانه او از در اعانت
آمده بحکم قنوت و لایات سند و تمنا راست قسم انعام داده تمنا بعضی از ولایات سند
بجدایار خان مرحمت و او را بشا متقا خان ملقب و مخاطب و سرافراز ساختند و یک
سند را که به بلوچان اتصال دارد بجهت خان حاکم بلوچان عنایت و نکار پور را بانجور
و لایات سند که در جانب علیا واقع شده بود بخوانین داود پتیره تفویض و قامت شایرا
بخلع نوازین و اصطناع آراستند چون حیات الله یار خان ولد ذکر یار خان ناظم
لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملتان رکاب اندس نیابت و خود بصوبه دار
ملتان فایض و روانه ملتان گشته بود در این اوقات بموجب امر هما لولنا مجد داد
از لارکانه نجده و الاپوتند در سفر عمر کوت نیز طریق ملازمت پیوده و یکسار بموجب
از لارکانه عازم عمر کوت میشد فرمان همایون با حضار ذکر یا خان اصدای است و در
این اوان که انصراف موکب همایون از عمر کوت اتفاق افتاد ذکر یا خان بموجب
حکم اشرف شرف اندوز تلیم عتبه سعادت مشمول و مسولات والد و ولد از حضرت خیر
بقر حصول موصول گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه تاکیدات موعده و رضا
رشات بلیغه فرموده و در باب حلیات اشرفان که اندعای غلامی خدیو کردون غلام کرده بود
او را بشاه نواز مخاطب فرموده نصرت انصراف دادند و در آن مکان عرضیه از جانب
نقی خان بیکه بکلی فارس رسید که آمدن بسبب مندر میر پذیرفته و اردو کج نکران و از
آنجا ملک دینار حاکم آنجا در مقام قلعه گنی برآمده مشارالیه فوجها بر سر قلعه و

نموده بر اسلحه اطاعت در آورده بنا بر اخیار از انقضای موسم و یا غرایب
روی دریا بندر عباسی برگردانیده و خود درج کمر آن توقف دارد و حکم و الاصل و رشک چون کار
سند بر وجه انهم و احسن فیصل یافته قشون را مخفی ساخته با تعجیل وارد درگاه سپهر شمال شود
و چند روز نظم مهلت آن سرزمین و انجام امور آن عرضه سپهر نشین برداشته و مرخصند که
مربیان مشبوه کامرس جهانی بنا که گلبه باغ کامرانی غصه جهان دوست اقتدارشان
است بچوقت از لذت اندوزی میوه های زکار رنگ قطعات جمانه و سیریشان سیرای
مشتبایان نفسانی فارغ نمیشوند اما دو چیز بیشتر از سایر مخطوط مرغوب طبع این خدو کامیاب است
از غنیش فواید که خزینه است بآن غنیت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد از
عباس آباد هرات که فالیه آن را رتبه مرتبت بقالیه تمامی بلاد است خزینه بغداد میوه
و در او آن که رایات عالیات در محاکم هندوستان میبود از بلخ و هرات و مرو و شاهر
این قافله حلاوت در راه و مطالبای کوه پیکر کران بار خزینه های غنیش آن بوم و برپا گشته
چاشنی بخش ذایقه دور و نزدیک بندگان درگاه بود و بکراست خوب است که پخته می
رایض ریاضت کش طبع همایون میباشد و چون تخم میوه آتش و پیکانه معلوم است
و دشمن کشته فرمان دمان اطراف اسبان تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیش کشند
خود ساخته باین وسیله تقرب میجویند و بآستان خواجه سجده گاهش توسل میجویند و در
توقف بموکب و الا در نزد فرستاده شاه و الا جاده محمد شاه با سخت و بدایای مرغوب وارد
درگاه جهان پناه گشته خوشتر ازاده رضا قلی میرزا نیز در خلال اینحال اسبان ممتاز و والایان
بوده خزینه از بلخ برسم پیش کن انفاد خدیو گردون فراز نموده بودند چند سرب کوه کوه
با دولت باریتر خزینه بلخ بحسب سربکار از پادشاه و الا جاده هندوستان ارسال

شده فرستاده اند و دست در امور زمامت خفیه است دست دادند
در میان انضام موکب همایون بجانب ایران و غنیمت بخیر را و دست
محاکم ترکستان و تخمین آن کشور زمرت نشان بعد از انجام کار و خیر
از نظم مهلت ندیدان همت به تخمین محاکم نوران بسته فرامین قضایان بنفاد پیوست که
در جمیع محاکم محروسه اسباب و اسلحه ملوس آنچه میسر شود بجهت غازیان نصرت نشان و تدابیر
نظر ترکستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضا قلی میرزا که بیایست سلطه فایز بود در
او ان بموجب امر اقدس و طهران که بط معمول است توقف دانست هم ایام قشون را در آنجا
بنهایت رساند و هم مهمام ملکیر پذیرای انجام کرد و اندمقر رشک که شش هزاره با قشونهای خود
و هرات بموکب و الا پشته شاهزاده کامکار را برای ملاقات از ارض قندیل همراه
و در سبزه دم مخرم سه هزار و صد و پنجاه و دو مطابق بچین شیل اعلام جهانگشا بغیرت و کامرانی
و شکوه سلیمان از لایر گانه آسمان کشته از راه بوی و دارو شاد قوچ من اعمال
بلوچان عازم نادر آباد روز پنجشنبه به قمر جمعه خولی را که در حوالی نادر آباد است
منضوب خیمه عز و شان ساختند و ایام فرمینت اثر و مندوستان از تاریخ غره خفر نشانه
که روز حرکت از نادر آباد است تا ورود آنجا دو سال و هفت روز و نذت حرکت از
شاه جهان آباد تا ورود بنادر آباد یکسال کامل اتفاق افتاد و بجهت سبق ذکر یافت و چیز
توجه رایات نصرت آیات بجانب هندوستان و پیشاور و خیر طغیان لکرنه جبار و نذ و مایه
مرحوم ابراهیم خان بصره اقدس رسیده از آنوقت عزم انعام و غنیه آنجا عمت کرد
ناظر اقدس میبود بعد از ورود بموکب و الا بنادر آباد غنی خان ابدالی سکر یکسکه نادر
با قشون ابدالی از سفر ترکستان معات و مقرر فرمودند که در ابتدا ای میزان از نادر آباد

شیردان و در موسم زمستان که کوه البرز ابر برف گرفته راه فرار بر آن خط بیفتد و در کوه و بیه
باشند برودند و در چنین فتنه خان کوه احمد لوی افشار چرخ با سنی با جمعی از خوانین حکام
و بزرگان از آن حضرت اثر خراسان باین امر نازد و حکام کرجان و آذربایجان
را نیز بوافقت و هم ای ایشان مامور ساختند پس در دوازدهم صفر مکه بظفر از نادرا
در بسات افشار ظفر گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد شد و چون کمدستان بخیر خج
شهر مقبره الویه گشته شان کردید چون به سبب بعضی مشاغل مکه تا خبری در ورود شد
رضا قلی میرزا در موعده مقبره بوقوع پوست مکه و الا نداشتند که شامزدگان و دیگر کارگزاران
نیز به او امام قلی میرزا با عاقلخان ولد اکبر ابراهیمخان که بایاست احسن اقدس اقدس
و است مقید بود و در رضا قلی میرزا شده زودتر وارد هرات شوند رضا قلی میرزا از راه
آورد و در شب با و غیس موکب هما بون شکی کردید و شاه زادگان نیز با عیلق خان در
همه ماه وارد خدمت خدیو ارجمند و شرف نقبل با طاعت قدس سر بلند گشتند چون بخت
طاف که در ایام سابقه در همد و شان سلاطین آنجا با تمام رسانیده بودند بعد از تحیر
شاه جهان آباد و سجده خانه هما بون متقل گشته بودند از امت والا بلند شایسته ای که اور
نه بایه نکست است ترین درجات شان خود میداد است بر آن تعلق بایست که در
برابر آن سرور دیگر با خیمه که لایق آن سخت و شایسته جهان شایسته ای میروست
میباش مکالمه بواجب دار و لای شاهوار ترتیب دهند بعد از حرکت از شاه جهان
آباد بجهت هما بون استادان صنایع کار و مهارت پیشه گان جوان بکار رهنمی و ابرام
سراخام آن سخت و خیمه کوهر آبرین برداخته مدت یک سال که امام راه بودند
مزبور را بجهت خسروی از لای سلطان و کوهرهای رخشان که هر یک با خراج آید میسر

بود در بها و صفا با کوهر شب چراغ ماه و فعل در شان آفتاب سمر بود در بحال ریب و فریب
داد و خیمه نیز در نور آن فکل بر و اید آب دار و کوهرهای شاه هوا نقش پذیر انجام
باشخت و بارگاه نادری موسوم گردید
روز دیگر آنچه و سخت را با سخت طوسی اند با دیده که چند روز مجلس طابرونی میرزا
آراسته هما بلمای که اینها و باز و بندای موضع سحرانین که فرنگ از حوصله و قیاس تخمین بود
بیش از دکان عاقل خان و عیلق خان و دار السلطنه هرات که سخت یک فتنه منفور شاه
ولد امیر تیمور کورگان بود به نسبت سمنه بقرة العین خلافت و جهان داری شاه رخ میرزا اعانت
و سکه دار الضرب هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند و بعد از طی این مقدمات شاه هرات
که امیر ابانصر میرزا مخلص ساختند و در ماه دهرات بخت کرده در ابتدا ای میزان
که هو ااعدال یا بدروانه از آن اقدس شوند پس رابا بخت حضرت آیات و هیبت و عجم
ماه مزبور با مصلحت بهمنی و طوطی نمشی از خلایک کمدستان حرکت و در کار برگاه که از شهر
مشهور انولایت نزول و روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قراغه باد غیس گشتند و در
ورود موکب جهانک رضا قلی میرزا را نیز با سپاه آراسته در سر راه باین شایسته ارشادت
تقبل رکاب اقدیره باب گشته آن لشکر قیامت اثر که دسته بدسته و جوقه جوقه در
بحال رخنه و استعداد صفت بسته بودند یک یک نظر افشا شد که شایسته خدمت شاه
کار مکار موقع قبول و احسان کردید با انصر و باز و بند کوهر نگار میرزا فریزی یافته جواهر فیه
و لای شاه هوار بان یکانه کوهر صدف سلطنت غایت کردید و در روز برای انعام
همام سپاه در آن منزل بخت و از راه مار و جانی و چکیت و اند خود عازم بلخ شده و مقیم
جمادی الاولی موضع مشهور به خوشخانه یک فرسخی بلخ مضرب مراد قارت اقبال گشته

چون متواتر بر سر پیکر دولت عثمانی کین میباشد سابق بر عسکری منصوب
 و با جلیک پاشا و آل آیدین و ده و پانزده نفر از پاشایان و سرکردگان جمعیت و از آن
 چهره و ارمنیت از رتبه آروم و عهده پاشای حبیبی با احمد خان و له
 سجان و بردی خان و پیکر پیکر دولت و آلا روی بر تافته برو میه پوسه بود و
 دیگر از پاشایان و افندیان از ده و دیار بکر و دوسل و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی
 سمت بجانب ایران میآیند لکن از صفت میزدار که از عراق بدیاب شهر
 عازم بودند به تنبیه ره میته که از سمت دیار بکر و دوسل میآید تعیین و عراق روان
 و افواج منصوره را که از سمت کرمانشاهان و لرستان و کردستان و خول بریلانی
 بمسکرت شاه زاده مامور شده و چون کمون خاطر بود که شاه زاده از جمله امقام میرزا
 و ابراهیم را که بعد از قضیه والد ابن مین نام نامی و خطاب است و دست سرور بود
 متاعل فرماید لکن حکم جایون به تنبیه اسباب سور و سرور و نافذ گشته خبر و نشان
 بباط در بزم سباط و دیلاق کوچه انجام کار طوی را مامور است و اجرا
 با ام قسیمی را و نظام عام عراق با ابراهیم و توفیق و از دور با تارک شاپور
 در خیم ماه رجب روانه مقصد و بنه و آخر و قرا مامور و توقف در دیلاق حدود
 نبر نمود و خود نیز در راه و بزم مفاصله سر عسکر را یات افرا لوانی ظهر گشته و دیگر
 ضمیر افغان بود که در نواحی قاص و از رتبه آروم به نمران نکاح جمعیت عسکری
 شوند مقارن آن سر پیکر که دست مل بر سر عسکر و به او افرای عسکر

بایست

باین سمت میآورد لکن او کسب جایون در سه ماه مذکور از ابرودان عبور و مرارت
 و فرسخی ابرودان که مقام جنگ عهده پاشای کور او نبوده قرارگاه دولت ساخته
 بکن محمد پاشا سر عسکر نصابه هزار سواره و چهل هزار پیاده و یکجوری و استعداد تمام
 و هم بعد از مراد و در دو فرسخی اردوی جایون دامنه کوه را محل نزول ساخته و بجا
 اقامت افزاشته بکدام مکان و احداث سنگ و منظر پس پرداخت پس روز
 چهارشنبه با رتبه از طرفین بتوی صفود و توی دیالوف کشته بایره با بالا و تشر
 طعن و ضرب و این جز معذرت گرفت بعد از حملات متواتر بتقدیرند آقا
 شکست بر سر عثمانی فاشه جمعی شهر از آن جاعت بقتل رسیده و عسکر بگریخته و بخت
 جت و سبب ظلمت شب را یات و فقر آیات نیز بمقر صلاب منصرف گشته جمعی از جوش
 در یا خروش بجا فطرت طرف سمت قاص و عمارت اردوی عسکر مامور شد و راه
 بخیل غله و ذخیره بر عسکر عثمانی مسدود شد و هر روز جمعی از قشون رومیته و حواله اردو
 او عفره تقصیر می گشته و از هر جهت عرصه بر عسکر تنگ گشته که تیغ زبان او را
 سید انضام نیستند بار از جنگ بطور تنگ گذاشته هر روزه بقدر رنج و فرج با سوار
 پیاده و سکر و منظر پس ترتیب داده و دیارانه پیش میآید تا آنکه بحد کوچ بنیم فرسخی اردو
 جایون رسیده یات توقف برافراشت همان شب جمعی از سیه کینه خواه با
 و الا برسم سپهر بچوال اردوی رومیته رفته و لوله و انقلاب کابل نشان آنکه بخت
 رازن با چوال عسکر او راه یافته جمعی فرار کردند و عسکر چون حال را بنموان دید با عیان

دشمن

خمانه طرح مشارکت افکنده بنا گذاشت که همان شب با سواره و پیاده بار دوی علی
شیمون زنده عصر آن روز که جمعه است و یکم ماه مذکور باشد چار و دو و عریضه از جانب
نصر الله میرزا رسید مشعر را اینکه سرعصر جانب دیار بکر اولاً حاکم بمبت بایان و
زور فرستاده سلیم خان حاکم بایان او را مدخل نداده کوچ و بنده خود را در قلعه سوز و آتش
منهجن ساخته بود بار و ساری اگر ادب خدمت شاه زاده پوسته آن طرف سرعصر میرزا احمد
اردلانی طوایف اگر ادب لباس بهر از جمع و با جمعیت موفور عازم موصل گشته از نظر و
نیز شاه زاده بقصد مقابله ریاات غریمت افراشته در حواله موصل تقاتلی فریقین
و بمنجرتا جم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیته افتاده جمعی کثیر از آنجا مقتیل و کشته
و سرعصر با بقیه اتیف سالک طریق فرار گردیده پس به یو بهمال بحال
بشکرا نه ایزد متعال برداشته نوشته شاه زاده را مصحوب یکی از کفار ان رومیته
بجانب اردوی سرعصر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردو گشته بود که کو کشته
سپه اردوی یعنی آفتاب گیت افروز غریمت ملک شام نموده
مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیته بهر سید و کرب و فلک تن
کرد و آثار مصود کرده معلوم شد که سرعصر حلیل شان که در حال قوت و توان بودند آن
کشته ملک متی را و دواع و باد هر دون ترک نزاع کرده عساکر رومیته چون خود را به
دیدند بدست و پا کشته با بکر زنده داشته اند قشونهائی که در اطراف عسکر رومیته بودند
الغور بایشان در آنجا همه را مقتول و تمام توپخانه و خیم و اسلحه آنجا عیب

نامه بود بحیثه ضبط و تصرف در آورده فوجی از جنود نصرت نمود از جانب
اردوی بایون بحریم تعاقب اسب عدل دست برکنجسته تا آریه چای آنجا عمت با فوج
فوج مشول فرار بودند عرض شمشیر ساخته ده دوازده هزار نفر از آنجا کشته
پنج هزار نفر متجاوز با چند نفر از پاشایان زنده دستگیر گردیدند و یکین محمد پاشای سرعصر
میان بهر عن تلف در آید پس به یو جهان شفاعت مروت جمعی از
کفار را از آنکه مجروح و ناتوان بودند منقض ساخته با شقاق عاموش حسن آقاله از سرگرد
او حاق و عظامی سرگردان رومیته بود روانه فارس و چهار هزار نفر از او را
نمود که جمیع کثیر را هم روانه ترز ساختند و چون تسل برین که در باب کعبه
منطقه نموده زاده الله شرفا و عطیما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بدو کعبه
تکلیف و چهار رعبه از ابرام و صهرار معلوم شد که اعیان دولت خمانه از قبول آن
در مقام شجاشی و انکار میباشند لهذا بعد از واقعه سرعصر و اندامش کرم نامه
دوستانه با صلح حضرت پادشاه سکنه رجا نه نوشته و چار و دو ایچی از راه بغداد روانه
بار عثمانی فرمودند بنی برسی که بر چند ایلات ترکمان و عجم که در ایران و توران سکندانه
فرمان قدرت امشای ایشان را خواهی نخواهی تابع امر شاهی و سالک طرقة اکامی
ساخته که خلل و تغییری در بنیان آن راه نخواهد یافت اما تکلیفی که از
جانب امای ایران ببدولت شده بود چون علما اعلام و امای آن دولت از مقام
از قبول آنها و این الفت چیده اند و هر در آن شهر موجب خوریزی و تشویش

ایکری منتهی از آن کالیف کول و شمس بنا که مقصود ممول ارکان دولت عثمانی
اشراع بود با التکیه از این طرف بعمل آمد من بعد اساس محبت و دوستی بین بهترین ستم
و آقرار خواهد داشت پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه فروردین از مرادیه
که مقر جمال بود در راه چورس محمودی و لباس نصبت فرمودند و نیز در جان خزل به نفر
ایلی معتبر از جانب پادشاه و الا جاه خنن با سخت و دیاوار در بارش کشته شد
و ایاز از نظر اقدس گذرانیدند تبیین انقیال نکند و نفع از دلاوری
میباشد که یکی سلطنت و دلاوری بیادای خنن منسوب است
و در این اوان چون اوارده خلعت و صولت و صیبه تهرت و طوبی و شمشیر
که در اطراف و کثافت هم چیده و آنجا که زیارتها یافته پادشاه نور
در تمام مجاست و موانست در آمده سه نفر از بهترین دولت خود را فرستاده برادرد
گذاشته حضور نامه رسید که از امر سلطنت و پادشاهی آن که حکم ملک
الملک لم یزل اتفاق افتاده و ساز خوشحال پیشیم در عا اتحاد و یک دلی را
ایلی از ایلاتی که در حوزه اقتدار پادشاه هر قدر که در کار مایشای خدمت است
همتا و حاضر خواهد بود و نیز از ایلی پادشاه بیرون آمدن رسیده که بعضی ملک
امین خنن و توران و است ایلاتی که در آن میباشند طریق خدمت بنیایند
چون جنسار ملک توران با حضرت شاهنشاهی است که از جانب آنجناب جمعی
تعیین شود که ایل و ملک که تعلق توران زمین دارد وضع و مقامات دولت

را بنظر دولت و گذرانند که بخواهد استتباب دهد و هنوز دلبستن معین باشد
چون موکب همایون از خراسان بود را اقدس بر اینقرار گرفت که بعد از ورود
نخستین آن جمعی را بجهت انجام این امر معین و روانه فرمایند پس جواب محبت آنجناب
انفاق آن پسر شاه و الا جاه فرورد و مرقوم و نه تقوی از اسب و شمشیر و راق و طلا
و باقی نفایس بجهت شاه و الا جاه مذکور ارسال و پادشاه از خدمت آنجناب عطا
فرمودند و سابقا ریش یافت که عقیقه را بسبب صد و نافرمانی طایفه یوت
و خورزم مامور به تنبیه و انجاعت فرموده بودند حقیقت حال عقیقه خان شایسته
پسند که بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اسرا خوارزم
و از آل طریقه بقبال پسرده مراسم خدمت تقدیم رسانیدند لیکن جماعت
با سایر رگانیه اتفاق جمعیت نموده در حوالی او رنج بقابل آمده شکست فاش خورده جمعی
از ایشان مقتول و مال و اسیر سایر از آنجماعت بدست غازیان در آمده چون از طایفه در
محل توقف در آن و نایب یافته مساکن خود را غنیمت و غارت و بدید کوچ خود را برداشته
سپست کوه بلخان که در حوالی است آباد واقعت فرار کردند عقیقه خان چندی با نظام مهر
آن نواحی پراخته و ایل را در ملک خوارزم گنجان داده بوجب امرهایون محققان و در او
که موکب فروردی شان در سا و جلاغ گری توقف داشت و از او منقص آن گریه
بسکم جابون خطاب آن طایفه عرض شد و رابطه متصل تعیین شد که فراریان بوقت بلخان
آمده اند هزار نفر از جوانان را آمد خود را برسم ملازمت برکات فرستاده خود به سنور

سایه زکاتیه در مرقه ایلات بوارزم ای و انقیاد قیام نمودند و الا مستعد قبیله مجد و میاشند و
رایاست نصرت آیات از چورس محسودی و سلماس عبور و از راه بهمان عالم فرامان
و از آنجا نصرت میزد از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس باشند و موکب
جهان متوجه اصفهان و در چهارم و پنجم وارد آن خطه میباشند
و تا ورود موکب شاه زاده بحد و استرآباد و طایفه بیوت نیز بموجب فرمان مهمل و
ما زمان مقرر شده راتدارک و تسلیم نموده بودند پس آیات جهانگشا در دهم ماه
محرم سه ام سال هزار و صد و پنجاه نه هجری از اصفهان به سمت و از راه اردکان
طبرستان عازم ارض اقدس و کوچ بکوچ طی مراحل نموده در بیست و نهم ماه صفر وارد ارض
اقدس و مشهد مقدس گردیدند در بیان وقایع بارش سال مطابق سال
هزار و صد و پنجاه و نه شب دوشنبه بیست و نهم ماه صفر که بنظر کاروان
زرین لباس قهنا و قدر با طهارت و زی بر فراز ایوان نجوم بامرفا خلق غلیظ
بالواد المقدس طوی بایستاده با پنجم آری محفل سهر برداشته اسباب زرین و سیمین در زیر
طالع سپید و خدمت گذاران قضا و قدر بباطای کلید و بر فراز ایوان صرح گشایند
داور جهاندار غور نشسته بعد از استعجاب عمت و دوازده دقیقه برسم شبگیر رنجستگاه
حل خرامیده خزان داران توأمانیه در کلمات جهان مخازن نشو و نما گشوده و
امامی سلطان ششم و لای آب دار قطرات سیاب سلکها منظم و حقود منقود طبق
عرض گذاشته و کجور ان طبایع از لعل و یاقوت لاله و نقایق و زمره و فرورده

ابواب

بهره

بهره و سه برکه آنچه در مکان مکان ممکن بود بر ساحت گذار سپیده از کلهای شمع صحر
خاک را بینا و موضع ساخته خمر و غاوری با طهارت و لکری دفع برودت از عرض
کرده و بران چکیده است چهار با قلم شاخار بر صفی دشت و اوراق گز از صامی نامه
نکار شدند و همچنین فلک شاد روان ابر آذاری بر اطفالی آتش فتنه کانون
در حد و دشتان فضیلین قطره زان کشند جشن نوروزی در ارض اقدس منقشه شده
کلمات و عمارات حجت آیات که در آن قلعه خدا آفرین و رشک معموره روی
زمین احداث شده بود اکنون ضمیر انور میبود در بیست و نهم ربيع الاول از ارض
نشان عازم آن مکان چند روز مجلس بود آراسته لعیش و عشرت و تماشا
آن زینت سرا و نظام امور آنجا پرداخته گردید و حال حروکان و نفایس
کران که بر و شهر از اقلیم جهان در آن کان جمع آمده بود بمعرض عرض در آوردند
تجویل مسنای هو شیار و معتقدان دو الامت بسیار مقرر و موکب ایوان از کلمات
عازم عراق و بعد از ورود بحال پری سا و جبالغ نصب خيام اقامت کرده چون
پانچسان پادشاه و پناه خن مقرر فرموده بودند که فوج را بجهت قرار حد و سور مالک
نشان و خن و توران زمین امور فرمایند تا این سبب بود خان چاوشلو و جندی از
خوین و سرگردگان با افواج قاهره بخدمت مزبوره ما موره و بابتدار کاشایان و
ترکستان فرمودند که به سخا رفته از آنجا بصوب مقصد بنشیند با قیامت ذکر است
که در حشرای مخان بعد از تحمل امر سلطنت مقامات کن کشته معظمه و غیره مطابق

نمونه

محمد که نیکو شد از علی حضرت پادشاه اسلام پناه روم خوانند و بر دست سنان
 بودند لایق ساخته بودند که مطالب مرزبانی را بدستی و استیلا با شمشیر خون اسلام که حاصل
 بر امریت در صورت مفصل و انجام دهند و چند سال که پان آن طلب و دست سنان
 بود از کشتن اره آمد و رفت ایچیان محل دعوی بد خلاف افطاح یافت و
 مرتبه که ریاست فیروزی آیات جاه جلال بزم انجام مطالب محمود و بجانب ملک
 برچشم نشا میکردند در ایران قوری داشت میشد که موجب فتح غریت آنجا میگردد
 تا اینکه بعد از فتنه یکن محمد پادشاه حضرت از مطالب محمود در گذشته نکل فرمودند
 و دولت عثمانی توسط جاپار ایمر استب را اعلام نموده پادشاه سکن در جاه روم نیز نمیشد
 بعد از شش ماهه نظیف افندی را که سابقا در عثمان نامه بدربار معین آورده
 مجده و آچار برای تازی تحریر صلح نامه تعیین شد و ط سانه روانه خدمت اقدس نموده
 موی به حسینیکه ساو جیلای کوی مضرب خیام عزو شان بود بانامه قصیر وارد و
 همایون و از جانب پادشاه سکن در جاه و وثیقه محلی بهر منای دولت شده بود
 پس نظیف افندی را در خدمت انصاف از ران و گشته بعد از ورود
 او بدربار عثمانی اعیان آمد دولت احمد افندی کرپی را که در قارص از جانب
 خدمت اقدس آمده بود بایه وزارت داده بفارست ایران مامور و بایه
 و نفایس بسیار روانه و از طرف حضرت شاه نیز مصطفی خان شایلو و کاتر
 بفارست دست طایر صغیر بلای سلطان که حاصل تمام از حسب و امان داشت

با چشمه زلفست که با چشمه زر کار سپهر براری می نمود و در شهر خراسان که از تحایف و
 غرایب هندوستان بود بر پادشاه و الایجاه روم بانامه دوستانه و صلح نامه سال
 نامه همایون بکاتب معروف با صلح نامه تفویض و دیار باطله خراسان تسلیم و روم
 محرم الحرام سنه هزار و صد و شصت که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد و گزین
 را با مصطفی خان روانه چشمه موکب همایون مجده از راه یزد و کرمان عطف غسان بجا
 حمران فرمود صورت صلح نامه که از این طرف مبروده را
 حروف مرقوم گشته است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
 الهی انام عیون الفتن با یفاظ قلوب السلاطین و اجمعی عیون الامین بن الانام
 بانظاکس انما المانافره من بن الخواقین و السلاطین و صلح بمصالحهم ما فسد من
 امور المسلمین و اذیب فیما قلوبهم لیستغنی صد و رقوم و منین و نزع ما فی صد و هم من
 خلق و حقود و امرهم بالیقار الهود کما ورد فی کتابه بحسب یا ایها الدین آمنوا و فوا
 بالهود و صلی الله علیه و آله محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و صحابه و الایما خلفاء
 الرشیدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین بایه الهود اما بعد چون
 شور اکبری صوری خان که امانه ایران از توابع همایون است مدعی قبول سلطنت
 شدند بنا بر این که از بد و خروج شاه اسمعیل صفوی سب و قرض در ایران علیا
 شیوع و معاد و خدمت فیما بین و ایران آن تقریب ظهور و وقوع داشت
 نظر بمنزله خیفه الممنت و جاحث که بخار آباء که ام و سلاف عظام ایران

ارسلت ایشان نحاشی و بعد از آنکه بحاج کمر از آن کرده ناشی شد امر نمودیم که
هرگاه آنطا بقیه بالسان و آنجا که احوال طایل و بحقیقت خلفا کبار قائل
نوند بجهول مقصود مایل خواهند شد ایشانم حکم اقدس قبول و از حالات
سالفه نکول کردند چون علیحضرت قدر قدرت عظمی سلاطین جهان و فخر خاقان
دوران خدیو سلیمان چشم خسرو خورشید علم ناصر اسلام و المسلمین قاضی القضاة
مشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندر زو القهرین خادم بحرین
الشهرین برادر جهان داور گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله سلطان الغار
سلطان محمود خان پادشاه طلال خلافت علی روس العالمین خلیفه اهل اسلام و فروغ
شعل دودمان ترکمانیه بودند برای مزید الفت بین بهترین دروغ غوایل شور و شین
میان فریقین نواب هایون مطالب حمله را که در وفاق سابقه منظور است از
پادشاه سکندر و تنگاه مامول و بعد از کمر آید و شد سفر آنحضرت نیز نهاده را
منطقه قبول و دو ماده را بمعاذیر شرعی و محاذیر مکتبه ماکول با حاشیه موجب فک
نوافج خام خوشتند فتح بخیرام گردیدند اگر چه نواب هایون که به
سایم محبت خفته گشای از بارانها را بمطالب کشیم سودا رفیع با غرض و دفع نما
و اراحه عباد و از آنکه آثار عباد منطوری داشتیم لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه
سلطان تمام و حفظ ناموس اسلام تکالیف مسموده را متروک و طریق مسالمت
دشته این نوید آرام بخشش اسخبد و فک خوش اعلام نمودیم اما چون

بهر

بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در اندیشه تسلط بر ترکمان تعلل داشت که
سبب اختلاف نگیزی شاه اسمعیل بدولت علیه همنه انتقال یافته ضمنا اظهار
شد که هرگاه بطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم و فاقی نباشد
یکی از اندوخته ملک برسم خطبه از آنحضرت بجزه ممالک محروسه بطرف خراسان
یا به آنحضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم
و در نامه هایون که از آن دولت والا صاحب افتخار الاما جده لطیف آفندی
عز و وصول بخنده اندراج یافته بود که اگر چه نظر ما بر مشکوره و مساعی مبروره که از
دولت تادریه در اتحاد از آنکه آثار بدیع بطور پوسته و دو تنه بین ملتین را متحد متباد
لیکن بنا بر بعضی جهات غایب است متعلق بر آنست که بنحویکه مواد سابقه منفسخ
شده از آنمطلب نیز برای مزید الفت و تسلیام اغراض و مقاصد و مصالح تمام
خدیو خلد اسیر سلطان مراد رابع محمد و د و محضه شود تا دوستی در میان دو دولت عظمی
و اختلاف کرام و اعتقاد عظام نسلا بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار
بماند از آنجا که علیحضرت پادشاه اسلام پناه و صدها گونه دوستی
محمد و جیل محبت را به عهود موثق مسدود فرموده اند ماینز مراعات سنن دو
را بر دوش خود واجب و رضایوی خوشتر آنحضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب
و عظم آرب شمرده بعد از وصول نامه مسکینه بمشام مامول فی بنحویه اسلام را نیز
بحسن ارضا مقرون و معتمدی به بنای امر مصالحه مامور ساختیم فی مابین مقتدر

درین

دولتین امر صلح یک اساس و شرط و سه ماده و تبیل بر این پنج قرار یافت حکام بدست
اساس صلح که در زمان قاجان خلد مرابع سلطان احمد خان رابع و اربعه فتنه با من
دولتین مرعی و حدود و سنوری که در میان مقرر بود بهمان دستور مقرر شده تغییر و خلل در
رگان آن راه نیابد شرط من بعد فتنه تا نیم و پنج دنیام بوده
آنچه نایق نشان طرفین و مقرون بصلح دوستانه محول و از امور که منجیح هیچ
که در دست و منافع مصالحه و مسالمة سالک باشد از طرفین اجتناب و رزق
از شاه و تعلق اندوختی و محبت در میان دولت و خفا و احقاد این دو فاعله
کبری دام اللالی و الا یام الی یوم الی یوم قائم و دائم و برقرار باشد ماده اول
حجاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشد و لایه و
حکام سر راه ایشان را محفل محل سالمین و مسنین یکدیگر رسانیده صیانت حال و
مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده ثانیه اگر کسی که بودت
توثیق محبت دو سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده
اخراجات ایشان از طرفین داده شود ماده ثالثه برای طرفین
شده بیج و قری بر ایشان بر او بنوده هر یک خواهند بطن خود روند از طرفین
ایشان شود تبیل حکام هر حد از حرکات که منافه دوستی است قرار
و سو آن ای ایران از نب و فتنه تقطوع امان بوده و هر کس که کند و من
بعد کجبه مصلحت و دین مشرفه و باقی مالک آمد و نشکند از طرف روم به ستور

صنوع

حجاج آنکه حکمت و سایر بلاد اسد تبه با ایشان ساوک شده از ایشان دور مد
سایر وجه خلاف شرع و حساب گرفته شود و هم چنین در عیالات و عیالات
هم مادام که مال تجارت در دست آن جماعت باشد حکام و مباشرین بعد از باج
و هر یک که مال تجارت داشته باشد مال حساب از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه شود
و از طرف نیز با تجارت و مال رومیه همین منوال بوده و عمل نموده و آنچه بعد الیوم از
اهل ایران بروم و از روم بایران باشد که حمایت نشده بکلاه دو سنین تسلیم شود
نیز مراتب مزبوره را مضمون داشته و عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهد مشروطه بین
الدولتین و اعتقاد و خلاف حضرتین موید و برقرار باشد و بایدار بوده باشد
که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق ظهور نرساند
نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد فن نکست فائز انیت حل فتنه و من و
بیا عابد علیه الله فیئوتیه اجرا عیلام و جری ذلک فی شهر محرم الحرام سن شهر سنه
و صد و شصت من الهجرة النبویه علی ما جری بالالف الف سلام و تحنه
در میان و قایم تو شقان تبیل مطابق سال پرا ندوه و طلال نزار
و صد و شصت هجری شب شنبه نهم شهر ربیع الاول بعد از انقضای
بارده ساعت و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان عمل و نقل
کو کبه جلال و عدول از ماده اعتدال نموده آغاز زیاده کرد و موسم حشر و غرور و بار
کشته شد همچون سرشوریدگی بر آورد زرق خطا داغ یافت و شبنم از زکس حشری

کشد

کشی کل برای کفاری بلبل هزار تک ریخت ابواب چنان سار و ساز که ابواب
تقریر برای سیم داران شکوفه و نترن کشودند و بخور از هزار دستان از زر الف
باسم غنچه نوشتند و در باب قلم زکس و سبیل از روی اوراق و قلم کل سخنان خلاف
پیدا در حضرت سلطان ربع بصدخ و برک سیر نمودند و کس داران سخنان را در کلام
را با مشت غنچه و جوب شاخار بخون غنچه فروشان با فروشان قوامی که
خار را بر فلک کشیده و نسق چیان آذیم خوره های خوشه تاک را از دار آویخته
قر را طوق قرار بقرار کردن آنگونه فاشه را بجا کسر نشانند و در دست نشا خراش
کردند چشم زکس از حدقه حقیقه بر آوردند و بخار را در طرف جویبار از سلسل میج
زنجیر برای نهادند و از سر و پای دار بستند و در شاخ از قوی سا قرار گنده بر پا و روشن
در محاسب کلاه نشسته و دیوان کلامی شین را بر آتش خستند میجیان کل
مریم را چون زنار از کلو کشیدند ساعت کلکشت مسلمانان کلامی محمدی است که
نوبهار گشت و شعله های بلبل لاله را آتش بجان آید آینه دست تطلول بر آفرشت
و نسیم کلاه شکوفه را از سر روده سر شاخار را به کلاه گذاشت کل در کمال خواری بر
خورده زار از غوب آویخته شد خون لاله و شقایق در هر کل زین رخسار اندام نبشته
از چوب جهای چمن بود گشت و جویبار را آب طاعت از سر گذشت پیدا راه
کردند و کل و رعنا دوی و زید کردن فرازان باغ باغی گشته بر سر گشتی آوردند و
قور قچیان صبا اسباب تجمل کل را بر بغا بردند و کوه کاشان کاشان از سر و سینه

دشمن بر روی آب دیگر کشیدند چمن بر این با این جوانان با صین و نور اذکان کل
بدست خویش بر بردند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال
یافته از آنجا موکب جایون رزم مشهده مقدس و چمن بخت را وارون و اوضاع
دیگر کون باشند نصر الله میرزا را با شاه رخ میرزا و بقی شاه زادگان و جویبار
نقایس و اسباب سلطنت از عرض راه بخمال لایتناینها نسبت و در میان
لغوب روانه کلات و خود وارد ارض اقدس گشته تیغ زهر آب کون چمن
را جلاد داده و جلادانه بجا بر کشی و سفک دماء به کنایان پرداخت
در میان خاتمه کار خاقان غفران آب و کیفیت او و اولاد و
اعقاب خدو سپهال از بدو حال نامگذاری که از سفر خوارزم برگشته خادم
و اعتنا شده در امر سلطنت و جهان داری یکانه و در راه و رسم معدلت و عاقل نواری
مردانه بودند اما به ایران نیز از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک فدیانه نقد جان در
راه او میردا بعد از آنکه داغشان میر گوچه خلافت مصیر شد نابار استیلا
و ساوس و توهمات چند فرقه العیون جهان داری و جهان بانی رضا قلیمیرزا که فرزند
همین ولیعهد وارشد اولاد بود از نظر انداخته دیده جهان من و را از بنای طالع
ساخت از خسته و غم فرزند از چمن تغییر در احوال و راه یافته انقضا مزاج گشت
در عدل بخمال از مردم ایران که پرورده حقوق این دولت بودند و چه چمن نور آمد
که بیشتر سبب تغییر محبت انحضرت گشته ورق حسن سلوک را برگرداند از آنجا

که از سفر خوارم سرف زدم عزیمت کرم عازم دین بودم چون که شد وجود
پیش از آنکه بهشت من و امان جایان بود نیک قدم خدام به سرویا به فکوله
تفکات شده تخته بود که ظهور چنین مری از چنان سخن بدون حرکت شایسته
و دیگر در آن اوان که از راه بندر است افراز مملکت روم گشت منظور آن بود که
تا اسلامبول عنان اشهد بهشت نگه دارد اما به فارس و بلاد عموما باقی
نیزاری که برکت تربیت اخضر بر تبه ابلیس کل فارس و عمان مرا فرار گشته
بود اتفاق نمود که بعد عنان کوه احمد لوی بردار که خالوشا زادگان بود تفتیش
لوی مخالفت بر او شد و همچنین اما به شیراز رسید زخان قبا حاکم خود را مقول
محمد و دیگرانی که بر باهام نام مجهول بحال که کیفیت او در طی وقایع آن قبل
تکارت یافت سلطنت برداشت و قاجاریه آرا با دم با ترکمانیه سبب شد
ناده از عین سبب و هشت و نوبت آماده گشته حرکات آنجا بزرگ نظم
صمیمه افتاده و راه مروت بته باب ابواب کشته با تعلق که اعمال
در محله سبب شد که در آن اندیشه روز حساب بتمام مواخذه ایام اند و تل
در آمد و بدین آنکه از جانب احدی تقریر گشتی تا او را و نکانی واقع شود و احقا
که در ولایت دتی و مکه با خنی نداشتند که فضای سر خواند خارید از بار فلک کشیده
از ناخن میگردند تا آنکه انان بدست و پا گشته هر که امده الف و ب
الف که هر الفی بجز از توان بوده باشد از دست چوب با قلمها شکسته یا

خود می نوشتند اینده ضرب و تعذیب را ایشان شدید تر میکردند تا دشتیاران
و اعوان خود را به قلم و هند ایشان نیز با چار آنچه از خویش و پیکانه و هشتی و هجانه
و دوروز یک و بزرگ و کوچک را دیده یا ندیده پیش از شنیده بودند نزدیک خود
لقلم میدادند و کار بجای میبردند که بعد در بوم آن شان کرده آبادی از هر روز بوم
گرنید الف الف و کوفت حوا میگردند بفقیری که قشری در سیاه داشت و ابرو ادنی
همیشه در رسم بود انصار در سیر سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
خیمه میخائید و در حضور رانی آن شب قمری حساب میگردند و سیاه و سیاه و سیاه
میگردند اگر کسی را احدی در مقام کار داده از قبول آن کردن بجهت و قلم
مطالب بر کردن می بخند و اگر برای استیفاء داشته باشد و مثل القریه التي قضا
فیه دم میرد در دم شهادت گاه پیش میرسانند پس ابلیس از خوف و
در صد و تسلیم و رضا بوده معترف بکنایان باضی بعد از آنکه تقصیر در دراهم
تعذیب سکه بر میشد علی حساب گوش و بینی او را قطع و چشمهایش را که
کرده مختلان شد بدست تحسین اوجه پودیه روانه ساخته مختلان نیز در کوه و برزن
بحرین و مردی که چهار میگشتند در آنجا به سیاه و سیاه و سیاه و سیاه و سیاه
خام از تن باز میگردند و خویش طلقا را به بهانه زرداری مانند آفتاب بر خاک میخند
به کس که چون غنچه گمان داشت زری میزدند بر کس کل چاشنی با کس میروند
و جمیع کسان سر و سالها یک قنای میزدند و میگردند بکش از دهان آبش می

آوردند و اکثر بکشان لشکر جارا بعلاده ایشان میدادند و باز بجایه برایشان منیر گشته
 اینخواه از ورثه ایشان بهسایه و از بهسایه بجایه و از محله شهر و از شهر بمحکمت و از محکمت بولایت
 و در دست بدست میرسد ^{مهر گیتی تا آمد و در آمدید تسلیم} میگرد
 فمید که بچه معنی است و از خیر فائده اقتباس شد تا به نیکو در خیر عدل و خیر و از آمدن
 که از چه سلسله است مهابت انبوه محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه از
 کجا بمحصول میبوست ع ^{عشق تا بصوری هزار فرسنگ است} بعد
 از آنکه در اول کشتن این وجوه معلوم را مصلحت بر آن شد بکنا از آنکه بجای هر
 دانی از الف کوزه بودند و از جوب خورده بقصیر اینکه جوبجات لم یصل و
 مساعی بجای اصل و حقوق تاجیه معطل گشته با پای مجروح و چشم ناپیدا بخر و عقوبت
 روانه راه عدم میافشند ایندفعه نوبت بمحفلان رسید بتمت طمع کاری و خد
 ملتانه و اغراض بخر صاده در آمده و نوبت ابواب و دراز بام بنام شاه
 کوفته شده این وجه را از ایشان میخواهند و ایشان هم بنمینوال در زیر جوب اثر
 از بر آخورد و بزرگ بصد کونه شاخ و برگ میآراستند و نفر از خدای بخر را سرایید
 اجاق بگوشتان بچهار رکن ابوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه
 زبان الهام بپان باینجا طرچی ز جانش میکشیدشت فی الفور زبانها را بقصدین
 و تخمین و مدح و این گشوده و آن نه نادره کار بخر آفرین نعمه سرا و نوا پرداز و ما
 نیطن من الکوان هو الالهی بوحی می گشتند و هرگاه عیاد با تله قصوری و بعضی

در او امر علیه واقع میشد ایشان باید انحضرت میباید استند و خود را شاه تعریف نموده
 و بر خط و مثال جمال آرا شاه اعتقادش افزوده بزرگ بینی و بزرگ سانی
 میردا خشد مع به ازین تعذبات به حوجه اطباء حرارت غیظ نادری نخته ناره
 پیدا در اجندی اشتداد داده که چند نفر زند و وارسی و مسلمانان در میدان نقش جهان
 اصفهان آتش فروخته سوختند و در دهم محرم ستم نه هزار و صد و شصت هجری
 که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان میآمدند بهر محکمت که وارد شدند کشته
 مناری از رؤس و رؤسا و صفای پیکناه ترتیب مییافت در آن ثنا امانی
 بستان نیز سر از اطاعت باز زدند علیقلی خان که برادر زاده و پرورده ظل تربت
 او بود با اتفاق طماسب خان جلایر سردار کابل با مور به جنبه اجتماعت کرده
 متارن آن حال سرکارات که بیای میخواستند ب آمده بودند از شدت ضرب و
 ستم نادری دروغها برهم سرشته صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف باسم
 طماسب خان ابواب نوشته و محفلها بتحصیل انبوه مامور و بیعت برق و با
 روانه گشتند و علیقلی خان چون میداشت که عذر و انکار در حیرت نادری به حوجه
 با نیست و او را بشنیدن جواب بختیو صدق و کذب گانه او هم بنسبانی متفق
 گشته آغاز مخالفت نمود طماسب قلی که از بدو حال هرگز خیانت پرامون
 خاطرش و شایبه و اتفاق حوالی باطن و ظاهرش نخته بود و هر خری در هر جایان دست
 از روی صدق بر طبق اخلاص کنه ارده بیکار نادری میداد بعد از اجتماع بخر بجا

الف باب پنجم کشته اونی در مخالفت با عیسی خان موافقت نمود و
غرض و این بود که دولت بایکی از اولاد جناب نادری بشود سلسله ان شمع
نشده عیسی خان بدستور سابق به سالار و صاحب اختیار و اقدار دولت
و ثانی الحال که اردوای ضمیر عیسی خان مطلع گشته از مخالفت نموده در صدد منع
او برآمد چون شخص مال ندیش و هوشمند بود دانست که کار او بپایه و آرد و پنج دست
شومند چنین دولتی گذاشته ازین وریش قطع خواهد کرد از موافقت تخلف کرد و
بمقام مضیعت در آمد چون عیسی خان بر نور کر قرار و ساس شیطان و هوش فشان
بود نصایح خیر خواها نه طماسب خان بطبع او کران آمده طماسب خان را مسعود حش
رایت ستمید و برافراخت و داحنه خود را با طراف ممالک شش ساحت
که از بیم سلطت قاضی سرکر بیان گشامی کشیده کنار کرده ادای بیامانی بفرمود
با اعلان ترو پر داحنه در مقام طغیان در آمدند از انجمله اگر او خوشان بودند که یک
باره ترک اطاعت کرده با سرکشی گذاشته و طغیان خاصه را که در قوروق
اردکان سپود تاخت کرده بودند پادشاه بعد از ورود بار خضیفین نمود و تپیه
اگر او خوشان مضیم گشت در یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و
شصت هجری در منزل فتح آباد خوشان محمد پاک قاجار و آن و موس پاک
امیر لوی فشان طارمی و خلجاک و قوجه پاک کند و زلوی فشان را و می و حسن پاک
شاهوار با ره عیسی خان و تمهید صاحب خان قرقولی ابورد و محمد قلیخان فشان

اردی کشکی باشی و جمعی از همیشه کنعان که با سپاهان سرایده دولت بودند نم
شب دحل سرایده کشته پادشاه را مقتول و سر که از بزدکی در عرصه جهان
مجنید در میان اردو کوی لعب طفلان با خند و سبکامان که بنجر شایان یافت
اردوی مهابون بسم بر آمده طوایف افغان و اوزبک با اتفاق احمد خان ابدلی
که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن او جاقوامی داشته باقی
و لشکرمان آغاز ستیز کردند از قاریه نیز جمعیت خود را منعقد حشه با افغانه مجادله
پرداخته ایشانرا از عیش برداشته پس شاند اردو را غارت کرده احمد خان چون
شش و کوشش را مفایده دیده دشته افغان را برداشته از انجا روانه قندهار شدند
و فشاریه اردو حقیقت عار را عیسی خان که از نیتان آمده بود در هرات بود و حرم
کردند عیسی خان چون بکران مراد را در زمران خود دید سارعت و زریده وارد
مشهد مقدس و سحراب غلام خود را با طایفه نخستیناری و جمعی دیگر بر سر کلات
فرستاده از اتفاقات متخلفین برج از بروج کلات زربانی در خارج حصار
گذاشته از انجا آب برای خود میاوردند غافل شده زربان را در همان مکان
گذاشته از نیش و فراز اقبال بنجر مابین بی مانی برده علی الحنفیه پاک
مغایر همت بر شرفا کینکه مقصود مسعود نموده داخل کلات و آن حصین
و قلعه خدا آفرین را که از غرایب گشته روی زمین است تصرف نموده نصر
با اتفاق شاه زاده کامکار شاهرخ میرزا مر یک بر بی سوار و بجانب مر و

نموده کاظم یک برادر علی بنی که در آنوقت در کلات بود تا خارج شهر کلات
متعاقب شاه زادگان پرداخت و چون بایشان رسید بود مراجعت کرده و دو
مخت چجه که فونجه باشی نصرانی نیز بود تعاقب و حقوق نمک و مراعات آن را
نیزه امام قلی میرزا و سایر سواران از نه فرسخی برگردانیده و قریب نعل خویش خود را تعاقب
نصرانی میرزا روانه و قریب نعل در موضع موسوم بحوض سنک نصرانی میرزا چارشت
نصرانی میرزا شیرکاری بغیر باغ زده او را از اسب اندخته خود بدررفت
جمعی از قراولان مروی در راه نصرانی میرزا برخوردند و او را گرفته به کلات آوردند
قلعه میرزا را با شازده نصرانی و اولاد او و خورد و بزرگ که در کلات بودند بر او عید
فرستاده نصرانی میرزا و اما قلی میرزا را با منج میرزا با رض اقدس آورده عقیقه خان چشم از
خدا و خلق پوشیده پاس صلح و بی عینی منظور نه داشته آن دو برادر که هر یک کلاه
ارزیا حین باض سلطنت و پادشاهی بودند در مشهد مقدس بشیر حرمی مقتول و هر
میرزا را که در آن اوان چهارده ساله بود قحنی دمارک مشهد مقدس محبوس ساخته خبر قتل
او را بشیر گردانید و منظور آنست که اگر او را پادشاهی استقلال باشد او را نیز تعجب
دیگران روانه سازد و اگر اهل ایران پادشاه او را قبول نکرده از اولاد خاقان کورستان
مغفور خواسته باشد شاه زاده را که مرجع لجرین یقینان سلسله نادر و دودمان
صفویه است برای مروی در دست داشته باشد و در میان سلطنت
علی شاه و ابراهیم شاه و خاتمه کارشان چون عقیقه خان

از انجام کار شاه زادگان دل و دیده را فراغ و فراغت بخشیده در دست و
جمادی نشانی آنال در ارض قدس جلوس کرده خود را علی شاه و هادی شاه نامیده
سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کور نقد مسکوک که هر کوری
نزار تومان باشد در هزارین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تحایف و نفایس
که فرون از حساب و قیاس محاسبان و هم و اندیشه و چندین قطار شران کوه کوآن
از کلات حامل و قرو سرشته آن بود علی شاه تمامی نفود و اسباب در از کلات
حمل و نقل مشهد مقدس نموده امضون آن تبه لا یجب لمفسرین غافل گشته فحوی
آن لمبه رین کواخوان الشاطین ناشیده انکاشته دست بتبذیر و اسراف کشوده
بوضع و ترفیف برافشاند نفقه عام را بهای شلغم بخته و کور شاهوار را بجا سنک
سفال بخرج داد و مستغنی یک معبر الممالک را با سهراب کریمی غلام نظام بخش کارخان
سلطنت ساخته بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از او
کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب خشیار عراق و آذربایجان نموده
و باصفهان فرستاده تمامی ایلات از افشاریه و سایر ایلات آذربایجان و عراق و
فارس و جماعت بخشیری که خاقان کتبی شان کوچانیده در ممالک خراسان بگنجی داد
بود فرصت یافته کوچیده رو طاق خود شدند و اگر از خوشان بعد از آنکه
مطایا حرص و آز خود را که انبار نفایس نموده روار و برافشته بنای مخالفت کشیده علی
شاه بر سر خوشان رفته ایشان را مطیع حش و سبب قتل و هلاک خراسان را مازندران

آتش بهشت ماه در زمان توقف کرده در آنجا آتش بهشت توجی سر کرده افغانه و عطا
 خان بکر کرده اوزبکیت که با قشونهای خود در سمت آذربایجان و شیراز بودند با صفهان
 آمد قشون را نزد ابراهیم خان گذاشته خود بجایای نژاد علی پاشا رفته خدمت و اختیار
 کرده چون بهار بدارالیه و معتد علیه دولت علی شاه و خلیف یک و خود او را در
 کار راه سلطنت محل کار خود میداشت قشیدی را بنیخته او را مامور به صفهان ساخت که در
 عمان داری توسن بگری ابراهیم خان بناید ابراهیم خان بی بنیالاست و برده او را
 افغانه و اوزبکیت را با جمعی از روسا که در نزد او بودند بدانه بگری آن بدم الفت کشید
 با خود متفق ساخت و پروبال بلند پروازی کشوده فکر خود سازی آتش ده و سلیم خان
 فرقه قوی شش را که واحد بعین و دنیا را یک چشم میدید صاحب خشتها را و رائق فائز
 سر کار خود کرده عملی و علی خطاب داده دست توسل بذل گرامت و شعیبا ابرو که
 اصفهان گفت گرامت مینمود از او امتداد و امر سلطنت کرده شعیبا نیز چهل سال سلطنت
 باو دیده آن خفیف لغفل سخنان رزق آبر او را قبول و از جان و دل مرید و محقق
 او گردید و در آن دوران میر صمدان خان فرقه قوی شش را از جانب ملک شان
 سرداری آذربایجان مامور و بنا بر بعضی غوث از علی کا متوهم بود ابراهیم خان باو از در ملا
 در آمده او را نیز با خود متفق و بجهت نموده برده از روی برونشته جمعی از خجسته را با افغانه
 و اوزبکیت که در صفهان بودند بر کرمانشان فرستاده میرزا ولد یاری بیک خان
 پیشست توجی با نسی در آن وقت حکومت کرمانشان مامور بود با قشون ابراهیم خان

جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد لشکر با نسل تمام شهر کرمانشان را با تاجار و زواری که در آنجا
 بودند غارت کرده بآن فوجی استیلا یافتند و ابراهیم خان از صفهان بکنک آذربایجان
 کرده عیال شاه از بنیخی اندیشه ناک گشته از زمانند از بنیغرم جنبه برادر حرکت کرده ابراهیم خان
 امیر صمدان را از آذربایجان حصار نموده سپاه را استعداد و جمعیت خود را منعقد ساخت
 با این رنجان و سلطانیه ملافی فریقین و تمکنت فوجی از لشکران علی پاشا طریق نظام
 پیش گرفته در همان جنگگاه از عیال شاه جدا شده با برهم خان ملحق شدند بقیه قشون علی
 شاه شکست یافته هر یک سر خود بر گشته متفرق شدند عیال شاه با سه هزار نفر از برادران
 خود و معدودی از خواص بطهران گریخت ابراهیم خان کس فرستاده با برادران با دست
 میز و محسن که از جانب عیال شاه حاکم آنجا و ملک برورده جهان آن بود
 و جمعی از رجاله و او پیش طهران گرفته و چشم از برادری و کوچکی پوشیده بخرابک سلیم خان
 واحد بعین برادر متفرق خود را کور کرده امیر صمدان خان بعد از تمام کار عیال شاه با جمعیت خود
 روانه تبریز و ابراهیم خان روانه همدان گردید و چون امیر صمدان خان را در آن
 افتد ارگلی هم رسید لاف استعداد بزرگ میزد ابراهیم خان از همدان حرکت کرده و در
 حواله مرخم با او جنگ کرده بر او فائق گشت امیر صمدان خان بر نهما و کاظم خان
 قراجه داعی و اعتمادی که بدو تکیه او داشت خود را بکوهستان قراجه داعی کشیده
 آنجا کاظم خان بهانه او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را
 با ساروخان برادرش در تبریز مقتول گشت بعد از انقیاد مات

ابراهیم خان را اقتدار کلیر و تمام قشونهای افغان که در سرحدات جلال آباد
 و گردستان و لرستان و فارس و بنا در و کرمان بودند با طوایف افغان و اوزبک با و
 پوخته جمعیت بی نهایت انعقاد داده چنانچه عدت لشکر بانش یکصد و سی هزار کس
 میرسد چون دولت علی شاهی از طور صبح کا زب ابراهیم خان سر کربان بنی کید چراغ
 اقبال ابراهیم خان آغاز خانه روشنی کرده و کوب بخش نیم صبحی مانند تاراجی
 آغاز در خیدن نمود حمله یک برادر خود را سردار و صاحب اقتدار آن کرده
 و با شاق عیقله خان قدیمی خود و محمد رضا خان قراچو را و ابراهیم خان فرستاده شهرت
 داد که پادشاهی بخت و استحقاق بخت شاه رخ شاه است و او را بخیر اطا
 و اقبال و تمکن انحضرت برسد سلطنت منظوری نیست شاه زاده بهمت عراق
 نموده او را ملک سلطنت را بجای خود بخت بخت مقصودش اینست که در
 تیس خزان مشد مقدس ابراق نقل نموده قلوب ابا افراسیاب را بیل بر خود داشته
 در عین صد سلطنت را با بنجید بدست آورد خویش اگر او را و سایر عمومی عموم
 خراسان بعد از ورود حسین یک بخت خراسان جواب دادند که بهضنت انحضرت
 ابراق و نزد ابراهیم خان لرزومی ندارد و در خراسان جلوس واقع خواهد شد و او را
 اگر رکشته خود صادق بوده باشد آمده طریق موافقت ببرد پس همه بخت
 همدان شده شاه زاده را از ارک بر آوردند و شاه زاده اقبال سلطنت بخت
 کرده در مقام ابا و استماع در آید خویش در روضه رضیه جمعیت نموده عهد و

بسم

با قسم و کد ساخته همه دست بخت دادند شاه زاده ناچار مفید امر پادشاهی بخت
 نیم شهر شوال ساله ابراهیم خان در این بخت با نوس بر بخت سلطنت موردی بود
 نموده سلطان عظمی تاریخ جلوسش نمود ابراهیم خان نیز بعد از اتمام عمر در عهد خود
 آن سال در تبریز بخت بر خاسته بر و ساد سلطنت نشست با لشکر قزلباش
 شاهی نام خود زرد چون برادرش از مضمون صدق مقرون و لا یطعمه کل یسط و یطعمه
 ملو ما محورا عدول حسته مانند نیم در این زرد و نیم پادشاهی کرده وی الوف و الوف
 هر هر و ما یک مایه را بر پایه است و ابراهیم خان با و بساط دیگر گسترده هر غله را و ابراهیم خان
 و صدر بن بخت با م رعونت و حکم را با حاشه صاحب منزلت و پایه گردانید
 و ابراهیم خان قلوب هم که داشت شهر چون علم هر چه صولی صاحب پیرانند
 همچو خبر هر جادی با حاشه پادشاه از آذربایجان با جمعیت موفور عازم خراسان گشته
 بنده و آفرین با حاشه شاه کور که مقید و همراه داشت به قم فرستاده بعد از ورود در منزل
 سرخ سمنای اشک بانش که هر روز کالیس ظرف زبان داشت بودند زهر پوفانی درگاه
 اش کرده بعضی نزد شاه رخ و برخی با طان خود نشاند ابراهیم شاه با طایفه افغان
 که با او موافقت ورزیده بودند ناچار روانه قم شد سلطان قم در بر ویش نشست
 انا غنه شهر فرمان داده در کند و کوب رفت و در بخت آن ساحت دلبند
 تقصیر نموده قم را نمونه شهر ری ساخت و انا غنه از وجود شاه عازم قندار و در
 عرض راه بر ولایت که رسیدند قتل و غارت نموده خراب ساختند پس ابراهیم

شاه از آنجا عطف غمان کرده براه نمائی عی و علی بقلعه قلا بورت حسن که ده اهل قلعه او
 متعبد و چگونگی را بدربار شاه عرض کردند حسب الفرائض شاه رخ در میان اردو و نیم
 کور و در عرض راه خراسان بمر شاه رخ او را ملاک ساخته بادیده ناپسار روانه دیار عسک
 کردید و علی شاه بنه را نیز براض اقدس برده از روز و روز و در بقصاص خون شاه زادگان
 بادیده کور سردیر بادیده پیروان از عجب برادران و چون بر بنی اعمام خود خرم
 قطع سله رحم نمود بمضمون اینکه شعر دیدی که خون ناخنی پروانه شمع را
 پسندان امان نداده که شب را سحر کند ماصدق عالیشان دید
 چون عرض از تحریر این کتاب مجمل از مفصل احوال و کیفیت افعال و ملکیت
 گیری و کشور تازی خاقان جهانگیر مغفور بود در چند از وقایع ایام و کارهای آنخدا
 جمیع شام از هزار یک و از هزار اندک مرقوم قلم شکسته رقم گشته نهایت بر
 سبیل حشاش منقطات امور خاقان بهر قله از کاشته خامه اطرا کردید هرگاه صای
 دله بهر سد بعد دولت نادری و کیفیت انوش و فشته از زمان که از حد و صرافت
 و تقریر بر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد نمود تم الکتاب بعین
 الملک الوهاب به اقل الکتاب ابو القم قاجار بن نصرتم
 قاجار فی بیست و پنجم شهر ذی القعدة محرم
 سنه هزار و سیصد و بیست
 ابواب فی تاریخ ایران
 ابواب فی تاریخ ایران
 ابواب فی تاریخ ایران

در این کتاب

شاه از آنجا عطف غمان کرده براه نمائی عی و علی بقلعه قلا بورت حسن که ده اهل قلعه او
 متعبد و چگونگی را بدربار شاه عرض کردند حسب الفرائض شاه رخ در میان اردو و نیم
 کور و در عرض راه خراسان بمر شاه رخ او را ملاک ساخته بادیده ناپسار روانه دیار عسک
 کردید و علی شاه بنه را نیز براض اقدس برده از روز و روز و در بقصاص خون شاه زادگان
 بادیده کور سردیر بادیده پیروان از عجب برادران و چون بر بنی اعمام خود خرم
 قطع سله رحم نمود بمضمون اینکه شعر دیدی که خون ناخنی پروانه شمع را
 پسندان امان نداده که شب را سحر کند ماصدق عالیشان دید
 چون عرض از تحریر این کتاب مجمل از مفصل احوال و کیفیت افعال و ملکیت
 گیری و کشور تازی خاقان جهانگیر مغفور بود در چند از وقایع ایام و کارهای آنخدا
 جمیع شام از هزار یک و از هزار اندک مرقوم قلم شکسته رقم گشته نهایت بر
 سبیل حشاش منقطات امور خاقان بهر قله از کاشته خامه اطرا کردید هرگاه صای
 دله بهر سد بعد دولت نادری و کیفیت انوش و فشته از زمان که از حد و صرافت
 و تقریر بر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد نمود تم الکتاب بعین
 الملک الوهاب به اقل الکتاب ابو القم قاجار بن نصرتم
 قاجار فی بیست و پنجم شهر ذی القعدة محرم
 سنه هزار و سیصد و بیست
 ابواب فی تاریخ ایران
 ابواب فی تاریخ ایران
 ابواب فی تاریخ ایران